

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنگره نکوداشت آیت الله العظمی مظاهری



اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



استانداری اصفهان



دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان



اداره کل اوقاف و امور خیریه اصفهان



مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان



شهرداری اصفهان

مَوْسُوعَةٌ

سِمَا حَة آيَة اللّٰه العُظْمَى الشَّيْخ المَطَاهِرِيّ «حَفِظَهُ اللّٰهُ»

(الْقِسْمُ الْأَوَّلُ)

جزء نوزدهم

دانش اخلاق اسلامی

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

جلد سوم

تحریر فارسی

مجید هادی زاده

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شعبه اصفهان



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»

جزء نوزدهم

دانش اخلاق اسلامی / جلد سوم

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

تحریر فارسی: مجید هادی زاده

• ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان

• چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه

• قیمت دوره: ۸۰۰۰۰۰ تومان

• عنوان: ۶۱؛ مسلسل: ۱۰۴

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت الله شمس آبادی، کوچه سرلت

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۴۴۴۰۷

وبسایت: <http://www.Morsalat.ir/Nashr> پست الکترونیک: Nashr.disf@dte.ir

سرشناسه: مظاہری، حسین، ۱۳۱۲-

عنوان و نام پدیدآور: دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية، دانش اخلاق اسلامی / مؤلف مظاہری؛ تحریر

فارسی مجید هادی زاده

مشخصات نشر: اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ج ۴

فروست:

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»؛ جزء نوزدهم

شابک:

۸۰۰۰۰۰ ریال؛ دوره: ۷-۵۱-۷۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸ جلد سوم: ۱-۶-۹۶۹۲۶-۹۶۴-۹۷۸

وضیعت فهرست نویسی: فیبا.

موضوع: اخلاق اسلامی.

شناسه افزوده: هادی زاده، مجید، ۱۳۴۹-، تحریر فارسی.

شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴۱۰۴۵۲۵۴/۸ BP۲۴۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۵۱۰۸

فهرست مطالب

پیشگفتار بازنویس.....	۱۹
رذیلت بیست و پنجم: ریاست دوستی.....	۲۱
اقسام لذتها و دردها.....	۳۲
۱. لذتها و یا دردهای جسمانی.....	۳۲
۲. لذتهای وهمی و خیالی.....	۳۲
۳. لذتها و رنجهای روحی.....	۳۳
چند روایت درباره طلب ریاست و مقام.....	۳۵

فصل بیست و سوم

فضیلت بیست و چهارم: شناخت مسؤولیت.....	۴۱
مراتب فضیلت مسؤولیت شناسی.....	۴۳
۱. مسؤولیت در مقابل شریعت.....	۴۳
۲. مسؤولیت در مقابل نفس خود.....	۴۷
۳. مسؤولیت در مقابل جسم خود.....	۴۹
سخنی تکمیلی.....	۵۲
۴. مسؤولیت در مقابل عمر.....	۵۵

۵۸	۵. مسؤولیت در مقابل خاندان و نزدیکان.....
۵۸	الف: شناخت مسؤولیت در مقابل پدر و مادر.....
۵۹	ب: شناخت مسؤولیت در مقابل فرزندان.....
۶۰	ج: شناخت مسؤولیت در مقابل همسر.....
۶۳	د: شناخت مسؤولیت در مقابل همسایه.....
۶۵	ه: شناخت مسؤولیت در مقابل جامعه.....
۶۸	چند روایت درباره مسؤولیت.....
۶۹	چند روایت درباره دین و عمل به آن.....
۷۰	چند روایت درباره امر به معروف و نهی از منکر.....
۷۴	چند روایت درباره روح.....
۷۹	چند روایت درباره جسم.....
۸۳	چند روایت درباره عُمر.....
۸۴	چند روایت درباره حقّ والدین.....
۸۸	چند روایت درباره حقّ فرزندان.....
۹۰	چند روایت درباره حقّ زن بر شوهر.....
۹۱	چند روایت درباره حقّ شوهر بر زن.....
۹۳	چند روایت درباره حقّ همسایه.....
۹۴	چند روایت درباره مسؤولیت اجتماعی.....
۹۷	رذیلت بیست و ششم: کوتاهی در مقابل مسؤولیت.....
۱۰۱	مراتب رذیلت مسؤولیت‌گریزی.....
۱۰۱	۱. مرتبه نخست.....
۱۰۱	۲. مرتبه دوم.....
۱۰۲	۳. مرتبه سوم.....

چند روایت درباره کوتاهی در مقابل مسؤولیتها.....	۱۰۶
---	-----

فصل بیست و چهارم

فضیلت بیست و پنجم: وفاداری.....	۱۱۵
مراتب فضیلت وفاداری.....	۱۱۸
۱. مرتبه شدید آن.....	۱۱۸
۲. مرتبه متوسط آن.....	۱۲۰
حکایت نخست.....	۱۲۱
حکایت دوم.....	۱۲۱
۳. مرتبه ضعیف آن.....	۱۲۲
انواع اصلی وفاء.....	۱۲۳
تقسیمی دیگر برای وفاداری.....	۱۲۴
۱. وفاء نسبت به حضرت حق.....	۱۲۴
۲. وفاداری نسبت به پیامبران:.....	۱۲۵
۳. وفاداری نسبت به قرآن کریم و عترت نبوی:.....	۱۲۶
۴. وفاء انسان نسبت به خانواده اش.....	۱۳۳
۵. وفاء نسبت به عموم مردم.....	۱۳۴
چند روایت درباره وفاء.....	۱۳۵
ردیلت بیست و هفتم: بی وفائی.....	۱۳۹
مراتب ردیلت بی وفائی.....	۱۳۹
مرتبه نخست:.....	۱۳۹
مرتبه دوم:.....	۱۳۹
مرتبه سوم:.....	۱۳۹

- مرتبه چهارم: ۱۳۹
- مرتبه پنجم: ۱۴۰
- نکاتی قرآنی دربارهٔ رذیلت بی‌وفائی ۱۴۰
- نعمتهائی ویژهٔ بنی‌اسرائیل ۱۴۴
۱. برتری آنان بر تمامی مردمان ۱۴۴
۲. آزادشدن آنان از بند فرعون و فرعونیان ۱۴۵
۳. شکافتن رود نیل ۱۴۶
۴. پذیرش توبهٔ آنان ۱۴۶
۵. حیات دوبارهٔ آنان ۱۴۷
۶. سایه گستردن ابر بر سر آنان ۱۴۷
۷. فرود آمدن سفره‌ای انباشته از غذا ۱۴۷
۸. پیدایش چشمه‌های آب ۱۴۸
- انواع ناسپاسی یهود ۱۴۸
۱. گوساله پرستی ۱۴۸
۲. درخواست رؤیت بصری خداوند ۱۴۹
۳. خودداری از ورود به بیت المقدس ۱۴۹
۴. کفران نعمتهای مادی ۱۵۰
۵. کفرورزی مجدد ۱۵۰
۶. ایمان پابرجا به گوساله ۱۵۱
۷. صید در روز شنبه ۱۵۲
۸. حکایت گاو ۱۵۲
۹. دنیادوستی ۱۵۳
۱۰. تحریف تورات ۱۵۳

فهرست مطالب ۹

۱۱. نفاق.....	۱۵۴
۱۲. ازدیاد در تورات.....	۱۵۴
۱۳. گزینش در تورات.....	۱۵۵
۱۴. ادّعی ناتوانی از درک سخنان انبیاء:.....	۱۵۶
۱۵. تکبّر و خویشتن دوستی.....	۱۵۶
۱۶. اختصاص بهشت به آنان.....	۱۵۷
۱۷. ممنوعیت بر آتش.....	۱۵۷
۱۸. اختصاص نبوّت به آنان.....	۱۵۸
۱۹. دشمنی با جبرائیل.....	۱۵۸
۲۰. بی ایمانی محض.....	۱۵۹
شماری از عذابهای دنیوی و اُخروی بنی اسرائیل.....	۱۶۰
۱. کشتار فرزندان و اسارت همسران.....	۱۶۰
۲. عذابهای این جهانی و قساوت قلب.....	۱۶۰
۳. عذابهای اُخروی.....	۱۶۱
چند روایت درباره بی وفائی.....	۱۶۲

فصل بیست و پنجم

فضیلت بیست و ششم: زیرکی و خوش فهمی.....	۱۶۷
نکاتی قرآنی درباره هوشیاری.....	۱۷۴
توضیح یک نکته.....	۱۷۵
چند روایت درباره هوشیاری و خوش فهمی.....	۱۷۹
رذیلت بیست و هشتم: ساده لوحی و فریب خوردن.....	۱۸۱
عوامل فریب انسان.....	۱۸۳

۱. فریب خوردن بواسطه ظواهر دنیا..... ۱۸۳
۲. فریب خوردن بواسطه شیاطین..... ۱۸۵
۳. فریب خوردن بوسیله دوست‌نمایان..... ۱۹۱
۴. فریب خوردن بواسطه رحمت خداوند متعال..... ۱۹۴
۵. فریب خوردن بواسطه آمال و آرزوها..... ۱۹۶
۶. فریفتن جوانان..... ۱۹۸
۷. فریب خوردن بوسیله ملأ..... ۲۰۱
۸. فریب خوردن بواسطه تقوی..... ۲۰۲
- چند روایت درباره فریب..... ۲۰۳

فصل بیست و ششم

- فضیلت بیست و هفتم: خلوص..... ۲۰۹
- مراتب خلوص..... ۲۰۹
۱. مرتبه نخست..... ۲۰۹
۲. مرتبه دوّم..... ۲۱۰
۳. مرتبه سوّم..... ۲۱۰
- جهات دوگانه افعال انسانی..... ۲۱۹
۱. جهت مربوط به فاعل؛..... ۲۱۹
۲. جهت مربوط به خود فعل..... ۲۱۹
- انواع انگیزه‌های انسان در کارها..... ۲۲۴
- نوع اوّل..... ۲۲۴
- نوع دوّم..... ۲۲۶
۱. قسمت اوّل..... ۲۲۶

۲۲۸		قسمت دوم
۲۳۳		نوع سوم
۲۳۴		اشاره‌ای به انواع تجسم عمل
۲۳۴		۱. تجسم اعمال در همین عالم
۲۳۷		۲. تجسم اعمال در قیامت
۲۴۲		۳. تأثیر اعمال و اندیشه‌ها بر نفس آدمی
۲۴۵		نوع چهارم
۲۴۵		۱. تقرّب به او - جلّ و علا! -
۲۴۵		الف: تقرّب عموم مردمان به حضرت حق
۲۴۵		ب: تقرّب خواصّ مردمان به حضرت حق
۲۴۵		ج: تقرّب اخصّ خواص به حضرت حق
۲۴۵		۲. اطاعت امر حضرت حق
۲۴۵		الف: اطاعت عوامّ مردمان
۲۴۵		ب: اطاعت خواصّ مردمان
۲۴۵		ج: اطاعت اخصّ خواصّ مردمان
۲۴۵		۳. حیای بنده از مولی
۲۴۵		الف: حیاء عموم مردمان از مولی
۲۴۶		ب: حیاء خواص از مولی
۲۴۶		ج: حیاء اخصّ خواص از مولی
۲۴۶		۴. شکرگذاری از مولی
۲۴۶		الف: شکرگذاری عموم مردمان از مولی
۲۴۶		ب: شکرگذاری خواص از مولی
۲۴۶		ج: شکرگذاری اخصّ خواص از مولی

- ۲۴۶ ۵. رضایت مولی - جلّ و علا! -
- ۲۴۷ مراتب این انگیزه
- ۲۴۷ ۶. محبت حضرت حق - جلّ و علا! -
- ۲۴۷ الف: مرتبه ضعیف
- ۲۴۷ ب: مرتبه متوسط
- ۲۴۷ ج: مرتبه شدید
- ۲۴۸ ۷. خود حضرت حق - جلّ و علا! -
- ۲۴۸ الف: مرتبه نخست
- ۲۴۸ ب: مرتبه دوم
- ۲۴۹ ج. وجه الله
- ۲۵۳ تذکر چند نکته مهم
- ۲۵۳ نکته نخست
- ۲۵۵ نکته دوم
- ۲۵۹ نکته سوم
- ۲۶۰ چند روایت درباره اخلاص
- ۲۶۸ رذیلت بیست و نهم: ریا و خودنمائی
- ۲۶۸ مراتب رذیلت خودنمائی
- ۲۶۸ ۱. مرتبه ضعیف خودنمائی
- ۲۷۰ الف. نوع نخست از مرتبه اول رذیلت خودنمائی
- ۲۷۰ ب. نوع دوم از مرتبه اول رذیلت خودنمائی
- ۲۷۱ ج. نوع سوم از مرتبه اول رذیلت خودنمائی
- ۲۷۲ ۲. مرتبه میانه خودنمائی
- ۲۷۵ ۳. مرتبه شدید خودنمائی

فهرست مطالب ۱۳

چند نکته.....	۲۷۶
نکته نخست.....	۲۷۶
اشکال اوّل.....	۲۷۸
اشکال دوّم.....	۲۷۸
نکته دوّم.....	۲۷۹
نکته سوّم.....	۲۸۱
نکته چهارم.....	۲۸۸
نکته پنجم.....	۲۸۹
نکته ششم.....	۲۹۱
نکته هفتم.....	۲۹۲
نکته هشتم.....	۲۹۴
چند روایت درباره ریاء.....	۲۹۵

فصل بیست و هفتم

فضیلت بیست و هشتم: توبه و بازگشت.....	۳۰۳
مراتب توبه.....	۳۰۴
۱. مرتبه نخست.....	۳۰۴
۲. مرتبه دوّم.....	۳۰۷
چند نکته بسیار مهم.....	۳۱۲
نکته نخست.....	۳۱۲
نکته دوّم.....	۳۱۳
۱. توبه عوام.....	۳۱۴
۲. توبه خواص.....	۳۱۴

۳۱۴	۳. توبه أَخَصَّ خواص
۳۱۷	نکته سوّم
۳۱۹	نکته چهارم
۳۲۰	نکته پنجم
۳۲۱	نکته ششم
۳۲۱	نکته هفتم
۳۲۳	نکته هشتم
۳۲۴	نکته نهم
۳۲۸	نکته دهم
۳۳۱	چند روایت درباره توبه
۳۳۹	رذیلت سی ام: عصیان و نافرمانی دائمی مولى
۳۴۱	مراتب ملکه نافرمانی
۳۴۱	۱. مرتبه اوّل
۳۴۱	۲. مرتبه دوّم
۳۴۴	۳. مرتبه سوّم
۳۴۷	آثار ملکه عصیان
۳۴۷	۱. تولید ناراحتی و اندوه
۳۴۹	۲. عذاب آخری
۳۵۰	۳. همراهی صورتهای گناه در دنیا و آخرت
۳۵۰	۴. تغییر گوهر انسان
۳۵۱	۵. قساوت قلب
۳۵۱	مراتب رذیلت عصیان
۳۵۱	۱. خروج لذّت عبادت از قلب انسان

۲. کوچک شمردن گناه.....	۳۵۲
۳. سنگدل شدن.....	۳۵۲
۴. مرده دلی.....	۳۵۲
چند روایت درباره گناهکاری و بی‌پروائی در آن.....	۳۵۳

فصل بیست و هشتم

فضیلت بیست و نهم: تقوی و خویشنداری.....	۳۵۷
معانی دیگر تقوی.....	۳۶۵
مراتب ملکه تقوی.....	۳۷۰
۱. مرتبه نخست.....	۳۷۰
۲. مرتبه دوّم.....	۳۷۰
۳. مرتبه سوّم.....	۳۷۱
۴. مرتبه چهارم.....	۳۷۵
۵. مرتبه پنجم.....	۳۷۶
فوائد ملکه تقوی.....	۳۷۸
۱. فائده نخست.....	۳۷۸
۲. فائده دوّم.....	۳۸۰
۳. فائده سوّم.....	۳۸۳
۴. فائده چهارم.....	۳۸۵
۵. فائده پنجم.....	۳۸۷
پاسخ به اشکالی مهم.....	۳۸۹
چند روایت درباره اطاعت از خداوند و تقوی.....	۳۹۴

فصل بیست و نهم

۴۰۱	فضیلت سی ام: محبت حضرت حق - جلّ و علا! -
۴۰۲	مراتب ملکه خدادوستی
۴۰۲	مرتبه نخست
۴۰۲	مرتبه دوم
۴۰۲	مرتبه سوم
۴۱۸	پاسخ به پرسشی در این مطلب
۴۱۹	پاسخ به این پرسش
۴۲۷	فوائد محبت الهی
۴۲۷	فائده نخست
۴۲۹	فائده دوم
۴۳۱	فائده سوم
۴۳۲	فائده چهارم
۴۳۴	چند روایت درباره حب خداوند

فصل سی ام

۴۴۱	فضیلت سی و یکم: وفاء
۴۴۱	مراتب و مصادیق وفاداری
۴۴۱	۱. مرتبه نخست
۴۴۲	۲. مرتبه دوم
۴۴۳	۳. مرتبه سوم
۴۴۷	حکایت نخست

فهرست مطالب ۱۷

۴۴۷	حکایت دوّم
۴۴۸	مراتب فضیلت وفاداری
۴۴۹	۱. مرتبه نخست
۴۴۹	۲. مرتبه دوّم
۴۵۰	۳. مرتبه سوّم
۴۵۱	چند روایت درباره وفاء
۴۵۳	رذیلت سی و یکم: ناسپاسی
۴۵۵	انواع کفران نعمت
۴۵۵	۱. نوع اوّل
۴۵۶	۲. نوع دوّم
۴۵۷	مراتب جفای در حقّ حضرت حق
۴۵۸	مرتبه اوّل
۴۵۸	مرتبه دوّم
۴۶۰	مرتبه سوّم
۴۶۱	۳. نوع سوّم
۴۶۲	چند روایت درباره کفران نعمت

نمایه

۴۶۷	آیات شریفه
۴۹۵	روایات و احادیث
۵۰۶	اشعار

دیباچه

بزرگداشت همه اصناف دانشوران، به ویژه عالمان دینی و مراجع عظام تقلید، فریضه‌ای دینی و وظیفه‌ای علمی است. جامعه‌ای که نخبگان علمی خود را قدر می‌نهد و بر صدر می‌نشانند، گویای این است که به چنان بلوغ عقلی دست یازیده که سرمایه‌های معنوی را برتر از میراث مادی می‌داند. اکنون که جامعه و کارگزاران کشور ما، در بزرگداشت عالمان جد و جهد می‌ورزند و در حیات ایشان از آنها قدردانی می‌کنند.

حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - دامت برکاته - در شمار عالمانی است که تقدیر عمر را در تعلیم و تربیت و دستگیری از طالبان اخلاق و سیر و سلوک گذرانده. وی پس از فراگیری علوم دینی از محضر استادان بزرگ معقول و منقول، علاوه بر تدریس سطوح عالی فقه و اصول و تألیف آثار ارزشمند، صدها شاگرد در حوزه علمیّه قم و اصفهان پروراند؛ شاگردانی که اینک بسیاری از آنان به مقامات عالی حوزوی و دانشگاهی نایل آمده‌اند و جامعه علمی و دینی کشور را افاضه می‌رسانند.

از دیرباز بسیاری از ارادتمندان حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری بر آن بودند که همایشی در نکوداشت مقام بلند ایشان بسامان کنند. اکنون به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم و شعبه اصفهان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و حوزه علمیّه اصفهان، کنگره بزرگداشت مرجع گران ارج حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری در آذر ۱۳۹۵ برگزار می‌شود؛ باشد که شاگردان و ارادتمندان ایشان بتوانند اندکی از حق استاد را بگزارند و دیگر جویندگان معارف دینی را به سرچشمه زلال آثار وی رهنمون شوند.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه افراد، سازمانها و نهادهایی که در ستاد کنگره مساعدت و مشارکت نموده‌اند، به ویژه از حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد قطبی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و جناب آقای یدالله جنتی مدیر انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که در چاپ و انتشار این مجموعه گرانسنگ اهتمام ویژه داشته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری نمایم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی.

حبيب رضا ارزانی

رئیس ستاد کنگره نکوداشت

و مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان

آذر ۱۳۹۵

سخنی با خواننده

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲)

علمای دینی همواره در طول تاریخ بر روشنگری و نجات انسان از ورطه‌های انحراف و اشتباه سعی کرده و به قدر خلوصشان در این امر توفیق یافته‌اند. عالمانی که افزون بر فقه و اصول از سرچشمه تفسیر و حدیث و اخلاق و معارف اسلامی بهره بیشتر جستند، در هدایت‌گری توفیق فزون‌تری داشته‌اند.

در این میان عالم فقیه و وارسته، مرزبان اخلاق و خانواده، مبلغ هدایت‌گر، مفسر اندیشمند، مرجع مهاجر، حَسَنَةُ اصفهان، استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - زید عزه‌العالی - پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت علمی و اخلاقی در حوزه علمیه قم و رسیدن به درجات عالی علمی و اخلاقی، بنا به درخواست اهالی دیار سپاهان و به انگشت اشاره رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی) به دیار فرهنگ و تمدن، سرزمین عرش و فرش، مهد علم و ایمان؛ اصفهان رجعت نموده و در این سرزمین رحل اقامت گزیدند.

اینک بیش از دو دهه است که اصفهان از این چشمه جوشان معرفت، اخلاق، علم، عمل و هدایت بهره می‌گیرد و عطش حوزه علمیه اصفهان با این نور و رحمت سیراب می‌شود.

حضور این بزرگ‌مرد در این سرزمین، افزون بر رونق‌بخشیدن به حوزه علمیه و کرسی درس و بحث و کاوش علمی، در منظومه فکری، فرهنگی، معنوی، سیاسی و اجتماعی این شهر و استان تاثیر وافر داشته و همگان از نور وجود ایشان بهره برده‌اند.

آرامش فرهنگی، ثبات سیاسی، نشاط علمی، روح معنوی، اقتدار علمی، سرزندگی اجتماعی، تلاش مدیریتی، شور مذهبی، رونق مناسکی، شکوه آیینی، هویت طلبگی و ده‌ها نعمت دیگر را می‌توان برشمرد که در سایه و برکت حضور ایشان، به اصفهان و فرهنگ و حوزه این استان عطا شده است. خدا را شاکریم که توفیق بودن در کنار ایشان را به ما عطا فرمود و این امکان برایمان فراهم آمد تا انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی مسئولیت چاپ آثار گرانبساز و پُرافتخار حضرتش را برعهده گرفته و طبع را به زیور اندیشه و کلام ایشان بیاراید.

در پایان از همه تلاشگران برپایی کنگره نکوداشت این عالم فقیه و فرزانه بی‌بدیل قدردانی نموده و از کسانی که در آماده‌سازی و انتشار این مجموعه گرانبساز کوشش نمودند، تشکر می‌کنم.

محمد قطبی جشقانی

رییس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

رذیلت بیست و پنجم:

ریاست دوستی

منظور از حبّ ریاست، پیوند نفس به ریاست و رغبت آن در بدست آوردن جاه و مقام می باشد. این رذیلت از شعبه های دنیادوستی است که خود اساس و مایه تمامی گناهان و اشتباهات شمرده شده است. مادر اینجا فصلی خاص برای این رذیلت اخلاقی گشوده ایم، تا از خطر آن سخن گوئیم؛ چه این رذیلت برای سالکان راه کمال سخت خطرناک است. سیره اخلاق پژوهان مسلمان نیز بر همین مطلب جریان داشته است. اینان در آثار خود، فصلی ویژه این رذیلت باز، و در آن به تفصیل از این سخن داشته اند. از میان مردمان امّا، آنان که از این گردنه به سلامت گذشته اند، سخت اندکند و انگشت شمار؛ چه شمار غالب مردم - دانسته یا نادانسته - در این گردنه لغزیده و به درّه های هلاکت پرتاب شده اند، دره هایی که هیچگاه از آن نرسته اند و به دامن فلاح و رستگاری نرسیده اند!

بسیاری از پرهیزگاران، توانسته اند خود را از دام دیگر مهالک برهانند، امّا نتوانسته اند از شرور این رذیلت رهائی یابند؛ از اینرو، این رذیلت آنان را به بیابان گمراهی کشانده آنان نیز در آن بیابان به هلاکت دائم رسیده اند؛ و چه تلخ است که هم خود هلاک شده اند، و هم دیگران را به هلاکت رسانیده اند! ادیان باطل و مذاهب بی ارزشی که در این عالم تولید شده و راهی به سوی وحی آسمانی ندارد، تنها از سر همین رذیلت اخلاقی پدید آمده؛ ادیانی که مؤسسانش خود بواسطه این

رذیلت هلاک شده‌اند و هزاران و گاه میلیون‌ها نفر را به دنبال خویش به وادی هلاکت کشانده‌اند. نگاهی به تاریخ اسلام - بویژه به دوران نخستین آن - نشان می‌دهد که تمامی مصیبت‌ها و مشکلاتی که این دین آسمانی در بدو ظهور خود تحمل نمود، تنها و تنها از سرِ حبّ ریاست‌کسانی بود که با ظهور اسلام، ریاست خود را در معرض اضمحلال می‌یافتند. گذشته از آن، تمامی پیامبران، امامان، و نیز عالمان اُمت از ابتدای عصر غیب کبری، به رهنمایی دچار بوده‌اند که چون به این رذیلت متّصف می‌شدند، مردمان را از تبعیت از آن معصومان و این هدایت‌گران باز می‌داشتند؛ چه به خوبی درمی‌یافتند که هدایت الهی، ریاست دنیائی آنان را برنخواهد تابید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۱: «و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!»؛

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲: «(ولی) اشراف قومش به او گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم!».

نمونه این دو آیه شریفه در قرآن کریم بسیار آمده؛ بگونه‌ای که خداوند از گروهی که در مقابل اهل هدایت می‌ایستادند، در بیش از سی مورد یاد نموده است. پیش از این، به تفصیل از معنای «ملأ» یاد کردیم، و گفتیم که مراد از ملأ، کسانی هستند که این رذیلت در جانشان نشسته است، و بواسطه ثروت دنیائی ویژه‌ای که از آن بهره‌مند شده‌اند، در مقابل انبیاء قرار گرفته صف طاغوت‌های هر عصر را تشکیل می‌دهند. افسوس و دریغ که این رذیلت در جان بسیاری از مردمان، بلکه در قلوب تمامی آنان ریشه می‌دواند، و تنها انگشت‌شمار افرادی که مورد فضل حضرت حق قرار می‌گیرند و به مجاهده‌های شرعی دست می‌یازند، می‌توانند از این دام وارهند.

۱. سبأ، ۳۴.

۲. الأعراف، ۶۰.

راز این سخن مشهور در میان اخلاقیان و اهل دل، که روحیه فرعون در همه انسانها موجود است نیز، در همین مطلب نهفته است. آنان بر این اعتقادند که اگر کسی به مبارزه با این خوی برخاست و در این مسیر، گذشته از مجاهدتهای سخت نفسانی، به دامن رحمت الهی نیز توسل جست، می‌تواند از این مهلکه رهائی یابد؛ ورنه این روحیه او را اندک اندک به مراتبی از ادعای ربوبیت می‌رساند، همانگونه که فرعون نیز چنین ادعائی داشت!.

پرواضح است که ادعای هرکس متناسب با حیطه قدرت و اختیارات اوست، اما این در اصل رسوخ روحیه فرعونی در جانهای مردم، تغییری حاصل نمی‌نماید. آنان که به ادعای نیابت از امام، یا احراز مقام امامت، یا نبوت، و سرانجام ادعای ربوبیت برخاستند، آیا ادعایشان بعد از رسوخ این رذیلت نبود؟ رسوخی که انسان را از مدار کمال فرو می‌کشد و چنان به چاه ظلمت فرو می‌برد، که اندک اندک خود را نائب خاص امام، خود امام، پیامبر و سرانجام پروردگار عالم می‌یابد!.



این روحیه را مراتبی چند است، که از سویه ضعف آغاز و به سویه شدت رو می‌نماید. مرتبه شدید آن، همان روحیه «خود پروردگار انگاری» است، و مرتبه ضعیف آن، حب ریاست بر خانواده و اعمال حکومت بر آنان است. این روحیه می‌تواند در هریک از زوجین، مرد و یا زن، موجود باشد.

برتر از این آنکه، این روحیه در بسیاری از افعال مستحبی مردم نیز بچشم می‌آید؛ برخی از آنان به زیارت مشاهد مشرفه می‌شتابند، و یا به برپائی مجالس مستحب می‌پردازند، تا تنها و تنها خود را مطرح کرده بر دیگران تحکم کنند!.

پیش از این، از تلازم بسیاری از رذائل با رذائل دیگر سخن داشتیم. این رذیلت نیز صورتی همینگونه دارد؛ چه حب ریاست با کبر، خودبینی، غرور، ریاء و ... ملازمت داشته مفاسد تمامی این خوی‌های ناشایست را از پی خود پدید خواهد آورد؛ از اینروست

که ریاست دوستان معمولاً به ظلم کردن، دروغزنی، غیبت از دیگران، و رذائلی اینگونه مبتلا می‌شوند.

هرچند در این مطلب که «آیا این مفاسد، از پی هم حاصل می‌شود، و نتایج طولی رذیلت حبّ ریاست است؟»، و یا «هریک از این رذائل، به استقلال مقتضای نفس انسانی است؟» سخن بسیار است، اما تا این فصل به درازا نیانجامد، ما از پرداختن به آن دست می‌کشیم؛ و تنها اشاره می‌کنیم که به نظر ما، این رذائل مستقلاً در نفس آدمی پدید می‌آید، و رفع هریک از آنان نیز به مجاهدتی مستقل نیازمند است.

اخلاق پژوهان در اینجا به اشتباهی دیگر نیز مبتلا شده‌اند، چه اینان تصریح می‌کنند که تنظیم امر معاش انسان، و برپائی جامعه انسانی، بدون علاقه افراد به ریاست ممکن نخواهد بود؛ از اینرو این رذیلت را به اطلاق در شمار رذائل ندانسته، بیشتر از مقدار لازم آن را رذیلت دانسته‌اند. این سخن آنان، به نظر ما بهره‌ای از صحت نخواهد داشت؛ چه علاقه تعلق‌آور است، و تعلق قلب بچیزی غیر از حضرت حق - جلّ و علا! - چه کم باشد و چه بسیار، بهر حال قبیح است و ناروا.

گذشته از حبّ ریاست اما، خود ریاست را حکمی دیگر است؛ چه به باور ما بر اساس آموزه‌های قرآنی، خود ریاست را قبیح نیست؛ بلکه می‌توان آن را در شمار امور پسندیده نیز محسوب داشت. به این آیات وحی مبارک توجه کنید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱: «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!»؛
 ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۲: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد»؛

۱. الأنبياء، ۱۰۵.

۲. التور، ۵۵.

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۱: «و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»؛

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۲: «(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است»؛

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»^۳: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توسست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند!»؛

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۴: «گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای!»؛

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا»^۵: «(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!»؛

«فِي يَوْمٍ أَذَنَّ اللَّهُ أَنَّ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ

۱. الفرقان، ۷۴.

۲. آل عمران، ۴۵.

۳. ابراهیم، ۳۷.

۴. ص، ۳۵.

۵. یوسف، ۵۵.

لَا تُلْهِیْهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^۱: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد»؛

﴿أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۲: «آیا سینه‌ات را برای نگشودیم؟ * و بار گرانت را از پشتت برداشتیم؟ * باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد؟ * آیا تو را بلندآوازه نساختیم؟».

از این آیات بروشنی ظاهر می‌شود که ریاست و شهرت، از بهترین نعمتهای الهی است، که انبیاء بزرگوار آن را طلب می‌نمودند؛ و خداوند سبحان نیز آنان را بوسیله آن پاداش می‌داد.

بلکه از برخی دیگر از آیات قرآن کریم، چنین برمی‌آید که خداوند اراده فرموده است، که انسان به تسخیر آسمانها و زمین بپردازد:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۳: «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است».

بنا براین، تسخیر قلبها و جانها، و آنکه آدمی در میان دیگران نمایان بوده در کتابها نامش آید و در جمع به احترام یاد شود، از الطاف خداوند متعال است؛ چه تنها راه برای برپای داشتن حق و نابود کردن باطل، همین ریاست و رتبت اجتماعی است. بنا براین، ریاست و رتبت به خودی خود مذموم و غیر مطلوب نخواهد بود. آری! دل سپردن به ریاست و در پی آن بودن و خود را به آن مشغول کردن، بدون تردید مذموم است. دراین

۱. التور، ۳۶ - ۳۷.

۲. الإنشراح، ۱ - ۴.

۳. لقمان، ۲۰.

میان، تفاوتی بین ریاستهای کوچک - مانند تسخیر قلب زنی خاص -، یا ریاستهای بزرگ - همچون تسخیر قلب ملّتی بزرگ - وجود ندارد.

بر این اساس، دریافتیم که رتبه اجتماعی و جاه و مقام و ریاست و شهرت، به خودی خود نه مطلوب است و نه مبعوض؛ بلکه آنچه مبعوض است دل بستن به این امور است، تا آدمی را به خود مشغول کرده از حضرت حق بازدارد؛ همانگونه که بکاربردن این امور برای زنده داشتن حق، نه تنها مبعوض نیست که بس مطلوب می باشد؛

چه اگر کسی که قلبش به ریاست وابسته نیست به حکومت رسد، حق در محلّ خود واقع شده و امور رو به اصلاح نهاده است؛ همانند پیامبران و اوصیاء آنان، که هرچند خود در پی ریاست نبوده اند، اما از پذیرش حکومت بر مردمان نیز ابائی نداشته اند. این مطلب به تصریح در سخن امیرمؤمنان نیز آمده است؛ بنا بر آنچه در نهج البلاغه می خوانیم، آنحضرت درباره کفش پاره بی قیمتی که بر آن وصله می زدند، به ابن عباس فرمودند: [۶۴۲] «وَاللّٰهُ لَیْهِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَمْرِ تَكُمُ إِلَّا أَنْ أَقِیْمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^۱: «بخدا قسم این کفش نزد من خواستنی تر از امارت بر شماست، مگر آنکه بواسطه آن امارت بتوانم حقّی را برپا دارم و یا باطلی را مرتفع سازم».

این پاداشی است که خداوند به متّقیان می دهد، و بخشی است که نثار پیامبران و مردان کامل روزگار می نماید؛ تا آنان نیز به واسطه همین ریاست به برپائی حق و حفاظت از آن بپردازند، و نیز باطل را از صفحه جامعه بزدایند. چه اگر چنین نبود، حق بدست زورمندان به نابودی می رسید و یادی از آن در میان مردمان نمی ماند:

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَکِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَالَمِیْنَ»^۲: «و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد»؛

۱. نهج البلاغه، خطبة ۳۳.

۲. البقرة، ۲۵۱.

«وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ^۱ : «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند خداوند قوی و شکست ناپذیر است * همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

اما اگر آنکس که دل به دنیا بسته و روی جان خویش را به سوی آن کرده است، ریاست را بدست آورده به حکومت بر مردمان بپردازد، وای بر او! و وای بر جامعه‌ای که زمام آن بدست اوست! چه آن جامعه را هیچ راهی جز از تباهی پیش رو نخواهد ماند، راهی که مردمان را به نابودی فکری فرهنگی رهنمون می‌شود، و سرانجام خذلان را در مسیر آنان قرار می‌دهد:

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً^۲ : «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند»؛ «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ^۳ : «و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می‌شوند!»؛

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرثَ وَ النَّسْلَ^۴ : «(نشانه آن، این

۱. الحج، ۴۰ - ۴۱.

۲. النمل، ۳۴.

۳. المؤمنون، ۷۱.

۴. البقرة، ۲۰۵.

است که) هنگامی که روی برمی گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند»؛
 ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱: «فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود!»؛

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲: «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را بباطل می خورند، و (آنان را) از راه خدا بازمی دارند!».

ما پیش از این اشاره کردیم که قرآن کریم، در نزدیک به سی آیه از «ملا» یاد فرموده است؛ آنان که مردم را از راه حق باز می دارند، و تنها علتی که آنان را به این کار تشویق می کند، حبّ ریاستی است که در جانشان نشسته است. دانشمندان و بزرگان آنان نیز از این رذیلت بهره ای بیشتر برده اند؛ از اینرو بیشتر به اغفال مردمان می پردازند، و آنان را از رسیدن به حقیقت باز می دارند.

بر این اساس، تمامی آیاتی که به مذمت ملا پرداخته است، خود در زمینه ملامت این رذیلت اخلاقی خواهد بود.

* * *

۱. القصص، ۴.

۲. التوبة، ۳۱.

۳. التوبة، ۳۴.

این رذیلت، بصورت دائم ملازم ریاء و نفاق نیز خواهد بود؛ چه تلازم میان حب ریاست، ریاء و نفاق، ناگزیر است و قهری؛ و تنها موارد بسیار اندکی می‌توان یافت که این سه از یکدیگر جدا شده با هم همراهی نمایند.

توضیح آنکه آنکس که از بیماری ریاست دوستی رنج می‌برد، تمامی همّتش بر جلب نظر دیگران بسوی خود و گسترش حکومت خود بر قلبهای آنان متمرکز خواهد شد، از اینرو ناگزیر است که به دروغ به محاسنی اخلاقی، مستحباتی شرعی و اموری اینگونه - که از آنها بهره‌ای نبرده است - تظاهر کند، تادیگران او را انسانی برجسته دانسته، به نظرش پایبند شوند. در این مسیر، او ابائی از آنکه دروغی گوید، یا فخری فروشد، یا غیبتی نماید، نخواهد داشت؛ بلکه از ظاهر سازی‌های غیر مشروع نیز خویشتن‌داری نخواهد کرد؛ در اینجا ظاهر او مکر و باطن او خُدعت خواهد بود، تا سرانجام به حکومت خود بر قلبهای دیگران دست یابد؛

در این حالت لحظه به لحظه به مکرری دیگر محتاج می‌شود، تا سلطه خود بر آنان را دوام بخشد و آن را پایدار سازد:

﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾^۱: «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنن». توجه به این نکته نیز ضروری است که ریاست طلبان، این رذیلت اخلاقی را برتر از دیگر رذائل خود می‌دانند. از اینرو بی‌مهابا تمامی هستی خود را در راه آن بمصرف می‌رسانند؛ از اموال و لذت‌های مشروع خود می‌گذرد، همانگونه که از بکار بردن امور حرام در این راه ابائی نمی‌نماید.

این خود دلیل آنست که ریاست‌دوستی نزد انسان غیر مهذب، از تمامی خواستنی‌های دیگر محبوب‌تر است؛ و پرواضح است که این مسأله از انسانهای پستی که سر در پی دنیای پست نهاده‌اند، هیچ بعید نمی‌نماید.

آورده‌اند که حُمَید بن قحطبه - که از فرماندهان لشگر هارون الرَّشید بود - ، در ماه رمضان بی‌مهابا روزه نگرفت. یکی از نزدیکان او، در رابطه با عِلّت روزه‌خواری او از او سؤال کرد، و او پاسخ داد: من از رحمت و بخشش حضرت حق ناامیدم!، ازاینرو خود به عبادات نمی‌پردازم که فائده‌ای برایم نخواهد داشت؛ و چون از عِلّت ناامیدی او از رحمت حضرتش سؤال کردند، پاسخ داد: من تنها در یک روز، شصت مرد جوان و نوجوان را به قتل رساندم، که همه از فرزندان حضرت فاطمه زهرا بودند!

او ادامه داد: شبی هارون از من خواست تا مقدار وفاداری خود نسبت به او را بیان کنم، پاسخ دادم: من تمامی مال خود را فدای تو می‌سازم؛ او بر این مقدار راضی نشد، گفتم: خود را فدای تو می‌سازم؛ باز راضی نشد، گفتم: آبروی خود را فدای تو می‌سازم؛ باز راضی نشد، گفتم: دین خود را فدای تو می‌سازم؛ چون این گفتم، شادمان و راضی شد. او شمشیری به من داد و گفت: به همراه این غلام برو و به هرچه فرمانت داد، همان را اطاعت کن. آن غلام به‌همراه من به زندانی آمد، که در آن شصت مرد جوان و نوجوان از فرزندان حضرت زهرا قرار داشتند، و مرا امر کرد که همه آنان را به قتل رسانم؛ من نیز یکایک آنان را از زندان خارج کرده و سربریدم!

ازاینرو هرگز در رحمت و غفران الهی امید نخواهم داشت، چه می‌دانم که بدون تردید به جهنم وارد خواهم شد!

تاریخ بسیاری از حکایات اینگونه را برای ما بازگو می‌کند، تا دریابیم که رذیلت حبّ ریاست، آدمی را چسان به حیوانی درنده‌خو تبدیل می‌کند.

گذشته از تاریخ، قرآن کریم نیز در داستان پیامبرانی همچون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد مصطفی ، نشان می‌دهد که «ملاً»، با آنکه نسبت به حَقّائیت آنان آگاهی داشتند، امّا به انکار آنان می‌پرداختند و مردم را با فریب و خدعه از پیروی آنان باز می‌داشتند. بالاتر از همه آنکه خون انبیاء عظام را می‌ریختند، تا ریاست خود بر جامعه را از دست ندهند؛ و این تنها به جرم ایمانی بود که آن بزرگواران

در جان خویش به خدای متعال داشتند!:

﴿وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱: «آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند».

* * *

در پایان، به تذکر مطلبی مهم می پردازیم، تا اشتباهی که برای اخلاقیان در این مقام پیش آمده است را، روشن نمائیم. آن مطلب این است که خواسته ها و لذت های انسان، و نیز دردها و رنج های او به سه قسمت اصلی تقسیم می شود.

اقسام لذتها و دردها

۱. لذتها و یا دردهای جسمانی

اینگونه از لذتها و دردها - همچون خوردن، آشامیدن، استراحت کردن، برطرف نمودن شهوت جنسی، و نیز گرسنگی، تشنگی، خستگی و ... - به جسم انسان مربوط می شود. این نوع در میان انسان و حیوان مشترک بوده؛ می توان گفت که حیوانات در زمینه خواستنی ها از انسان قوی ترند، و در زمینه دردها و رنجها از انسان پرمبرتر.

۲. لذت های وهمی و خیالی

اینگونه لذتها و رنجها، همچون ریاست، مقام، جمع ثروت، و نیز همچون سستی، گوشه گزینی، فقر و ... که هیچ مابازائی در عالم خارج نداشته تنها از وهم و خیال سرچشمه می گیرد. حکیم سبزواری در این زمینه بسیار زیبا در منظومه حکمی اش سروده است:

كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ وَهْمٌ أَوْ خَيَالٌ أَوْ عُكُوشٌ فِي الْمَرَايَا أَوْ ظِلَالٌ

هر آنچه که در عالم وجود است، وهم می‌باشد یا خیال، یا عکسهای که در آئینه‌ها افتاده و یا سایه‌ها.

چرا که نزدیکی با همسر، خوردن و نوشیدن، و نیز گرسنگی و تشنگی و دیگر امور مادی، در جهان خارجی از حقیقتی برخوردارند، که بوسیله این امور یا بدست می‌آیند و یا برطرف می‌شوند؛ در مقابل اما ریاست و جاه و مقام، تنها خیالات و اوهام بشریند و از حقیقتی خارجی بهره‌مند نیستند.

اما مایه تأسف است که نیازدگان، این امور وهمی را بر امور حقیقی مقدم داشته حب ریاست را بر حب غذا مقدم می‌دارند. شاید سِر این مطلب در آن باشد که قوای وهم و خیال، در انسان بسیار قوی بوده بیشتر از جسم و ماده بر او اثر می‌گذارند. بنا بر این ناگزیر آثار آندو نیز بیشتر از آثار عالم مادی برای انسان اهمیت خواهد یافت.

این نوع از لذات و رنجهای نیز میان انسان و حیوان مشترک است، پلنگ و شیر سخت مشتاق حمله‌اند، و مورچه و موریا نه سخت طالب جمع مال و ذخیره کردن آن؛ آیا این دسته از حیوانات در این امور پُراشته‌تر و موفق‌تر از انسان نیستند؟

۳. لذتها و رنجهای روحی

همچون علم، کمک به دیگران، غلبه کردن بر ظالمان، بسط عدالت، اثبات حق و باطل نمودن باطل، اتصاف به فضائل اخلاقی و تهذیب نفس از رذائل، و

این نوع از لذات و رنجهای تنها مختص به انسان است، و حیوانات بهره‌ای از آن نخواهند داشت. حقیقت انسانی نیز چیزی جز این نوع از لذتها و رنجهای نیست؛ ما پیش از این در این زمینه به سخن امیرالمؤمنین به ابن عباس - که چون ایشان را در حال وصله زدن به کهنه کفش خویش دید، زبان به اعتراض گشود - اشاره نمودیم: [۶۴۳] «وَاللَّهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَمْرِ تَكْم إِلَّا أَنْ أَقِیمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^۱: «بخدا قسم این کفش نزد من خواستنی‌تر از امارت بر

۱. نهج البلاغة، خطبة ۳۳.

شماست، مگر آنکه بواسطه آن امارت بتوانم حقّی را برپا دارم و یا باطلی را مرتفع سازم». آنحضرت در این سخن سرّ آن داشت که مردمان را بیاگاهاند، که ریاست و حکومت دنیائی برای ایشان تنها وسیله‌ای است، تا بدان حقّی را احیا کند و یا باطلی را نابود سازد؛ ورنه اینگونه لذّتهای خیالی و وهمی برای ساحت مقدّس علوی بهائی ندارد.

این روش، روش تمامی مردم الهی روزگار بوده است، که قلب آنان را امور پست دنیائی اشغال نمی‌کرده است. اینان حتّی در خُورد و خُفت نیز تنها به حدّ لازمی که گریزی از آن نبوده اکتفا می‌کرده‌اند، و تنها سر در پی جلب رضایت حق داشته‌اند و بس.

جان خدائی خدای را دوست می‌دارد، و آنچه را که او دوست می‌دارد نیز دوست می‌دارد؛ هم از اینروست که تمامی فضائل را نیز محبوب می‌دارد، و هیچ چیزی در این جهان نمی‌تواند او را از این فضائل بازدارد. جان اینچنین کس در این عشق شناور است، و آن عشق بر تمامی ذرّات او حکمران:

«فِي يَبُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجُلٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامِ الصَّلَاةَ وَآتَاءِ الزَّكَاةَ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۱: «(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد) خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند ... * مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می‌شود».

گذشته از این، حقیقت امر آن است که این جان تنها و تنها برای همین غوطه‌وری در دریای عشق آفریده شده و بس:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»^۲: «و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)!».

۱. التّور، ۳۶ - ۳۷.

۲. طه، ۴۱.

غزالی را در این مقامی اشتباهی عجیب پیش آمده است، که شور بختانه دانشی مردان بزرگ، فیض کاشانی و دو اخلاق پژوه نراقی نیز، همان اشتباه را به تبعیت از او بر قلم جاری ساخته‌اند.

از آنجا که بنای کتاب حاضر بر اختصار نهاده شده، ما در اینجا به بیان آن اشتباه نمی‌پردازیم، و تنها خواننده ارجمند را به مبحث حاضر در «احیاء العلوم»، «المحجّة البیضاء»، «جامع السّعادات» و «معراج السّعادة» ارجاع می‌دهیم، تا خود به اشتباه واضح آنان پی برد.

خدایا! به حق معصومان برگزیده درگاهت تو را قسم می‌دهیم، که ما را در همه امور از خطا محفوظ داری تا آنچه به انجام می‌رسانیم، پذیرفته درگاه تو آید! در پایان این مبحث نیز به شماری چند از احادیث وارد شده در این باب اشاره می‌نمائیم، تا از نور کلمات معصومان بهره‌ای برده باشیم.

چند روایت

درباره طلب ریاست و مقام

[۶۴۴] عن مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا فَقَالَ: إِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ، فَقَالَ: «مَا ذِئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِأَضَرِّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ»^۱؛ در محضر امام کاظم، سخن از مردی رفت که میل به ریاست داشت؛ آنحضرت فرمودند: «دو گرگی که در گله‌ای بی‌چوپان رها شوند، برای آن گله بیشتر از آنچه ریاست دوستی برای دین انسان مسلمان ضرر دارد، ضرر نخواهند داشت».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

[۶۴۵] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هرکس ریاست را طلب نماید، هلاک شود».

[۶۴۶] عن عبد الله بن مسكان قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «إِيَّاكُمْ وَهَؤُلَاءِ الرُّءَسَاءِ

الَّذِينَ يَتَرَأَّسُونَ، فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «از این رؤساء که بر قوم خود ریاست می‌کنند برحذر باشید،

بخدا قسم کفش‌ها پشت سر هیچ‌کس به صدا در نیامد، مگر آنکه خود هلاک شد و دیگران

را به هلاکت انداخت».

[۶۴۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «مَلْعُونٌ مَّنْ تَرَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَّنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَّنْ حَدَّثَ بِهَا

نَفْسَهُ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «ملعون است کسی که در پی ریاست باشد، ملعون است کسی

که به آن همت ورزد، ملعون است کسی که درباره ریاست با خود سخن گوید».

[۶۴۸] عن أبي حمزة الثمالي قال: قال لي أبو عبد الله : «إِيَّاكَ وَ الرِّئَاسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ

أَعْقَابَ الرِّجَالِ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَمَّا الرِّئَاسَةُ فَقَدْ عَرِفْتُهَا وَ أَمَّا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ

الرِّجَالِ فَمَا ثَلَاثَا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرِّجَالِ! فَقَالَ لِي: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، إِيَّاكَ

أَنْ تَنْصَبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ، فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ»^۴؛

امام صادق به ابو حمزه ثمالی فرمودند: «برحذر باش از ریاست، و برحذر باش از

آنکه پشت سر مردان به حرکت در آئی. ابو حمزه گوید: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم!

منظور شما از ریاست را دانستم، اما آنکه فرمودید پشت سر مردان به حرکت در نیایم، دو

سوّم دارائی من از حرکت پشت سر مردان به دست آمده است!؛ حضرت فرمودند:

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۸.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۸.

منظورم این نبود، منظورم آنست که برحذر باش از آنکه کسی را بدون دلیل برگزینی، و زان پس هرآنچه گفت را تصدیق نمائی.»

[۶۴۹] عن أبي عبد الله قال: «قال رسول الله: أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - بَيْتٌ خِصَالٌ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّئَاسَةِ وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النِّسَاءِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «شش صفت بود که اولین بار باعث عصیان بر خداوند و نافرمانی از او شد: دنیادوستی، ریاست دوستی، غذادوستی، زن دوستی، خواب دوستی و استراحت دوستی.»

[۶۵۰] عن مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ: «مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رَعَاؤُهُمَا بِأَضَرِّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ»^۲؛

امام کاظم فرمودند: «دوگرگی که در گله ای بی چوپان رها شوند، برای آن گله بیشتر از آنچه ریاست دوستی برای دین انسان مسلمان ضرر دارد، ضرر نخواهند داشت.»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۵۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

فصل بیست و سوم

فضیلت بیست و چهارم: شناخت مسؤولیت

رذیلت بیست و ششم: کوتاهی در مقابل مسؤولیت

فضیلت بیست و چهارم:

شناخت مسؤولیت

شناخت مسؤولیت / مسؤولیت پذیری، ملکه‌ای بس والاست، که خیر دنیا و آخرت را از پی خواهد داشت. این ملکه، انسان را به انجام آنچه برعهده گرفته ترغیب، و انجام مسؤولیتهای فردی و جمعی او را - که از نظر عقل، شرع و یا عرف برگردنش نهاده شده -، تضمین می‌نماید. صاحب این ملکه، گویا بدون آنکه خود بداند، به انجام وظائفش پرداخته در این راه به امر و یا تهدیدی دیگر نیازمند نیست.

امیرمؤمنان ، چون شنیدند که لشکریان معاویه به شهر انبار تاخته و زینت زنی یهودی را به سرقت برده‌اند، سخت غضبناک شده بر این واقعه اعتراض فرمودند. این، نشان‌دهنده شناختی بود که ایشان از مسؤولیت جامعه اسلامی در مقابل دیگران داشت، و نیز پذیرش آن مسؤولیت. اندوه ایشان نیز بر آن بود که مردان مسلمان، از انجام وظیفه خود در حمایت از آن زن یهودی کوتاهی کرده‌اند.

در این زمینه، اگر تنها و تنها همین یک آیه نازل شده بود، کافی بود تا مؤمنان به اهمّیت این ملکه پی برند، و تمامی تلاش خود را برای تحصیل آن بکار گیرند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۱﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود

بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست».

گویا مراد از «ارتداد» در این آیه، کفر عملی، و یا به عبارت دیگر مسؤولیت ناشناسی، و در نتیجه شانه تهی کردن از زیر بار آن است؛ ما معمولاً کفر عملی را «بی تفاوتی» می‌نامیم.

در این آیه شریفه، خداوند وعده فرموده است که اگر مسلمانان رو به بی تفاوتی نهند، او خود گروهی دیگر را که مسؤولیت شناس و مسؤولیت پذیرند برخواهدانگیخت، تا آنان وظیفه جهاد در راه خدا را به عهده گیرند، و بدون آنکه مانعی آنان را از انجام مسؤولیتشان باز دارد، به آن پردازند؛

زان پس اشاره می‌فرماید که اینان از ایمانی استوار بهره‌مندند؛ از اینرو خداوند آنان را سخت عزیز می‌دارد، همانگونه که آنان نیز در راه محبت او سر از پای نمی‌شناسند. روایات بسیاری از شیعه و سنی در فضیلت این گروه وارد شده است؛ گروهی که: هم ایمان را در مراتب اعلای آن بدست آورده‌اند؛ و هم مسؤولیت خویش را می‌شناسند؛ و هم به انجام آن مسؤولیت می‌پردازند.

* * *

این فضیلت نیز همچون دیگر فضائل، از مراتبی چند برخوردار است. ما در اینجا مراتب این فضیلت را از نظر آنچه بدان تعلق می‌گیرد و مورد مسؤولیت مؤمنان خواهد بود، بیان می‌نمائیم.

مراتب فضیلت مسؤولیت‌شناسی

۱. مسؤولیت در مقابل شریعت

این نوع از مسؤولیت، مهمترین انواع آن است؛ چه در اسلام هیچ چیزی مهمتر از دین نیست. از همین روست که انبیاء عظام همگی آماده بوده‌اند تا جان مبارک خویش را در راه احیاء شریعت الهی هدیت فرمایند. به این دو عبارت درخشان از حضرت سیدالشهداء نیز بنگرید:

[۶۵۱] «أَمَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا»^۱؛

«آیا به سوی حق نمی‌نگرید که بدان عمل نمی‌شود، و به سوی باطل نمی‌نگرید که از آن بازداشته نمی‌شود؟ تا مؤمن به لقاء شایسته پروردگار خود راغب شود».

[۶۵۲] «مَنْ كَانَ فِيْنَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲؛

«هرکس در میان اهل ما، جان خویش می‌بخشد و نفس خویش را بر دیدار پروردگار آرام می‌سازد، با ما همراه شود، که من به اراده الهی صبحگاهان حرکت می‌نمایم».

این مسؤولیت، همان حفظ دین است؛ و حفظ دین از دو بُعد کلی برخوردار می‌باشد:

بُعد ایمان و عمل به آن؛

بُعد نظارت عمومی.

این دو بُعد، در سورة مبارکه عصر اینگونه به اشاره گرفته شده است:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۳۸۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۳۶۷.

بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ^۱: «به عصر سوگند * که انسانها همه در زیانند * مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!».

بعد ایمان و عمل صالح - که هر دو سویه انجام واجبات و مستحبات، و ترک محرمات و مکروهات را در بر می‌گیرد -، همان رسالتی است که پیامبر اکرم و ائمه هدی سخت بر آن پای می‌فشردند. بسیاری عبادات اهل بیت و سنگینی آن عبادات - که تنها در توان آنان قرار داشت، و جز از ایشان هیچکس را یارای انجام آن نبود -، ما را از اشاره به گوشه‌ای از آن عبادات بی‌نیاز می‌سازد.

از اینرو، تنها به یک حدیث از امیرمؤمنان اشاره می‌کنیم، که مقدار اهتمام ایشان نسبت به وظائف الهی در دو جانب مستحبات و مکروهات را، نشان می‌دهد. آنحضرت می‌فرماید: [۶۵۳] «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ!»^۲: «بخدا قسم اگر هفت اقلیم زمین را تا خود افلاک به من دهند، تا خداوند را درباره مورچه‌ای معصیت کنم، بدینسان که پوسته جوی را از دهانش بستانم، چنین نخواهم کرد!».

در بعد نظارت عمومی نیز، روایات بسیاری که در این زمینه وارد شده، نشان دهنده اهتمام خاصی است که اسلام نسبت به آن مبذول داشته است. قرآن کریم نیز در این زمینه از آیات بسیاری برخوردار است؛ ما در اینجا بدون آنکه تیت استقراء آیات این کتاب مقدس را داشته باشیم، تنها به شماری از آنچه در این زمینه بیان شده، اشاره می‌کنیم: الف. قرآن کریم نخست بیان می‌کند، که بر جامعه اسلامی واجب است که به تشکیل حوزه‌های علمیّه بپردازد، و گروهی از خود را به تحصیل و تدریس در آن بگمارد، تا با گذر ایام کیان اسلام حفظ گردد:

۱. والعصر، ۳ - ۱.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۲۴.

﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱: «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!».

ب. در کنار اینان، بگونه‌ی وجوب گروهی دیگر نیز می‌باید به تشکیل سازمانی پردازند، که مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده‌گیرد؛ چه بدون این گروه نیز کیان اسلام در اثر گناهکاری برخی از غیر مقیدان به شریعت، دستخوش تحریف و سرانجام نابودی خواهد شد:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲: «باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند».

پ. پرداختن به این وظیفه، بر عهده‌ی یکایک مردمان نیز گذارده شده است. این مطلب بگونه‌ای است که امتیاز این اُمت بر دیگر اُمّت‌ها، تنها در همین مسأله دانسته شده است. چه برتر بودن اُمت اسلام نسبت به اُمّت‌های دیگر، تنها ویژه‌ی زمانی است که یکایک مسلمین به امر بمعروف و نهی از منکر پردازند:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۳: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

ج. گذشته از آن، بر یکایک مسلمین واجب است که به دقت در امر جامعه‌بنگرند، و به

۱. التوبة، ۱۲۲.

۲. آل عمران، ۱۰۴.

۳. آل عمران، ۱۱۰.

بررسی آن و نقد و انتقاد از چگونگی امور جاری در آن، پردازند؛ تا معایب جامعه اندک اندک از آن رخت بندد، و فضائل و مکارم جایگزین آن شود. قرآن کریم از این امر، به «سفارش به نیکی کردن» تعبیر، و بر صبر بر آن تأکید روا داشته است:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۱: «به عصر سوگند * که انسانها همه در زیانند * مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!».

پرواضح است که این نقد، نه از باب بدگوئی و عیب جوئی، که از باب ذکر عیوب برای برطرف کردن آن است. گویا اسلام سر آن دارد که خاصیت آئینگی آئینه در میان مسلمین رواج یابد؛ چه همانگونه که در حدیث آمده است :- [۶۵۴] «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ»^۲: «مؤمن آینه مؤمن است» -، مؤمنان با بیان معایب یکدیگر، همچون آینه در پی آنند که عیوب را آشکار سازند؛ تا مردمان به برطرف کردن آن پردازند؛ همانگونه که نظر در آینه و مشخص شدن معایب، آدمی را به برطرف کردن آن سوق می‌دهد.

پرواضح است که بدگوئی و عیب جوئی، به سختی حرام و در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چه در این دو فعل خاصیت آئینگی مؤمن نسبت به برادر مؤمن خود، وجود نخواهد داشت:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُبَدَنَّ فِي الْخُطْمَةِ * وَ مَا أَدْرَأُكَ مَا الْخُطْمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْفِدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۳: «وای بر هر عیبجوی مسخره‌کننده‌ای! * همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند)! * او گمان می‌کند که اموالش او را جاودانه می‌سازد! * چنین نیست که می‌پندارد بزودی در «خُطْمَه» [آتشی خردکننده]

۱. العصر، ۱ - ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۲۶۸.

۳. الهمزة، ۱ - ۷.

پرتاب می‌شود! * و تو چه می‌دانی «خُطمه» چیست؟! * آتش برافروخته الهی است * آتشی که از دلها سر می‌زند!؛

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۱: «و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!».

ق. در مرحله بعد، بر مؤمنان واجب فرموده که نقدهای دیگران را پذیرا بوده، آنها را به جان بشنوند و به عمل درآورند؛ بر این عمل آنان نیز ثوابی بزرگ وعده فرموده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲: «پس بندگان مرا بشارت ده! * همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند».

آنچه گذشت، چکیده‌ای کوتاه از مبحثی فراخ دامن بود، که مسؤولیت‌شناسی و مسؤولیت‌پذیری مؤمنان در مقابل دین را نشان می‌داد.

۲. مسؤولیت در مقابل نفس خود

آگاهی انسان از مسؤولیتی که در مقابل خود دارد، و پرداختن او به این مسؤولیت نیز، در شمار ارکان مهم این ملکه کم‌نظیر است؛ چه انسانی که از روحی مرده برخوردار است، و یا حجابهای ضخیم همچون پرده‌ای بر روح او نشسته، و یا از بیماریهای روحی گوناگون رنج می‌برد، در فرهنگ قرآنی در شمار حیوانات است، و نیز در مواردی از حیوانات نیز پست‌تر!؛

﴿يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۳: «همچون چهارپایان می‌خورند»؛

۱. العصر، ۳.

۲. الزمر، ۱۷ - ۱۸.

۳. محمد / ۱۲.

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱: «آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر!»؛

بلکه از حیوانات نیز بدتر و زیانبارتر خواهد بود:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲: «بدترین جنبندگان نزد خدا،

افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

از اینروست که می‌باید در رفع این حجابها بکوشد، تا از مرتبه حیوانی خارج شده به فضای پر نور و سرور انسانیت وارد شود.

این رفع حجاب نیز تنها با توبه، بیداری و آگاهی دائمی، تخلیه نفس از رذائل بوسیله ریاضات مشروع، و دعا و توسل به درگاه الهی، ممکن می‌گردد؛

و سرانجام پس از آن، آراستن نفس به فضائل است، که بواسطه ارتباط محکم میان او و

حضرت حق، ممکن می‌گردد؛

تا سرانجام در پایان این راه، به مقام تجلیه واصل شود، که در این هنگام نسیم رحمت

الهی بر او وزیدن می‌گیرد، و جان او را به سوی مقام قدس خود رهنمون می‌گردد:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ

السَّلَ﴾^۳: «(آری)، از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد * خداوند به

برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند».

پرواضح است که اگر این سیر در میان نباشد، و آدمی دل در پی آن و سر در انجام آن

نگذارد، فروافتادن در مادیات و رنگ‌پذیری از آن، آدمی را به مرتبه حیوانی - و بلکه

پست‌تر از آن! - خواهد کشانید. به گمان ما، دو تعبیر قرآنی پیشگفته: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ

هُمْ أَضَلُّ﴾: «آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر»، و: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ

الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾: «بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. الأنفال، ۲۲.

۳. المائدة، ۱۶ - ۱۵.

نه سرزنش است، و نه شماتتِ آنان که در صورت انسانی از جانی حیوانی برخوردارند؛ بلکه خبری است که از واقعِ آنان اطلاع می‌دهد. چرا که در فرهنگ قرآنی، آنکه در عالم ماده و مادیات فرو رفته است، تنها شباهتی مادی به انسان دارد؛ اما در صورت و واقع فقط حیوانی است که بر دو پا می‌رود؛ به عبارتی دیگر، ماده انسانی صورتی حیوانی یافته، صورتُ الاغ، سگ و یا دیگر حیوانات پست، که حقیقتِ حیوان انسان‌نما را نشان می‌دهد:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۱: «مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می‌کند»؛

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ﴾^۲: «مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهاش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد».

۳. مسؤولیت در مقابل جسم خود

این گونه از مسؤولیت نیز از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ چه جسم برای انسان، همچون بُراقی است که عروج او را ممکن می‌سازد. ازاینرو اگر جسم در اختیار انسان نباشد، برای هیچکس ترقی به مدارج بالای کمال ممکن نخواهد شد. از همین روست که محافظت جسم و اهتمام به آن، در قرآن کریم و سنت معصومان، سخت مورد تأکید واقع شده است. به این چند آیه مبارک بنگرید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۳: «در آنچه خدایت

۱. الجمعة، ۵.

۲. الأعراف، ۱۷۶.

۳. القصص، ۷۷.

ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن»؛

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۱: «بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟»؛
﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾^۲: «ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه و خوش بخورید و کارهای شایسته کنید»؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾^۳: «ای مردم، از آن چیزهای حلال و پاکیزه که در زمین است بخورید»؛

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾^۴: «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم».

نمونه‌های این آیات، بوفور در قرآن کریم وارد شده؛ همانگونه که در کلمات اهل بیت نیز بفرآوانی می‌خوانیم:

[۶۵۵] «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»: «هرکس از سنت و روش من روی گردان شود، از من نیست»؛

و: [۶۵۶] «لَيْسَ مِمَّنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۵: «هرکس دنیایش را برای آخرتش، و آخرتش را برای دنیایش ترک گوید، از ما نیست». پرواضح است که این دو حدیث شریف، در مقام بیان لزوم برآورده کردن نیازهای مادی جسم، در نواحی و انواع گوناگون آن است؛ ازاینرو هیچ سخنی در لزوم برآورده‌سازی این نوع از نیازها نیست؛ بلکه تمامی سخن اخلاق‌پژوهان در اسراف انسان و یا تبذیر او در این ناحیه است، که هردو به

۱. الأعراف، ۳۲.

۲. المؤمنون، ۵۱.

۳. البقرة، ۱۶۸.

۴. الإسراء، ۷۰.

۵. الفقيه، ج ۳ ص ۹۴.

ضعف جسم و یا بیماری آن منجر خواهد شد. آری! آنچه که از نظر عقل و شرع سخت پسندیده است، میانه روی در این امور است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۱: «و آنان که چون هزینه می کنند اسراف نمی کنند و خست نمی ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می گیرند.»

از همین روست که شریعت اسلام، همانگونه که از فرو نهادن میلها و گرایشهای نفسانی انسان نهی فرموده، از فرو افتادن در این خواستها نیز بر حذر داشته است. پیامبر اکرم در این زمینه می فرماید:

[۶۵۷] «أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ الْأَكُولُ»؛

«مبغوض ترین مردم نزد خداوند متعال، پر خوران هستند.»

[۶۵۸] «أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ النَّوَامُ»؛

«مبغوض ترین مردم نزد خداوند متعال، پر خوابان هستند.»

[۶۵۹] «أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ الْبَطَالُ»؛

«مبغوض ترین مردم نزد خداوند متعال، بیکاران هستند.»

کوتاه ترین و کامل ترین تعبیر در این زمینه، همان لغت مشهور «اسراف» است، که قرآن کریم بارها به آن اشاره، و مؤمنان را از آن باز داشته است. در این مسیر، قرآن کریم از اسلوب بیان مفاسد اسراف و عذابهای سنگینی که قهر و غضب الهی بر آن مترتب ساخته، استفاده می فرماید؛ چه اسرافکاران خود به قهر الهی، و در نتیجه عذاب او مبتلا خواهند شد:

«وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ *
لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصْرُفُونَ عَلَى الْإِحْنِ الْعَظِيمِ»^۲:

۱. الفرقان، ۶۷.

۲. الواقعة، ۴۱ - ۴۶.

«و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود) * آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند * و در سایه دودهای متراکم و آتشزا! * سایه‌ای که نه خنک است و نه آرامبخش! * آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند؛
 ﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۱: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن‌گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم».

سخنی تکمیلی

یکی از بدترین بلاهائی که می‌تواند بر روح و جسم انسان تأثیر گذارد، حزن، اندوه، غم، پریشان‌خاطری و ترس است؛ بلکه می‌توان گفت که برای روح و جسم، هیچ چیزی مضرتر از این امور نیست؛ تا آنجا که می‌توان گفت ضرر اندوه و ترس برای روح، از ضرر ردائل اخلاقی نیز بیشتر است. کوتاه سخن آنکه این بلاء، باعث مرگ تدریجی روح شده جسم را نیز آنچنان آسیب‌پذیر می‌سازد، که تنها پوسته‌ای از آن باقی مانده سرانجام به مرگ مبتلا می‌گردد.

امروزه روانشناسان نیز این مطلب را پذیرفته، و بر آنند که قسمت عمده‌ای از بیماریهای جسمی، حاصل از اضطرابهای روحی و پریشان‌خاطری‌ها است. آنان از این بیماری، به بیماری لاعلاج بدون دارو تعبیر می‌کنند. قرآن کریم نیز با اشاره به اهمیت اینگونه از حالات روحی، اشاره می‌فرماید که اولیاء خدا از بیماری‌های روحی اینگونه درامانند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

۱. الإسراء، ۱۶.

۲. یونس، ۶۲.

گذشته از آن، قرآن کریم بر سر آن است که انسان را بر این مطلب واقف سازد، که اگر امور جاری جهان بر اساس تقدیر قرار دارد، و تقدیر نیز از علم تام و تمام حضرت حق، و مصلحتی که برای عالم در نظر آورده، ناشی شده است، پس بر اندوه، اضطراب و پریشان‌خاطری، هیچ فائده‌ای مترتب نبوده، حاصلی نصیب انسان اندوهگین مضطرب نخواهد شد:

﴿مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱: «هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است! * این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید».

پرواضح است که این گونه تأکیدات قرآن کریم، می‌تواند مؤمنان را از ابتلای به این بیماریها دور داشته، آنگونه حالات روحی زیانبخش را از ساحت اینان دور سازد. در مرتبه سوّم، اگر آدمی یقین یابد که صفات خداوند عین ذات اوست، و بخشش، رحمت، علم، قدرت، حکمت، عدالت و ... در شمار صفات او قرار دارد، به یقین می‌رسد که آنچه در عالم پدید می‌آید، به نحو کامل مطابق با نقشه نظام هستی است، که از مصلحت کامل برخوردار است؛ چه از پشتیبانی علم کامل حضرت حق، رحمت او، قدرت او، حکمت و عدالت او، بهره می‌برد. توجه به این نکته که حتی ذره‌ای از این عالم را نمی‌توان تغییر داد - چه این تغییر به خروج مجموع عالم از نظام تام و کامل خود منجر خواهد شد، و این مطلب با حکمت کامل حضرت حق در تنافی است -، باعث می‌شود که انسان از آنچه در مسیر زندگی خود می‌یابد، نه تنها نگران و مضطرب نشود، که بر آنچه خواهد آمد شادمان گردد، و بر آنچه از دستش شده است اندوهگین نشود.

پرواضح است که اگر جزئی از اجزاء جهان هستی نیز در نظر آدمی ناساز نماید، این ناسازی تنها زائیده نظر نخستین بوده، از دقت کافی برخوردار نمی‌باشد. حکیم سبزواری به بلاغت تمام در بحث از هدف سروده است:

ما لیس موزوناً لبعض من نغم
ففي نظام الكون كلُّ منتظم^۱

«بعضی از نغمه‌ها که با بعضی دیگر ناسازند، اگر در نظام کلی هستی دیده شوند، هریک کاملاً سازگار بوده از زیبایی برخوردارند».

به عنوان نکته چهارم، می‌توان افزود که آنکس که به مناجات با پروردگارش می‌پردازد و دائماً به یاد اوست و سر در پی مطالعه کتاب او دارد، به مقام تبّتل و انقطاع از تمامی عالم مادی و توجّه به سوی مقام قادر مطلق می‌رسد؛ در اینحال او را نه ترسی خواهد بود و نه اندوهی؛ چه در این مقام موضوعی که برای او ایجاد خوف و یا اندوه نماید، دیده نخواهد شد. حضرت حق در آیات بسیاری به این مطلب اشاره فرموده است؛ به این چند آیه بنگرید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۲: «به یقین انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است * هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می‌کند * و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد) * مگر نمازگزاران * آنها که نمازها را پیوسته بجا می‌آورند»؛

﴿فِي مِيقَاتٍ أَدْنَىٰ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳: «(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان

۱. شرح منظومه حکیم سبزواری، ص ۱۲۳.

۲. المعارج، ۱۹ - ۲۳.

۳. التور، ۳۶ - ۳۷.

باشد) خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند ... * مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۱: «برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید؛
﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند»؛

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد».
این آیه، با اسلوب خاص بلاغی خود، به روشنی تأکید می‌نماید که این بیماری، تنها با نماز، دعاء و یادکردن از حضرت حق برطرف می‌شود. آیه‌ای که قبل از این آیه آوردیم نیز، نشان می‌دهد که اینان - که با تمسک به یاد حضرت حق، به مقام ولایت او رسیده‌اند -، نه ترسانند و نه محزون.

امیر مؤمنان در دعاء خضر - نامبردار به دعاء کمیل - می‌فرمایند: [۶۶۰] «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى، إِرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۴: «ای کسی که اسمش دواء و یادش شفاء و اطاعتش بی‌نیازی است، رحم کن بر کسی که سرمایه‌اش امید و سلاحش گریه است».

۴. مسؤولیت در مقابل عمر

عمر از ارزشمندترین اشیاء است، و نمی‌توان با ثروت مادی قیمتی برای آن تعیین نمود.

۱. یونس، ۵۷.

۲. یونس، ۶۲.

۳. الرعد، ۲۸.

۴. مفاتیح الجنان، دعاء کمیل.

از همین روست که انسان، حاضر نیست جان خود را حتی با تمامی دنیا مبادله نماید. با اینهمه اما، غفلت باعث آن می‌شود که آدمی از ارزش این سرمایه پایان‌پذیر روی گرداند، و در نتیجه با از دست دادن آن، زیانکار از این جهان رخت به سرای دیگر کشد. قرآن کریم تا آدمی را از این غفلت و ارهاند، بارها تأکید فرموده است که انسان در ایستگاههای گوناگون مرگ، قیامت، و به هنگام ورود به جهنم - که از آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم -، بر نبودی آن تأسف می‌خورد و انگشت ندامت بر دندان می‌برد. به این چند آیه بنگرید:

﴿رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا^۱: «پروردگار من! مرا بازگردانید! * شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می‌گویند: چنین نیست!»؛

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ^۲: «تا کسی نگوید: ای حسرتا بر من که در کار خدا کوتاهی کردم»؛

﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ^۳: «و از درون آتش فریاد زنند: ای پروردگار ما، ما را بیرون آر تا کارهایی شایسته کنیم، غیر از آنچه می‌کردیم. آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که پندگیرندگان پند گیرند؟ و شما را بیم‌دهنده آمد. پس بچشید، که گناهکاران را یآوری نیست».

روایات نیز در این زمینه بسیار است؛ نمونه را به این حدیث نبوی بنگرید:

[۶۶۱] «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ آيِنٍ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۴؛

۱. المؤمنون، ۹۹ - ۱۰۰.

۲. الزمر، ۵۶.

۳. فاطر، ۳۷.

۴. تحف العقول، ص ۴۵.

«چون قیامت فرارسد، هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا درباره چهار چیز مورد سؤال واقع شود: از عمرش که آن را در چه نابود کرده، و از جوانیش که در چه گذرانیده، و از دارائیش که از کجا بدست آورده و در چه خرج نموده، و از حبّ ما اهل بیت». غنیمت داشتن عمر و رعایت نظم در آن، موجب می‌شود که هرچند عمر کوتاه باشد، اما به خوبی از آن استفاده شود، همانگونه که بی‌توجه از سر آن گذشتن، و نیز بی‌نظمی در آن، موجب از دست دادن آن بدون آنکه بهره‌ای از آن حاصل گردد، می‌شود. در این زمینه تفاوتی میان عمری کوتاه و یا عمری یکصد ساله نیست.

این مطلب، بخوبی در زیست‌نامه بزرگان، مخترعان، مؤلفان و جز آنان، به چشم می‌آید؛ چه آنان‌گاه در عمرهائی بس کوتاه به توفیقاتی دست یافتند، که عقل آدمی از آن به تحیر می‌شود. چه بسیار از آنان بیش از یکصد کتاب و رساله را در عمری کوتاه پدید آوردند؛ و چه بسیار از آنان با آنکه از زندگی آسوده‌ای برخوردار نبودند، اما به آنچه در تبت داشتند، نائل شدند. در این شمار می‌توان به شیخ الطائفه شیخ طوسی اشاره کرد، که بسیاری از آثار خود را در هنگامه هجوم مخالفان به شیعه، و غارت کتابخانه‌ها و مساجد و حتی خانه‌های ایشان، تألیف نمود. شیخ‌الرئیس ابن سینا نیز شماری از آثار خود را در زندان نگاشت، و دو شهید بزرگوار فقه شیعه متن گرانسنگ «لمعه» و «شرح» آن را در زندان و تحت نظر شدید دشمن، پدید آوردند. سید علی طباطبائی فقیه کم‌نظیر شیعی نیز، بخشهائی از «ریاض المسائل» را در هیاهوی حمله دشمنان به نجف اشرف و حلال شمردن خون شیعیان، نگاشت!

صاحب جواهر نیز در این زمینه آیتی است و حکایتی؛ او از تألیف دائرةالمعارف بزرگ خود، حتی در شبی که فرزندش چشم از جهان بست نیز بازنايستاد، و در همان منزلی که فرزند جوان بدرود حیات گفته بود، نگاشتن «جواهر الکلام» را ادامه داد! صدرالمتألهین، خواجه نصیرالدین طوسی، و استاد گرانقدر ما مؤسس دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در این شمارند، که برخی از آثار خود را یا در زندان و یا در

تبعیدگاه نگاشته‌اند. آورده‌اند که علامه حلی کتاب بیش بهای «قواعد الأحکام» رابه هنگام سفر به کربلای معلی در طول راه نگاشت، و محقق نراقی منظومه بزرگ «طاق‌دیس» را در دقائقی که به وضو گرفتن مشغول بود، سرود!

و چه بسیار نمونه‌های اینگونه، که تاریخ برای ما به ارمغان آورده است. این بزرگان - که چنین کتابخانه بزرگی را برای شیعه امامیه پدید آورده به یادگار گذاردند - آثار خود را تنها در زیر فشار دشمنان و سختی‌ها و فشارهای دائمی نگاشته‌اند، اما از آنجا که فرصت خویش را غنیمت دانستند، به چنین توفیقاتی نائل شدند. خداوند زحمت آنان را مأجور دارد، که برآستی به این حدیث نبوی شریف عمل نمودند: [۶۶۲] «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۱: «پرودگار شما را در روزگارتان نسیم‌هایی از رحمت است، هان! خویشان را در معرض آن قرار دهید».

۵. مسؤولیت در مقابل خاندان و نزدیکان

این نوع از مسؤولیت نیز، به چند قسم تقسیم می‌گردد:

الف: شناخت مسؤولیت در مقابل پدر و مادر

این نوع از مسؤولیت، از منظر قرآن کریم در شمار بزرگترین وظایف انسان قرار دارد. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۲: «و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۲۱.

۲. الإسراء، ۲۳ - ۲۴.

پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو! * و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»؛

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۱: «اگر آن دو به کوشش از تو بخواهند تا چیزی را که نمی‌دانی چیست با من شریک گردانی اطاعتشان مکن. در آنها با آنها به وجهی پسندیده زندگی کن».

تأکیدشگرفی که در این دو آیه به کار رفته است، بگونه‌ای است که نمونه آن به سختی در دیگر آیات الهی به چشم می‌آید.

احادیث تاریخ و تجربه، بر این سخن هماوایند، که خیر دنیا و آخرت در گرو نیکی به پدر و مادر است؛ همان‌گونه که بدون تردید کسی که مورد نارضایتی والدین خویش قرار گیرد، از هیچ خیری در دو جهان بهره‌مند نخواهد شد. یکی از آثار وضعی این نارضایتی نیز، سختی در معیشت و تنگدستی است.

ب: شناخت مسؤولیت در مقابل فرزندان

این مسؤولیت نیز در این شمار است، چه همان‌گونه که پدر و مادر را بر فرزندان حقی است، آنان را نیز بر اینان حقی است. در شمار این حقوق می‌توان به تربیت و تعلیم آنان اشاره کرد، تعلیم علوم دینی - علم اصول دین، فروع دین و اخلاق اسلامی -، در این زمینه از ارزشی بی‌مانند برخوردار است؛ و پرواضح است که سعادت فرزندان، تنها با دست‌یابی او به شناختی درست از حضرت حق و شریعت او، حاصل خواهد شد. اقدام برای ازدواج آنان چون به سن لازم برای ازدواج رسیدند، و گذشت از اشتباهات آنان نیز، در این شمار است؛

چه پدر و مادری که فرزند خویش را طرد می‌نماید، باید بداند که خداوند نیز او را نه عفو می‌فرماید، و نه از گناهانش می‌گذرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بعضی از زنان و فرزندان شما دشمن هستند. از آنها حذر کنید. و اگر عفو کنید و چشم‌پوشید و گناهشان پوشیده دارید، خدا آمرزنده و مهربان است».

ج: شناخت مسؤولیت در مقابل همسر

این شناخت، شامل هریک از زن و شوهر می‌شود، و اختصاص به یکی از آندو نخواهد داشت. این نوع از مسؤولیت، از دامنه‌ای وسیع برخوردار و تشریح آن نیازمند به تألیفی بزرگ می‌باشد. ما از آنجا که پیش از این آثاری چند در این موضوع پرداخته‌ایم، و این آثار به زبانهای گوناگونی تدوین و ترجمه شده است، در این کتاب به تفصیل این مطلب نپرداخته تنها به نکاتی چند در این زمینه اشاره می‌کنیم:

می‌دانیم که منطقه مسکونی زمین، از کشورهایی چند، و هر کشور از شهرهایی، و هر شهر از خانه‌هایی تشکیل شده است. از اینرو، می‌توان هر خانه را کشوری کوچک دانست، که به ناگزیر نیازمند به رئیسی است، که امور آن را تدبیر نماید. پرواضح است که مسؤولیت ریاست منزل بر عهده مردان نهاده شده، چه آنان از عقل اجتماعی بگونه کاملتری برخوردارند؛ و نیز پرداخت مخارج خانواده بر آنان واجب شمرده شده است، حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾^۲: «مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است، و از آن

۱. التَّغَابُن، ۱۴.

۲. النِّسَاء، ۳۴.

جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند».

معاونت مرد نیز بر دوش زن نهاده شده، چه مهربانی در زنان بارزتر است، که در تنظیم امور منزل و تربیت فرزندان سخت لازم می‌نماید. پیامبر اکرم چون به تقسیم امور خانواده در میان امیرالمؤمنین و حضرت زهرا پرداختند، اینگونه تعبیر فرمودند که، مسؤولیت امور تا درب منزل بعهده حضرت زهرا، و مسؤولیت امور بعد از آن به عهده امیرمؤمنان باشد؛ پس از این تقسیم، دخت‌گرانقدر ایشان فرمودند: [۶۶۳] «فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَني مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ»^۱: «هیچکس جز از خدا نمی‌داند، که از این کار چه اندازه شادمان شدم!».

نیاز به توضیح نیست که موفقیت همسران در تدبیر امور منزل، به اموری چند نیازمند است؛ توافق آندو در نظر و رأی، در این شمار است، که حداکثر در پنجاه درصد امور حاصل خواهد شد. از اینرو بر عهده آندو - و بویژه زن - است که با تواضع خویشان، امور را به اصلاح آورد و از متلاشی شدن ساختار خانواده، جلوگیری کند؛ به این آیه شریفه بنگرید:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾^۲: «پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقند و فرمان خدای را نگاه می‌دارند».

و نیز بر عهده مرد است که جوانمردی داشته به سختگیری در امور نپردازد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَضَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بعضی از زنان و فرزندان دشمن شما هستند. از آنها حذر کنید. و اگر عفو کنید و چشم بپوشید و گناهشان پوشیده دارید، خدا آمرزنده و مهربان است».

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳ ص ۸۱.

۲. النساء، ۳۴.

۳. التَّغَابُن، ۱۴.

نیز همسران می‌باید به مراقبت از فضای روحی منزل بپردازند، تا محیط خانه استراحتگاه آنان باشد؛ استراحتگاهی که خستگی‌های روحی و جسمی را زائل می‌نماید. این مراقبت نیازمند به آن است که هریک از آندو، استراحتگاه دیگری و پناهگاه قلب او باشد:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱: «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد».

زان پس، تدبیر امور گوناگون منزل نیز در این راستا از اهمیتی خاص برخوردار است. پیش از این، اشاره کردیم که امور داخلی منزل بر عهده زن، و امور بیرونی آن بر عهده مرد می‌باشد.

و سرانجام آنکه منزل مدرسه‌ای است که پدر و مادر، معلمان آن مدرسه‌اند؛ کوتاهی آندو در آموزش یکدیگر و نیز آموزش فرزندان، گناهی است که بدون تردید در شمار گناهان بسیار بزرگ قرار دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیضم آن مردم و سنگها هستند نگه دارید»؛ ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳: «بگو: زیان‌کنندگان کسانی هستند که در روز قیامت خود و خاندانشان را از دست بدهند. بهوش باشید که این زیانی آشکار است».

این، مختصری از وظائف آندو بود؛ حال اگر به این وظائف عمل کنند جاری همانند شهیدان نصیب خواهند بود؛ امام صادق در این زمینه می‌فرماید: [۶۶۴] «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ

۱. الزَّوْم، ۲۱.

۲. التَّحْرِيم، ۶.

۳. الزَّمَر، ۱۵.

کَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱: «آنکس که برای خانواده‌اش تلاش کند، مانند مجاهد در راه خداست؛ و نیز از یکی از اهل بیت روایت شده که فرموده‌اند: [۶۶۵] «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^۲: «جهاد زن، شوهرداری نیکو است».

در مقابل اما، اگر در این مطلب کوتاهی ورزند و به تعلیم یکدیگر و فرزندان نپردازند، خسارت دنیوی و عذاب اخروی در انتظار آنان خواهد بود، درباره عذاب دنیوی آنان، همین بس که منزلشان جهنمی زودرس است که در آن زندگی‌ای تلخ برای آنان و فرزندانشان بوجود می‌آید، از اینرو قلبشان اندک اندک می‌میرد و آنان همچون مرده‌ای در میان زندگان خواهند بود؛ گمان نمی‌کنم که برای خانواده، عذابی بدتر از این عذاب بتوان تصور نمود!.

درباره عذاب اخروی آنان نیز، تنها به همین یک روایت که شیخ حرّ عاملی آن را از پیامبر اکرم نقل نموده است، بنگرید:

[۶۶۶] «مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَواتِهَا وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَ تُرْضِيَهُ ... وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرُدُّ النَّارَ وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلَ ذَلِكَ الْوِزْرُ وَ الْعَذَابُ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا ...»^۳؛

«هرکس را زنی باشد که به اذیت شویش می‌پردازد، خداوند هرگز نماز آن زن را نمی‌پذیرد، و هیچیک از نیکی‌هایش را نیز نمی‌پذیرد تا آنکه شوی خود را راضی نماید ... آن زن اولین کسی است که به جهنم وارد می‌شود؛ شوهر نیز اگر همسر خویش را اذیت و ظلم کند، همین عذاب را در پیش خواهد داشت».

د: شناخت مسؤولیت در مقابل همسایه

این مسؤولیت نیز سخت مهم شمرده شده، و افسوس که ما آن را بگونه‌ای رها کرده‌ایم

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۸۸.

۲. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۰۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۱۱۶.

که گوئی اصلاً حقی در این زمینه بر گردنمان ثابت نشده است! آنچه در قرآن و حدیث درباره این مسؤولیت وارد شده است، بدن انسان را بلرزه درمی آورد؛ چه تأکید ایندو منبع معارف اسلامی بر این نکته، بسیار دهشتناک است! به این دو آیه بنگرید:

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^۱: «خدای را پرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید. هرآینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد»؛

﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۲:

«پس وای بر نمازگزارانی که ... * در نماز خود سهل انگاری می کنند * همان کسانی که ریا می کنند * و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می نمایند!».

در روایتی، «ماعون» اثاث منزلی دانسته شده، که همسایه بدان نیازمند است. پرواضح است که تعیین این مصداق، از باب تعیین مصداق کامل است؛ بر این اساس، هرآنچه مورد نیاز همسایه انسان باشد، می تواند در شمار این آیه شریفه قرار گیرد.

روایات بسیاری نیز در این زمینه وارد شده است؛ به این چند نمونه بنگرید:

[۶۶۷] «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ جَائِعٌ»^۳

از پیامبر اکرم روایت شده است که ایشان فرمودند: «به من ایمان نیاورده است، آنکه خود سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه است».

۱. النساء، ۳۶.

۲. الماعون، ۴ - ۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۴۹۰.

[۶۶۸] «حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ»^۱؛

از همیشان روایت شده که فرمودند: «حرمت همسایه بر همسایه، مانند حرمت مادرش بر اوست».

[۶۶۹] «مَنْ كَانَ جَارُهُ مَرِيضًا فَتَرَكَ عِيَادَتَهُ اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهُ - بِشَجَرَةِ الزُّقُومِ - وَ مَنْ مَاتَ جَارُهُ فَتَرَكَ تَشْيِيعَ جِنَازَتِهِ تَهَاوُنًا بِهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهُ»^۲

نیز همیشان فرمودند: «هرکس عیادت همسایهٔ مریض خود را به تیت کوچک شمردن حق او ترک کند، به شاخه‌ای از درخت زُقوم - که ریشه در جهنم دارد -، دست انداخته است؛ و هرکس تشییع جنازهٔ همسایهٔ درگذشتهٔ خود را بخاطر کوچک شمردن او ترک کند، به شاخه‌ای از همان درخت آویزان شده است».

[۶۷۰] وَ رُوِيَ عَنِ الْكَاضِمِ : «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى»^۳؛

امام کاظم فرمودند: «همسایگی نیکو، بازداشتن خود از اذیت دیگران نیست، بلکه آنست که بر اذیت آنان صبر ورزی».

[۶۷۱] وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانُ، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ»^۴؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هر چهل منزل، همسایه حساب می‌شود، از روبرو، از پشت سر، از طرف راست، و از طرف چپ».

ه: شناخت مسؤولیت در مقابل جامعه

انسان بصورت ذاتی جمع‌نشین آفریده شده، و از اینرو به دیگران احتیاج داشته

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۸ ص ۱۶۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۷.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۹.

نمی‌تواند تنها به زندگی بپردازد، و با دیگران ارتباطی نداشته باشد:

«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبُّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»^۱: «حال آنکه ما روزی آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کنیم. و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند. و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می‌آورند بهتر است».

همانگونه که این آیه شریفه نیز اشاره می‌فرماید، از رحمت بی‌منت‌های خداوند متعال بر مردمان، آنست که هریک از آنان بگونه‌ای برای رفع احتیاجات دیگران آفریده شده است. بنا براین، بر عهده‌یکایک آنان است که به بخشی از امور جامعه بپردازند، برخی برای حفظ جامعه از دشمنان، برخی برای حفظ نظام آن، و برخی دیگر برای تنظیم امور معاش آن، آفریده شده‌اند.

گذشته از این امر تکوینی، خداوند تشریعاً نیز مردمان را موظف داشته که هریک به دیگری پرداخته به نیازهای او اهتمام ورزد، تا سرانجام کار جامعه به سامان رسد. این امر بشدت مورد تأکید حضرت حق واقع شده، تا جامعه از نابودی و لجام‌گسیختگی در امان ماند؛ پیامبر اکرم می‌فرماید: [۶۷۲] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲: «هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نرزد، خود مسلمان نیست»؛

[۶۷۳] «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ»^۳: «خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد، که کار خود را صحیح و استوار انجام می‌دهد».

به دیگر سخن، به فراوانی از اهل بیت عصمت روایت شده است که: [۶۷۴] «إِنَّ

۱. الزخرف، ۳۲.

۲. الکافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲ ص ۸۸۳.

المؤمن من يحب لغيره ما يحب لنفسه و يكره لغيره ما يكره لنفسه^۱: «مؤمن کسی است که برای دیگران همان چیزی را می‌پسندد، که برای خود می‌پسندد، و برای دیگران همان چیزی را ناخوش می‌دارد، که برای خود ناخوش می‌دارد».

ما، این مسأله مهم که از کتاب و سنت برگرفته شده را، «قانون مواسات» می‌خوانیم. واضح است که این قانون، اگر به اجرا درآید و مردمان به آن عمل نمایند، هر شهری خود مدینه‌ای فاضله خواهد بود؛ شهری که در آن دروغ، خیانت، درگیری، دزدی و اینگونه امور، راه نخواهد داشت؛ از اینرو فقر، نیاز مادی، تجرد و محروم بودن از ازدواج، و کوتاه سخن هیچ احتیاجی در آن پدید نخواهد آمد.

روشن است که اختلافات نژادی و طبقاتی روزگار ما، و آنکه برخی از درآمدی بسیار کم برخوردار، و برخی دیگر در شمار طبقات ثروتمند قرار دارند، تنها از آنرو پدید آمده است که مردم به این قانون عمل نکرده، آن را یکسر رها نموده‌اند.

افسوس که برخی از صنعتگران این روزگار، هرچند حقوقی بیش از حق خویش دریافت دارند، اما به هموعان خود اهمیتی نداده در کار خود جدیتی نشان نمی‌دهند. شماری از کشاورزان و دیگر طبقات جامعه نیز همینگونه‌اند؛ اینان تنها اسمی از اسلام را بر خویش بسته‌اند، اما از حقیقت آن سخت دورند! به این آیه شریفه بنگرید:

﴿الْمَاعُونَ أَرْءَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۲: «آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می‌کند دیدی؟ * پس وای بر نمازگزارانی که ... * در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند * همان کسانی که ریا می‌کنند * و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می‌نمایند!». در پایان این بخش نیز به شماری از روایات مربوط به مسؤولیت‌پذیری اشاره می‌کنیم؛ بدان امید که شعله این چراغ در جان ما روشن، و جامعه ما را نورانی سازد.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۹.

۲. الماعون، ۱ - ۷.

چند روایت دربارهٔ مسؤولیت

[۶۷۵] عن أبي جعفر قال: «قال رسول الله: يا معاشِرَ قُرَّاءِ القرآن! اتَّقُوا اللهَ - عزَّ وجلَّ! - فيما حَمَلَكُم من كتابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُم مَسْئُولُونَ، إِنِّي مَسْئُولٌ عَنِ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «ای گروه قرآن خوانان! تقوای الهی را دربارهٔ آنچه از قرآن به شما بخشیده رعایت کنید؛ چه من مورد بازخواست قرار می‌گیرم، و شما نیز مورد بازخواست قرار می‌گیرید؛ من از تبلیغ دین سؤال کرده می‌شوم، اما شما از آنچه از کتاب خدا و سنت من فرا گرفته‌اید سؤال می‌شوید».

[۶۷۶] عن رسول الله: «... إِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُم مَسْئُولُونَ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «... من مورد سؤال واقع می‌شوم و شما نیز مورد سؤال واقع می‌شوید».

[۶۷۷] عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب: «... اتَّقُوا اللهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُم مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ ...»^۳؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «از خداوند دربارهٔ بندگانش و شهرهایش پروا پیشه کنید، چه شما حتی دربارهٔ سرزمینها و حیوانات مورد سؤال واقع می‌شوید».

[۶۷۸] عن أبي عبد الله في قوله - تعالى -: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۴۱.

۳. نهج البلاغة، صبحی صالح، خطبة ۱۶۷.

مَسْئُولًا قَالَ: «يُسْتَلُّ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ عَلَيْهِ»^۱؛
 امام صادق درباره آیه شریفه «زیرا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست
 کنند» فرمودند: «شنوائی درباره آنچه شنیده، و بینائی درباره آنچه بدان نظر انداخته، و
 قلب درباره آنچه بدان اعتقاد پیدا کرده، مورد سؤال واقع می شوند».
 [۶۷۹] عن أمير المؤمنين في غرر الحكم: «كُلُّ امْرِئٍ مَسْئُولٌ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ وَ
 عِيَالُهُ»^۲؛
 امیرالمؤمنین فرمودند: «هر انسانی درباره آنچه خود و خانواده اش بدست
 آورده اند، مورد بازخواست واقع می شود».

چند روایت

درباره دین و عمل به آن

[۶۸۰] قال علي بن الحسين: «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ»^۳؛
 امام سجّاد فرمودند: «هرکس به آنچه خداوند بر او واجب کرده عمل کند، در شمار
 بهترین مردمان است».
 [۶۸۱] عن أبي عبد الله في قول الله - عزَّ وجلَّ -: «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا»، قال:
 «اصْبِرُوا عَلَى الْفَرَاغِ وَ صَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ وَ رَابِطُوا عَلَى الْأَيْمَةِ»^۴؛
 امام صادق در باره آیه شریفه «شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۷.

۲. میزان الحکمة، ج ۴ ص ۳۲۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۱.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۱.

در جنگها پایداری کنید»، فرمودند: بر واجبات صبر ورزید و بر سختی‌هایکدیگر را به صبر فراخوانید، و با ائمه پیوند خود را مستحکم سازید.

[۶۸۲] عن أبي عبد الله قال: «قال رسول الله: اِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسِ»^۱؛ پیامبر اکرم فرمودند: «بواجبات خداوند عمل کن، تا پرهیزگارترین مردمان باشی».

[۶۸۳] عن أبي جعفر: «كُلُّ عَيْنٍ بِأَكِيَّةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ، عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»^۲؛ امام باقر فرمودند: «همه چشمها در قیامت گریانند مگر سه چشم: چشمی که در راه خدا شب زنده‌داری کند، و چشمی که از ترس خدا اشک ریزد، و چشمی که از محارم الهی پوشیده شود».

[۶۸۴] عن أبي عبد الله قال: «قال رسول الله: مَنْ تَرَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ مَخَافَةَ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - أَرْضَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳؛ پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس گناهی را از ترس خداوند متعال ترک کند، خداوند او را در روز قیامت راضی گرداند».

چند روایت درباره

امر به معروف و نهی از منکر

[۶۸۵] عن أبي عبد الله قال: «مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُوَحِّدْ لَضَعِيفِهَا مِنْ قَوِيِّهَا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ»^۴؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۱.

۴. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۶.

امام صادق فرمودند: «تقدیس نمی شود اُمتی که در آن بدون درنگ، حقّ ضعیفش از قویش ستانده نمی شوند».

[۶۸۶] عن محمد بن عُمَرَ بن عُرْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَقُولُ: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمِلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُوْكُمْ خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^۱؛

امام کاظم فرمودند: «بدون تردید باید به امر به معروف و نهی از منکر بپردازید، که در غیر اینصورت بدترین های شما بر شما حاکم می شوند؛ آنگاه نیکان شما نیز دعا می کنند اما اجابت نمی شود».

[۶۸۷] عن أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «وَيْلٌ لِّلْقَوْمِ لَا يُدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲؛

امام باقر و امام صادق فرمودند: «وای به حال گروهی که خداوند را بوسیله امر به معروف و نهی از منکر به پرستش نمی گیرند».

[۶۸۸] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - بَعَثَ مَلَكََيْنِ إِلَى أَهْلِ مَدِينَةٍ لِّيَقْلَبَاَهَا عَلَى أَهْلِهَا فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَجَدَا رَجُلًا يَدْعُو اللَّهَ وَ يَتَضَرَّعُ. فَقَالَ أَحَدُ الْمَلَكََيْنِ لِمُصَاحِبِهِ: أَمَّا تَرَى هَذَا الدَّاعِيَ؟ فَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُهُ وَلَكِنْ أَمْضِي لِمَا أَمَرَ بِهِ رَبِّي، فَقَالَ: وَلَكِنْ لَا أَحْدَثُ شَيْئًا حَتَّى أُرَاجِعَ رَبِّي، فَعَادَ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - فَقَالَ: يَا رَبِّ! إِنِّي انْتَهَيْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَوَجَدْتُ عَبْدَكَ فَلَانًا يَدْعُوكَ وَ يَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: إِمِضْ لِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ، فَإِنَّ ذَا رَجُلًا لَمْ يَتَغَمَّرْ وَجْهُهُ غَيْظًا لِي قَطُّ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «خداوند متعال دو فرشته را به سوی شهری فرستاد، تا آن را به عذاب، بر ساکنانش وارونه سازند. آن دو فرشته چون به آن شهر رسیدند، مردی را دیدند

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۶.

۲. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۶.

۳. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۸.

که خداوند را می خواند و تضرع می نمود. یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: آیا آن مرد دعا کننده را نمی نگری؟ فرشته دیگر گفت: دیدمش اما به دنبال کاری می روم که پروردگارم بدان امر فرموده است. فرشته اولی پاسخ داد: اما من هیچ کاری نمی کنم تا به سوی حضرت حق بازگردم. آن فرشته به سوی پروردگار بازگشت و گفت: خدایا! من به آن شهر رسیدم و در آنجا بندهات فلانی را دیدم که تو را می خواند و به سوی تو تضرع می کرد؛ پروردگار فرمود: بدنبال آنچه تو را بدان امر کردم برو، چرا که او مردی است که هیچگاه بخاطر خشم برای من، چهره اش را در هم نکشید».

[۶۸۹] عن أبي عبد الله: «إِنَّ رَجُلًا مِنْ خُثَمِ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي مَا أَفْضَلُ الْإِسْلَامِ، قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْعَضُ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: الشُّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «مردی از قبیله خثعم نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا خبر ده که برترین عمل در اسلام چیست؟ فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر. امام صادق افزودند: آن مرد گفت: کدامین عمل نزد خداوند از همه اعمال مبعوض تر است؟ پیامبر فرمودند: شرک بخدا! گفت: پس از آن؟ فرمودند: قطع ارتباط با خویشاوندان! گفت: پس از آن؟ فرمودند: امر به منکر و نهی از معروف».

[۶۹۰] عن أبي عبد الله قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقِيَ أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: پیامبر خدا ما را امر فرمودند که با گناهکاران، با چهره هائی درهم رفته و عبوس برخورد کنیم».

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۸.

۲. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۸.

[۶۹۱] قال أبو عبد الله: «الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله فمن نصرهما أعزه الله ومن خذلهما خذله الله»^۱؛

امام صادق فرمودند: «امر به معروف و نهی از منکر، دو آفریده از آفریده‌های خداوندند. از اینرو، هرکس آن دو را یاری کند، خداوند او را عزت می‌دهد؛ و هرکس آن دو را ذلیل دارد و یاری نکند، خداوند هم او را ذلیل می‌دارد».

[۶۹۲] عن محمد بن عرفة قال: سمعت أبا الحسن الرضا يقول: «كان رسول الله يقول: إذا أمتي تواكلت الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فليأذنوا بوقاع من الله - تعالى! -»^۲؛ پیامبر اکرم می‌فرمودند: «وقتی اُمت من امر به معروف و نهی از منکر را فرو نهند، باید منتظر عذابی از جانب خداوند باشند».

[۶۹۳] عن أبي عبد الله قال: «قال النبي: كيف بكم إذا فسدت نساءكم وفسق شبابكم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر؟، فقل له: ويكون ذلك يا رسول الله؟ فقال: نعم! وشر من ذلك كيف بكم إذا أمرتم بالمنكر ونهيتم عن المعروف، فقل له: يا رسول الله! و يكون ذلك؟ قال: نعم! و شر من ذلك كيف بكم إذا رأيتم المعروف منكراً والمنكر معروفاً»^۳؛

پیامبر اکرم فرمودند: «آن هنگام که زنان شما فاسد و جوانانتان فاسق شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید، چه بر شما خواهد گذشت؟! کسی به ایشان گفت: ای پیامبر خدا! آیا زمانی اینگونه خواهد شد؟ فرمودند: آری! و بدتر از این خواهد بود؛ آن زمان که امر به منکر و نهی از معروف کنید چه بر شما خواهد گذشت؟! کسی گفت: ای پیامبر خدا! آیا زمانی اینگونه خواهد شد؟ فرمودند: آری! و بدتر از این خواهد بود؛ چه بر شما خواهد گذشت زمانی که معروف را منکر و منکر را معروف بیابید!».

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۹.

۳. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۹.

[۶۹۴] قَالَ النَّبِيُّ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - لِيُبْعِضَ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ. فَقِيلَ لَهُ: وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛
پیامبر اکرم فرمودند خداوند متعال نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد بغض دارد
گفته شد مؤمنی که دین ندارد کیست فرمودند آنکس که نهی از منکر نمی‌کند.

چند روایت

درباره روح

[۶۹۵] عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْغَنَوِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ نَاسًا زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، فَقَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ هَذَا وَحَرَجَ مِنْهُ صَدْرِي حِينَ أَرَعَمْتُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ يُصَلِّي صَلَاتِي وَيَدْعُو دُعَائِي وَيُنَاكِحُنِي وَأَنَا كُحْهٌ وَيُؤَارِثُنِي وَأُؤَارِثُهُ وَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ!
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - : «صَدَقْتَ!، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ. خَلَقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي الْكِتَابِ: ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾، ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ: ﴿وَأَيُّهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾. ذَكَرَ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحُ الْقُدُسِّ، وَ رُوحُ الْإِيمَانِ، وَ رُوحُ الْقُوَّةِ، وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ، وَ رُوحُ الْبَدَنِ.

فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءٌ مُرْسَلِينَ وَبِهَا عَلِمُوا الْأَشْيَاءَ، وَبِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَبِرُوحِ الْقُوَّةِ حَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَاشَهُمْ، وَبِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذِيذَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُّوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ، وَبِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا؛ فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾، يَقُولُ: أَكْرَمَهُمْ بِهَا فَفَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ. ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمِيْمَةِ، وَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْإِيمَانِ، وَ رُوحَ الْقُوَّةِ، وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ، وَ رُوحَ الْبَدَنِ؛ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا هَذِهِ الْحَالَاتُ؟ فَقَالَ: أَمَّا أَوَّلَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾، فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ، لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدُّهُ إِلَى أَرْدَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتًا وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نَقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ لَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئًا؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحَ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ تَبَقِيَ رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ، فَهُوَ يَدْبُ وَ يَدْرُجُ يَأْتِيهِ مَلَكُ الْمَوْتِ؛ فَهَذَا الْحَالُ خَيْرٌ لَأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ فِيهِمْ بِالْخَطِيئَةِ فَيَشْجَعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ يُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ يَقُوْدُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوقِعَهُ فِي الْخَطِيئَةِ فَإِذَا لَامَسَهَا نَقُصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ تَقَصَّى مِنْهُ فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتَّى يَتُوبَ، فَإِذَا تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ أَدَخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ. فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشَآئِمَةِ فَهُمْ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، يَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾: يَعْرِفُونَ مُحَمَّدًا وَ الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ ﴿وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾، ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُتَرِّينَ». فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ فَسَلَبَهُمُ رُوحَ الْإِيمَانِ وَأَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُوَّةِ، وَرُوحَ الشَّهْوَةِ، وَرُوحَ الْبَدَنِ؛ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ: إِنَّ هُمْ كَالْأَنْعَامِ، لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بَرُوحَ الْقُوَّةِ وَتَعْتَلِفُ بَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَتَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: أَحْيَيْتَ قَلْبِي يَا ذَنبِ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!؛

یکی از یاران امیرالمؤمنین بنام اصبع بن نباته گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برخی از مردم بر این عقیده اند که بنده تا ایمان دارد زنا نمی کند و سرقت نمی نماید و شراب نمی نوشد و ربا نمی خورد و خونی که ریختن آن حرام است را نمی ریزد؛ این عقیده اینان بر من گران آمده و سینه ام از آن تنگ شده است، زیرا این بنده هم مثل من نماز می خواند و مثل من دعا می کند و از خانواده من همسر می گزیند و من از خانواده او همسر می گزینم و بعد از آن از یکدیگر ارث می بریم، با این وجود او برای گناه اندکی که انجام داده از ایمان خارج می شود؟!

امیرالمؤمنین فرمودند: «راست می گوئی، من از رسول خدا شنیدم - و بر این سخن ایشان کتاب خدا هم شاهد است -، که خدای متعال مردم را در سه طبقه آفرید و آنان را بر سه جایگاه مترتب داشت؛ این همان سخن خدای متعال است در قرآن که فرمود: «بَعْضِي از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت. و به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم و او را به روح القدس یاری کردیم»، و درباره آنان فرمود:

«و به روحی از خود یاریشان کرده است». اما آنچه درباره «سابقون» فرموده، آنها پیغمبرانی هستند که یا مرسل اند، و یا غیر مرسل، که خداوند در وجود آنان پنج روح قرار داده است: روح القدس، روح ایمان، روح قوت، روح شهوت، روح بدن؛ که بوسیله روح القدس به پیامبری مبعوث می شوند، و نیز بوسیله همان روح القدس تمامی چیزها را

دانستند؛ و با روح ایمان به پرستش خدا پرداخته چیزی را شریک او نساختند؛ و با روح قوّت به جنگ با دشمنان خود پرداختند و معاش خود را تنظیم فرمودند؛ و با روح شهوت از غذاهای گوارا و نزدیکی حلال با زنان جوان بهره‌مند گشتند؛ و با روح بدن حرکت کرده راه رفتند. این دسته از آفریدگان آمرزیده‌اند و از همه گناهان آنان چشم پوشی شده است. امیرالمؤمنین ادامه دادند: خدای متعال می‌فرماید: «اینانند رسولان که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنها با خدا سخن گفته و بعضی را چند درجه بالا بردیم، و بعیسی بن مریم معجزات روشن دادیم و او را با روح القدس تقویت کردیم». آنگاه درباره گروه آنان فرمود: «بعضی از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت. و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را به روح القدس یاری کردیم»، یعنی با آن روح گرامیشان داشت و بر دیگران برتریشان داد. این دسته نیز آمرزیده‌اند و از گناهان آنان در گذشته است.

سپس اصحاب میمنه را یاد فرموده است؛ آنان همان مؤمنان واقعی هستند که حضرت حق در آنان چهار روح نهاده است: روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت، و روح بدن. و بنده همیشه در صدد کامل کردن این چهار روح است، تا حالاتی برایش پیش آید؛ آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان! آن حالات چیست؟ حضرت فرمودند: اما اولین آن حالات، چنان است که حضرت حق می‌فرماید: «و از میان شما کسی را به فرتوتی می‌رساند تا هر چه را که آموخته است از یاد ببرد»، این کسی است که همه چهار روحش اندک شده اما از دین حضرت حق خارج نشده است، زیرا خدای پرورش دهنده‌اش به پست‌ترین حالات دوران عمرش رسانیده، اینچنین کس وقت نماز را در نمی‌یابد و عبادت‌های روزان و شبان را نمی‌تواند انجام دهد، و نیز نمی‌تواند به همراه دیگران در صف نماز جماعت حاضر شود. این کاهش روح ایمان است و البته زیانی برای صاحبش به همراه نخواهد داشت. و برخی از آنان روح قوّتشان اندک شود، بگونه‌ای که نتواند با دشمن به

جنگ برخیزد و یا معاش خود را طلب نماید؛ و برخی دیگر روح شهوتشان کم شود بگونه‌ای که اگر زیباترین دختران نسل آدم بر او بگذرند رغبتی به او نداشته بسویش نشتابد، و تنها در او روح بدن باقی بماند که بواسطه آن حرکت کند و راه رود تا عزرائیل او را دریابد، این حالت حالتی نیکوست چرا که این خدای - عَزَّ وَجَلَّ! - است که با او چنین کرده.

نیز در دوران جوانی و نیرومندی حالاتی چند برایش پیش آید، از آن جمله آنکه او قصد گناه می‌کند و روح قوّت نیز تحریکش می‌نماید، و روح شهوت برایش جلوه می‌دهد، و روح بدن او را به آن سوی می‌کشاند تا سرانجام او را به آن گناه می‌رساند، و آنگاه که به آن گناه دست زد ایمان از او جدا شده دور شود، و تا آنگاه که توبه کند باز بسویش بازنگردد، آنگاه چون توبه کند خداوند به او توجّه فرماید. و اگر گناه را تکرار کند خداوند او را به آتش جهنّم مبتلا سازد.

و اما اصحاب مشأمه، همان یهودیان و مسیحیانند که خداوند متعال درباره آنان می‌فرماید: «اهل کتاب هم چنان که فرزندان خود را می‌شناسند او را می‌شناسند»، یعنی محمّد و ولایت را در تورات و انجیل می‌شناسند همانگونه که در خانه‌های خود فرزندان‌شان را می‌شناسند. و گروهی از آنان با آنکه آگاهند، حق را انکار می‌نمایند: «ولی گروهی از ایشان در عین آگاهی حقیقت را پنهان می‌دارند». و چون اینان به انکار آنچه بدان آگاهی دارند پرداختند، خداوند به این بلا مبتلایشان ساخت و روح ایمان را از آنان ستاند، و تنها و تنها سه روح را در آنان نهاد: روح قوّت، روح شهوت، و روح بدن. آنگاه آنان را با چهارپایان همسان ساخت و فرمود: «آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده، حقّ همان است تردید مکن»، زیرا چهارپایان هم با روح قوّت بار می‌کشند، و با روح شهوت علف می‌خورند، و با روح بدن راه می‌روند.

در اینجا آن سؤال‌کننده عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به اذن خداوند متعال دلم را زنده ساختی!.

[۶۹۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذُنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: افْعَلْ، وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ»^۱؛
امام صادق فرمودند: «قلب را دو گوش است، هرگاه که بنده آهنگ گناهی کند روح ایمان به او می‌گوید: انجام نده، و شیطان می‌گوید: انجام بده؛ و چون بنده بر سینه زن گناهکار قرار گیرد، روح ایمان از او ستانده می‌شود».

[۶۹۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَقَلْبِهِ أَذُنَانِ فِي جَوْفِهِ، أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ، وَ أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنُ بِالْمَلَكِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه باطن قلبش دو گوش دارد، گوشتی که وسواس خناس در آن می‌دمد، و گوشتی که فرشته در آن می‌دمد؛ خداوند مؤمن را بوسیله فرشته همراهی و کمک می‌کند؛ این است معنای آیه شریفه «و به روحی از خود یاریشان کرده است».

چند روایت

درباره جسم

[۶۹۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى الْخُبْرِ»^۳؛
امام صادق فرمودند: «بدن انسان بر نان استوار شده است».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۶۷.

۲. المجادلة، ۲۲.

۳. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۶.

[۶۹۹] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَذَيْنَا فَرَانَصَ رَبَّنَا - عَزَّ وَجَلَّ! -»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خدایا! برای ما نان را مبارک گردان، و میان ما و آن فاصله نیانداز؛ چه اگر نان نباشد ما نه می توانیم روزه بگیریم و نه می توانیم نماز بخوانیم و نه دیگر واجبات پروردگارمان را بجا آوریم».

[۷۰۰] عَنْ ابْنِ أَخِي شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا أَتَّقِي مِنَ الْوَجَاعِ وَالتَّحَمِّ، فَقَالَ لِي: «تَعَدَّ وَتَعَشَّ وَلَا تَأْكُلْ بَيْنَهُمَا شَيْئًا، فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ، أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - يَقُولُ: ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيَّةً﴾»^۲؛

پسر برادر یکی از یاران امام صادق گوید: نزد آن حضرت از گرسنگی و ترش شدن معده بعد از غذا شکایت کردم؛ آنحضرت فرمودند: «صبحانه و شام بخور و بین این دو وعده غذا چیز دیگری نخور، چرا که غذای میان این دو باعث از بین رفتن بدن است، آیا نشنیده‌ای که خداوند در وصف بهشتیان می فرماید: «و روزیشان هر صبح و شام آماده است».

[۷۰۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «أَصْلُ خَرَابِ الْبَدَنِ تَرْكُ الْعِشَاءِ»^۳؛

امام صادق فرمودند: ریشه نابودی بدن آنست که شام ترک شود

[۷۰۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «تَرْكُ الْعِشَاءِ مَهْرَمَةٌ وَيَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَسَنَّ الْأَيْبَتِ إِلَّا وَجُوهَهُ مُمْتَلِئٌ مِنَ الطَّعَامِ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «ترک شام خوردن، مایه ضعف و سستی بدن است، و شایسته

۱. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۷.

۲. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۸.

۳. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۸.

۴. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۸.

است که چون انسان پیر شد تنها در حالتی که شکمش از غذا انباشته است، بخوابد.

[۷۰۳] عن سلیمان بن جعفر الجعفری قال: کان أبو الحسن لا يدعُ العشاء و لو بكعكة و كان يقول: «إنه قُوَّةٌ للجسم»^۱؛

سلیمان بن جعفر گوید: امام کاظم هیچگاه شام را ترک نمی‌کردند، هرچند تنها قطعه کیکی باشد؛ و می‌فرمودند: «شام مایهٔ قوت بدن است».

[۷۰۴] عن جمیل بن دُرّاج قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «مَنْ تَرَكَ العشاءَ لیلَةَ السَّبْتِ و لیلَةَ الأَحَدِ مُتَوَالِیَتَیْنِ ذَهَبَتْ عَنْهُ قُوَّتُهُ فَلَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهِ أَرْبَعِینَ یَوْمًا»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هرکس که شام را پشت سر هم در شبهای شنبه و یکشنبه ترک کند، انرژی از دست می‌رود و تا چهل روز باز نمی‌گردد».

[۷۰۵] عن أبي عبد الله قال: «قال أمير المؤمنين: عَلَيْكُمْ بِالْهَرِيسَةِ فَإِنَّهَا تَنْشِطُ لِلْعِبَادَةِ أَرْبَعِینَ یَوْمًا وَ هِيَ مِنَ الْمَائِدَةِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ»^۳؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «بر خوردن حریره مداومت کنید، که انسان را تا چهل روز برای عبادت بانشاط می‌سازد، و در شمار اجزاء سفره‌ای است که بر پیامبر اکرم از آسمان فرود آمده است».

[۷۰۶] عن أبي عبد الله قال: «أَكُلُ الْحِيتَانِ يُذِيبُ الْجِسْمَ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «خوردن ماهی‌ها بدن را لاغر می‌نماید».

[۷۰۷] عَنْ یوسفَ بنِ إبراهیمَ قال: دخلتُ على أبي عبد الله و عليَّ جُبَّةٌ خَزٌّ و طَيْلَسَانُ خَزٌّ، فنظرتُ إِلَيْهِ، فقلتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عليَّ جُبَّةٌ خَزٌّ و طَيْلَسَانُ خَزٌّ فما تقولُ فيه؟ فقال: و ما بأسَ

۱. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۸.

۲. اصول کافی، ج ۶ ص ۲۸۹.

۳. کافی، ج ۶ ص ۳۱۹.

۴. کافی، ج ۶ ص ۳۲۳.

بالخز؟ قلت: و سُداهُ إبريسم، قال: و ما بأسَ بإبريسم، فقد أُصيبَ الحسينُ و عليه جُبَّةُ خَزٍّ، ثمَّ قالَ: إِنَّ عبدَ اللَّهِ بنَ عَبَّاسٍ لَمَّا بعثَهُ أميرُ المؤمنينَ إلى الخوارجِ فواقَفَهُم لَبَسَ أَفْضَلَ ثِيابِهِ و تَطَيَّبَ بِأَفْضَلِ طَبِيبِهِ و رَكِبَ أَفْضَلَ مَرَاكِبِهِ، فَخَرَجَ فواقَفَهُم فقالوا: يَا بَنَ عَبَّاسٍ! بَيْنَا أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ إِذَا أَتَيْتَنَا فِي لِبَاسِ الْجَبَابِرَةِ و مَرَاكِبِهِم، فَتَلَّا عَلَيْهِم هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ و الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۱. فَأَلْبَسَ و تَجَمَّلَ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ و لِيَكُنْ مِنْ حَلَالٍ^۲؛

یوسف ابن ابراهیم گوید: در حالی که عبا و سرپوشی از خَز پوشیده بودم به نزد امام صادق رفتم، آنگاه خدمت ایشان عرض نمودم: فدایت شوم! من عبا و سراندازی از خَز پوشیده‌ام، نظرتان در این باره چیست؟

حضرت فرمودند: «خز چه اشکالی دارد؟ گفتم: ابریشم نیز در آن بکار رفته است؛ فرمودند: ابریشم نیز چه اشکالی دارد؟ حسین به شهادت رسید در حالی که عبائی از خَز پوشیده بود. آنگاه افزودند: چون عبدالله بن عباس از سوی امیرمؤمنان به سوی خوارج رفت، بهترین لباس خود را پوشید و بهترین عطر خود را بکار برد و بهترین اسب خود را سوار شد. او به سوی خوارج رفت و در مقابل آنان ایستاد، آنان که این حالت او را دیدند گفتند: ابن عباس! در حالی که تو برترین مردم هستی چگونه در لباس جباران و بر مرکب آنان نزد ما آمده‌ای؟!، ابن عباس نیز این آیه را بر آنان خواند: «بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است». ای یوسف! تو نیز بهترین لباس را بپوش، و خود را زیباگردان که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و البته باید این لباس از حلال بدست آید».

۱- الاعراف ۳۲.

۲. کافی، ج ۶ ص ۴۴۲.

چند روایت

دربارهٔ عُمر

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي غُرِّ الْحَكَمِ:

بنا بر آنچه در «غُرِّ الْحَكَمِ» آمده است، امیرمؤمنان فرمودند:

[۷۰۸] «إِنَّ عُمَرَكَ مَهْرُ سَعَادَتِكَ إِنْ أَنْفَذْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ»؛

«عمر تو مهر نیک‌بختی تو است اگر آن را در اطاعت پروردگارت بکاربری.»

[۷۰۹] «إِنَّ عُمَرَكَ عِدْدُ أَنْفَاسِكَ وَ عَلَيْهَا رَقِيبٌ تُحْصِيهَا»؛

«بدرستی که عمر تو باندازهٔ شمارهٔ نفس‌هایت می‌باشد، و بر آن نفس‌انگهبانی گمارده

شده که آن را شماره می‌کند.»

[۷۱۰] «قَصِّرِ الْأَمَلَ فَإِنَّ الْعُمَرَ قَصِيرٌ وَ افْعَلِ الْخَيْرَ فَإِنَّ يَسِيرَهُ كَثِيرٌ»؛

«آرزو را کوتاه گردان، چرا که عمر کوتاه است، و نیکی کن که اندک آن بسیار است.»

[۷۱۱] «لَيْسَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْكِبَرِيَّةِ الْأَحْمَرِ إِلَّا مَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِ الْمُؤْمِنِ»؛

«هیچ چیزی پربه‌تر از کبریت سرخ نیست، مگر آنچه که از عمر مؤمن باقی مانده

است.»

[۷۱۲] «لَا يَعْرِفُ قَدَرَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِّيقٌ»؛

«هیچکس قدر آن مقدار که از عمرش باقی مانده را نمی‌داند، مگر پیامبری یا صدیقی.»

[۷۱۳] «طُوبَى لِمَنْ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ اغْتَنَّمَ الْمَهْلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ»؛

[۷۱۴] «إِنَّ عُمَرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ».

«عمر تو همان وقتی است که اکنون تو در آن بسر می‌بری.»

[۷۱۵] «إِنَّ مَاضِيَ عُمرِكَ أَجَلٌ وَآتِيهِ أَمَلٌ وَالْوَقْتُ عَمَلٌ»؛

«آنچه از عمرت گذشته نابود شده، و آنچه خواهد آمد تنها یک آرزوست، و آنچه اکنون در آن هستی زمان کار و تلاش است».

[۷۱۶] «الْأَيَّامُ صَحَائِفُ آجَالِكُمْ فَخَلِّدُوهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ»؛

«روزگار کاغذهای مرگ شما است، از اینرو بهترین کارهای خود را در آن جاودانه سازید».

[۷۱۷] «بَادِرْ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ»؛

«قبل از آنکه پیر شوی قدر جوانیت را بدان، و قبل از آنکه بیمار شوی قدر سلامتیت را بشناس».

[۷۱۸] «بِئْسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ، يُفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَ يَفُوتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ»؛

«خواب بدترین طلبکار است، عمر کوتاه را بر باد می‌دهد و اجر بسیار را از دست انسان خارج می‌سازد».

[۷۱۹] «إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ مُسْرِعَانِ فِي هَدْمِ الْأَعْمَارِ»؛

«شب و روز برای نابود کردن عمرهای مردم با سرعت فرا می‌رسند».

[۷۲۰] «كَيْفَ يُفْرَحُ بِعُمُرٍ تَنْقُضُهُ السَّاعَاتُ»؛

«چگونه با عمری که لحظات از آن می‌کاهند، می‌توان شادمانی نمود؟».

چند روایت

درباره حق والدین

[۷۲۱] عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاظِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ مَا هَذَا الْإِحْسَانُ؟ فَقَالَ: الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّمَهُمَا إِنْ

يَسْأَلُكَ شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَا مُسْتَغْنَيْنِ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «وَأَمَّا قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا﴾ قَالَ: «إِنْ أَضَجَرَكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ، قَالَ: ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ قَالَ: «إِنْ ضَرَبَاكَ فَقُلْ لَهُمَا: عَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا، فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ، قَالَ: ﴿وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ قَالَ: «لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَ رِقَّةٍ وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَ لَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَ لَا تَقْدِّمْ قُدَّامَهُمَا»؛

ابوولاد گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه: «آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر خود سفارش کردیم» پرسیدم، که منظور از این احسان چیست؟ آن حضرت فرمودند: «احسان آنست که با آنان به نیکی رفتار کنی، و اگر چیزی که بدان احتیاج دارند از تو خواستند برآورده سازی بدون آنکه درباره آن با ایشان صحبت کنی هرچند خود ثروتمند باشی؛ آیا خداوند نمی فرماید: «نیکی را در نخواهید یافت تا آن گاه که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید». ابوولاد گوید: آنگاه امام صادق فرمودند: اما آیه شریفه «هرگاه تا تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شوند...»، منظور آنست که اگر تو را اذیت نمودند به آنان آه مگو، و اگر تو را زدند آنان را مران.

درباره آیه «با آنان بزرگوارانه سخن بگو» نیز فرمودند: اگر تو را زدند به آنان بگو: خداوند شما را ببخشد، این سخن بزرگوارانه ای است که تو می توانی بگوئی. درباره آیه «از سر عطاوت برای آنان کوچکی کن و بالهای خود را به رحمت بگشا» نیز فرمودند: هرگز به آنان چشم مدوز مگر آنکه از سر رحمت و دلسوزی باشد، و صدای خود را بلندتر از صدای آنان مکن و دست خود را بالاتر از دست آنان مبر و جلوتر از آنان راه مرو.

[۷۲۲] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي، فَقَالَ: لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ حُرِّقْتَ بِالنَّارِ وَعُذِّبْتَ إِلَّا وَقَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، وَاللِّدْيَكِ فَأَطِعْهُمَا وَبِرَّهِمَا حَيِّينَ كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ وَإِنْ أَمْرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱؛

مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! مرا سفارشی بفرما، آنحضرت فرمودند: «هرگز به خداوند شرک میاور، حتی اگر بوسیله آتش سوزانده و شکنجه شدی نیز قلبت بواسطه ایمان مطمئن و بدون تزلزل باشد؛ پدر و مادرت را نیز اطاعت کن و به آنان چه زنده باشند و یا مرده، نیکی کن؛ و اگر آنان تو را امر کردند که از خانواده خود و تمامی ثروت دست کشی، دستور آنان را انجام بده، که این از مراتب ایمان است».

[۷۲۳] مَنصُورُ بْنُ الْحَازِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟، قَالَ: الصَّلَاةُ لَوَقْتِهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -^۲؛ منصور بن حازم گوید: از امام صادق سؤال کردم: کدامیک از اعمال برتر از دیگر اعمال است؟ فرمودند: نماز در ابتدای وقت خود، و نیکی به پدر و مادر، و جهاد در راه خدای - عَزَّ وَجَلَّ! -.

[۷۲۴] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى قَالَ: «سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ: مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ؟ قَالَ: لَا يُسَمِّيهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ»^۳؛

مردی از پیامبر اکرم پرسید: حق پدر بر فرزندش چیست؟ فرمودند: «آنست که نام او را بر زبان نبرد، و جلوی او راه نرود، و پیش از او ننشیند، و سبب دشنام دادن مردم به او نشود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۸.

[۷۲۵] عن أبي عبد الله قال لعبد الواحد الأنصاري في برِّ الوالدين في قول الله - عزَّ وجلَّ! - : ﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ فظننا أنها الآية التي في بني إسرائيل: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ فلما كان بعد سأله، فقال: هي التي في لقمان: ﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ فقال: إنَّ ذلك أعظم من أن يامر بصليتهما وحقهما على كل حال: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۱ فقال: لا بل يأمر بصليتهما وإن جاهداه على الشرك ما زاد حقهما إلا عظمًا^۲؛

یکی از یاران امام صادق گوید: خدمت آن حضرت بودم که ایشان به عبدالواحد انصاری درباره نیکی به پدر و مادر در آیه شریفه «پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید» مطالبی می فرمودند. ما گمان کردیم سخن آن حضرت درباره آن آیه ایست که در سوره بنی اسرائیل است، که خداوند می فرماید: «اگر آن دو به کوشش از تو بخواهند تا چیزی را که نمی دانی چیست با من شریک گردانی». پس از آن، من از آنحضرت درباره گمان خودمان سؤال کردم، آنحضرت فرمودند: «مقصود آیه سوره لقمان است که می فرماید: «اگر آن دو به کوشش از تو بخواهند تا چیزی را که نمی دانی چیست با من شریک گردانی اطاعتشان مکن». آن یار امام گوید: اینکه خداوند امر به ارتباط و نیکی به آنان فرموده است در حالی که آنان فرزند را به شرک وادار نمایند بزرگتر و مهمتر است از آنکه بفرماید: «اگر آن دو به کوشش از تو بخواهند تا چیزی را که نمی دانی چیست با من شریک گردانی اطاعتشان مکن». امام فرمودند: نه! اینگونه نیست، بلکه خداوند امر به ارتباط با آنها می کند اگر چه فرزند را به شرک فراخوانند، و این دعوت آنان به شرک تنها حق آنان را می افزاید و بزرگتر می نماید.

[۷۲۶] قال أبو عبد الله : «ما يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَّ وَالِدَيْهِ حَيِّينَ وَمَيِّتَيْنِ، يُصَلِّيَ عَنْهُمَا

۱. لقمان، ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۹.

وَيَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَيَحِجَّ عَنْهُمَا وَيَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونُ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَكَهْ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - بِبِرِّهِ وَصِلَتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا^۱؛

امام صادق فرمودند: «چه چیزی مانع هریک از شما می شود که به پدر و مادرش چه زنده باشند و یا مرده نیکی کند، بدین نحو که از جانب آنان نماز بخواند و صدقه دهد و حج بگذارد و روزه بگیرد، تا آنچه انجام داده ثوابش به آنان رسد و همان ثواب را خود نیز ببرد، و خدای متعال نیز بواسطه احسان و نیکی او خیر فراوانی نصیبش کند».

[۷۲۷] عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا: «أَدْعُو لَوَالِدَيْ إِذَا كَانَا لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ؟ قَالَ: أَدْعُ لَهُمَا وَتَصَدَّقْ عَنْهُمَا وَإِنْ كَانَا حَيَّيْنِ لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدَارِهُمَا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالرَّحْمَةِ لَا بِالْعُفُوقِ»^۲؛

معمر بن خلاد گوید: به امام رضا عرض کردم: آیا اگر پدر و مادر من مذهب حق را نشناسند برای آنها دعا کنیم؟ حضرت فرمودند: برای آنان دعا کن و صدقه نیز بده، و اگر زنده باشند و از مذهب حق نا آگاه، با آنان مدارا کن، چه پیامبر اکرم فرمودند: خداوند مرا به رحمت مبعوث کرده نه به نافرمانی و نامهربانی کردن».

چند روایت

درباره حق فرزندان

[۷۲۸] عَنْ النَّبِيِّ: «أَحِبُّوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُمَا فَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمَا فَوَفُّوهُمَا فَإِنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرُزُّوهُمْ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۱ ص ۹۲.

پیامبر اکرم فرمودند: «کودکان خود را دوست داشته باشید و به آنان مهربانی کنید، و هرگاه به آنان وعده‌ای دادید به آن وفا کنید، چه آنان می‌پندارند که شما هستید که به آنان روزی می‌دهید».

[۷۲۹] قَالَ : «اعِدُّوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ»^۱؛ امام صادق فرمودند: «میان فرزندان‌تان به عدالت رفتار کنید، همانگونه که دوست می‌دارید که در نیکی و لطف میان شما به عدالت رفتار شود».

[۷۳۰] عَنِ النَّبِيِّ : «سَمُّوا أَوْلَادَكُمْ أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَحْسَنُ الْأَسْمَاءِ عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «فرزندان خود را به نامهای انبیاء نامگذاری کنید، و بهترین نامها عبدالله و عبدالرحمن است».

[۷۳۱] قَالَ : «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرَ لَكُمْ»^۳؛ امام صادق فرمودند: «فرزندان خود را بزرگ دارید و آنان را نیکو تربیت کنید، تا موجب بخشایش شما شود».

[۷۳۲] قَالَ عَلِيٌّ : «أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا لَهُ وَلَدَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَ تَرَكَ الْآخَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؟!»^۴؛

امیرمؤمنان فرمودند: «پیامبر اکرم مردی را دیدند که دو فرزند داشت، او یکی از آندو را بوسید و دیگری را نبوسیده گذارد. پیامبر اکرم بدو اعتراض کرده فرمودند: چرا بین ایندو مساوات برقرار نکردی؟».

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱ ص ۹۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱ ص ۹۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۱ ص ۹۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۱ ص ۹۷.

چند روایت درباره حق زن بر شوهر

[۷۳۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَوْصَانِي جَبْرِئِيلُ بِالْمَرْأَةِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلْقُهَا إِلَّا مِنْ فَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «جبرائیل آنقدر نسبت به همسر مرا سفارش کرد که گمان بردم نمی‌توان او را طلاق گفت، مگر آنکه خطائی بسیار روشن انجام داده باشد».

[۷۳۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : «إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ خَرَجَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَعَهَّدَ إِلَى امْرَأَتِهِ عَهْدًا إِلَّا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا حَتَّى يَقْدَمَ. قَالَ: وَإِنَّ أَبَاهَا مَرَضَ فَبَعَثَتْ الْمَرْأَةُ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي خَرَجَ وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْرَجَ مِنْ بَيْتِي حَتَّى يَقْدَمَ وَإِنَّ أَبِي قَدْ مَرَضَ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَعُودَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ. قَالَ: فَتَقُلْ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ثَانِيًا بِذَلِكَ، فَقَالَتْ: فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَعُودَهُ؟ فَقَالَ: اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ، قَالَ: فَمَاتَ أَبُوهَا فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ أَنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ، قَالَ: فَدُفِنَ الرَّجُلُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِأَبِيكَ بِطَاعَتِكَ لِزَوْجِكَ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «در زمان پیامبر اکرم یکی از مردان انصاری از خانه خود خارج و به سفر رفت. او با همسرش پیمان نهاد که تا او بازنگشته است، همسرش از خانه خارج نشود. پس از چندی پدر آن زن بیمار شد، او برای پیامبر اکرم پیام فرستاد که: همسر من به سفر رفته و با من پیمان کرده که تا بازگشت او از خانه خارج نشوم، اکنون

۱. کافی، ج ۵ ص ۵۱۲.

۲. کافی، ج ۵ ص ۵۱۳.

پدرم بیمار شده آیا امر می‌فرمائید که به عیادت او بروم؟ پیامبر اکرم پاسخ دادند: نه! در خانه خود بنشین و از شوی خود اطاعت کن. امام صادق ادامه دادند: بیماری پدر آن زن شدت گرفت، از اینرو برای مرتبه دوم برای پیامبر پیغام فرستاد و از سختی بیماری پدر خود گفت، و سؤال کرد: آیا مرا امر می‌نمائید که به عیادت پدر خود بروم؟ ایشان پاسخ دادند: در خانه خود بنشین و از شوی خود اطاعت کن. پس از آن پدرش درگذشت، او پیغام فرستاد که: پدرم فوت کرد، آیا امر می‌کنید که به نماز او حاضر شوم؟ پیامبر اکرم باز پاسخ دادند: نه! در خانه خود بنشین و از شوی خود اطاعت کن. پس از آن، پدر آن زن را دفن کردند؛ آنگاه پیامبر اکرم برای او پیغام فرستادند که: خداوند تو را و پدرت را بواسطه اطاعتی که از شوی خود نمودی، بخشید و از گناهانتان گذشت».

چند روایت درباره

حق شوهر بر زن

[۷۳۵] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ بَاتَتْ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ فِي حَقِّ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى يَرْضَى عَنْهَا وَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِهَا لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى تَغْتَسِلَ مِنْ طَيِّبِهَا كَغُسْلِهَا مِنْ جَنَابَتِهَا»؛

امام صادق فرمودند: «هر زنی شب به استراحت بپردازد در حالی که شویش نسبت به یکی از حقوق خود بر او خشمگین است، خداوند هیچیک از نمازهایش را نمی‌پذیرد تا شوهرش از او راضی شود؛ و هر زنی برای کسی غیر از شوهر خود عطر زند، نمازش پذیرفته نمی‌شود تا از آن عطر غسل کند همانگونه که از جنابت غسل می‌کند».

[۷۳۶] عن أبي إبراهيم : «جِهَادُ الْمَرَأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^۱؛

امام کاظم فرمودند: «جهاد زن، شوهرداری نیکو است».

[۷۳۷] عن أبي عبد الله : «ثَلَاثَةٌ لَا تُقْبَلُ لَهُمْ صَلَاةٌ، عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ حَتَّى يَضَعَ يَدَهُ فِي

أَيْدِيهِمْ وَامْرَأَةٌ بَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَرَجُلٌ أَمَّ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «سه نفرند که نماز آنان پذیرفته نخواهد شد: بنده‌ای که از

اربابان خود بگریزد نمازش پذیرفته نیست تا آنگاه که دست خود را در دست آنان

بگذارد، و زنی که شبانه به استراحت پیردازد در حالی که همسرش بر او خشمگین است، و

مردی که پیشوائی گروهی را بر عهده گیرد در حالی که آنان او را ناخوش می‌دارند».

[۷۳۸] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِلنِّسَاءِ: لَا تُطَوِّلَنَّ صَلَوَتَكُنَّ لَتَمْنَعَنَّ

أَزْوَاجَكُنَّ»^۳؛

پیامبر اکرم به زنان فرمودند: «نماز خود را طولانی نکنید تا شوهران خود را از

خویشتن بی‌بهره سازید».

[۷۳۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ

مِنَ الْمُسَوِّفَاتِ، قَالَتْ: وَمَا الْمُسَوِّفَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْمَرَأَةُ الَّتِي يَدْعُوها زَوْجُهَا لِبَعْضِ

الْحَاجَةِ فَلَا تَزَالُ تُسَوِّفُهُ حَتَّى يَنْعَسَ زَوْجُهَا وَيَنَامَ، فَبِكَذَا لَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ تَلْعَنُهَا حَتَّى

يَسْتَقِظَ زَوْجُهَا»^۴؛

امام صادق فرمودند: «زنی برای کاری نزد پیامبر اکرم آمد. پیامبر به او فرمودند:

شاید تو در شمار مُسَوِّفَات / بزودی گویان، باشی؟ آن زن گفت: مُسَوِّفَات کیانند؟ فرمودند:

زنی که شوهرش برای نیازی او را می‌خواند اما او همچنان «به زودی» «به زودی» می‌گوید

۱. کافی، ج ۵ ص ۵۰۷.

۲. کافی، ج ۵ ص ۵۰۷.

۳. کافی، ج ۵ ص ۵۰۹.

۴. کافی، ج ۵ ص ۵۰۸.

تا شویش خمیازه کشیده به خواب رود، این زن همچنان مورد لعنت ملائکه است تا شوهرش از خواب بیدار شود».

چند روایت درباره حق همسایه

[۷۴۰] عن أبي عبد الله قال: «حَسُنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»^۱؛
امام صادق فرمودند: «همسایگی خوب، رزق را افزایش می دهد».

[۷۴۱] عن أبي مسعود قال: قال لي أبو عبد الله: «حَسُنُ الْجَوَارِ زِيَادَةُ فِي الْأَعْمَارِ وَ عِمَارَةُ الدِّيَارِ»^۲؛
امام صادق فرمودند: «همسایگی خوب، مایه طولانی شدن عمر و آبادانی شهر می شود».

[۷۴۲] عن العبدِ الصَّالِحِ قال: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى»^۳؛
یکی از ائمه هدی فرمودند: «همسایگی خوب آن نیست که از اذیت همسایهات دست کشی، بلکه آنست که بر اذیت او صبر کنی».

[۷۴۳] عن أبي جعفر قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ جَائِعًا»^۴: «در شمار مسلمانان و مؤمنان به من نیست، کسی که خود باشکم سیر بخواند

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۶۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۴۹۰.

در حالی که همسایه‌اش گرسنه است».

[۷۴۴] عن أبي عبد الله قال: «عليكم بحسن الجوار فإن الله - عز وجل! - أمر بذلك»^۱؛
امام صادق فرمودند: «شما را به همسایگی خوب توصیه می‌نمایم، چه خداوند به
آن امر کرده است».

چند روایت درباره مسئولیت اجتماعی

[۷۴۵] عن سفيان بن عيينة قال: سمعت أبا عبد الله يقول: «عليك بالنصح لله في خلقه،
فلن تلقاه بعمل أفضل منه»^۲؛

سفیان بن عیینة گوید: شنیدم که امام صادق فرمودند: «بر تو باد که به خاطر خدا
خیرخواه مردم باشی، چه خداوند را با هیچ عملی برتر از این ملاقات نخواهی کرد».

[۷۴۶] عن أبي عبد الله ان النبي قال:
«من أصبح لايهتتم بأمر المسلمين فليس بمسلم، ومن سمع رجلاً ينادي يا للمسلمين
فلم يجبه فليس بمسلم»^۳؛

«هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نرزد، خود مسلمان نیست، و هرکس
صدای کسی را بشنود که از مسلمانان کمک می‌خواهد اما او را پاسخ نگوید و به کمکش
نشتابد، مسلمان نیست».

۱. بحار الأنور، ج ۷۱ ص ۱۵۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

[۷۴۷] عن أبي عبد الله يقول: سئل رسول الله من احب الناس إلى الله؟ قال: انفع الناس للناس.^۱

امام صادق فرمودند: «از پیامبر اکرم سؤال شد: کدامیک از مردم نزد خدا محبوب‌ترند؟، فرمودند: آنکس که برای مردم پرفایده‌تر باشد».

[۷۴۸] عن أبي جعفر قال في قول الله - عز وجل -: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ قال: «قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال فيكم»^۲؛

امام باقر درباره آیه شریفه «با مردمان به نیکی سخن کنید» فرمودند: «به مردمان بهترین چیزی که دوست دارید درباره شما گفته شود، را بگوئید».

[۷۴۹] عن أبي عبد الله قال في قول الله - عز وجل -: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ قال: «نفاعاً»^۳؛

امام صادق درباره آیه شریفه: «و هر جا که باشم مرا برکت داد» فرمودند: «منظور آنست که مرا پر فایده و نفع برای مردمان قرار بده».

[۷۵۰] عن جابر الجعفي قال: تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي جَعْفَرٍ ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! رُبَّمَا حَزَنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِهِ وَ صَدِيقِي، فَقَالَ: «نَعَمْ يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَأَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رَوْحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حَزَنْتُ حَزَنْتُ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا»^۴؛

جابر جعفی گوید: در محضر امام باقر ناگهان به اندوه فروشدم، از اینرو به آن حضرت گفتم: فدایت شوم! من گاهی از اوقات بدون آنکه مصیبتی بر من وارد یا مشکلی

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۵.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۶.

برایم حاصل شده باشد، چنان اندوهگین می‌شوم که خانواده و دوستانم اثر آن اندوه را در چهره‌ام مشاهده می‌کنند! امام باقر فرمودند: آری چنین است!، چرا که خداوند مؤمنین را از سرشت بهشت آفریده و نسیم روح خود را در آنان وزیده است، ازاینرو مؤمن برادر حقیقی مؤمن از یک پدر و مادر است؛ ازاینرو هرگاه یکی از این روحها در شهری از شهرها اندوهگین شود، این روح نیز اندوهگین می‌شود، چرا که از یک سرشت برخوردارند».

[۷۵۱] عن أبي عبد الله قال: «المؤمنُ أخو المؤمنِ، عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغْشُهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفُهَا»؛

امام صادق فرمودند: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و راهنمای اوست، نه به او خیانت می‌کند و نه به او ظلم می‌کند و نه در معامله ناراستی می‌کند و نه به او وعده‌ای می‌دهد که از آن تخلف ورزد».

رذیلت بیست و ششم:

کوتاهی در مقابل مسؤولیت

کوتاهی انسان در مقابل آنچه بر عهده اوست، در بیشتر موارد، از سستی او سرچشمه می‌گیرد. سستی، ضعف و ناتوانی‌ای است که به هنگام سختی‌ها پیش می‌آید؛ همانگونه که خستگی نیز، معمولاً برای جسم انسان در همین هنگام حادث می‌شود. ازاینرو «سستی» - که امری روحی است - و «خستگی» - که به جسم آدمی مربوط می‌شود - ، دو امری است که انسان را از رسیدن به نیکی‌ها و نیکوئی‌های دنیا و آخرت باز می‌دارد.

امام کاظم در این رابطه می‌فرماید: [۷۵۲] «إِيَّاكَ وَالضَّجَرَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ حِظَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱: «از خستگی و سستی پرهیز، که ایندو تو را از بهره دنیا و آخرت باز می‌دارد».

منظور ما از «سستی» در اینجا، کوتاهی در مقابل مسؤولیت واجب انسان است؛ ازاینرو می‌توان گفت که آنکس که از مسؤولیت خود غفلت ورزیده شناخت دقیقی نسبت به آن ندارد، سُست، ضعیف و ناتوان خوانده می‌شود؛ حضرت حق در اشاره به این رذیلت اخلاقی و آنان که به آن اتّصاف یافته‌اند، می‌فرماید:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ»^۲: «خدا به وعده‌ای که با شما نهاده بود وفا کرد، آن

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶ ص ۳۹۵.

۲. آل عمران، ۱۵۲.

گاه که به اذن او دشمن را می‌کشتید. و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید؛ ﴿وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأُمْرِ﴾^۱: «اگر شمار آنها را بسیار نشان داده بود، از ترس ناتوان می‌شدید و در تصمیم به جنگ به مناقشه برمی‌خاستید»؛ ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۲: «دو گروه از شما آهنگ آن کردند که در جنگ سستی ورزند و خدا یاورشان بود، پس مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند»؛

: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۳: «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر به نزاع برنخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود. صبر پیشه گیرید که خدا همراه صابران است»؛ ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالً يُرَاوُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴: «و چون به نماز برخیزند با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز - جز اندکی - خدای را یاد نکنند»؛

: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُتَّقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^۵: «و جز با بی میلی به نماز حاضر نمی‌شوند و جز به کراهت اتفاق نمی‌کنند».

این چند آیه و آیات مشابه آن، به نکته‌ای بس ظریف اشاره می‌فرمایند؛ و آن، همراهی این رذیلت با رذائل دیگر است، رذائلی همچون دنیادوستی، ریاء، فسق، ظلم، مخالفت آگاهانه با پیامبران ، و تبعیت از نفس و هواهای نفسانی.

راز این مطلب، شاید در آن باشد که آدمی، چون از مسئولیت واجب خود شناخت

۱. الأنفال، ۴۳.

۲. آل عمران، ۱۲۲.

۳. الأنفال، ۴۶.

۴. النساء، ۱۴۲.

۵. التوبة، ۵۴.

درستی بدست نداشته باشد، ناگزیر به سوی انجام آن واجب نخواهد شتافت؛ در این حال رذیلت‌های اخلاقی جایگزین آن شده او را به سوی خود متمایل می‌سازد.

عنوان عام «هوای نفس»، می‌تواند تمامی رذائل اخلاقی را در این زمینه دربرگیرد. این هوای نفس او را به برخورد با ممنوع خود، مخالفت با پیامبران، ریاکاری، ترس از جهاد و فرار از آن و از دیگر واجبات انسان، و سرانجام تنظیم توجیهاتی برای فرار از این مسؤولیت، رهنمون می‌شود؛ توجیهاتی که عقل هرگز آنها را نخواهد پذیرفت. ازاینرو می‌توان گفت که رذیلت «مسؤولیت ناشناسی» و «مسؤولیت ناپذیری»، رذیلتی است که نه تنها دیگر رذائل اخلاقی را در پی خواهد داشت، که رذائلی دیگر و سرانجام گناهای چند نیز بر آن مترتب خواهد شد.

بررسی تاریخ تمدن‌های بشری، بخوبی نشان می‌دهد که شناخت مسؤولیت، تنها علت پیشرفت بعضی از ملل و تمدن‌ها بوده؛ همانگونه که کوتاهی در این زمینه نیز یگانه عامل عقب‌ماندگی دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها بوده است.

ازاینرو، ذلت و پستی بر اساس سنت تغییرناپذیر خداوندی، همیشه همراه و همدوش این رذیلت اخلاقی خواهد بود؛ همانگونه که عزت و سربلندی، همدوش مسؤولیت‌شناسی و مسؤولیت‌پذیری می‌باشد. قرآن کریم به این سخن نیز اینچنین اشاره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ^۱: «خدا به وعده‌ای که با

شما نهاده بود وفا کرد، آن گاه که به اذن او دشمن را می‌کشید».

اگر در این زمینه، هیچ نکته دیگری جز از تکرار مذمت این رذیلت در قرآن کریم بدست نداشتیم، همان تکرار کافی بود تا به زشتی این صفت اخلاقی پی ببریم؛ و بالاتر از آن، دریابیم که این صفت در شمار زشت‌ترین و پست‌ترین صفات است، که بدون تردید به

۱. آل عمران، ۱۵۲.

خسران دنیا و آخرت خواهد انجامید؛ حضرت حق در این رابطه می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱: «بگو: آن الله است. آن گاه رهایشان ساز تا هم چنان به انکار خویش دلخوش باشند»؛

و می‌فرماید: ﴿ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۲: «واگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست»؛

و باز می‌فرماید: ﴿مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳: «هر کس را که خدا گمراه کند هیچ راهنمایی برایش نیست. و آنان را وامی‌گذارد تا هم چنان در سرکشی خویش سرگردان بمانند».

این آیات از نکوهشی خُرد کننده برخوردارند، چه:

در مرحله نخست خبر از آن می‌دهند که خداوند صاحبان این رذیلت را به حال خود رها می‌کند، بنا بر این، آنان همچون کرم درون پیله‌اند که هراندازه بر فعالیت خود بیفزایند، تنها قید و بندهای خویشان را بیشتر کرده‌اند، تا آنجا که دیگر نمی‌توانند از آن نجات یابند:

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾^۴: «آدمی پند گیرد. و چه جای پند گرفتن باشد؟».

در مرحله دوم، این آیات اشاره به آن می‌نمایند، که خداوند اینان را در طغیان و سرکشی خود رها می‌نماید، بگونه‌ای که گوئی حیوانی هستند که از حیطة ولایت الهی خارج شده‌اند؛ بنابر این، از صورتی انسانی ولی سیرتی حیوانی برخوردار شده‌اند!

ما پیش از این اشاره کرده‌ایم که اینگونه آیات، نه در مقام سرزنش ایشان که در مقام

۱. الأنعام، ۹۱.

۲. الحجر، ۳.

۳. الأعراف، ۱۸۶.

۴. الفجر، ۲۳.

خبر دادن از واقعیت آنان است؛ بنا بر این، این آیات خبر می‌دهد که اینان در حقیقت حیواناتی آدم‌نمایند، که از حیطة عنایت او - جلّ و علا! - بدر رفته‌اند.

* * *

این رذیلت نیز همچون دیگر رذائل اخلاقی، چون ملکه گردد - و تنها در اینصورت است که از موضوعات دانش اخلاق محسوب می‌شود -، از مراتبی چند برخوردار خواهد شد؛ همانگونه که فضیلت مقابل آن - : مسؤولیت‌پذیری - نیز مراتبی چند خواهد داشت. در اینجا به برخی از این مراتب اشاره می‌نمائیم.

مراتب رذیلت مسؤولیت‌گریزی

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست در این میان، مرتبه کسانی است که حضرت حق اینگونه از آنان یاد فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱: «بگو: آن الله است. آن گاه رهایشان ساز تا هم چنان به انکار خویش دلخوش باشند»؛

اینان، اصلاً شناختی نسبت به مسؤولیتهای خویشان نخواهند داشت، بنا بر این، همچون مرده‌ای در میان زندگانند، که نقشی در حال و آینده خویش و جامعه خویش نخواهد داشت.

۲. مرتبه دوم

مرتبه ضعیف این رذیلت نیز، مربوط به کسانی است که شیطان نه بر تمامی، که بر برخی از امور آنان تسلط یافته است. اینان یا به حب دنیا - بمعنای عام آن - دچار شده‌اند؛ و

۱. الأنعام، ۹۱.

یا موانعی بدانان روی نموده، که حسّ شناخت مسؤولیت را از ایشان سلب کرده است. بیشترین مردم - بلکه غالب آنان، جز از اندکی اندک شمار -، اینگونه‌اند.

۳. مرتبهٔ سوّم

مرتبهٔ میانهٔ این ردیلت - که خود از عرضی پهن‌اور برخوردار است -، در کسانی بچشم می‌آید که در میانهٔ آن دو گروه پیشگفته، قرار دارند. اینان نه یکسر همچون گروه اوّلند، و نه یکسر همچون گروه دوّم می‌باشند.

این مرتبه به خاطر پهن‌آوری پهنه‌اش، به مراتبی چند دیگر تقسیم می‌پذیرد:

الف: کوتاهی در برابر دین؛

ب: کوتاهی در برابر روح؛

ج: کوتاهی در برابر جسم و بدن؛

د: کوتاهی در برابر عمر؛

ق: کوتاهی در برابر خانواده؛

ل: کوتاهی در برابر جامعهٔ

در این زمینه، گفتنی است که برخی از مردمان، در برابر دین و معنویت خویشتن کاملاً کوتاهی می‌نمایند، همینان اما در مقابل بدن خویش سخت مسؤولیت شناسند و مسؤولیت‌پذیر! مادّه‌گرایان روزگار ما - که در میان مسلمانان نیز نادانسته بسیار زیادند -، بر این روش می‌روند. اینان معنویت را به کناری وانهاده‌اند، و تنها به آنچه که از دستاوردهای مادّی بدست آورده‌اند، دلخوشند و راضی؛ جسم را می‌پرورند و روح را رها می‌سازند. اینانند که همچون حیواناتند، بلکه از آنها نیز گمراه‌ترند؛ چراکه آنکس که از بُعد روحی خود غافل است، نه همچون چهارپایان، که بدتر از آنها است. به این آیهٔ شریفه بنگرید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۱: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

در مقابل اینان، برخی دیگر از مردمان قرار دارند، که بعد مادی خود را رها کرده و یا در آن کوتاهی می‌کنند، اما یکسر به بعد روحی و نفسی خود پرداخته‌اند. روش اینان نه تنها به روشنی خطاست، که - همانگونه که پیش از این به تفصیل باز نمودیم -، اگر به متارکه دنیا، گریز از آن و قرار گرفتن در شمار رهبانان / دنیاگریزان بیانجامد، بدون تردید عملی حرام به حساب می‌آید.

ما پیش از این به حدیث شریف امام صادق اشاره کردیم؛ سخن ایشان: [۷۵۳] «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ»^۲: «از ما نیست آنکس که دنیایش را بخاطر آخرتش ترک کند»، بخوبی نشان دهنده حرمت ترک بعد مادی و جسمی، و اعتنای تنها به بعد روحی و نفسی انسان است.

برخی از دیگر مردمان نیز در تضییع عمر و نابود کردن آن گرمی‌بند و بی‌پروا؛ اینان از فرصتهای خود هیچ استفاده‌ای نمی‌برند، و عمر را رها کرده فرصتهای آن را بدون استفاده از دست می‌دهند؛ در عین حال به گونه‌ای مختصر به دین، امور روحانی خویش، منزل و جامعه خود، و اموری اینگونه نیز اهتمام می‌نمایند. روش اینان هرچند از روش گروه‌های پیشگفته به صواب نزدیک‌تر است، اما باز یکسر از خطا برکنار نیست؛

همانگونه که کسانی که تنها به وظیفه خویش در مقابل خانواده خود اهتمام می‌نمایند، اما در مقابل جامعه خود هیچ مسؤولیتی را پذیرا نمی‌باشند، راه به خطا برده‌اند. پیامبر اکرم با اشاره به همینان می‌فرماید: [۷۵۴] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۳: «هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نورزد، خود مسلمان نیست».

۱. الأنفال، ۲۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۵۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

سعدی خوش سخن نیز آورده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی شاید که نامت نهند آدمی

گروهی دیگر از مردمان، در مقابل اینانند. این گروه به مسؤولیت اجتماعی خود واقفند، اما نسبت به مسؤولیت خانوادگی خود، و نیز مسؤولیتشان در مقابل دوستان، همسایگان و دیگر اعضای جامعه خویش، سخت بی اعتنا می باشند. اینان نیز از رحمت حضرت حق بدورند؛ چه سنگدلی در آنان متمکن شده آنان را از حال دیگران غافل ساخته است. آیا اگر کسی به حیوانی گرسنه نپردازد و او را سیر نسازد، سخت دل و سنگین قلب شمرده نمی شود؟، حال تکلیف آن کسان که از نیازهای پدر، مادر، همسایه، خاندان و دیگر اعضای جامعه خود غفلت می ورزد، چگونه است؟!.

اینان بدون تردید از رحمت او - جلّ و علا! - بدورند، که خود فرموده است: ﴿قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد». کوتاه سخن آنکه انسان کامل - که تمامی کمالات را بدست آورده است -، شناخت کاملی نیز از مسؤولیتهای خویشان دارد؛ گذشته از او اما دیگر انسانها، هراندازه به شناخت کاملتری از این وظائف دست یابند، به کمالی کاملتر دست یافته اند؛ همانگونه که هراندازه از این مسؤولیتهای غافل شده آن را نشناسند و یا به انجام آن نپردازند، از کمالات خویشان بدور شده اند؛

تا سرانجام به مرتبه حیوانات - که تنها خویشان را در مقابل شکم خود مسؤول می دانند! - سقوط نماید.

* * *

در پایان این مبحث، نظر خواننده گرامی را به نکته ای بس مهم جلب می‌نمائیم؛ و آن اینکه: اسلام شریعتی جامع است، که از اجزائی پراکنده - که در نظامی واحد، در کنار هم قرار گرفته‌اند - تشکیل شده است. این اجزاء، سخت به هم پیوند دارند؛ ازاینرو نمی‌توان بعضی از اجزاء آن را پذیرفت و برخی دیگر را رها نمود. این مطلب، در اجزاء اعتقادی، عملی / عبادی و اجتماعی اسلام، صورتی یکسان دارد؛ حضرت حق خود در این زمینه فرموده است:

﴿وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۱: «کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند * آنها کافران حقیقی‌اند و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم».

بر این اساس، جای آن است که بر روش جاری در میان بسیاری از مردمان، تأسف خورد و بر آن گریست! این روش بر آن استوار شده، که آنچه با خواسته‌های ما سازگار است پذیرفته شود، و هر آنچه بر ما سنگین می‌آید و ناخوش می‌نماید، ترک شده رها گردد. برخی همنشین قرآنند و کبوتر مسجد، اما هرچند ثروتمندند حقوق واجب مالی خویش را رها می‌سازند؛ و برخی دیگر در اقامه مناسک مستحب مذهبی - همچون برپائی مراسم روضه سیدالاحرار و ابالشهداء حضرت امام حسین بن علی - ساعیند و کوشا، اما از نماز، روزه و دیگر واجبات شرعی بسختی دورند؛ به زیارت عتبات می‌شتابند، اما نماز جماعت را ترک می‌گویند، گویا حرّمی هست اما مسجدی نیست! اینان در قرآن کریم اینگونه یاد شده‌اند:

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾^۲: «آنها کافران حقیقی‌اند و برای کافران، مجازات

۱. النساء، ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲. النساء، ۱۵۱.

خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم؛ نادانانی که از حقیقت اسلام بسختی دورند، و جانشان از آن رنگ نگرفته است.

کوتاه سخن آنکه نمی‌توان برخی از اجزاء شریعت را پذیرفت، و برخی را رها نمود؛ چه انکار و رهاکردن بعضی از اجزاء آن، بمعنای انکار تمامی آن، و در نتیجه خروج از دائرة مسلمانی است. ازاینرو انسان مسلمان نمی‌تواند برخی از مسؤولیتهای خود را پذیرفته به انجام آن قیام نماید، اما برخی دیگر را رها کرده نسبت به آن حساسیتی نداشته باشد؛ چه این فضیلت تنها با انجام تمام و کامل آن بدست می‌آید، و برخورداری از بخشی از آن همچنان انسان را در مقام بی‌مسؤولیتی و مسؤولیت‌ناپذیری قرار می‌دهد.

* * *

در پایان این بخش نیز -همچون دیگر بخشهای کتاب حاضر-، به نقل شماری از روایات مربوط به این مبحث می‌پردازیم؛ بدان امید که این سخنان سراسر نور، جان ما را منور دارد.

چند روایت درباره

کوتاهی در مقابل مسؤولیتهای

[۷۵۵] قَالَ الصَّادِقُ : «عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسْلُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «دشمن انجام کارها، سستی و ضعف است».

[۷۵۶] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى قَالَ: «قَالَ أَبِي لِبَعْضِ وَلَدِهِ: أَيَّاكَ وَالصَّبْرَ وَالْكَسْلَ فَإِنَّهُمَا

يَمْتَعَانِكَ حَظَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲؛

۱. کافی، ج ۵ ص ۸۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۶ ص ۳۹۵.

امام کاظم فرمودند: «از خستگی و سستی پرهیز، که ایندو تو را از بهره دنیا و آخرت باز می‌دارد».

[۷۵۷] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ كَسَلَ عَنْ طَهْوَرِهِ وَصَلَاتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِّأَمْرِ آخِرَتِهِ وَ مَنْ كَسَلَ عَمَّا يُصْلِحُ بِهِ أَمْرَ مَعِيشَتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِّأَمْرِ دُنْيَاهُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هرکس در مورد وضو و نماز خود سستی کند امیدی بدو درباره قیامتش نیست، و هرکس درباره آنچه معاشش را به اصلاح می‌آورد سستی کند، امیدی به او درباره دنیایش نیست».

[۷۵۸] عن أبي جعفر قال: «إِنِّي لَأَبْغُضُ الرَّجُلَ - أَوْ أَبْغُضُ لِلرَّجُلِ - أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ»^۲؛

امام باقر فرمودند: «من مردی که در امور دنیای خود سست و ضعیف باشد را مبغوض می‌دارم - و یا فرمودند: برای اینچنین کسی به غضب درمی‌آیم -، چه آنکس که در امر دنیای خود سستی کند، در امر آخرت خود نیز سست خواهد بود».

[۷۵۹] عن أبي عبد الله قال: «لَا تَسْتَعِنْ بِكَسَلَانٍ وَ لَا تَسْتَشِيرَنَّ عَاجِزًا»^۳؛
امام صادق فرمودند: «هرگز از انسان سست و کسل کمک مخواه، و با ناتوان مشورت مکن».

[۷۶۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا از دَوْجَتْ إِزْدَوْجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَتَجَابَيْنَهُمَا الْفَقْرُ»^۴؛

امیرمؤمنان فرمودند: «چون اشیاء دو دو همراه شدند، سستی و عجز نیز با هم همراه شدند، و از همراهی آنان فقر پدید آمد».

۱. کافی، ج ۵ ص ۸۵.

۲. کافی، ج ۵ ص ۸۵.

۳. کافی، ج ۵ ص ۸۵.

۴. کافی، ج ۵ ص ۸۶.

[۷۶۱] کتب أبو عبد الله إلى رجلٍ من أصحابه: «أما بعدُ فلا تُجادِل العلماء ولا تُمارِ الشُّفهاء فَيُبَغِضَكَ العلماءُ وَيَشْتَمَكَ الشُّفهاءُ ولا تُكْسِلُ عَنْ مَعِيشَتِكَ فَتَكُونَ كَلًّا عَلَى غَيْرِكَ - أو قال: على أهْلِكَ -»^۱؛

امام صادق به مردی از یاران خود نوشتند: «با دانشمندان به مجادله نپرداز، و با سفیهان و نادانان همزبانی و ستیزه مکن، که دانشمندان با تو دشمن شوند و نادانان به تو دشنام دهند؛ و در امر بدست آوردن معیشت خود کوتاهی مکن، که در نتیجه سربار دیگران - و یا نوشتند: سربار خویشان خود - خواهی شد».

[۷۶۲] عن بشير الدَّهَّان قال: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَعَزَّ! - يُبَغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِعَ»^۲؛

امام کاظم فرمودند: «خداوند متعال بنده پر خواب بی کار را مبغوض می دارد».

[۷۶۳] عن علي بن عبد العزيز قال: قال لي أبو عبد الله: «ما فعلَ عمرُ بنُ مسلم؟ قلتُ: جُعِلْتُ فداكَ! أقبلَ على العبادةِ وتركَ التجارة! فقال: وَيَحَهُ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ، إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۳ أَغْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ وَقَالُوا: قَدْ كُفِينَا؛ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! تُكْفَلُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ؛ فَقَالَ: إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ»^۴؛

عمر بن عبدالعزیز گوید: امام صادق از من سؤال کردند: «عمر بن مسلم چه کرده است؟»، گفتم: فدایت شوم! او به عبادت روی آورده و تجارت و کسب و کار را ترک کرده است. امام فرمودند: وای بر او! آیا نمی داند که کسی که دست از طلب روزی بردارد،

۱. کافی، ج ۵ ص ۸۶.

۲. کافی، ج ۵ ص ۸۴.

۳. تحریم، ۷.

۴. کافی، ج ۵ ص ۸۴.

دعایش مستجاب نمی‌شود؟! گروهی از یاران پیامبر اکرم چون این آیه نازل شد که «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند» و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد» درب مغازه‌های خود را بستند و به عبادت الهی روی آوردند و اعتقاد یافتند که خداوند امر معیشت آنان را بر عهده گرفته است. چون این خبر به پیامبر اکرم رسید، کسی را به سوی آنان فرستاد و پیغام داد که: برای چه این روش را در پیش گرفته‌اید؟ آنان نیز جواب دادند: ای پیامبر خدا! روزی ما را کسی بر عهده گرفته است، از اینرو ما به عبادت روی آورده‌ایم؛ پیامبر نیز پاسخ دادند که: هر کس چنین کند، خواسته‌اش برآورده نمی‌شود؛ از اینرو به طلب رزق خود بپردازید».

و: [۷۶۴] «لَيْسَ مَنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۱: «هر کس دنیایش را برای آخرتش، و آخرتش را برای دنیایش ترک گوید، از ما نیست». پرواضح است که این دو حدیث

[۷۶۵] عن العالم: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۲؛ یکی از اهل بیت فرمودند: «برای دنیایت چنان تلاش کن که گوئی همیشه زنده هستی، و برای آخرت چنان تلاش کن که گوئی فردا خواهی مُرد».

[۷۶۶] عن أبي عبد الله: أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ أَرَى الرَّجُلَ مُتَحَرِّفًا فِي طَلَبِ الرِّزْقِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اَللَّهُمَّ بَارِكْ لَأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا»^۳؛

امام صادق فرمودند: «من خوش نمی‌دارم که کسی را ببینم که در طلب روزی پیش از ظهر آغاز به فعالیت می‌کند؛ چه پیامبر اکرم فرمودند: خدایا! صبحگاهان را برای اُمّت من پربرکت ساز».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۹۴.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۹۴.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۵۷.

[۷۶۷] عن أبي عبد الله قال: «لا تَكْسُلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا قَدْ كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا»^۱؛

امام صادق فرمودند: «در بدست آوردن معاش خود سستی نورزید، چراکه پدران ما در این مطلب می‌کوشیدند و معاش خود را طلب می‌کردند».

[۷۶۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - يُحِبُّ الْمُحْتَزِفَ الْأَمِينَ»^۲؛
امیرالمؤمنین فرمودند: «خداوند - تبارک و تعالی! - انسان شاغل پرتلاش درست کردار را دوست می‌دارد».

[۷۶۹] عن الفضل بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله : «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ التَّجَارَةَ، فَقَالَ: فَلَا تَفْعَلْ! افْتَحْ بَابَكَ وَ ابْسُطْ بَسَاطَكَ وَ اسْتَزِقِ اللَّهَ رَبَّكَ»^۳؛

فضل بن یسار گوید: به امام صادق عرض کردم: من تجارت و کسب و کار را ترک کرده‌ام، آنحضرت فرمودند: «چنین مکن، درب مغازه‌ات را باز کن، و بساط تجارت را پهن نما، و از خداوند طلب روزی کن».

[۷۷۰] قَالَ الصَّادِقُ : «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ فَيَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَ يَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَ يَصِلُ بِهِ رَحْمَهُ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «هیچ خیری در کسی که ثروت اندوزی از راه حلال را دوست نمی‌دارد، تا بوسیله آن آبروی خود را حفظ کند و دین خود را بپردازد و به نزدیکانش نیکی کند، نیست».

[۷۷۱] قَالَ الصَّادِقُ : «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ الْقَيِّمَ عَلَى عِيَالِهِ»^۵؛

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۵۷.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۵۸.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۰۰.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۶۶.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۶۸.

امام صادق فرمودند: «یکی از سعادتهای انسان، آنست که خود امر خانواده‌اش را بر عهده گیرد».

[۷۷۲] قَالَ الصَّادِقُ : « كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُ »^۱؛

امام صادق فرمودند: «به عنوان گناه انسان، همین کافی است که خانواده خود را از مال دنیا بی بهره سازد».

[۷۷۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ سُوءٍ إِنَّهُ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا، وَ مَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «از سستی و خستگی بر حذر باش، که ایندو کلید همه بدی‌ها هستند؛ چه، کسی که سستی ورزد هیچ حقی را به جای نمی‌آورد، و کسی که خستگی داشته باشد بر هیچ حقی صبر نمی‌ورزد - تا به انجام آن موفق شود -».

[۷۷۴] عَنْ بَشِيرِ الدُّهَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَعَزَّ! - يُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِغَ»^۳؛

امام کاظم فرمودند: «خداوند متعال بنده پر خواب بی‌کار را مبغوض می‌دارد».

[۷۷۵] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «عَلَيْكَ بِالسَّعْيِ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ بِالنَّجَحِ»^۴؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «تلاش و سعی بر عهده توست، اما آنکه در نتیجه پیروز شوی بر عهده تو نیست».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۶۸.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۶۸.

۳. کافی، ج ۵ ص ۸۴.

۴. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۴۳.

فصل بیست و چهارم

فضیلت بیست و پنجم: وفاداری

رذیلت بیست و هفتم: بی‌وفائی

فضیلت بیست و پنجم:

وفاداری

وفاداری، ملکه‌ای است که موجب می‌شود روح و جان آدمی متوجه نعمتهائی شود، که حضرت حق - جلّ و علا! - در اختیار او نهاده است؛ زان پس به نعمتهائی که هریک از مخلوقات او در اختیار آدمی نهاده‌اند - خواه کوچک یا بزرگ، خواه آن صاحب نعمت در شمار بزرگان باشد، یا نه -، توجه نموده آن را فراروی خود قرار دهد؛

ازاینرو، این ملکه انسان را از فراموشی نعمت و یا انکار آن باز می‌دارد. بدین ترتیب ملکه وفاداری، شکر زبانی، قلبی و جوارحی صاحب نعمت را در پی خواهد داشت؛ و نیز شناخت مرتبه او را به همراه خواهد آورد؛ گوئی «وفادار بودن» از «شکر گذاری» و «شناخت مرتبت» صاحب نعمت، هرگز جدا نخواهد شد.

این فضیلت اخلاقی، در میان اهل دل برترین فضائل است؛ و نزد آنان و نیز به نزد حضرت حق، هیچ چیزی محبوبتر از آن نیست؛ اما دریغ که این ملکه گوهری پربها است که بس نایاب است؛ حضرت حق خود به این گوهر گرانقدر در بسیاری از آیات قرآن اشاره کرده، به نایاب بودن آن در میان انسانها تصریح فرموده است. به این چند آیه بنگرید:

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۱: «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند»؛

﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^۲: «ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی هیچ کاری نکردند»؛

۱. سبأ، ۱۳.

۲. الإسراء، ۸۹؛ الفرقان، ۵۰.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ»^۱: «آدمی به آشکارا ناسپاس است»؛
 «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^۲: «آدمی ستمکار و کافر نعمت است»؛
 «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»^۳: «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است»؛
 «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۴: «خدا را آن چنان که درخور اوست نشناخته‌اند».

این آیات، از نمونه‌های بسیار دیگری نیز برخوردارند؛ از اینرو می‌توان مفاد آن را به چند نکته مهم تقسیم نمود:

نکته نخست: اندکی آن در میان مردمان؛

نکته دوم: ارزش آن نزد خداوند متعال؛

نکته سوم: مبعوض بودن سوبه مقابل آن - یعنی بی‌وفائی - بنزد حضرت حق، تا آنجا که گویا خداوند بر بی‌وفایان غضب کرده فرموده است: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»؛ «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است».

انسان چون وفاداری کسی را ببیند و یا از آن اطلاع یابد، خواه ناخواه در قلب خود شادمانی و شغفی خاص می‌یابد، که به وصف در نمی‌آید؛ گویا وفاداران را نوری ویژه احاطه کرده، که گذشته از آنان، به خود کلمه «وفاء» نیز سرایت نموده؛ از اینروست که انسان از شنیدن این کلمه احساس لذت می‌کند، و حتی از شنیدن حکایات مربوط به حیوانات وفاداری همچون سگ و هُدهُد، شادمان شده نسبت به آن حیوانات محبتی در دل خود پیدا می‌نماید.

علامه مجلسی به نقل از جاحظ - در «کتاب الحيوان» -، نقل می‌نماید که هُدهُد وفادار و محبت‌ورز است؛ بدینگونه که چون هُدهُدی مذکر همسر خود را گم کند، نه می‌خورد و نه می‌آشامد و نه ناله خود بر او را قطع می‌کند، تا سرانجام آن هدهد ماده به

۱. الزُخرف، ۱۵.

۲. ابراهیم، ۳۴.

۳. عبس، ۱۷.

۴. الأنعام، ۹۱.

سوی او باز گردد؛ اما اگر همسرش باز نگشت، هرگز با هدهد ماده دیگری بسر نخواهد برد، و تا پایان زندگیش بر او ناله خواهد کرد؛ و تنها چون مشرف بر مرگ شود اندکی غذا خواهد خورد، اما تا به حالت مرگ در نیاید، به اختیار خود غذائی نخواهد خورد^۱. وفای سگ نیز در میان مردمان، سخت مشهور است. مشهور چنان است که سگ خود را در معرض هلاکت قرار می دهد، تا صاحب خود، مال و خانواده او را حفظ نماید، هر چند صاحب او وفاداری ننماید و سگی دیگر را نیز به خدمت گیرد، و یا او را از خدمت خود براند. از اینرو، گرسنگی نزد صاحب خود را بر سیری نزد دیگران ترجیح می نهد، و پرداختن به کار خویش نزد صاحبش را بیشتر از استراحت نزد دیگر کسان دوست می دارد. این مطلب، در میان روستائیان و چوپانان بارها به اثبات رسیده؛ و آنان حکایاتی بسیار در زمینه وفاداری این حیوان نقل کرده اند.

در این صورت، وای بر انسان که خداوند او را گرامی داشت، و تمامی نعمتهای آشکار و پوشیده خود را در اختیار او نهاد؛ اما او چون به مصیبتی - که خود با دست خویش، برای خود فراهم کرده است - مبتلا شود، به حضرت حق کافر می گردد؛ کفری زبانی، عملی، و حتی عقیدتی. از اینرو نمی باید از سخن حضرت حق که فرمود: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾^۲: «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است» به تعجب شد، چه وفای انسان از وفای سگ نیز که گاه کمتر است!

بلکه می توان انسان را ناسپاس تر از تمامی حیوانات دانست؛ و شاید آیاتی همچون آیه شریفه: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۳: «آدمی ستمکار و کافر نعمت است»، به همین حقیقت اشاره داشته باشد.

* * *

۱. بحار الأنوار، ج ۶۱ ص ۲۸۸.

۲. عبس، ۱۷.

۳. ابراهیم، ۳۴.

این فضیلت نیز همچون دیگر فضائل اخلاقی، از مراتبی چند برخوردار است.

مراتب فضیلت وفاداری

۱. مرتبه شدید آن

وفاداری کسی همچون پیامبر اکرم نسبت به حضرت حق، بلکه نسبت به مخلوقات او - هرچند در شمار دشمنان ایشان باشند -، بالاترین مراتب این فضیلت است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ طه * مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ۖ ۱: «طاه * ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!».

در خبر است که ایشان، آنچنان به عبادت حضرت حق پرداختند، که دو پای مبارکشان ورم کرد؛^۲ آیه پیشین نیز در همین هنگام نازل شد.

و چون بر ایشان اعتراض شد که «چرا اینگونه، به عبادت حق می‌پردازند»، فرمودند: [۷۷۶] «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»^۳: «آیا بنده شاکر پروردگار نباشم؟»؛

نیز حضرت حق می‌فرماید:

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۴: «شاید، از اینکه ایمان نمی‌آورند، خود را هلاک سازی»؛

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۵: «هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رؤف و مهربان است».

۱. طه، ۲ - ۱.

۲. تفسیر صافی، ج ۲ ص ۳۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

۴. الشعرا، ۳.

۵. التوبة، ۱۲۸.

طُرفه آنکه این صفت، در حضرت حق بسیار شدیدتر از آن در وجود مبارک پیامبر اکرم است؛ و تفاوت این صفت در آندو، به اندازه تفاوت میان دو وجود واجب و ممکن است!

اخلاص و وفاداریِ امیرمؤمنان نسبت به خداوند متعال، پیامبر اکرم، مردمان تحت حکومت ایشان، و حتی دشمنانشان نیز سخت مشهور است، و در کتب تواریخ و سیر مذکور؛ تا آنجا که معاویه نیز با تمامی دشمنی‌ای که نسبت به ایشان داشت، وفاداری ایشان را یاد و به آن اقرار می‌کرد!

قرار گرفتن ایشان در بستر پیامبر اکرم در هنگامه شب هجرت - که چکاچک شمشیرها، قلب‌های بغض‌آلود و خطر بی‌پایان، آن بستر را محاصره کرده بود -، از نشانه‌های همین وفاداری ایشان نسبت به پیامبر اکرم است.

و نزول این آیه مبارک، که ارزش عمل ایشان را به نمایش درآورد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۱: «کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند».

امام باقر در این رابطه می‌فرماید: ﴿[۷۷۷] إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَيْلَةَ اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا طَلَبَتْهُ كُفَّارُ قُرَيْشٍ﴾^۲: «این آیه به هنگامی که کفار قریش در طلب پیامبر اکرم بودند و علی بن ابی‌طالب بر جایگاه خواب پیامبر خفت، درباره ایشان نازل شد».

هرچند این عمل ایشان در مقابل وفاداری آن وجود مبارک نسبت به پیامبر اکرم اندکی از بسیار و نمی‌از بحار است، با این حال این آیه نشان می‌دهد که وفاداری علی بن ابیطالب، به گونه‌ای است که جان خود را در کف اخلاص نهاده تقدیم پیامبر اکرم می‌کند.

۱. البقرة، ۲۰۷.

۲. تفسیر برهان، ج ۱ ص ۲۰۶.

وفاداری ابراهیم خلیل نیز در قرآن کریم یاد شده است. او بواسطه همین وفاداری است که پس از آنکه در امتحانات بسیار و دشوار به موفقیت رسید، به مرتبه امامت نائل آمد؛ خداوند متعال نیز او را وفادار / وفاکار خواند، و به رتبه او در این صفت برجسته اشاره فرمود:

﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾^۱: «یا از ابراهیم، که حق رسالت را ادا کرد؟».

لفظ بکار رفته در این آیه شریفه، از نظر قواعد صرف زبان عربی، نشان از رسوخ او در این ملکه دارد.

کوتاه سخن آنکه اخلاص پیامبران - و بویژه خاتم آنان -، و نیز اخلاص اوصیاء - و بویژه معصومانشان - در این فضیلت، برترین مراتب وفاست، که هیچکس نمی تواند به آن دست یابد و یا به مرزهای آن نزدیک شود. به این آیه شریفه بنگرید:

﴿وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲: «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند. و در راه خدا، هر چه به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد * سخنشان تنها این بود که: «پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و از تندرویهای ما در کارها، چشم پوشی کن! قدمهای ما را استوار بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!».

۲. مرتبه متوسط آن

مرتبه متوسط این صفت، وفاء غیرتمندان و عقیقان نسبت به مردم، نزدیکان و خانواده

۱. النجم، ۳۷.

۲. آل عمران، ۱۴۷ - ۱۴۶.

خود می‌باشد. در اینجا به نقل دو حکایت می‌پردازم، که سرشار از موعظه است، و آموزش این دو حکایت ما را از سخنان بسیاری بی‌نیاز می‌سازد.

حکایت نخست

مردی ثروتمند که همسری بس زیبا داشت، به فقری شدید مبتلا شد. همسر او بر فقر شوهر خویش صابر بود، و نسبت به او سخت وفادار. در آن ایام، مروان بن حکم از جانب معاویه فرماندار کوفه بود. او از سوئی خبر فقر آن مرد، و از سوئی دیگر خبر زیبایی همسرش را شنیده در آن زن طمع بسته بود. از اینرو، آن مرد را به زندان انداخت، همسرش را ناخواسته مطلقه و او را علیرغم میلش به منزل خویش وارد ساخت. آن مرد شکایت مروان را به معاویه برد؛ معاویه نیز آن زن و شوهر را به نزد خویش خواند تا درباره آنان حکم کند، اما خود در دام زیبایی آن زن افتاد و دل به عشق او بست. از اینرو حيله‌ای اندیشید تا آن زن را به چنگ آورد. از آنرو آن زن را مخیر ساخت تا میان معاویه، مروان و همسر خود، یکی را برگزیند. آن زن امانیم‌نگاهی نیز به حشمت خلیفه و جلال فرماندار نکرد، و تنها شوی خود را برگزید و گفت: «یک تار مو از شوهر فقیرم، برای من بهتر از شما دونفر و تمامی ثروت شماست!». آندو از وفای او سخت متعجب شدند، و معاویه فرمان داد که به خانه شوهرش بازگردد.

آن زن - که خداوند او و شوهرش را مورد رحمت خویش قرار دهد -، سرمشق خوبی برای تمامی انسانها است، که از وفای او درس بیاموزند.

حکایت دوم

یکی از دختران فتحعلیشاه قاجار، اراده کرد که به یکی از مشاهد مشرفه عراق رفته در آنجا سکونت گیرد. از اینرو خود کسی را نزد عالم بزرگ سید ابراهیم قزوینی فرستاد، و از او درخواست نمود که به همسریش درآید. سید اما این درخواست را رد نمود، و چنین

استدلال کرد که همشآن دختر سلطان نمی‌باشد. آن دختر اما بر این مطلب اصرار ورزید، و پیمان نهاد که تمامی امور منزل سید را به عهده گیرد و از او هیچ چیزی طلب ننماید. سید اما هرچه بر اصرار آن دختر افزوده می‌شد، بر انکار خویش می‌افزود؛ و سرانجام علت امتناع خود از ازدواج با دختر سلطان را چنین توضیح داد که: مرا همسری است که در سختی و آسانی همراه من بوده، او در دوران تحصیل من، در سفر و در حضر، و به هنگام فقر و ناتوانی مالی من، همواره همراه من بوده است، از اینرو اجر همراهی او را با برگزیدن زنی دیگر نخواهم داد - که با وجود زن دیگر، زندگی برای همسر تلخ گردد -؛ چه این نه وفاداری که بی‌وفائی خواهد بود!

۳. مرتبه ضعیف آن

مرتبه ضعیف و پائین این صفت - که همه مسلمانان، بلکه همه انسانها به ناگزیر باید بدان متصف شوند -، همان وفای معمول در میان مردم است؛ که اگر در کسی نباشد، می‌توان او را بی‌وفا خواند؛ و پرواضح است که بی‌وفایان از اسلام - و بلکه انسانیت! - سخت بدورند.

کوتاه سخن آنکه وفاء، شناخت نعمت و سپاسگزاری از صاحب آن است. این سپاسگزاری می‌تواند شامل زبان، قلب، و یاد دیگر اندامها شود؛ و در این زمینه تفاوتی میان خداوند متعال، و یا بندگان او نیست.

نیز فراموش نکردن نعمت، و عصیان ننمودن در برابر نعمتهای حضرت حق، در شمار دیگر اجزاء وفاداری است؛

صد افسوس که این رذیلت در جان بسیاری از مردم ریشه دوانیده آنان را از دیدن نعمت‌های الهی باز می‌دارد؛ از اینرو آنان بی‌وفایانی هستند که نعمت صاحب نعمت را انکار، و به معاصی او روی می‌کنند. از اینرو، این آیه شریفه در حق آنان صادق

می‌آید: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۱: «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است».

امام رضا می‌فرماید: [۷۷۸] «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ»^۲: «هرکس که بنده صاحب نعمت را سپاس نگوید، خداوند متعال را نیز شکر نخواهد کرد».

منظور این حدیث شریف، آنست که هرکس نسبت به حقوقی که مردم بر او دارند وفاداری ننماید، نسبت به حقوق حضرت حق نیز وفاداری نخواهد کرد؛ چه نعمت‌های مردم سخت کوچک است، و نعمت حضرت حق غیر قابل توصیف؛ ازاینرو کسی که از عهده سپاس چنان نعمت کوچکی برنیاید، چگونه می‌تواند سپاس نعمت حق را بجای آورد؟.

بر اساس آنچه گذشت، درمی‌یابیم که وفاداری را می‌توان به سه نوع اصلی تقسیم نمود.

انواع اصلی وفاء

وفاء آخَصَّ خواص؛

وفاء خواص؛

وفاء عوام.

هرکس در پی آنست که با سلوک منازل انسانیت، به اخلاق الهی زینت یافته به بالاترین مدارج سلوک نائل شود، به ناگزیر باید از وفاء عوام بیاغازد، و چنان در آن پایمردی کند که ریشه این فضیلت در جان او ملکه گردد؛ آنگاه به مراتب بعدی دست یازد، تا سرانجام به مراتب بالای وفاداری - که در شمار اخلاق الهی است -، دست یابد.

* * *

۱. عبس، ۱۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱ ص ۵۴۲.

وفاداری را به اعتبار آنچه بدان تعلّق می‌گیرد نیز، به چند نوع می‌توان تقسیم نمود:

تقسیمی دیگر برای وفاداری

۱. وفاء نسبت به حضرت حق

این نوع از وفاء، به سختی مورد تأکید قرآن کریم واقع شده است. در این زمینه تنها به این سه آیه توجه کنید:

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۱: «آری هر کس که به عهد خویش وفا کند و پرهیزگار باشد، خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد»؛
 «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا غَاوَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲: «و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد»؛

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^۳: «و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم. و از من بترسید».

بر اساس آنچه از عباراتی همچون: «واتَّقَىٰ»، و «وَأِيَّايَ فَارْهَبُونِ» دست‌یاب می‌شود، مراد از «عهد» در این آیات، همان توحید است، که از پهنه‌ای گسترده برخوردار است. این مطلب به وضوح در آیه‌ای دیگر نیز به توضیح گرفته شده است:

«أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۴: «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟».
 جای افسوس فراوان است که بسیاری از بندگان، نسبت به او - جَلَّ وَعَلَا! - بی‌وفائی

۱. آل عمران، ۷۶.

۲. الفتح، ۱۰.

۳. البقرة، ۴۰.

۴. یس، ۶۰.

می نمایند، و تنها مخلصانند که به عهد او با خود پابرجا می مانند:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند».

پرواضح است که این نوع از وفاداری، برتر و لازمتر از دیگر انواع این فضیلت اخلاقی است؛ چه اوست که نعمتهای آشکار و غیر آشکار خود را به بنده بخشیده، او را از عقل، ایمان، قلب، شعور و دیگر نعمتها بهره مند ساخته است؛ نعمتهائی که برکوچکترین آنها نمی توان قیمتی نهاد. آیا نعمت تنفس - که از پی آن، نعمت حیات پدید می آید - را می توان ارزش گذاری کرد؟؛ شیخ سعدی بسیار زیبا آورده است که: «هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است، و چون برمی آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب؛

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید
﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۲: «ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

۲. وفاداری نسبت به پیامبران

نعمت رسالت هرچند بالاترین و برترین نعمت الهی است، اما مردمان نه حق آن را بجای می آورند، و نه حق پیامبران را؛ و افسوس که کشتن آنان و دست کم استهزائشان، سپاسی بوده است که آدمیان نسبت به این نعمت و صاحب آن روا می داشته اند!:

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۳: «ای دریغ بر این

۱. یوسف، ۱۰۶.

۲. بخشی است از ابتدای دیباجة گلستان.

۳. سبأ، ۱۳.

۴. یس، ۳۰.

بندگان. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه مسخره‌اش کردند».

این در حالی است که پیامبران برای سعادت دو جهانی انسانها برانگیخته شدند؛ و بالاتر از آن، وظیفه اصلی آنان، تهذیب نفوس بوده، تازندگی این جهان و زان پس آن جهان مردم، همچون عسل شیرین و گوارا گردد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾^۱: «ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فروفرستادیم».

و در این میان، نعمت ارسال خاتم رسل بالاترین نعمت الهی است؛ و عجیب آنکه آدمیان چنان به شکر این نعمت و وفای نسبت به آن پرداختند، که آنحضرت خود فرمودند: [۷۷۹] «مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيَْتُ»: «هیچ پیامبری آنگونه که من اذیت شدم، آزار نشده است».

۳. وفاداری نسبت به قرآن کریم و عترت نبوی

با وجود اهمیت بی‌همتای قرآن کریم و اهل بیت پیامبر اما، باز تنها عده‌ای اندک از اُمت نسبت به ایندو رکن اساسی اسلام وفاداری می‌نمایند. قرآن کریم نقشه عالم تکوین و تشریع است، و معجزه آشکار الهی تا صبحگاه رستاخیز:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲: «و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است»؛

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ

۱. الحديد، ۲۵.

۲. الأنعام، ۵۹.

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۱: «بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند».

این آیه، بوضوح دلالت بر شمول معجزه قرآن کریم دارد. اهل فصاحت و بلاغت در آن کتاب معجزه خویش را می‌یابند، و فیلسوفان و عارفان نیز، آنچه صدها چون صدرالمتألهین در «أسفار» آورده‌اند، تنها شعاعی ضعیف از خورشید نور قرآن کریم است؛ و آنچه همه عارفان در نگاشته‌های خود آورده‌اند نیز، قطره‌ای از آن اقیانوس؛ و اهل هر دانش نیز به همین‌گونه به اندازه توان خود از این کتاب الهی توشه می‌گیرند.

با این وجود اما، آیا کسی به این کتاب وفاداری نموده؟ و اندکی از حق آن را به جای آورده است؟!

سخن در وفای نسبت به اهل بیت بسیار است؛ ما پیش از این به اندکی از آن اشاره کردیم، و از اینرو در اینجا به تکرار آن نمی‌پردازیم؛ هرچند با صدها جلد کتاب نیز نمی‌توان به بیان اندکی از بسیار حق آنان پرداخت.



در پایان این مبحث، شایسته است که اشارتی کوتاه به یکی از نکات بدست آمده در روزگار معاصر داشته باشیم. این مطلب، در میان معاصران ما، به معجزه عددی قرآن کریم مشهور شده، و نشانگر نظم عددی حاکم بر الفاظ این کتاب آسمانی است. این نظم بر آن دلالت دارد که:

الف: حتی یک کلمه از این کتاب زدوده نشده؛

ب: و نیز لفظی بر آن افزوده نشده؛

ج: و نیز هیچیک از الفاظ آن تغییر نکرده است.

آنچه با این اسلوب امروزه فرادست پژوهشگران آمده، بسیار است. ما اما در اینجا تنها به برخی از این فرآورده‌ها - که نظم عجیب عددی این کتاب آسمانی را نشان می‌دهد -، اشاره می‌کنیم:

۱. کلمه «ایمان» ۱۷ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «فسق» هم؛
۲. کلمه «الدنيا» ۱۱۵ «مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الآخرة» هم؛
۳. کلمه «الطيب» ۷ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الخبث» هم؛
۴. کلمه «الغدو» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الآصال» هم؛
۵. کلمه «النفع» ۸۰ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الضرر» هم؛
۶. کلمه «السفل» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «العلو» هم؛
۷. کلمه «الصادق» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الكاذب» هم؛
۸. کلمه «المصدق» ۵ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الكذاب» هم؛
۹. کلمه «الحر» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «البرد» هم؛
۱۰. کلمه «الامس» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الغد» هم؛
۱۱. کلمه «رحمتي» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «غضبي» هم؛
۱۲. کلمه «الأخ» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الأخت» هم؛
۱۳. کلمه «حيًا» ۵ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ميتًا» هم؛
۱۴. کلمه «آكلون» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «شاربون» هم؛
۱۵. کلمه «يأمرون» ۷ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ينهون» هم؛
۱۶. کلمه «الأعلون» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الأسفلون» هم؛
۱۷. کلمه «الحرب» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «السلم» هم؛
۱۸. کلمه «الرشد» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الغى» هم؛
۱۹. کلمه «الشفاعة» ۱۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الخزي» هم؛
۲۰. کلمه «المودة» ۸ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «العدوان» هم؛

۲۱. کلمه «تعلنون» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «تسترون» هم؛ گذشته از این تناسبهای عددی در میان الفاظ ناظر بر یکدیگر، تناسب میان الفاظ مفرد و صیغه جمع آنها نیز در این کتاب الهی رعایت شده است به نمونه هایی از این مورد بنگرید:

۲۲. کلمه «البا» ۱۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الابواب» هم؛
۲۳. کلمه «الید» ۵ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الایدی» هم؛
۲۴. کلمه «المال» ۱۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الأموال» هم؛
۲۵. کلمه «الرأس» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الرؤوس» هم؛
۲۶. کلمه «العورة» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «العورات» هم؛
۲۷. کلمه «العين» ۹ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «العيون» هم؛
۲۸. کلمه «الامانة» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الامانات» هم؛
۲۹. کلمه «الايض» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «البيض» هم؛
۳۰. کلمه «المجموع» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «المجموعون» هم؛
۳۱. کلمه «الجناح» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الاجنحة» هم؛
۳۲. کلمه «القربة» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «القربات» هم؛
۳۳. کلمه «القرطاس» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «القراطيس» هم؛
۳۴. کلمه «المنصور» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «المنصورون» هم؛
۳۵. کلمه «الخبیثة» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الخبیثات» هم؛
۳۶. کلمه «الطريقة» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الطرائق» هم؛
۳۷. کلمه «اللون» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الالوان» هم؛
۳۸. کلمه «الضعیف» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الضعفاء» هم؛
۳۹. کلمه «الملوم» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «الملومین» هم؛
۴۰. کلمه «المصباح» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «المصابیح» هم؛

در قرآن کریم یک کلمه به صورتی موزون به ضمایر گوناگون اضافه شده است بدان معنی که یک لفظ بایک توازن خاص به ضمایر مفرد یا جمع مذکر یا مؤنث و... اضافه شده است به نمونه هائی از این مورد بنگرید

۴۱. کلمه «نوره» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «نورهم» هم؛
 ۴۲. کلمه «مثله» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «مثلهم» هم؛
 ۴۳. کلمه «أهلی» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «أهلنا» هم؛
 ۴۴. کلمه «زینتها» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «زینتهن» هم؛
 ۴۵. کلمه «مولا» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «مولاهم» هم؛
 ۴۶. کلمه «حسبه» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «حسبهم» هم؛
 ۴۷. کلمه «سعیه» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «سعیهم» هم؛
 ۴۸. کلمه «بنیانه» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «بنیانهم» هم؛
 ۴۹. کلمه «طعامک» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «طعامکم» هم؛
 ۵۰. کلمه «منامک» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «منامکم» هم؛
 ۵۱. کلمه «بأسه» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «بأسهم» هم.
- در میان الفاظ قرآن کریم تناسب عددی عجیبی بر الفاظ مفرد و جمع در صیغه‌های ماضی و مضارع نیز حاکم است نمونه را به این موارد بنگرید:

۵۲. کلمه «شهد» ۶ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «شهدوا» هم؛
۵۳. کلمه «مرّ» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «مرّوا» هم؛
۵۴. کلمه «ذکر» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ذکروا» هم؛
۵۵. کلمه «أساء» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «أسأؤوا» هم؛
۵۶. کلمه «یئس» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «یئسوا» هم؛
۵۷. کلمه «یذکر» ۶ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «یذکرون» هم؛
۵۸. کلمه «یری» ۸ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «یرون» هم؛

۵۹. کلمه «أدعو» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ندعوا» هم؛
 ۶۰. کلمه «أبتغي» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «نبتغي» هم؛
 ۶۱. کلمه «يحرم» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «يحرمون» هم؛
 ۶۲. کلمه «يقنط» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «يقنطون» هم؛
 ۶۳. کلمه «يتكلم» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «يتكلمون» هم؛
 ۶۴. کلمه «ألق» ۴ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ألقوا» هم؛
 ۶۵. کلمه «اقرأ» ۳ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «اقرأوا» هم؛
 ۶۶. کلمه «ابن» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ابنوا» هم؛
 ۶۷. کلمه «ادع» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «ادعوا» هم؛
 ۶۸. کلمه «استقم» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «استقيموا» هم؛
 ۶۹. کلمه «اسأله» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «اسألوهم» هم؛
 ۷۰. کلمه «اسكن» ۲ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «اسكنوا» هم؛
 ۷۱. کلمه «اركب» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «اركبوا» هم؛
 ۷۲. کلمه «احسن» ۱ مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است، و کلمه «احسنوا» هم؛
- نمونه‌های این تناسب‌های عددی در قرآن کریم بسیار است ما تا از روش خود در این کتاب - که بر اختصار در مطالب استوار است - خارج نشویم به تفصیل این مطلب نمی‌پردازیم طالبان خود می‌توانند با مراجعه به مصادر این مبحث آگاهی بیشتری نسبت به آن بدست آورند.



تمامی این سخن نسبت به قرآن کریم جریان داشت.
 نسبت به عترت امّا، می‌توان گفت که آنان کسانی هستند که خداوند اراده فرموده تا مورد محبت و متابعت قرار گیرند. این مطلب در قرآن کریم به صراحت به امر گرفته شده

است؛ از اینرو محبت به اهل بیت و متابعت آنان، امر حضرت حق و اراده او را بصورت همزمان در خود دارد؛ به این دو آیه بنگرید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید».

هر دو گروه بزرگ مسلمین، بر اینکه «أولو الامر» مذکور در قرآن، همان اهل بیت هستند، اتفاق نظر داشته در این زمینه اختلافی میان آنها نیست.

احادیثی همچون حدیث ثقلین و حدیث منزلت و حدیث سفینه، در نظر شیعه و سنی از دو ویژگی برخوردار است:

نخست آنکه همه به نقل متواتر آن از پیامبر اکرم اعتراف می‌نمایند؛ و دو دیگر آنکه همه هماوایند که این گونه احادیث، درباره اهل بیت صادر شده است.

حال با اذعان به تواتر اینگونه احادیث، آیا می‌توان در این مطلب تردیدی روا داشت؟ با بررسی سخنان دانشمندان بزرگ اهل سنت در طول قرون و اعصار، به صحت این سخن پی می‌بریم. آری! اگر آنان در مناصب اجتماعی این سخن را رد کرده ریاست را نه از آن اهل بیت، که از آن دیگران دانستند، این مطلب تنها ناشی از لجاجتی بود که در روزگاری از سر هوای نفس بدان مبتلا شدند، و روزگاری دیگر منافع خویش را در آن جستجو کردند. در روزگاران متأخر، از تأثیر دولتهای استعماری در این زمینه نیز نمی‌توان چشم پوشید؛ دولتهائی که همواره سر در پی ایجاد اختلاف در میان مسلمانان داشتند، و از اینرو شیعه و سنی را بر علیه یکدیگر تحریک کرده به زدودن فضای وحدت از میان آنان کمک

۱. الشوری، ۲۳.

۲. النساء، ۵۹.

می نمودند. همین سیاست اختلاف افکنی است، که سرانجام به تولید مذهب جعلی وهابیت در اُمّ القرای جهان اسلام انجامید؛ چه اندیشه وهابیت دورترین اندیشه از ساحت تفکر اهل بیت است، که بیشترین آسیب را به اسلام وارد می سازد. استعمارگران با ایجاد این مذهب بی پایه و بنیان در قلب کشورهای اسلامی، بزرگترین ضربه به کالبد اطاعت از اهل بیت را وارد آوردند؛ که بدون تردید بدترین نوع بی وفائی نسبت به خاندان مکرم پیامبر اسلام شمرده می شود؛ بی وفائی ای که شیطان به اتباع خود آموزش می دهد، تا به خود ظلم کند و به ولایت اهل عصمت کفر ورزد:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۱: «آدمی ستمکار و کافر نعمت است».

در اینجا، سخنانی بسیار است که هر سه بُعد برهان، موعظه و حسرت را در بر می گیرد: برهان بر خطای وهابیان، موعظه آنان، و سرانجام حسرت بر آنچه پدید آوردند و امروزه نیز با جهالت تمام در پی آن می روند. مادر اینجا سخن را کوتاه کرده به لطف حضرت حق، در محلی دیگر از همین مجموعه به آن خواهیم پرداخت.

۴. وفاء انسان نسبت به خانواده اش

زوج، زوجه، فرزندان، نزدیکان، بویژه پدر و مادر و دیگر نزدیکان انسان، در این شمار قرار می گیرند.

جای تأسف است که این نوع از وفاء در میان مردمان بسیار کم است؛ چه خود دوستی بر جان و قلب بسیاری از مردم سیطره دارد. از اینرو، تنها وقتی کسی را به حال خود نافع یابند او را دوست داشته به او وفاداری می نمایند؛ اما چون او را قابل بهره برداری نیافتند، نه علاقه ای بر جای می ماند و نه وفاداری ای!

۱. ابراهیم، ۳۴.

ما پیش از این در این زمینه اندکی سخن داشتیم، ازاینرو به بیان مجدد این مبحث نمی‌پردازیم.

۵. وفاء نسبت به عموم مردم

فرا تر از این، وفاء نسبت به تمامی جانداران را نیز می‌توان در اینجا مورد نظر داشت. این مطلب بگونه‌ای است که صاحب «وسائل الشیعة» در تبیین حقوق حیوانات، روایاتی چند آورده، که در تمامی آنها در مورد حیوانات سفارش به نیکی شده است. در شمار این روایات است: [۷۸۰] عن جعفر بن محمد عن آبائه قال: «قال رسول الله: للدابة على صاحبها خصال: يبدء بعلفها إذا نزل، ويعرض عليها الماء إذا مرَّ به، ولا يضرب وجهها فإنها تسبح بحمد ربها، ولا يقف على ظهرها إلا في سبيل الله، ولا يحملها فوق طاقتها، ولا يكلفها من المشي إلا ما تطيق»^۱: «پیامبر اکرم فرمودند: چهارپا را بر صاحب خود چند حق است: آنکه چون برای استراحت از حیوان پیاده شدن نخست علف او را آماده سازد، و چون بر آبی گذشت او را آب دهد، و بر چهره او نزنند چرا که حیوان خداوند را تسبیح می‌گوید، و جز در راه خدا برگردۀ او نایستد، و بیش از طاقتش بر او بار نهد، و بیش از توانائیش او را به راه رفتن مجبور ننماید».

بر این اساس، می‌توان دریافت که حقوق برادران مسلمان سخت زیاد است و رعایت کردنی؛ در این شمار است آنکه در غیبت ایشان آنچه مایه بی‌آبرویشان است را از آنان بازگردانده دفع نماید، ازاینرو نه خود به غیبت آنان پردازد و نه اجازه دهد که دیگری از آنان غیبت کند. غیبت علامت بی‌وفائی است، و تهمت و سخن‌چینی از آن نیز بیشتر نشانگر بی‌وفائی انسان نسبت به برادرش می‌باشد.

اجرای قانون مواسات و پای‌بندی به آن نیز در شمار علائم وفاداری است؛ اما دریغ و افسوس که غیبت و تهمت و سخن‌چینی و دروغ و خلف وعده و خلف پیمان بین آنکه

۱. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۵۰.

نعمت می‌دهد و آنکه نعمت می‌برد، سخت شایع است و پررواج، تا آنجا که گاه پدر و مادر و فرزند و همسران نیز از این مسائل بدور نیستند!

از خداوند درخواست می‌نمائیم که ما را به مراتب والای وفا ارتقا بخشد؛ چه این صفت برگزیده اخلاقی تمامی خیرهای دنیوی و آخروی را در خود دارد، و صاحب خود را از تمامی شرور و بدی‌ها باز می‌نماید؛ همانگونه که بسیاری از فضائل اخلاقی را به همراه خود آورده از بسیاری از رذائل اخلاقی جلوگیری می‌کند.

در پایان نیز ثروتمندان، قدرتمندان و رؤسای جامعه را به تحصیل این فضیلت اخلاقی توصیه می‌کنیم، چرا که خداوند متعال چون نعمتی به انسانی وفادار ببخشد، او بی‌وفائی خواهد نمود؛ تا تکلیف بی‌وفایان در این میانه چه باشد!؛ حضرت حق خود گواهی فرموده است که:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^۱: «به یقین انسان خلیق هلو عا * و کم‌طاقت آفریده شده است * هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می‌کند * و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد) * مگر نمازگزاران».

چند روایت

درباره وفاء

[۷۸۱] عن أبي عبد الله قال: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنْ النَّاسِ فِيهِنَّ رُحْصَةً: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ، وَوَفَاءٌ بِالْعَهْدِ بِالْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ»^۲؛

۱. المعارف، ۱۹ - ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۹۲.

امام صادق فرمودند: «سه امر است که خداوند هیچکس را مجاز به ترک آنها نداشته است: نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند و چه بدکار؛ و وفاء به عهد، چه به نیکان و چه به بدان؛ و اداء امانت، چه به نیکان و چه به بدان».

[۷۸۲] عن الرضا عن آبائه قال: «قال رسول الله: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ، وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُوَّتُهُ، وَ ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ، وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ، وَ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ»؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس در مراودات خود با مردم به آنان ظلم نکند و در سخنش به آنان دروغ نگوید و چون به آنان وعده دهد از آن سرپیچی ننماید، در شمار کسانی است که مروّشان کامل و عدالتشان ظاهر شده؛ ازینرو برادری نسبت به آنان واجب و غیبتشان حرام شده است».

[۷۸۳] عن أمير المؤمنين قال: «أَوْفُوا بِعَهْدِ مَنْ عَاهَدْتُمْ»؛^۱

امیرالمؤمنین فرمودند: «به عهدی که با کسی بسته‌اید وفا کنید».

[۷۸۴] قال رسول الله: «أَقْرَبُكُمْ مِنِّي غَدَاً فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ، وَأَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ، وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ، وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً، وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ»؛^۲

پیامبر اکرم فرمودند: «چون قیامت برسد، نزدیکترین شما به من کسانی هستند که راستگوتر باشند، و بیشتر از دیگران امانت را به صاحبش برسانند، و بیشتر از دیگران وفای به عهد کنند، و خوش خُلق‌تر بوده از دیگران به مردم نزدیک‌تر باشند».

[۷۸۵] عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا

بِالْعُقُودِ﴾، قال: «العُهود»؛^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۹۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۹۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۵۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۹۵.

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق درباره آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمانها وفا کنید» سؤال کردم، فرمودند: «منظور عهدها و پیمانها است».

[۷۸۶] عن موسى بن جعفر عن آبائه قال: «قال رسول الله: لا دين لمن لا عهد له»^۱؛ پیامبر اکرم فرمودند: «دین ندارد آنکس که پای بند پیمانش نیست».

[۷۸۷] قال علي في كتابه للأشتر: إياك والمن على رعيّتك يا حسانك، أو التزيد فيما كان من فعلك، أو أن تعدّهم فتتبع موعدك بخلفك، فإن المن يبطل الإحسان، والتزيد يذهب بنور الحق والخلف يوجب المقت عند الله وعند الناس، قال الله - سبحانه! - ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲: «بپرهیز از آنکه بر رعیتت بواسطه نیکی که می‌کنی منت گزاری، یا کاری که انجام می‌دهی را بیشتر از واقعش نشان دهی، یا بوعدهات وفانکنی، زیرا منت نهادن نیکی را باطل می‌کند، و بزرگانگاری کار، نور حق را می‌زداید، و وفانکردن بوعده سبب خشم خدا و مردم می‌گردد؛ حضرت حق می‌فرماید: «خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویند و به جای نیاورید».

[۷۸۸] قال أمير المؤمنين في الغرر:

«أشرفُ الخلاقِ الوفاء؛

الوفاء حصنُ السُّود؛

الوفاء حليةُ العقل و عنوانُ النبيل؛

الوفاء توائمُ الأمانة، و زينُ الأخوة؛

لا تعتمد على مودة من لا يوفي بعهدِه»^۳؛

امیرالمؤمنین بنا بر آنچه در «غرر الحکم» آمده است فرمودند:

«برترین اخلاق‌ها وفاداری است؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۹۶.

۲. نهج البلاغة، صبحی صالح، کتاب ۵۳.

۳. میزان الحکمة، ج ۱۰ ص ۶۰۲.

وفاداری قلعهٔ نگهبان سروری است؛
وفاداری زینت عقل و مقدمهٔ شرف است؛
وفاداری همراه همیشگی امانت‌داری و زینت برادری است؛
به دوستی آنکس که به عهدش وفا نمی‌کند اعتماد مکن».

رذیلت بیست و هفتم:

بی‌وفائی

«بی‌وفائی» از نظر معنی، در مقابل وفاداری قرار دارد؛ و از نظر علم اخلاق، ملکه‌ای است که صاحب خود را از شکرگذاریِ آنکس که نعمتی بر او ارزانی داشته، باز می‌دارد؛ و یا دست‌کم مانع از آن می‌شود که نعمت را در نظر آورده به اهمیت آن پی برد. این رذیلت اخلاقی نیز از مراتبی چند برخوردار است.

مراتب رذیلت بی‌وفائی

مرتبهٔ نخست:

آنکه اصلاً نعمتی در دیدهٔ او ننشیند؛

مرتبهٔ دوم:

آنکه نعمت را ببیند و متوجهٔ آن نیز شود، اما به شکرگذاریِ از آن نپردازد؛

مرتبهٔ سوم:

آنکه نعمت را انکار و آن را تکذیب کند؛

مرتبهٔ چهارم:

آنکه نعمت را انکار و در میان مردم آن را نعمت نشان دهد؛

مرتبه پنجم:

آنکه نزد خود نیز نعمت را نعمت نشان داده، خود را در محاصره سختی‌ها و مشکلات بیابد.

برخی از این مراتب، همان رذیلت اخلاقی «منفی‌بافی» است، و برخی دیگر با آن رذیلت متلازم خواهد بود.

بهر روی رذیلت بی‌وفائی و انکار نعمت، در میان بسیاری از انسانها شیوع دارد؛ بگونه‌ای که می‌توان گفت گویا طبیعت انسان بر کفران نعمت سرشته شده، و ازاینرو بسختی می‌توان کسی را یافت که به کفران نپرداخته حق نعمت و نعمت‌گذار را بجای آورد. دریغ که شیوع بی‌وفائی، در عین حرام بودن، بلکه کبیره بودن این گناه است. قرآن کریم را در این رابطه سخن بسیار است، که به تکرار و تأکید بدان پرداخته است؛ ما در اینجا به برخی از نکات قرآنی در این زمینه اشاره می‌کنیم.

نکاتی قرآنی درباره رذیلت بی‌وفائی

۱. این کتاب آسمانی، در مرتبه نخست به بسیاری نعمتهای الهی بر انسان، و در عین حال کفران نعمت از سوی آنان اشاره می‌کند:

﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۱ : «و اگر خواهید که نعمتهایش را شمار کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است».

۲. در مرتبه دوم، به آنکه گویا انسان بر صفت کفران سرشته شده، و یادست‌کم بسیاری از آنان اینگونه‌اند، اشاره می‌نماید. این تأکید از آنروست که اهمیّت این صفت را در بارگاه ربوبی بازنماید:

﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^۲ : «ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی هیچ کاری نکردند»؛

۱. ابراهیم، ۳۴.

۲. الإسراء، ۸۹.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۱: «چون در دریا شما را گزند رسد، همه آنهايي که می پرستید از نظرتان محو شوند، مگر او. و چون شما را به ساحل نجات برساند از او رویگردان شوید، زیرا آدمی ناسپاس است».

۳. آنگاه اشاره می فرماید که آدمی، بواسطه مشکلاتی که در مسیر زندگی بدان برخورد می کند، ناامید شده به کفران نعمت می پردازد؛ چه او مشکلات و مصائب خود را از ناحیه حضرت حق دیده در نتیجه نعمتهای او را از نظر دور می دارد؛ سخت تر آنکه مشکلات را از جانب حضرت حق، و نعمتها را از جانب خود خواهد دید!

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾^۲: «و چون به سبب کارهایی که کرده اند رنجی به آنها رسد، ناگهان نوید می گردند»؛

﴿وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسُ كَفُورٌ * وَلَيْنَ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾^۳: «و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نوید و ناسپاس خواهد بود! * و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده، نعمتهایی به او بچشانیم، می گوید: «مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت!» و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود...».

۴. در مرتبه چهارم، به آن اشاره می کند که بسیاری از گناهان کبیره، در نتیجه این رذیلت کمرشکن پدید می آید؛ به شماری از این گناهان کبیره در برخی از آیات این کتاب مقدس، اینگونه اشاره شده است:

﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾^۴: «و جز غداران کافر نعمت، آیات ما را انکار

نکنند»؛

۱. الإسراء، ۶۷.

۲. الشورى، ۴۸.

۳. هود، ۹ - ۱۰.

۴. لقمان، ۳۲.

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نَجْزِي إِلَّا الْكُفُورَ﴾^۱: «برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده) از راست و چپ (رودخانه عظیم با میوه‌های فراوان و به آنها گفتیم): از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)! * اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم، و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! * این کیفر را بخاطر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می‌دهیم؟!»؛

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «خدا قریه‌ای را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت»؛ : ﴿وَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾^۳: «و نه از عذابشان کاسته گردد. ناسپاسان را چنین کیفر می‌دهیم»؛

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ﴾^۴: «(خداوند فرمان می‌دهد): هر کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید! * آن کسی که به شدت مانع خیر و متجاوز و در شک و تردید است (حتی دیگران را به تردید می‌افکند)».

* * *

۱. سبأ، ۱۷ تا ۱۵.

۲. النحل، ۱۱۲.

۳. فاطر، ۳۶.

۴. ق، ۲۴ - ۲۵.

پیش از این، بارها اشاره کردیم که هریک از رذائل اخلاقی، شماری دیگر از رذائل را بدنبال خود خواهد داشت. در رذیلت بی‌وفائی - و ناسپاسی در مقابل نعمتها، که از شایعترین موارد آن رذیلت است - نیز، همین سخن جاری است؛ چه آنکس که به بی‌وفائی آلوده شد، به صفاتی چند دیگر نیز آلوده خواهد شد، که هریک او را به دامن سیاه صفاتی دیگر رهنمون خواهند شد. ما در این زمینه تنها به بخشی از سوره بقره می‌پردازیم، که حضرت حق در آن به بیان حکایتی درباره قوم بنی اسرائیل می‌پردازد. این حکایت از نظر اخلاقی و دانش اخلاق‌پژوهی در شمار مهمترین حکایات قرآنی است. این بخش از سوره بقره با توجه به همین اهمیت اخلاقی رذیلت یاد شده، از بیش از شصت آیه تشکیل شده است؛ گذشته از آنکه در جای جای قرآن کریم باز به تفصیل به این رذیلت، زمینه‌های آن، نتایج و عواقبش، و سرانجام راههای گریز از آن پرداخته شده است. این مطلب، بگونه‌ای است که برخی گفته‌اند: «قرآن کریم، در بیش از شصت آیه خود، تنها به این صفت ناپسند اخلاقی پرداخته است».

ما در اینجا به اختصار به بیان آن بخش از سوره مبارکه بقره می‌پردازیم.

در ابتدای این بخش، خداوند متعال با ذکر این آیه:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾^۱: «ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید. و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم. و از من بترسید»، به زمینه سازی برای ورود به مبحث اصلی این بخش می‌پردازد.

در آیات بعدی حضرت حق بلافاصله به توضیح این نکته می‌پردازد، که منظور از «وفای عهد» چیست؛ در این رابطه انجام واجبات - بویژه نماز - و دوری از محرمات - بویژه نفاق - را بعنوان مصداق بارز این مطلب، به اشاره می‌گیرد. همین مطلب در سوره یس نیز به تفسیر گرفته شده است؛ به اینگونه که نپرداختن به عبادت شیطان - یا همان شرک عبادی -

مهمترین رکن وفاداری بنده نسبت به حضرت حق، قلمداد شده است؛ بخش پایانی این آیه: ﴿وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ نیز، در این زمینه سخنی سخت موجز و کامل است، که بروشنی مقصود از وفاداری بنده را مشخص می‌سازد. در مقابل، از وفاء خداوند نسبت به انسان نیز سخن داشته است. این آیات در این زمینه به توضیح پرداخته برخوردار از حیات طیبه / زندگی پاکیزه رستگاران، را وفای او نسبت به بندگان دانسته است:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

پس از آن، به بیان نعمتهائی که حضرت حق تنها در اختیار این قوم نهاده، و دیگر اقوام را از آن بهره‌مند نساخته است، می‌پردازد. نعمتهائی سخت ارجمند، که آنان یکسر به انکار آن پرداختند، از همینرو به عذاب او - جلّ و علا! - مبتلا شدند، عذابی که استیصال آنان را در پی داشت، و سرانجام آنان را به عذاب دوسرای مبتلا نمود. در اینجا، به نعمتهای عظیم حضرت حق - که مورد کفران بنی اسرائیلیان قرار گرفت - ، اشاره می‌کنیم:

نعمتهائی ویژه بنی اسرائیل

۱. برتری آنان بر تمامی مردمان

﴿وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْغَالِمِينَ﴾^۲: «و شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید».

۱. النحل، ۹۷.

۲. البقرة، ۴۷.

منظور از «برتری ایشان»، برخورداري آنان از همین نعمتهائی است، که در این سطور از آن سخن خواهیم داشت. بنا براین، مراد از برتری قومی نسبت به دیگر اقوام، تسلط آنان بر دیگران، و یا برتری رتبه آنان نخواهد بود؛ تا بتوان از این ناحیه، آیه شریفه را مورد اشکال قرار داد، و سرانجام به پاسخ ناصواب برخی از مفسران نیاز افتد، که: «مراد از جهانیان را، تنها مردم مصر، و نه همه مردم آن روزگار» دانسته‌اند. پرواضح است که مراد از «عالمین» در اینجا، همه مردمان خواهد بود؛ اما برتری آنان بر دیگران، نه در رتبه و منزلت، که در برخورداري از این نعمتها می‌باشد و بس.

۲. آزادشدن آنان از بند فرعون و فرعونیان

فرعونی که فرزندان آنان را به قتل می‌رسانید، و زنانشان را برای به بردگی رفتن زنده نگاه می‌داشت؛ و به کوتاه سخن، آنان را به بلائی بزرگ مبتلا ساخته بود!:

﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۱: «و به یاد آرید آن گاه که شما را از فرعونیان رهانیدیم: شما را شکنجه‌های سخت می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند. و در این آزمونی بزرگ از سوی پروردگارتان بود».

بویژه اگر به این تفسیر مشهور در میان مفسران، نکته‌ای دیگر را نیز اضافه کنیم، بیشتر به آنچه آنان به آن مبتلا شده بودند، پی می‌بریم. چه به نظر ما این آیه می‌تواند اشاره‌ای به از بین بردن غیرت در وجود مردان، و حیاء و عفت در وجود بانوان باشد. بدین ترتیب با قتل روح اهالی آن جامعه، مردانی بی‌غیرت و زنانی بی‌عفت باقی می‌ماندند، که از فطرت انسانی خود فرسنگها فاصله داشتند؛

بلاء بزرگی که حضرت حق آنان را از آن رهانید، این بلا بود.

۳. شکافتن رود نیل

شکافتن این رود بزرگ و نجات آنان از دست فرعونیان، و سرانجام نابودی یاران فرعون در دل رودخانه - که همه در مقابل چشمان باز بنی اسرائیل صورت گرفت - نیز، در شمار نعمتهای خاصی بود، که خداوند به آنان عطا فرمود:

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَآغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۱: «و آن هنگام را که دریا را برایتان شکافتیم و شما را رها نمودیم و فرعونیان را در برابر چشمانتان غرقه ساختیم».

این نعمت خود معجزه‌ای بزرگ برای آنان، و نیز دشمنانشان بود؛ اما سرانجام طمع یاران فرعون برای دستیابی به این قوم، آنان را از درس‌آموزی از این معجزه بازداشت، و به غضب الهی در میانه رود غرقشان ساخت.

۴. پذیرش توبه آنان

از دیگر نعمتهای خاص الهی بر آنان، آن بود که هرچند این قوم با فرمان حضرت هارون مخالفت ورزیده، زر و زیور خود را در اختیار سامری نهادند تا برای آنان بُتی گوساله‌گون تولید کرده، آنان به اختیار خود از مسیر توحید انحراف یابند، اما با اینهمه چون دست به دعا باز کردند و راه توبه در پیش گرفتند، حضرت حق نیز توبه آنان را پذیرفته از مسیر شرک نجاتشان داد: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲: «و آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما بدان سبب که گوساله را پرستیدید بر خود ستم روا داشتید اینک به درگاه آفریدگارتان

۱. البقرة، ۵۰.

۲. البقرة، ۵۴.

توبه کنید و یکدیگر را بکشید، که چنین کاری در نزد آفریدگارتان ستوده‌تر است. پس خدا توبه شما را بپذیرفت، زیرا توبه‌پذیر و مهربان است». این سخن، باتوجه به آنکه «امر به قتل نفس» - در این آیه - را می‌توان اشاره‌ای به توبه حقیقی و قتل نفس اماره دانست، از وضوح بیشتری برخوردار می‌شود. توجه به این مطلب که آیه شریفه در مقام بیان منتهی است که حضرت حق بر آنان نهاده، و ازاینرو با فرمان قتل آنان سازگار نخواهد بود، درستی تفسیر پیشگفته را بیشتر آشکار می‌سازد.

۵. حیات دوباره آنان

زندگی دوباره آنان - پس از آنکه بوسیله صاعقه از این جهان رخت بر بستند - نیز، در شمار این نعمتهاست؛ چه آنان پس از آنکه درخواست نمودند تا حضرت حق را به چشم سر عیان بینند، به غضب الهی دچار و با صاعقه‌ای سهمگین جان باختند؛ زان پس اما دوباره حضرت حق آنان را زنده فرمود و توبه ایشان را پذیرفت:

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱: «و شما را پس از مردن زنده ساختیم، شاید سپاسگزار شوید».

۶. سایه گستردن ابر بر سر آنان

۷. فرود آمدن سفره‌ای انباشته از غذا

این دو نعمت نیز در شمار نعمتهای ویژه آنان بود، که بهنگام مهاجرت آنان از مصر به بیت المقدس، روی نمود:

﴿و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾^۲:

۱. البقرة، ۵۶.

۲. البقرة، ۵۷.

«و ابر را سایبانتان گردانیدیم و برایتان مَن و سَلوی فرستادیم: بخورید از این چیزهای پاکیزه که شما را روزی داده‌ایم».

۸. پیدایش چشمه‌های آب

جوشیدن چشمه‌های آب از سنگ، و جاری شدن آن به تعداد گروه‌های دوازده گانه آنان نیز، در شمار دیگر نعمتهای الهی قرار دارد:

﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۱: «و به یاد آرید آن گاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم: عصایت را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی نکنید».

این هشت مورد، مهمترین نعمتهائی بود که حضرت حق، بی‌دریغ نثار آنان نمود. خداوند متعال در قرآن کریم بارها به یادکرد از این نعمتها پرداخته، تا شأن نعمت بخشی خود را باز نماید. در مقابل، یهود ناسپاس اما به کفران نعمت - و نه سپاسگزاری از آن - پرداختند، و بصورت آشکار به انکار آن پرداختند. ما در اینجا نخست به کفرانگری و ناسپاسی آنان اشاره، و زان پس عذابهایی که بر این مطلب پدید آمد را، باز خواهیم نمود.

انواع ناسپاسی یهود

۱. گوساله پرستی

بنی‌اسرائیلیان، بمجرّد آنکه حضرت موسی تأخیر کرده از میقات بازنگشت، مشرک گشته به پرستش گوساله پرداختند. این سخن، تمامی آنان - بجز تعدادی انگشت‌شمار، که

۱. البقرة، ۶۰.

به نجاست شرک آلوده نشدند! - را شامل می شد:

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾^۱: «و آن هنگام را که چهل شب با موسی وعده نهادیم و شما که ستمکاران بودید، بعد از او گوساله را پرستیدید».

۲. درخواست رؤیت بصری خداوند

آنان، پس از آنکه معجزات آشکار موسی را مشاهده، و تفسیر او از عالم ربوبی و عظمت حضرت حق را دریافت داشتند، باز درخواست نمودند که خداوند را به چشم سر مشاهده کنند و بر این درخواست نیز اصرار ورزیدند:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۲: «و آن هنگام را که گفتید: ای موسی، ما تا خدا را به آشکارا نبینیم به تو ایمان نمی آوریم».

۳. خودداری از ورود به بیت المقدس

یهود پس از آنکه از نیل خارج شده برای ورود به بیت المقدس آماده شدند، با آنکه موسی آنان را نسبت به وفور نعمت در این شهر شادمان گردانید، باز هم از ورود به آن خودداری کرده از فرمان ایشان سرپیچیدند؛ گذشته از این براو شوریدند و او را به استهزاء گرفتند! آنان چنان سخنان بی مبثائی نسبت به این پیامبر عظیم الشان روا داشتند، که خداوند از یادکرد آن در قرآن گذشته است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳: «و به یاد آرید آن زمان را که به شما

۱. البقرة، ۵۱.

۲. البقرة، ۵۵.

۳. البقرة، ۵۸.

گفتیم: به این قریه درآیید و از نعمتهای آن هر چه و هر جا که خواسته باشید به فراوانی بخورید. ولی سجده‌کنان از دروازه داخل شوید و بگویید: بارگناه از ما فرو نه. تا خطاهای شما را بیامرزیم و به پاداش نیکوکاران بیفزاییم؛

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُذْخِلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۱: «گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجایند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید»؛

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾^۲: «اما ستمکاران آن سخن را دیگر کردند».

۴. کفران نعمتهای مادی

پس از آنکه بهترین غذاها بر آنان نازل شد، ناسپاسی کرده از موسی ، عدس و پیاز و سیر و دیگر غذاهای پست را درخواست نمودند. این درخواست آنان، بوضوح نشان از پستی خود آنان داشت؛ و برتر از آن لجاجت جان آنان و خستشان را نمایش می‌داد:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَاقِلِهَا وَفِئَاتِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾^۳: «و آن‌گاه‌را که گفتید: ای موسی، ما بر یک نوع طعام نتوانیم ساخت، از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می‌روید چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند. موسی گفت: آیامی‌خواهید آنچه را که برتر است به آنچه فروتر است بدل کنید؟».

۵. کفرورزی مجدد

حضرت حق، بوسیله این نعمتها، اینان را برگزیده و بر دیگران ترجیحشان داد، قدرت

۱. المائدة، ۲۴.

۲. البقرة، ۵۹.

۳. البقرة، ۶۱.

آنان را ثابت و نعمتشان را بسیار گردانید؛ با اینهمه اما اینان از ایمان روبه سوی کفر، و از تقوی رو به بدکرداری، و از جهاد با دشمنان دین به قتل پیامبران پرداختند:

﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُاْ غَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ﴾^۱: «مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی و با خشم خدا قرین شدند. و این بدان سبب بود که به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند و نافرمانی کردند و تجاوز ورزیدند».

۶. ایمان پابرجا به گوساله

عجیب آنکه اینان پس از آنکه مجسمه گوساله بوسیله حضرت موسی نابود شد، باز هم ایمان به آن را از قلب خویش نستردند؛ بلکه با وجود مشاهده معجزات آنحضرت، همچنان به ربوبیت آن مجسمه ایمان داشتند:

﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ﴾^۲: «بر اثر کفرشان عشق گوساله در دلشان جای گرفت».

از اینرو، خداوند معجزه دیگری در اختیار حضرت موسی نهاد، که از تمامی معجزات دیگر شگفت‌آورتر بود. آن معجزه، ایستادن کوهی بر فراز سر آنان بود، که اگر به میثاق خویش - یا همان تورات - عمل نکنند، آن کوه بر سرشان فرود آید. عجیب آنکه آنان با مشاهده این معجزه خاص، باز هم کفران ورزیده از تورات روی گردانند:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ﴾^۳: «و به یاد آرید آن زمان را که با شما پیمان بستیم و کوه طور را بر فراز سرتان بداشتیم. آنچه را که به شما داده‌ایم با اطمینان بگیرید و آنچه را که در آن است به خاطر بسپارید. باشد که پرهیزگار شوید * سپس شما پس از این، روگردان شدید»؛

۱. البقرة، ۶۱.

۲. البقرة، ۹۳.

۳. البقرة، ۶۴ - ۶۳.

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»^۱: «و با شما پیمان بستیم و کوه طور را بر فراز سرتان بداشتیم. اکنون آنچه را که برایتان فرستاده‌ایم با ایمان استوار بگیرید و کلام خدا را بشنوید. گفتند: شنیدیم و به کار نخواهیم بست».

۷. صید در روز شنبه

خداوند متعال در چند موضع از قرآن کریم، به توضیح این مطلب پرداخته تا زشتی حيله گری و بی‌وفائی در پیمان را نشان دهد. یکی از پیمانهای الهی با بنی‌اسرائیل، آن بود که روزهای شنبه به صید ماهیان نپردازند. آنان اما حيله گری کرده در روزهای شنبه رودها را می‌بستند، تا یکشنبه به صید و جمع‌آوری ماهیان بپردازند؛ ازاینرو خداوند بر آنان غضب گرفت و از این فعل نابخردانه آنان بعنوان یکی از علتهای نزول عذاب یاد فرمود:

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۲: «و شناخته‌اید آن گروه را که در آن روز شنبه از حد خود تجاوز کردند، پس به آنها خطاب کردیم: بوزینگانی خوار و خاموش گردید».

۸. حکایت گاو

یکی از نعمتهائی که خداوند بر آنان اعطا فرمود، راهنمائی آنان به قتل گاوی بود، که با زدن یکی از اجزاءش به بدن مرد مقتول، او به حیات بازگشته قاتل خود را معرفی می‌کرد. این راهنمائی از آنرو برای آنان نعمتی بزرگ بود، که از وقوع جنگی عظیم در میان آنان و کشتار نفوسی بسیار، جلوگیری می‌کرد. آنان اما از این کار سرباز زدند، و به جدال با

۱. البقرة، ۹۳.

۲. البقرة، ۶۵.

موسی پرداختند. این داستان با تمامی اجزاء خود، به زشتی جدال با حق اشاره می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ... فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ^۱: «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید ... سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند). خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد شاید اندیشه کنید!» سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد».

۹. دنیادوستی

در این آیات، همچنین به فرورفتن آنان در بُعد مادی عالم اشاره شده است. گویا ذات آنان با آب دنیادوستی سرشته شده بود؛ و از اینرو به هیچ وجه به چیزی جز آن نمی‌پرداختند:

«وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ^۲: «آنان را از مردم دیگر، حتی مشرکان، به زندگی اینجهانی حریص‌تر خواهی یافت و بعضی از کافران دوست دارند که هزار سال در این دنیا زیست کنند».

همین دنیادوستی بود که سرانجام آنان را به چنین عذاب‌هایی - که در این سطور به برخی از آنها اشاره کردیم -، مبتلا ساخت.

۱۰. تحریف تورات

از دیگر ناسپاسی‌های آنان - که نه خود، و نه هیچ بخردی به آن رضایت نمی‌دهد! -

۱. البقرة، ۶۷ تا ۷۴.

۲. البقرة، ۹۶.

تحریفی بود که در متن کتاب آسمانی تورات روا داشته، معانی آنرا تغییر دادند. ازاینرو دانسته به ضلالت دچار شدند؛ و آشکار است که ضلالتی که بر اساس دانش آدمی پدید آید، بسیار زشت‌تر از دیگر انواع ضلالتها است:

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱: «آیا طمع می‌دارید که به شما ایمان بیاورند، و حال آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و با آنکه حقیقت آن را می‌یافتند تحریفش می‌کردند و از کار خویش آگاه بودند؟».

۱۱. نفاق

نفاق که از کفر و شرک پلیدتر بوده و در پائینترین درکات جهنم قرار دارد نیز، از دیگر ناسپاسی‌های آنان است، که بدان آلوده شدند:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَ تَحَدَّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲: «و چون با مؤمنان دیدار کنند، گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و چون با یکدیگر خلوت کنند، گویند: آیا با آنان از دانشی که خدا به شما ارزانی داشته سخن می‌گویید، تا به یاری آن در نزد پروردگارتان بر شما حجت آرند؟ آیا به عقل در نمی‌یابید؟».

۱۲. ازدیاد در تورات

پیش از این، در ناسپاسی شماره ده آنان، از تحریف معنوی کتاب سخن گفتیم. اکنون می‌افزایم که به شهادت قرآن کریم، آنان به تحریف به زیاده نیز اقدام کردند؛ بدینصورت که برخی از احکام مورد نظر خود را به آن کتاب آسمانی وارد، و

۱. البقرة، ۷۵.

۲. البقرة، ۷۶.

مجموع آنرا به خداوند متعال منسوب داشتند:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۱: «پس وای بر آنهایی که کتاب را خود به دست خود می نویسند، و تا سودی اندک برند، می گویند که از جانب خدا نازل شده. پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می برند».

۱۳. گزینش در تورات

از دیگر ناسپاسی های آنان، آن بود که برخی از اجزاء تورات را به اختیار خود می پذیرفتند، و برخی از احکام آن را مردود می شمردند. سخنان پیامبران پس از حضرت موسی را نیز به همین گونه باور می داشتند؛ چه تنها آن بخش از این سخنان که باروش آنان سازگار بود را پذیرفته، و از پذیرش بقیه آن سرباز می زدند. آیا ناسپاسی ای برتر از این هست که آدمی در مقابل کلام حضرت حق به گزینش پردازد، و تنها آن بخش که با هواهای نفسانی خود سازگار است را پذیرا باشد؟!

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾^۲: «اینان در حقیقت کافرانند»؛

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۳: «برخی از ایشان بیسوادانی هستند که نمی دانند در آن کتاب چیست، جز سخنانی که شنیده اند و می خوانند. اینان تنها پایبند گمان خویشند»؛

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾^۴: «آیا به بعضی از کتاب ایمان

۱. البقرة، ۷۹.

۲. النساء، ۱۵۱.

۳. البقرة، ۷۸.

۴. البقرة، ۸۵.

می‌آورید و بعضی دیگر را انکار می‌کنید؟ پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست و در روز قیامت به سخت‌ترین وجهی شکنجه می‌شود»؛
 ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِقًا تَقْتُلُونَ﴾^۱: «و هر گاه پیامبری آمد و چیزهایی آورد که پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، و گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید».

۱۴. ادعای ناتوانی از درک سخنان انبیاء

یکی دیگر از ناسپاسی‌های آنان، آن بود که ادعا کردند: «ما نمی‌توانیم سخنان انبیاء و مفاد وحی را دریابیم». خداوند متعال در اینجا شهادت می‌دهد که آنان در این سخن بر افترا نبوده‌اند، و بحقیقت قلوب آنان از درک معارف الهی ناتوان بود. تمامی سخن اما در زمینه‌هائی است که باعث شد تا قلوب آنان قفل شده از درک حقیقت بازماند:
 ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^۲: «گفتند: دل‌های ما در حجاب است. نه، خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند مطرود ساخته و چه اندک ایمان می‌آورند».

۱۵. تکبر و خویشتن‌دوستی

این دو رذیلت اخلاقی نیز در شمار ناسپاسی‌های آنان است، چه آنان چون به خویشتن تکبر ورزیده بسختی به بیماری خویشتن دوستی مبتلا شدند، به مکر با خداوند برخواستند؛ چه خود را برتر از دیگر مردمان دانسته میان خود و حضرت حق پیوندی خویشاوندی یافتند! از اینرو گویا خود را محق دانستند که به حضرت او - جل و علا! - نیز فریب روا دارند!

۱. البقرة، ۸۷.

۲. البقرة، ۸۸.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾^۱: «یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم».

این سخن دیوانه گون - که از هیچ انسان عاقلی سر نمی زند -، آنان را به دامهای دیگری نیز درانداخت. این دامها سخنان هرزی بود که پیاپی از آنان پدید آمد؛ قرآن کریم به برخی از این سخنان - که خود نشان از ناسپاسی آنان داشت - اشاره کرده است. برخی از این اشارات را در ادامه می بینیم.

۱۶. اختصاص بهشت به آنان

آنان بر آن رفتند که بهشت تنها مخصوص آنان است، و تنها یهودیان و یا نصاری بدن وارد خواهند شد:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲:

«بگو: اگر راست می گوید که سرای آخرت نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید».

۱۷. ممنوعیت بر آتش

آنان خود را مبرای از ورود به جهنم می دانستند، و بر آن بودند که اگر هم به جهنم وارد شوند تنها آیامی چند در آن بوده بزودی از آن خلاصی خواهند یافت:

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا﴾^۳: «وگفتند: آتش جز چند روزی ما را نسوزاند. بگو: آیا با خدا چنین پیمانی بسته اید».

۱. المائدة، ۱۸.

۲. البقرة، ۹۴.

۳. البقرة، ۸۰.

۱۸. اختصاص نبوت به آنان

آنان چون نخست به پیوند خویش با حضرت حق اعتقاد یافتند، بر این گمان رفتند که نبوت و کتابهای آسمانی تنها ویژه آنان است، و خداوند نه پیامبری مبعوث می‌کند و نه کتابی ارسال می‌نماید، جز آنکه آن پیامبر از آنان و آن کتاب در میان آنان باشد:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَأْمِنُوا بِمَا نُنَزِّلُ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ»^۱: «و چون به آنها گفته شود که به آنچه خدا نازل کرده است ایمان بیاورید، می‌گویند: ما به آنچه بر خودمان نازل شده است ایمان می‌آوریم. و به غیر آن هر چند با حقیقت همراه باشد و کتابشان را هم تصدیق کند، ایمان نمی‌آورند».

۱۹. دشمنی با جبرائیل

یهود پس از آنکه بخاطر مکاری خود، به ذلت دچار شده از شوکتشان کاسته شد، نه در پی اصلاح خود، که در پی دشمنی با جبرائیل برخاستند؛ چه بر آن بودند که وحی‌ای که جبرائیل از آسمان آورد، مایه سقوط آنان گشته است. از همینرو چون پیامبر اکرم آنان را به اسلام فراخواند، به انکار او برخاسته و اینگونه استدلال کردند که: «فرشته واسطه میان او و آسمان، در شمار دشمنان آنان است؛ از اینرو تنها اگر میکائیل نقش رابط میان او و حضرت حق را بعهده گیرد، آنان به اسلام ایمان خواهند آورد!»:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲: «به آنان که با جبریل دشمنی می‌ورزند، بگو: اوست که این آیات را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده است».

۱. البقرة، ۹۱.

۲. البقرة، ۹۷.

۲۰. بی ایمانی محض

کوتاه سخن آنکه این آیات و دیگر موارد مشابه آن، اشاره می نماید که آنان از ایمان به حضرت حق بی بهره بوده قیامت، کتابهای آسمانی، پیامبران و دیگر امور مربوط به عالم ربوبی را یکسر منکر بوده اند. آنان به کُتب آسمانی تنها به صورتی که منافع دنیوی آنان را تأیید نماید ایمان می آوردند، و به پیامبران به عنوان وسائلی برای جلب منافع می نگریستند. از اینرو به شایستگی «کافر» خوانده شدند.

ابتدای این آیات چنین است:

﴿وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَتْوَن﴾^۱: «و از نخستین کسانی که انکارش می کنند مباشید. و آیات مرا به بهای اندک بفروشید و از من بیمناک باشید».

و اواسط آن چنین:

﴿وَإِذَا لقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُّهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ﴾^۲: «و چون با مؤمنان دیدار کنند، گویند: ما هم ایمان آورده ایم. و چون با یکدیگر خلوت کنند، گویند: آیا با آنان از دانشی که خدا به شما ارزانی داشته سخن می گوئید، تا به یاری آن در نزد پروردگارتان بر شما حجت آرند؟».

و اواخر آن چنان:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ﴾^۳: «گفتند: شنیدیم و به کار نخواهیم بست. بر اثر کفرشان عشق گوساله در دلشان جای گرفت».

* * *

۱. البقرة، ۴۱.

۲. البقرة، ۷۶.

۳. البقرة، ۹۳.

عذابهای دوسرا، که در این آیات بعنوان نتیجه اعمال ایشان به آن اشاره شده است نیز، بسیار است. ما در اینجا به سه نمونه از این عذابها اشاره می‌کنیم. این سه نیز از قرآن کریم برگرفته شده است.

شماری از عذابهای دنیوی و اخروی بنی اسرائیل

۱. کشتار فرزندان و اسارت همسران

این بلای بزرگ از باب استیصال آنان نازل شد، و در شمار بلاهای آنان پیش از بعثت حضرت موسی بوده است؛ چه آنان پیش از ایشان نیز به چنان اعمال نامبارکی دست می‌یازیدند که ناگزیر به استیصال می‌رسیدند:

﴿يَذَّبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۱: «پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند. و در این آزمونی بزرگ از سوی پروردگارتان بود».

۲. عذابهای این جهانی و قساوت قلب

در این شمار، می‌توان به برخی دیگر از آیات قرآن که نشان دهنده عذابهای دیگر است، اشاره نمود. بدبختی، تبدیل شدن به بوزینه، و قساوت قلب در این شمار است. پرواضح است که هریک از این عذابها برای برکندن بنیان یک قوم کافی است:

﴿فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۲: «بر آنان به جزای عصیانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم»؛

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۳: «پس به آنها خطاب کردیم: بوزینگانی خوار و خاموش گردید»؛

۱. البقرة، ۴۹.

۲. البقرة، ۵۹.

۳. البقرة، ۶۵.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۱: «پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ».

۳. عذاب‌های اخروی

فرا‌تر از همه اما، عذاب‌هایی است که در دار آخرت، دام‌گیر آنان خواهد شد؛ عذاب‌هایی که هرگز تخفیف نیافته و بی‌پایان آنان را در بر خواهد گرفت:

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾^۲: «در روز قیامت به سخت‌ترین وجهی شکنجه می‌شود»؛

﴿فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ﴾^۳: «از عذابشان کاسته نگردد»؛

﴿فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۴: «قرین خشمی افزون بر خشم دیگر شدند، و کافران را عذابی است خوارکننده».

* * *

سپاس خدای را، که ما را موفق داشت تا رذیلت ناسپاسی را با اقتباس از نور کتاب مبینش به بررسی گیریم، و از چونی این رذیلت سخن گوئیم. قرآن کریم بوضوح در این زمینه بر آنکه ناسپاسی در شمار بدترین و پست‌ترین رذائل قرار دارد، دلالت می‌نماید؛ بگونه‌ای که می‌توان بسیار بیش از این از نور قرآن کریم در این زمینه استفاده نمود. ما اما تا این فصل بدر از آنجا نماندیم، این بخش را در همینجا به پایان برده، از ذات بی‌منت‌هایش - جلّ و علا! - استعانت می‌جوئیم، تا همه سالکان کوی کمال را از این رذیلت نجات عطا فرماید.

۱. البقرة، ۷۴.

۲. البقرة، ۸۵.

۳. البقرة، ۸۶.

۴. البقرة، ۹۰.

چند روایت درباره بی‌وفائی

[۷۸۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ»^۱؛

امیرمؤمنان فرمودند: «وفاء نسبت به بی‌وفایان نزد خداوند بی‌وفائی است، و بی‌وفائی با آنان نزد خداوند وفاداری است».

[۷۹۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْغُرِّ:

«الْغَدْرُ أَقْبَحُ الْخِيَانَتَيْنِ؛

الْغَدْرُ شِمَّةُ اللَّثَامِ؛

الْغَدْرُ يُضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ؛

جَانِبُوا الْغَدْرَ فَإِنَّهُ مُجَانِبُ الْقُرْآنِ؛

إِيَّاكَ وَالْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ، إِنَّ الْغَدْرَ لَمُهَانٌ عِنْدَ اللَّهِ بِغَدْرِهِ؛

الْغَدْرُ بِكُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ، وَهُوَ بَذِي الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ أَقْبَحُ؛

أَقْبَحُ الْغَدْرِ إِذَا عَةُ السَّرِّ^۲؛

الْخَائِنُ لَا وَفَاءَ لَهُ»^۳؛

بنا بر آنچه در کتاب «غُرر الحکم» آمده است، امیرالمؤمنین فرمودند:

«فرب زشت‌ترین دو خیانت است؛

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۲۵۹.

۲. میزان الحکمة، ج ۷ ص ۱۷۴.

۳. میزان الحکمة، ج ۱۰ ص ۶۰۴.

فریبکاری روش انسانهای پست است؛
فریبکاری گناهان را مضاعف می سازد؛
از فریبکاری بدور باشید که فریبکاری از قرآن بدور است
از فریبکاری بدور باش، که آن قبیح ترین و زشت ترین خیانتها است، چه آنکس که
بسیار فریبکاری می کند نزد خداوند بی ارزش می باشد؛
فریبکاری برای همه زشت است، اما از صاحبان قدرت و شوکت زشت تر است؛
خائن وفادار نمی باشد».

[۷۹۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «لَوْلَا أَنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكَّرَ النَّاسِ»^۱؛
امیرالمؤمنین فرمودند: «اگر چنان نبود که مکر و فریبکاری در جهنم است، من
مکارترین مردمان بودم».

[۷۹۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَرَيْنَيْنِ مِنَ أَهْلِ الْحَرْبِ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلِكٌ
عَلَى حِدَةٍ، اقْتَتَلُوا ثُمَّ اصْطَلَحُوا، ثُمَّ إِنَّ أَحَدَ الْمَلِكَيْنِ غَدَرَ بِصَاحِبِهِ فَبَاءَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ
فَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَغْزَوْا مَعَهُمْ تِلْكَ الْمَدِينَةَ؟
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَغْدُرُوا وَلَا يَأْمُرُوا بِالْغَدْرِ وَلَا يُقَاتِلُوا مَعَ
الَّذِينَ غَدَرُوا وَلَكِنَّهُمْ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُوهُمْ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ مَا عَاهَدَ عَلَيْهِ
الْكُفَّارُ»^۲؛

یکی از یاران امام صادق گوید: از ایشان در این رابطه سؤال کردم، که دو شهر از
شهرهای کفار که هریک از حکومتی مستقل برخوردار است، نخست به جنگ بایکدیگر
پرداختند و آنگاه معاهده صلح امضاء کردند؛ آنگاه سلطان یکی از این دو شهر کافر نشین به
سلطان دیگر خدعه زده به نزد مسلمین می آید، و با آنان پیمان می بندد که به همراه آنان به آن
سلطان و شهرش حمله کنند. آیا این عمل برای مسلمین جائز است؟

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

امام صادق فرمودند: «برای مسلمین جائز نیست که خود فریبکاری کنند و یا دیگران را به فریبکاری فراخوانند؛ نیز بر آنان جائز نیست که با کسانی که فریب بکار برده‌اند هم‌پیمان شوند، اما آنان باید با مشرکان در هر کجا که ممکن شد به جنگ بپردازند؛ و بر آنان پذیرش آنچه مورد تعهد کافران قرار گرفته جائز نمی‌باشد».

فصل بیست و پنجم

فضیلت بیست و ششم: زیرکی و خوش فهمی

رذیلت بیست و هشتم: ساده لوحی و فریب خوردن

فضیلت بیست و ششم:

زیرکی و خوش فهمی

زیرکی، ملکه‌ای که انسان را از فریب خوردن حفظ می‌نماید. هرچند زیرکی یکی از مراتب عقل به شمار می‌آید، اما بدون تردید برای آدمی برتر و پرمتر از عقلی است، که نزد حکیمان مشهور می‌باشد؛ چه عقل اصطلاحی فلسفی ثمره‌ای جز از نتیجه‌گیری در قیاسهای منطقی نخواهد داشت، که در نتیجه آن، «انسان عاقل» به «انسان عالم» تبدیل می‌شود؛ در حالی که زیرکی و خوش فهمی، انسان عالم را نسبت به حقیقت آگاه کرده، اجازه نمی‌دهد که باطل بر او مشتبّه شده در جایگاه حقیقت بنشیند.

ضرر دانشمند غیر زیرک نیز سخت واضح است؛ چه چنین کس هم برای خود، و هم برای جامعه خود سخت مضّر است. این مطلب را ما خود بارها دیده و آزموده‌ایم. از همینرو، این فضیلت نزد خداوند متعال از برترین فضیلتها به شمار می‌آید. کیاست / تیزفهمی از نظر لغت، بمعنای خوش فهمی و سرعت انتقال از مقدمات به نتایج هر مبحث، و استنباط نتیجه صحیح می‌باشد. بر این اساس، بازشناسی صحیح از اشتباه و نیکو از قبیح نیز بر کسانی که از این فضیلت برخوردارند، میسر می‌باشد. اینان در مسائل علمی و اجتماعی - و جز ایندو - به اشتباه نمی‌افتند، و می‌توانند مورد صحیح را از مورد خطا بازشناسند.

در این میان، عقل و خوش فهمی گاه به‌مراه هم می‌باشند، و گاه از هم جدا خواهند بود.

هرچند یک یک ایندو بسیار نیکویند، اما آنچه بسیار مطلوب بوده از حُسن بیشتری برخوردار است، اجتماع ایندو در یک نفر است، تا او «دانشمندِ تیزفهم» شده خود و دیگران را از اشتباهات علمی و اجتماعی مصون دارد. خوشابه حال چنین کس، که خداوند او را به چنین نعمت ارزنده‌ای مفتخر داشته است!

به این نعمت، در روایات بسیاری به عنوان یک نعمت برجسته بسیار ارزشمند اشاره شده است؛ در شمار این روایات است:

[۷۹۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «از فراست و خوش فهمی مؤمن برحذر باشید، که او بوسیله نور خداوند به وقایع و اشیاء می‌نگرد».

[۷۹۴] وَ قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنَ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ»^۲؛

و نیز هم ایشان فرمودند: «مؤمن زرنگ، خوش فهم و اجتناب کننده از اشتباهات است». این صفت در قرآن کریم نیز یاد، و برای آن الفاظی همچون «وحی»، «الهام» و «حدس صحیح» بکار رفته است. به این چند آیه توجه کنید:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلَّقِيهِ فِي الْأَيْمِ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ»^۳: «و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریايش ببنداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم»؛
«وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۴: «و سوگند به نفس و آن که

نیکویش بیافریده - * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده -»؛
«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»^۵: «در این عبرتهاست برای پژوهندگان».

۱. بحار الأنوار، ج ۳۸ ص ۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۴ ص ۳۰۷.

۳. القصص، ۷.

۴. الشمس، ۸ - ۷.

۵. الحجر، ۷۵.

خداوند متعال، در همین کتاب آسمانی حکایاتی آورده، که به شرافت و رُتبت والای این فضیلت اشاره می‌نماید. حکایت مادر حضرت موسی با دخترش و همسر فرعون، در همین شمار است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْتَقِيهِ فِي الْيَمِّ

* فَالْتَقِطْهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ * وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ أَصْبَحَ قُودًا أُمُّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ^۱: «و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم * خاندان فرعون یافتندش تادشمنشان و سبب اندوهشان گردد. فرعون و هامان و لشکرهاشان خطا می‌کردند * زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی گیریم. و نمی‌دانستند که چه می‌کنند * مادر موسی را دل تهی شد. و اگر دلش را قوی نکرده بودیم که از مؤمنان باشد، نزدیک بود که آن راز را فاش سازد * و به خواهر او گفت: از پی او برو. و زن بی‌آنکه آنان دریابند از دور در او می‌نگریست * پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگه دارند و نیکخواهش باشند؟».

درنگ در این آیات، نشان از تیزهوشی این زنان مؤمن می‌دهد؛ چه آنان بدینگونه توانستند حضرت موسی را در حالی که طفلی بی‌دفاع بود، از مرگ وارهانند، و فرعون و خاندان او را بر حفاظت از او تشویق نمایند؛ گویا موسی خود جزئی از خانواده آنان

بوده است! ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾^۱: «خاندان فرعون یافتندش تا دشمنشان و سبب اندوهشان گردد».

آن بانوان مؤمن، بواسطه تیزهوشی و فطانتی که داشتند، به مرتبه‌ای همچون مرتبه پیامبران دست یافتند، تا آنجا که خداوند عمل آنان را «وحی» خوانده است. پرواضح است که وحی از مراتبی چند برخوردار بوده، و هریک از آن مراتب فرادست کسی که شایستگی آن را داشته، می‌آمده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾^۲: «و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده».

داستان حبیب نجار نیز در همین شمار است. حبیب در روایات مابیه نام مؤمن آل‌یس و صاحب‌یس مشهور شده است؛ پیامبر اکرم درباره او می‌فرماید: [۷۹۵] «الْصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَّارِ مُؤْمِنُ آلِ يَسَ، الَّذِي قَالَ: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾، وَ حَزْقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ»^۳ «صدیقان سه نفرند: حبیب نجار، مؤمن آل‌یس، همانکه گفت: «ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید، ای مردم پامبران را تبعیت کنید»، و حزقیل مؤمن آل‌فرعون، همانکه گفت: «آیا مردی را که می‌گوید که پروردگار من خدای یکتاست ... می‌کشید؟»، و علی بن ابیطالب، و او افضل آنان است».

﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ * وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ... * إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۴: «داستان مردم آن قریه را برایشان

۱. القصص، ۸.

۲. القصص، ۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۹ ص ۲۹۶.

۴. یس، ۱۳ تا ۲۷.

بیاور، آن گاه که رسولان بدان جا آمدند * نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم * مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید * من به پروردگارتان ایمان آوردم. سخن مرا بشنوید * گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند * که پروردگار من مرا بیامرزد و در زمره گرامی‌شدگان درآورد».

از این آیات، بخوبی ظاهر می‌شود که سؤمین پیامبری که برای تقویت دو پیامبر پیشین به آن شهر مبعوث شد، با ذکاوت و هوشیاری فراوانی، به ارشاد مردمان پرداخت؛ تا آنجا که گروه بسیاری از مردمان به او ایمان آوردند. این مسأله باعث شد تا اختلاف و مشاجرات فراوانی در میان آنان پدید آید؛ تا آنجا که به ناگزیر آن دو پیامبر دیگر رانیز از زندان آزاد نمودند. آن پیامبر عظیم‌الشأن هرچند سرانجام خود به دست مردم کشته شد، اما توانست ایمان را در قلبهای بسیاری از آنان پابرجا نماید؛ و این تنها بوسیله هوشیاری زیرکی ایشان عملی شد.

بسیار شایسته است که این حکایت، سرمشقی برای ما باشد، تا هر قدمی از قدمهای خویش را با هوشیاری - و نه چشمان بسته و ناآگاهی - به پیش برداریم. قرآن کریم، همیشه سخنی را در میان سخنی دیگر و بخشی از آن را از پی بخشی دیگر می‌آورد، و بر همین اساس می‌فرماید: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۱ بر اساس این آیه شریفه، آن پیامبر الهی هرچند سرانجام بدست قوم خویش کشته شد، اما بعد از ورود به بهشت، سر آن داشت که خداوند او را به مردمان نشان دهد، تا بدین وسیله ایمان آنان راسخ‌تر گردد. بدین ترتیب او نه تنها از گناه آنان گذشت، که در پی هدایت آنان و حتی هدایت قاتل خویشتن بود!

حکایت مؤمن آل فرعون نیز در همین رابطه از درسهای بسیاری برخوردار است. این حکایت را، خداوند در طی چندین آیه بیان فرموده است؛ و بخاطر اهمیت شگفتش، تمامی این سوره به سوره مؤمن نامبردار گردیده است:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ ...﴾ * وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ * قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ...﴾ * وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ * يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ...﴾ * فَسَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَخَاقَ بَالِ فِرْعَوْنَ سُوءِ الْعَذَابِ^۱: «فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او خدای خود را به یاری طلبد.

می ترسم دینتان را دیگرگون کند یا در این سرزمین فساد برانگیزد ...﴾ * و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان داشته بود، گفت: آیا مردی را که می گوید که پروردگار من خدای یکتاست و با دلیلهایی روشن از جانب پروردگارتان آمده است، می کشید؟ اگر دروغ می گوید، گناه دروغش بر گردن خود اوست و اگر راست می گوید، پاره ای از وعده هایی که داده است به شما خواهد رسید. هر آینه خدا هیچ گزافکار دروغگویی را هدایت نمی کند * فرعون گفت: شما را جز آنچه خود مصلحت دیده ام راهی

۱. المؤمن، ۲۶ تا ۴۵.

نمایم و جز به راه صواب راهنمایی نکنم ... * گفت: ای قوم من، بر شما از آنچه بر سر آن اقوام دیگر آمده است بیمناکم. همانند قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که از آن پس آمدند. حال آنکه خدا برای بندگانش خواستار ستم نیست ... فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشک بلندی بساز، شاید به آن درها دست یابم ... * درهای آسمانها. و خدای موسی را ببینم، زیرا پندارم که دروغ می‌گوید. بدین سان کردار زشت فرعون در نظرش آراسته شد و او از راه باز ماند و چاره‌جویی او جز زیان هیچ نبود * آن مردی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، از پی من بیاید تا به راه صواب هدایتان کنم * ای قوم من، این زندگی دنیا اندک مایهٔ تعیشی است. و آخرت سرای بقاست ... * زودا که آنچه را که اکنون می‌گویم به یاد خواهید آورد. و من کار خویش به خدا واگذار کردم، زیرا او بندگان را می‌بیند * خدا او را از آسیب مکرری که برایش اندیشیده بودند، ننگه داشت و آن عذاب ناگوار خاندان فرعون را در میان گرفت».

می‌بینیم که این مؤمن بزرگوار بواسطهٔ زیرکی و درایتش، آشکار و نهان به تبلیغ پرداخت؛ تا آنجا که حضرت موسی را از کشته شدن باز رها کنید، و بر ارادهٔ فرعون در این زمینه غالب آمد. او نخست به خوش‌سخنی، و آنگاه با جدّیت به میدان فرعون رفت، و بدون آنکه خود در خطر قرار گیرد، به مقصود خویش نائل آمد.

هوشیاری و زیرکی او در این صحنه، که دربار فرعون را از آنچه خوش نمی‌داشت باز کرد، نمونه‌ای زیبا از نمونه‌های زیرکی مؤمنانه است.

نظیر این حکایت در قرآن کریم بسیار آمده است. ما با توجه به اهتمام بسیار این کتاب آسمانی به این داستانهای سه‌گانه، تنها به یادکرد از همان سه پرداختیم؛ و مطالعهٔ دیگر آیات مربوط به این مطلب را به عهدهٔ خوانندهٔ ارجمند می‌نهم.

در اینجا نتایجی چند که از این آیات فرادست می‌آید را، ذکر نموده به بهره‌گیری از نور قرآن کریم می‌پردازیم.

نکاتی قرآنی درباره هوشیاری

۱. هوشیار زیرک اگر بر خدای توکل و بر او اتکاء نماید، می تواند به مقصود خود نائل شود؛ چه خداوند در این حال او را از امور پوشیده آگاه می سازد، تا در مسیر خویش به خطا دچار نگردد.

۲. انسان هوشیار می تواند عواطف و احساسات خود را مدیریت نماید، تا همچون برخی از مردم از آنچه هیچ بهره ای از وجود ندارد، متأثر نشده به ترس و یا خشم گرفتار نشود. کسانی که از چنین مدیریتی برخوردار نیستند، ناخودآگاه دچار احساساتی نادرست شده از غول و یا مردگان به وحشت درمی آیند؛ همانگونه که از امور غیر واقعی نیز به خشم درمی آیند. پرواضح است که مدیریت احساسات و عواطف از دشواری خاص خود برخوردار است، بگونه ای که می توان آن را از جهاد با نفس نیز دشوارتر برشمرد. از همین روست که خداوند متعال به هنگام یادکرد از صفات پیامبر اکرم ، این فضیلت را نیز یاد، و از آن بگونه ای معجزه گون سخن می گوید:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ^۱: «قسم به آن ستاره چون پنهان شد * که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است».

می بینیم که خداوند متعال گمراه نبودن آن حضرت در میان قوم گمراه، و منحرف نشدن ایشان بسوی باطل را، معجزه ای از معجزات ایشان دانسته است.

آری! هوشیاری بی نظیر پیامبر اکرم در شمار معجزات الهی است؛ چه اگر لیوانی از پاکترین آبهای عالم در ظرفی بزرگ از آبهای آلوده ریخته شود، اما آن آب پاک بوسیله آب آلوده آلودگی نیابد و از آن رنگ نپذیرد، بدون تردید خرق عادت شمرده شده، چون وجهی الهی یابد معجزه دانسته می شود.

این آیه، اشاره به آن است که آدمی اگر هوشیاری را پیشه خود سازد، می تواند از فریب

۱. النجم، ۲ - ۱.

خوردن پرهیز کرده، با در دست گرفتن دو سلاح هوشیاری و زرنگی فکری، در مبارزه با باطل راه خود را همچنان مستقیم ادامه دهد؛ پیامبر اکرم می‌فرماید:

[۷۹۶] قال: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»: «مؤمن همچون کوه استوار و پابرجا است، که طوفانها او را از جای حرکت نمی‌دهند».

توضیح یک نکته

این اندیشه که زیرکی و هوشیاری امری ذاتی است، و اکتساب آن ممکن نمی‌باشد، گمانی بی‌بنیان بیش نیست. برخی بر این توهم رفته‌اند که هرکس در دریای عنایت الهی قرار گیرد و نسیم رحمت حضرت حق بر او وزیدن گیرد، از هوشیاری ذاتی برخوردار می‌شود، و هرکس از این موهبت ذاتی برخوردار نباشد، نمی‌تواند به تحصیل آن بپردازد.

این اندیشه توهمی بیش نیست؛ چه ذاتی بودن تمامی فضائل، تنها به آن معنا است که وجود آنها - و نه فعلیتشان - به صورت ذاتی در انسان وجود دارد؛ بنا براین، به فعلیت رسانیدن آنها، تماماً اکتسابی بوده آدمی می‌تواند با تهیة مقدمات آن، به فضائل گوناگون دست یابد.

بر این اساس، می‌توان گفت که نه تنها وظیفه دانش اخلاق همین تبدیل ردائل به فضائل است، که پیامبران نیز برای آن مبعوث شده‌اند که نفوس را مهذب ساخته ردائل را از آن بزدایند، و فضائل را بر جایش نشانند.

این مطلب در قرآن کریم هم برای عموم انبیاء، و هم در خصوص پیامبر اکرم بوضوح آمده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۱: «ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن

نیرویی سخت و منافی برای مردم است فروفرستادیم؛

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱: «اوست خدایی که به میان مردمی بی کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

آری! تهذیب نفس و تبدیل رذائل به فضائل، در شمار کارهای دشوار برشمرده شده؛ از همین رو به عنوان جهاد بزرگ از آن یاد می شود. به این حدیث نبوی بنگرید: [۷۹۷] مرحباً بقوم قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قیل: یا رسولَ الله! و ما الجهادُ الاکبر؟ قال: جهادُ النفس! ^۲: «آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر آنان باقی ماند! جهادگران بازپرسیدند: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر کدام است؟ و ایشان فرمودند: جهاد با نفس!».

اما همانگونه که در مثل آمده است: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»: «برترین کارها، سخت ترین و تلخ ترین آنها است»؛ از اینرو تهذیب نفس، ارزشمندترین کارهاست، چه سخت ترین کارها می باشد. حضرت حق نیز آدمی را تنها برای همین آفریده، که با پشت سر گذاردن آن جهاد، به این مقصود نائل آید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

کوتاه سخن آنکه تربیت نفس نیز همچون آموزش آن می باشد، چه همانگونه که آدمی می تواند خود را از چاه سیاه و ظلمانی جهل به مرتبه ای بلند و نورانی از علم رهنمون شود،

۱. الجمعة، ۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۶۵.

۳. الکهف، ۱۱۰.

و بالاتر از آن به مراتبی از عرفان - که سخت ارجمندتر از دانش است - نائل شود، به همان ترتیب می تواند از گنداب رذائل به بهشت فضائل رو کند، تا سرانجام به مقام قرب او - جلّ و علا! - رسد:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا».

این آیه شریفه، تنها به آخرت و مقامات بلند آن تخصیص نمی یابد؛ چه آدمی می تواند در همین دنیا نیز به مراتبی دست یابد، که جز از حضرت حق کسی به ژرفای آن آگاهی نمی یابد:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «از بستر خواب پهلوی تهی می کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها داده ایم انفاق می کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده برایش اندوخته شده است».

آنان در همین دنیای پست در محضر حضرت حق بسر می برند، تا در آخرت به کدامین مقامات نائل آیند!

از سوی دیگر، آدمی هرگز نمی تواند در آخرت به حضرت حق راه یابد، جز آنکه در همین دنیا به سوی او راه یافته باشد؛ چرا که دنیا کشتگاه آخرت است، و هرکس در همین دنیا کشتی بهشتی نشانده باشد، در آن دنیا بهشت را درو خواهد کرد؛ و هرکس آتش کاشته باشد، جهنم را حاصل خواهد بُرد.

* * *

۱. القمر، ۵۴ - ۵۵.

۲. السّجدة، ۱۶ - ۱۷.

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت که هرکس سر آن دارد که از هوشیاری و زیرکی اجتماعی برخوردار شود، باید در مرتبه نخست در عوامل فریبنده‌ای همچون دنیا و مراتب آن به تفکر نشیند؛ زان پس به آزمایش نیک و بد این جهان بپردازد، چه آدمی به ناگزیر در اشتباهاتی فروخواهد افتاد، اما بدون تردید می‌تواند خود را از فروافتادن دوباره در همان اشتباهات نگاه دارد. امیرالمؤمنین در این زمینه می‌فرماید: [۷۹۸] «الْمُؤْمِنُ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ»^۱: «مؤمن هیچگاه از یک نقب، دو مرتبه گزیده نمی‌شود».

مؤمن با مراقبت علمی و عملی به زیرکی دست می‌یابد، همانگونه که تنها راه رسیدن به مراتب والای عملی نیز، همین مراقبت خواهد بود.

اضافه می‌کنیم که همه فضائل ذاتی، به فضائل اکتسابی نیز نیازمند هستند؛ چه اگر بخش اکتسابی فضائل مورد تأکید آدمی قرار نگیرد، آن بخش دیگر نیز یا به فعلیت نخواهد رسید، و یا اندک اندک از دست انسان بدر خواهد شد.

ما پیش از این، در جلد اول این مجموعه، بحثی درباره ستردن رذائل از نفس و آرایش آن به فضائل، ارائه نمودیم؛ ازاینرو در اینجا به تکرار آن مبحث نخواهیم پرداخت، و تنها اشاره می‌کنیم که آنچه در آن بخش آوردیم، در مسأله حاضر نیز سخت راهگشاست و نافع.

در پایان این بخش نیز همچون دیگر بخشهای این کتاب، به استفاده از نور سخنان معصومان می‌پردازیم. پرواضح است که تکراری بودن برخی از این احادیث، با توجه به اهمیت این مبحث قابل توجیه خواهد بود.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۴۱.

چند روایت درباره هوشیاری و خوش فهمی

[۷۹۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ يَهْوِي إِلَيْهَا الْغُرُ الْجَاهِلُ، وَ يُحَذِّرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»^۱؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «مثل دنیا همانند مار است ... فریب خورده نادان بسوی آن میل می کند، و انسان عاقل زیرک از آن احتراز می نماید».

[۸۰۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَا، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعِنَاءُ، حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «چه بسیار روزه داری که از روزه اش تنها گرسنگی و تشنگی را نصیب برده است، و چه بسیار کسی که تمامی شب را به نماز ایستاده اما از آن تنها شب زنده داری و خستگی را بدست آورده است؛ در این میان خواب و خور زیرکان و هوشیاران خوش است».

[۸۰۱] سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟»، قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَأَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا»^۳؛

از پیامبر اکرم سؤال شد: کدامیک از مؤمنان زیرک تر از دیگران است؟ فرمودند: «آنکه بیشتر از مرگ یاد کند و برای آن بیش از دیگران آماده باشد».

[۸۰۲] سَأَلَ الْإِمَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «أَيُّ النَّاسِ أَكْبَسُ؟»، قَالَ: مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غَيْهِ فَمَالَ إِلَى رُشْدِهِ»^۴؛

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۱۱۹.

۲. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۱۴۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۶۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۳۷۸.

از امیرمؤمنان سؤال شد: کدامیک از مردم زیرک‌تر از دیگران است؟ فرمودند: «آنکس که پیشرفت و تعالی خود را از سقوطش بازشناسد، و به سوی تعالیش گام بردارد».

[۸۰۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْغُرِّ:

«الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ؛

الْكَيْسُ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ؛

الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَى فَضَائِلَهُ، وَ أَمَاتَ رِذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَ هَوَاهُ؛

الْكَيْسُ مَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْ غَيْرِهِ، وَ لِنَفْسِهِ كَثِيرَ التَّقَاضِي؛

الْكَيْسُ مَنْ مَلَكَ عِنَانَ شَهْوَتِهِ»؛

بنابر آنچه در «غُرر الحکم» آمده است، امیرمؤمنان فرمودند:

«زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص سازد؛

زیرک کسی است که امروزش بهتر از دیروزش باشد؛

زیرک کسی است که فضائل خود را زنده و تقویت، و رذائل خود را بواسطه نابود کردن

خواستنی‌ها و هواهایش بمیراند؛

زیرک کسی است که به دیگران نپردازد، اما دائماً به حساب‌رسی از خویشان پردازد؛

زیرک کسی است که زمام شهوت خویش را در دست داشته باشد».

[۸۰۴] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ، ثُمَّ

تَلَا: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»^(۱)؛

پیامبر اکرم فرمودند: «از فراست و خوش فهمی مؤمن برحذر باشید، که او بوسیله

نور خداوند به وقایع و اشیاء می‌نگرد. امام باقر پس از نقل این سخن، این آیه را تلاوت

فرمودند: «در این عبرتهاست برای پژوهندگان».

۱ بحار الأنوار، ج ۶۴ ص ۷۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۸ ص ۷۹.

رذیلت بیست و هشتم:

ساده‌لوحی و فریب خوردن

«ساده‌لوحی» در مقابل زیرکی و هوشیاری قرار دارد؛ و عبارت از ملکه‌ای است که براساس آن، صاحبش از ظواهر امور بسختی تأثر پذیرفته، او را از تشخیص صحیح از خطا و انتخاب صحیح باز می‌دارد؛ بویژه آنکه مورد مشتبھی در میان باشد، که بجز با هوشیاری نتوان درست و خطای آن را بازشناخت.

به‌دیگر سخن، ساده‌لوح کسی است که به راحتی فریب خورده، نتواند مسیر درست را در امور شخصی و اجتماعی خویش بازشناسد.

بدین معنی، هیچ انسانی از فریب‌خوردگی بدور نیست؛ چه تنها کسانی که در رُتبت پس از معصومان قرار گرفته‌اند، از این مطلب بدورند، و پرواضح است که اینان در هر روزگار تنها افرادی اندک و انگشت‌شمار می‌باشند. در این زمینه به این آیات توجه کنید: ﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱: «وعدۀ خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد»؛ ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنِ افْضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ نَنْسِفُهُمْ كَمَا نَسْفَعُ الْمُنَافِقِينَ﴾^۲: «دوزخیان بهشتیان را آواز دهند که اندکی

۱. لقمان، ۳۳.

۲. الأعراف، ۵۱ - ۵۰.

آب یا از چیزهایی که خدا به شما ارزانی کرده است بر ما فرو ریزید. گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است * امروز آنان را که دین خویش لهو و بازیچه پنداشتند و زندگی دنیا فریبتان داده بود فراموش می‌کنیم، هم چنان که آنها نیز رسیدن به این روز را از یاد برده بودند؛ ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَا كُمْ التَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا﴾^۱: «به آنها گفته شود: امروز فراموشتان می‌کنیم، هم چنان که شما دیدار چنین روزتان را فراموش کرده بودید. جایگاهتان در آتش است و شما را هیچ یآوری نیست * و این به کیفر آن است که آیات خدا را به مسخره می‌گرفتید و زندگی دنیوی شما را بفریفت. پس امروز از این آتش کسی بیرونشان نبرد»؛

﴿مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲: «و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست»؛ ﴿وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۳: «بدانید که زندگی اینجهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در اموال و اولاد. همانند بارانی به وقت است که رویدنیهایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او. و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست»؛

این آیات بروشنی به سرزنش، بلکه تهدیدِ فریب خوردگان به عالم مادی و خواستنی‌های نفسانی آن پرداخته است.

۱. الجاثية، ۳۵ - ۳۴.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

۳. الحديد، ۲۰.

قرآن کریم انسان را از این رذیلت و تبعات آن، به دفعات در بسیاری از آیات باز داشته، و او را نسبت به دنیا، شیطان، هوای نفس و دیگر علل فریب خوردن او، آگاهی بخشیده است. در این میان، حتی از رحمت عامّ حضرت حق نیز سخن رفته؛ چه آنکس که بدون آنکه شایستگی برخورداری از رحمت او را داشته باشد، خود را شایسته آن بداند، احمق‌تر و نادان‌تر از کسی است که بی‌دلیل از آن قطع امید کرده است. قرآن کریم این مطلب را نیز در شمار علل فریب خوردگی انسانها دانسته است.



این رذیلت اخلاقی نیز دارای مراتبی است، که از سویه شدّت، رو به ضعف می‌نهد. در این میان امّا، آنچه باعث فریب آدمی می‌شود، از اهمّیتی بیشتر برخوردار است؛ چه شدّت و ضعف فریب خوردگی انسان، پس از آن حاصل می‌شود که آدمی به یکی از این عوامل دل بست، و بدان فریب خورد. از اینرو ما نیز در اینجا به تبعیّت از قرآن کریم، به یادکردن این عوامل پرداخته مهم‌ترین آنها را به اختصار به توضیح می‌گیریم.

عوامل فریب انسان

۱. فریب خوردن بواسطه ظواهر دنیا

قدرت، سلطنت، زیبایی و دیگر ظواهر دنیائی، در شمار عوامل فریب خوردن آدمی است. روشن است که هریک از این عوامل، ویژه دسته‌ای از مردمان است؛ چه گروهی به ثروت، و گروهی به شهوات فریب می‌خورند. در این میان امّا، آنکس از همه این فریب‌خوردگان احمق‌تر است، که به امور اعتباری که از هیچ واقعیّتی برخوردار نیست، فریب خورد. مناصب دنیائی در شمار همین امور اعتباری است، که وهمی بیش نیست. این نوع از فریب خوردگی احمقانه، معمولاً با خودبزرگ بینی و خودپسندی همراه بوده، با توحید صفاتی منافات خواهد داشت.

قرآن کریم این گروه را به سختی تهدید می‌کند، که عاقبت آنان چیزی جز از استهزاء نسبت به دین نخواهد بود؛ چه آنان دین را بازیچه خود ساخته از آن برای اهداف موهوم خود استفاده می‌کنند. در این آیات نیز تهدیدی سنگین‌تر از آنچه گذشت را، نسبت به آنان روا می‌دارد:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَسْأَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾^۱: «و واگذار آن کسانی را که دین خویش بازیچه و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریشتان داد. و به قرآن پندشان ده مبادا بر کيفر اعمال خویش گرفتار آیند. جز خدا دادرس و شفيعی ندارند. و اگر برای رهایی خویش هر گونه فديه دهند پذيرفته نخواهد شد. اينان به عقوبت اعمال خود مأخوذند و به کيفر آنکه کافر شده‌اند برايشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردآور مهيا شده است»؛

﴿غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾^۲: «زندگی دنیایی آنان را بفریفت و به زیان خود گواهی دادند، که از کافران بودند».

این دو آیه دلالت بر تجسم اعمال می‌نماید؛ و به این نکته نیز راهنمایی می‌نماید، که انسان در گرو اعمال خویشتن است؛ اگر عمل او نیکو باشد خود عاقبتی نیکو خواهد یافت، و اگر عمل او از شایستگی برخوردار نباشد، خود عاقبتی اینگونه خواهد یافت. او در قیامت صورتی خواهد یافت که کاملاً بر عمل او منطبق و با آن هماهنگ است، صورتی که او را به مرتبه انسان کامل می‌رساند، و یا در پست‌ترین مراتب حیوانی قرار خواهد داد. آنکس که از سریرتی چون سگ برخوردار است، صورت سگ خواهد یافت، که نشان دهنده مرتبه اخروی او خواهد بود؛

۱. الأنعام، ۷۰.

۲. الأنعام، ۱۳۰.

و چنین است اتّصاف او به دیگر صور این عالم. اگر درباره این نوع از فریب خوردگی، هیچ آیه دیگری جز از همین دو آیه نازل نشده بود، باز کافی بود تا آدمی خود را از این دام وارهاوند؛ چه این نوع از فریب خوردگان در قیامت با صورتی در مقابل مردم ظاهر خواهند شد، که هیچکس از دیدن آن شادمان نخواهد شد. از اینرو می توان گفت که شاید تکرار آیه شریفه: «آنکه دین خود را بازیچه گرفته اند»، اشاره به آن باشد که اینان در قیامت بصورت بوزینگانِ بازیگر ظاهر شده، آبرویی برایشان در آن صحنه باقی نخواهد ماند.

آیه شریفه: «لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»: «جز خدا دادرس و شفیع ندارند» نیز بر آن دلالت دارد که شفاعت شافعان اُمت، آنان را فائده نخواهد بخشید؛ این بخش از آیه، از تهدیدی سخت سنگین برخوردار است.

۲. فریب خوردن بواسطه شیاطین

در این عنوان، هردو دسته شیاطین جنّی و انسی منظور می باشند؛ چه این هردو دسته می توانند آدمی را فریب داده از طریق کمال به سوی انحطاط سوق دهند. از آنجا که این مرتبه از فریب خوردگی در شمار بدترین مراتب آنست، خداوند متعال آن را بلافاصله پس از فریب خوردن به دنیا یاد فرموده، در بسیاری از آیات قرآن کریم به پرهیز از آن امر فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱: «ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبند، و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند».

«غُرور» - بفتح غین - عبارتست از هر آنچیزی که بتواند آدمی را بفریبند. در این آیه،

۱. فاطر، ۵.

منظور از آن شیاطین جنّی و انسی است؛ شیطان آدمی را آنچنان می‌فریبد که خیال او نیز از فریب خوردگیش آگاه نمی‌گردد. بدتر آنکه می‌پندارد در مسیر کمال در حرکت است، از اینرو هفتاد حجابی که شیطان را در خود پوشیده داشته، ندیده خود را در عالم نور رهسپر می‌شمارد! قرآن کریم از آنجا که کتاب هدایت است، مردمان را به این خطر بزرگ آگاهی بخشیده است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱: «بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم * فرمانروای مردم * خدای مردم * از شر وسوسه و وسوسه‌گر نهانی * آن که در دلهای مردم وسوسه می‌کند * خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا * وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ * وَ مَا يَفْتَرُونَ * وَ لَتَصْنَعِيَ إِلَهِهِ أَفْئِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ * لِيُرْضَوْهُ * وَلِيَفْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾^۲: «و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس با افتراایی که می‌زنند رهایشان ساز * تا آنان که به قیامت ایمان ندارند گوش دل را بدان سپارند و پسندشان افتد و هر چه در خورشان هست انجام دهند».

کلمه «خَنَّاس» و کلمه «وحی» در این دو آیه، به یک معنی به کار رفته، و مراد از آن گویا سخنی است که در پرده ایراد می‌شود؛ پرده‌ای که ظاهر آن سخنی نیکو است، و باطن آن ظلال و گمراهی؛ سخنی که از هیچ واقعی برخوردار نیست، اما آنچنان در پرده محاسن پیچیده شده، که نخست خیال آدمی آن را می‌پذیرد، و زان پس آن را برای عقل نیکو جلوه می‌دهد؛ در اینحال انسان در دام شیطان افتاده براحتی فریب او را خواهد خورد.

۱. النَّاس، ۷ - ۱.

۲. الْأَنْعَام، ۱۱۳ - ۱۱۲.

در اینجا، تنها یاری خداوند است که می تواند آدمی را از این دام باز دارد، و باز همان یاری الهی است که می تواند او را از آن دام خارج سازد.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۱: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر خدا توکل می کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می دارند و به خدا شرک می آورند»؛

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۲: «هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می گماریم که همواره همراهش باشد».

قرآن کریم در برخی از آیات خود، چگونگی فریفتن آدمی را توضیح می دهد؛ چه برخی از شیاطین با استفاده از وسائط متعدّد، سخن خویش را در ذهن آدمی متمکن کرده او را فریب می دهند. در اینجا، خودداری از فریب خوردن، سخت دشوارتر از موردی است که شیاطین جنّی و انسی بوضوح سر در پی فریب آدمی می نهند؛

و عجیب آنکه در روزگار ما، برخی از کسان آنچنان به رتبت شیطان نزدیک شده اند، که خود از ابلیس در این زمینه پیشروتر شده اند و گرمپوتر!

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾^۳: «و شیاطین به دوستان خود القا می کنند که با شما مجادله کنند»؛

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۴: «و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می کنند».

۱. النحل، ۱۰۰ - ۹۹.

۲. الزخرف، ۳۶.

۳. الأنعام، ۱۲۱.

۴. الأنعام، ۱۱۲.

الغاء سخن و ایجاد آن در ذهن مخاطب، راههای گونه گونی دارد، که به برخی از آنها در قرآن کریم اینگونه اشاره شده است:

﴿لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لِأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا * وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلَيْبَتِكُنَّ إِذْ أَنْعَامٍ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا * يَعِدُهُمْ وَ يُمْنِيَنَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا * أُولَئِكَ مَأْوُهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا﴾^۱: «خدايش لعنت كرد. و شيطان گفت: گروهى معين از بندگان را به فرمان خویش مى گیرم * و البته گمراهشان مى کنم و آرزوهای باطل در دلشان مى افکنم و به آنان فرمان مى دهم تا گوشه‌های چارپایان را بشکافند. و به آنان فرمان مى دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند. و هر کس که به جای خدا شیطان را به دوستی برگزیند زیانی آشکار کرده است * به آنها وعده مى دهد و به آرزویشان مى افکند و شیطان آنان را جز به فریب وعده ندهد * مکانشان در جهنم است و در آنجا راه گریزی نخواهند یافت».

این آیات از پوشیده شدن فطرت آدمی سخن مى گوید؛ چه فریب شیطان در مرتبه نخست آدمی را به ضلالت مى اندازد، و زان پس به دریای بی کرانه آرزوها رهنمون مى شود. آرزو اما سرانجام فطرت پاک و الهی انسان را پوشیده و بلکه خرد مى سازد، و در نتیجه آدمی زیانکار از این سرای رخت بدان سرای خواهد کشید.

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲: «گفت: حال که مرا نومید ساختی، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف مى کنم * آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها مى تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

۱. النساء، ۱۱۸ - ۱۲۱.

۲. الأعراف، ۱۶ - ۱۷.

در تفسیر شریف «البرهان»، در تفسیر این آیات حدیثی از امام باقر آمده است، در این حدیث آنحضرت می‌فرمایند:

[۸۰۵] «مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: أَهْوَنَ عَلَيْهِمُ الْآخِرَةُ؛ وَمِنْ خَلْفِهِمْ: أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَمَنْعُهُمْ عَنِ الْحُقُوقِ لَتَبْقَى لَوَرَثَتِهِمْ؛ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ: أَفْسَدَ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبْهَةِ، وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ: بِتَحْبِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۱: «مراد از «سمت جلو»، آنست که آخرت را بر آنان سبک و بی‌ارزش می‌سازد؛ و «از پشت سر» یعنی آنان را به جمع‌آوری اموال و نپرداختن حقوق مالی و اجبشان امر می‌کند، تا آن ثروت برای وارثان آنان باقی ماند؛ «از طرف راست» بدان معنی است که با زینت نمودن گمراهی‌ها و نیکو نمودن شبهه‌ها دین آنان را فاسد و نابود می‌گرداند؛ و از «سمت چپ» مراد آنست که لذات را خوشایند آنان می‌سازد و شهوات را بر قلب آنان غلبه می‌دهد».

«لَيْسَ أَخْرَجَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا * قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا * وَاسْتَغْفِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدُّهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا»^۲: «وگفت: با من بگوی چرا این را بر من برتری نهاده‌ای؟ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، بر فرزندان او، جز اندکی، مهار زنم * گفت: برو، جزای تو و هر کس که پیرو تو گردد جهنم است، که کیفری تمام است * با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد * تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانیشان کافی است».

۱. تفسیر برهان، ج ۳ ص ۱۸۷.

۲. الإسراء، ۶۲ تا ۶۵.

این آیات نیز به صورتی خاص نسبت به این نکته آگاهی می‌بخشد، که شیطان و یاران جنّی و انسی‌اش، گویا آفریده شده و دستور یافته‌اند که از راههای مختلف به گمراهی آدمیان پردازند. این دستور، دستوری تکوینی است، بدان معنی که ذات شیاطینِ اغواگر است و گمراه‌کننده؛ تو گوئی آنان دستور دارند که به فریب انسانها پردازند، غنا، آلات لهو و لعب، تبلیغات فاسدی که در صورتهای فریبنده جلوه گر می‌شود، و حتّی تبلیغات دینی بی‌محتوا که تنها برای فریب افراد استفاده می‌شود، در این شمار قرار دارد. این امور بویژه اگر با جلوه‌های جنسی همراه شود، و یا عناوین پرزرق و ظاهری بیابد، بیشتر به فریب مردمان موفق می‌شود.

در روزگار ما، یکی از پرکاربردترین دامهای شیطان، جمع‌آوری ثروت بگونه حلال مخلوط با حرام است؛ شرکتهای چند ملیتی و یا شرکتهای هَرَمی در این شمار است، که بخصوص در کشورهایی که از نظر معادن زیرزمینی غنی باشند، بیشتر ظاهر خواهند شد. استفاده از امور جنسی نیز در روزگار ما، دامی شگرف از دامهای شیطان شده، که بوسیله آن گروهی به جمع ثروت می‌پردازند، و گروهی به ابتلای به انواع مفسد اخلاقی دچار می‌شوند.

پرواضح است که انجام اینگونه آلودگی‌ها، تنها نابودی جامعه و فساد نسلهای موجود در آن است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱: «در این دنیا کسی است از مردم که خدا را به درستی اعتقاد خویش گواه می‌گیرد و تو را سخنش درباره زندگی این دنیا به شگفت می‌دارد، در حالی که کینه‌توزترین دشمنان است * چون

۱. البقرة، ۲۰۶ تا ۲۰۴.

از نزد تو بازگردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد، و خدا فساد را دوست ندارد * و چون به او گویند که از خدا بترس، خودخواهی‌اش او را به گناه کشاند. جهنم، آن آرامگاه بد، او را بس باشد».

یکی از مهمترین راههای شیطان و دامهای او، القاء و سوسه‌دوری از دین در ذهن جوانان است. او برای جوانان بی‌تجربه چنین وانمود می‌کند، که دست شستن از مبانی استوار مذهبی، نشانگر آزادی‌فکر، فرهنگ برتر، و روشن‌فکری است؛ چه دین را با علم نسبتی نیست، و بویژه در روزگار ما علم چنان با سرعت به پیش می‌تازد، که دین را توان برابری با آن نیست! این و سوسه از دیرباز در میان دامهای شیطان جایگاهی ویژه داشته، اما در این روزگار از کاربردی بیشتر برخوردار شده است.

۳. فریب خوردن بوسیله دوست‌نمایان

یکی از دامهای همیشگی شیطان، فریب انسان بوسیله‌دوستانی است که خود رو بسوی عالم ظلالیت نهاده‌اند. قرآن کریم به این مطلب نیز توجهی ویژه نشان داده، بگونه‌ای که یک سوره کامل درباره آن نازل شده است. بر همه مسلمانان - بویژه جوانان مسلمان - واجب است که از مکر او - که بدینوسیله در مسیر آنان گسترده می‌شود -، صبحگاه و شامگاه به حضرت حق پناه برند، تا ایشان را از آن دام بازرهند:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۱: «بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می‌برم * از شر آنچه بیافریده است * و از شر شب چون درآید * و از شر جادوگرانی که در گره‌ها افسون می‌دمند * از شر حسود چون رشک می‌ورزد».

بدون تردید مصداق کامل بدترین آفریدگان، همان شری است که از طریق دوستان

ناپسند به آدمی می‌رسد؛ دوستی‌های نامحرمان، امروزه بدترین نوع دوستی است که در میان برخی از جوانان دیده می‌شود، و می‌تواند براحتی عاقبت آدمی را تباه سازد. برخی از مفسران، آیه شریفه ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾: «و از شرّ شب چون درآید» را به هیجانان جنسی تفسیر کرده‌اند، که چون روی نماید، همچون سیاهی شب روح آدمی را فرامی‌گیرد، و او را ناگزیر در آن ظلمت فرو می‌برد.

سوره مبارک ناس نیز، بدون تردید بر لزوم پناه بردن به خداوند متعال از دست وسوسه دوستان ناپسند، تأکید می‌کند؛ بویژه دوستانی که به خوبی از راههای نفوذ در قلب دوست خود آگاهند، و می‌توانند براحتی او را در دام خویش کشند:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱: «بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم * فرمانروای مردم * خدای مردم * از شر وسوسه و وسوسه‌گر نهانی * آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند * خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

ازاینرو، بر همه مردم - و بخصوص بر جوانان - لازم است که پیش از فرارسیدن روزی که ندامت در آن فائده‌ای نخواهد بخشید، از اینگونه دوستان پرهیزند، تا در آن روز از افسوس و اندوه بی‌بهره مانند. به این آیات که سراسر نشان دهنده همان اندوه است، بنگرید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِجَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲: «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده

۱. الناس، ۷ تا ۱.

۲. الفرقان، ۲۷ تا ۳۰.

بود، مرا از پیرویش باز می داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می گذارد * پیامبر گفت: ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند؛

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ﴾^۱: «هر امتی که به آتش داخل شود امت همکیش خود را لعنت کند. تا چون همگی در آنجا گرد آیند، گروه هایی که پیرو بوده اند در باره گروه هایی که پیشوا بوده اند گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن»؛

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا إِنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا﴾^۲: «و گفتند: ای پروردگار ما، از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند * ای پروردگار ما، عذابشان را دو چندان کن و به لعنت بزرگی گرفتارشان ساز»؛

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۳: «چون بخواهیم قریه ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم»؛

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَالَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾^۴: «هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می گماریم که همواره همراهش باشد * و آن شیطانها آنان را از راه خدا باز می گردانند، ولی پندارند که هدایت یافتگانند * تا آن گاه

۱. الأعراف، ۳۸.

۲. الأحزاب، ۶۸ - ۶۷.

۳. الإسراء، ۱۶.

۴. الزخرف، ۳۶ تا ۳۹.

که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی * چون ستم کردید آن روز پشیمانی سود نکند و هر دو در عذاب شریک باشید».

۴. فریب خوردن بواسطه رحمت خداوند متعال

فریب خوردن بواسطه رحمت، کرم، و بخشش حضرت حق - جلّ و علا! - نیز، در شمار دامهای شیطان است؛ چه او آدمی را اینگونه می‌فریبد، که رحمت خدا بی‌منتهاست، از اینرو هرچه خواهی بکن و از آن ترسی به دل راه مده! قرآن کریم مردمان را از این دام نیز بر حذر داشته؛ چه به فراوانی به این دام اشاره کرده است تا هوشیاران از آن بر حذر مانند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ^۱ : «ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد، و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند»؛

از این آیه، بخوبی استفاده می‌شود که یکی از حيله‌های شیطان، فریفتن بندگان خداوند بواسطه رحمت و مغفرت اوست. از اینرو، آنان در حالی که در دریای ظلمانی گناهان کبیره فرو رفته‌اند، امید به رحمت او می‌برند، تا در دار جزاء به بهشت وارد شوند! پرواضح است که این نه امیدواری پسندیده، که حماقتی است که شیاطین جنّی و انسی، برخی از آدمیان را بدان مبتلا می‌سازند.

توضیح آنکه رجاء / امیدواری به رحمت الهی، بر دو گونه است:

قسمی از آن خود در شمار نعمتهای الهی است، و تمامی فضائل و مکارم اخلاقی نیز در گرو آن است. در این حالت، انسان امیدوار همچون کشاورزی است که دانه می‌افشاند، و

امید می برد که خداوند مزرعه ای سبز نصیب او فرماید؛ چه آنکه می کارد و آنکه محصول را بدست می دهد، او - جَلَّ و علا! - است، نه آدمی:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴾^۱: «آیا چیزی را که می کارید دیده اید؟ * آیا شما می رویانیدش یا ما رویاننده ایم؟ * اگر می خواستیم خاشاکش می ساختیم تا در شگفت بمانید».

این نوع از رجاء، همواره با خوف و ترس از افعال ناپسند آدمی همراه است:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «از بستر خواب پهلوی تهی می کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها داده ایم انفاق می کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده برایش اندوخته شده است».

در این نوع از رجاء، یأس و ناامیدی از رحمت او را راهی نیست؛ از اینرو امیدواران اینگونه، همواره سر در پی مراتب برتر کمال می نهند، و - همانگونه که پیش از این گفته ایم -، بدون حصول این امید مطلوب، تحصیل هیچ کمالی ممکن نیست.

﴿وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۳: «از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند».

قسم دوم اما، همان امیدی است که در این سطور بدان اشاره کردیم. امیدی که ویژه احمقان، و نه امیدواران صادق، است. اینان مانند کشاورزی هستند که بدون آنکه بذری نشانند، امید می برد که محصولی عالی درو کند!

دریغ که مردم، این آگاهی بخشی قرآن کریم را در نمی یابند؛ از اینرو بسیاری از آنان در

۱. الواقعة، ۶۳ تا ۶۵.

۲. السجدة، ۱۶ - ۱۷.

۳. یوسف، ۸۷.

شمار اینگونه امیدواران قرار می‌گیرند. سستی، بی‌تحرکی و آرزوپروری، لازمه زندگی اینان است، که سرانجام ضرر این جهانی و ندامت آن جهانی را نصیبشان خواهد ساخت:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَتُكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَا كِتْمَ كُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱: «روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببینی که نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان می‌رود. در آن روز بشارتتان به بهشتی است که در آن نهرها روان است و در آن جاوید خواهید ماند، و این کامیابی بزرگی است * روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به دنیا بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورند که بر آن دیوار دری باشد درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب * و آنها را ندا دهند که آیا ما با شما همراه نبودیم؟ می‌گویند: بلی، اما شما خویشان را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید و آرزوها شما را بفریفت تا آن گاه که فرمان خدا در رسید و شیطان به خدا مغروران کرد».

۵. فریب خوردن بواسطه آمال و آرزوها

اگر امید و محاسبه نتایج، در انسانی بکار گرفته شد، نعمتی بزرگ فراوی آدمی واقع شده است؛ چه امید به رسیدن به منزل مقصود، به‌مراه محاسبه نتایجی که بر افعال انسان مترتب خواهد شد، او را به آن منزل رهنمون می‌شود؛ ورنه کسی که تنها به آرزوها دل

۱. الحديد، ۱۲ تا ۱۴.

خوش دارد، اما به آنچه انجام می دهد و نتایج آن نیاندیشد، بدون تردید در شمار همان امیدواران احمقی که پیش از این از آنان یاد کردیم، قرار خواهد گرفت. قرآن کریم بر تدبّر در نتایج کارها سخت پای فشرده است، تا آدمی در دام این آرزوهای باطل قرار نگیرد: «كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱: «کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم، تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان از آن پند گیرند»؛ «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۲: «پس بندگان مرا بشارت ده * آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند».

فراتر از آن، قرآن کریم کسانی که به تفکّر و تأمل نپرداخته از محاسبه اعمال خود غافلند را، از حیوانات نیز پست تر و ضرردارتر خوانده است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۳: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی یابند».

در روایات بسیاری نیز به مضرات آرزو پروری اشاره شده است. در اینجا تا این فصل بدرازا نیانجامد، تنها به همین یک روایت علوی اکتفا می کنیم: [۸۰۶] «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۴: «بر شما از دو چیز می ترسم: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو. چه تبعیت از هوس انسان را از حق باز می دارد، و آرزوی دور و دراز نیز آخرت را به دست فراموشی می سپارد».

۱. ص، ۲۹.

۲. الزمر، ۱۸ - ۱۷.

۳. الأنفال، ۲۲.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

قرآن کریم نیز بر احتراز از آرزوورزی های دراز، تأکید کرده و مؤمنان را از آن برحذر داشته است. در این زمینه به این سه آیه بنگرید:

﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱: «واگذارشان تا بخورند و بهره ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست»؛

﴿وَلَا ضَلَالَتُهُمْ وَلَا مَنِيَّتُهُمْ وَلَا مَرْتَبُهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبُهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾^۲: «و البته گمراهشان می کنم و آرزوهای باطل در دلشان می افکنم و به آنان فرمان می دهم تا گوشهای چارپایان را بشکافند. و به آنان فرمان می دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند»؛

﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۳: «به آنها وعده می دهد و به آرزوشان می افکند و شیطان آنان را جز به فریب وعده ندهد».

۶. فریفتن جوانان

شیطان، در این نوع از فریب خود، بواسطه یاری رساندن به جوانان برای انجام گناهان، آنان را فریب داده از مسیر ایمان خارج می سازد. شاید از همین روست که از دوره جوانی به «دوران جنون» یا «دوران گناهکاری» یاد شده است. پیامبر اکرم در این زمینه می فرماید: [۸۰۷] «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ»^۴: «جوانی شعبه ای از دیوانگی است».

سرّ این مطلب نیز در غلبه حواس پنجگانه، و نیز عواطف و احساسات بر روح انسان جوان است؛ چه در این دوران، انسان از سوئی از جسمی قوی، و از سوئی دیگر از قوای عقلانی ضعیفی برخوردار است؛ ازاینرو گویا جوان در دریائی بی پایان دست و پا می زند،

۱. الحجر، ۳.

۲. النساء، ۱۱۹.

۳. النساء، ۱۲۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۱ ص ۲۱۱.

و خود مهار خویش را بدست ندارد. بر این اساس سخت به دیوانگان شبیه است، که بر آنچه انجام می دهند، تسلطی نخواهند داشت.

با این وجود، نمی توان از فضائل بسیاری که این منزل از منازل عمر انسان داراست، چشم پوشید. در این زمینه، توجه به این نکته که لفظ «فتی» / جوان / جوانمرد، در مجموعه قرآن و حدیث جز بر آنان که به فضائل و محامد اخلاقی متصف شده اند، بکار نرفته است، می تواند نشانی از اهمّیت این دوره از عمر را به همراه آورد. حضرت حق خود فرموده است: ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۱: «آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم».

امام صادق نیز در روایتی فرموده اند: [۸۰۸] «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كُهُولًا فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ فِتْيَةً يَأْمَانِهِمْ»^۲: «آیا ندانسته ای که همه اصحاب کهف از نظر سنی پیرمرد بودند، اما خداوند آنان را بواسطه ایمانشان جوان خواند؟!» و باز حضرت حق می فرماید:

﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾^۳: «و کنیزان خود را اگر خواهند که پرهیزگار باشند به خاطر ثروت دنیوی به زنا وادار مکنید».

گویا در این آیه شریفه، دختران عقیف را به سبب همین ایمانشان «جوان» خوانده است، ایمانی که در شمار برترین فضائل قرار داشته بیشتر نصیب جوانان خواهد شد. نمونه های این دو آیه شریفه در قرآن کریم بسیار بکار رفته است.

سرّ این مطلب نیز، در آن است که صفای قلب و نور معرفت در جوانان بیشتر از پیران و سالخوردهگان است؛ چه آنان هنوز صفای قلب خود را در گذر روزگار از دست نداده به مسائل گوناگون حیات آلوده نشده اند. گذشته از این مطلب، قدرت آنان بر مخالفت بانفس

۱. الکهف، ۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۴ ص ۴۲۸.

۳. التور، ۳۳.

و هواهای نفسانی نیز بیشتر از قدرت سالخورده‌گان است؛ چه سالخورده‌گان با گذر عمر، عاداتی یافته و به سُننی پایبند شده‌اند، که گاه مانعی در مسیر کمال آنان فراهم می‌آورد؛ ازاینرو اگر دو مربّی داخلی و خارجی - یعنی عقل و استاد اخلاق - برای تربیت جوانی دست در دست هم گذارند، می‌توانند او را به مراتبی برسانند که کهنسالان از رسیدن به آن محرومند؛

مربّی داخلی عقل و وجدان است، که اگر به نصیحت و مشورت تجربه‌داران زینت یابد ارزشمندتر می‌گردد؛ و مربّی خارجی نیز پدر و مادر، شهر، جامعه، حکومت، علماء دینی و سرانجام استاد اخلاق است؛ که چون پیوند ایندو با ایمان قلبی همراه شود، مسیر طولانی مدّت کمال را در مدتی کوتاه فرادست جوانان می‌نهد. ازاینرو آنان را بشدّت توصیه می‌کنیم که نخست ایمان خود را تقویت نمایند، آنگاه پیوند با مردان دین را شدّت بخشند، تا بگونه طبیعی با بهره‌مندی از تربیت خانواده به مراتب مورد نظر وارد شوند.

نیز جوانان را از دوری از عالمان دینی برحذر می‌داریم، چه در اینصورت شیاطین جنّی و انسی در آنان طمع بسته، همانگونه که عقاب در پرندگان ضعیف طمع می‌نماید و به شکار آنها می‌پردازد، شیطان نیز به شکار جوانان خواهد پرداخت!

همانگونه که بر مربّیان جوانان - همچون جامعه، اساتید، دولت و خانواده - لازم است که آنان را به حضور در مساجد و پیوند با عالمان تشویق نمایند؛ چه تجربه نیز نشان داده است که اگر نسل جوان با عالمان در ارتباط باشند، دسترسی شیطان به آنان ممکن نخواهد بود. امیرالمؤمنین می‌فرماید: [۸۰۹] «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ»^۱: «دست خدا به‌مراه جماعت است، ازاینرو برحذر باشید از اینکه تفرقه نمائید، چه هرکس تنها افتد نصیب شیطان است، همانگونه که گوسفند تنها نصیب گرگ است».

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳ ص ۳۷۳.

۷. فریب خوردن بوسیلهٔ ملأ

پیش از این دربارهٔ ملأ و کیستی آنان سخن گفتیم، و اشاره کردیم که این گروه را یا از آن جهت «ملأ» خوانده‌اند که به واسطهٔ رتبهٔ اجتماعی بالای خود، چشمان مردم را پُر می‌کنند و آنان را به تعجب و اُمی دارند؛ و یا از آن جهت به این نام خوانده شده‌اند که قلبهای ایشان را به واسطهٔ زیادی ثروت، قدرت، ریاست و یا زیبایی و مقام خود، اشغال می‌نمایند.

این اصطلاح، در قرآن کریم بیشتر دربارهٔ اشراف قوم - که بواسطهٔ علم، مال، زیبایی، ریاست و امثال آن چنین می‌کنند -، بکار رفته. این اصطلاح در بیش از سی مورد در این کتاب آسمانی بکار رفته، و آنان را راهزنان حق معرفی کرده، که عموم مردم را از روی کردن بسوی حضرت حق باز می‌دارند.

از این سخن، چنین برداشت می‌شود که اینان بواسطهٔ آنکه خویشان را فراتر از دیگران می‌دانسته‌اند، راه مردم بسوی انبیاء الهی را بر بسته؛ بلکه بالاتر از آن، پیامبران را به اموری ناشایست - همچون جنون و نادانی! - متهم می‌داشته‌اند.

این تنها از آنروست، که دانش و ثروت معمولاً کبر و غرور به همراه خواهد داشت. این مطلب بارها در طول تاریخ به اثبات رسیده است، که اگر دانشمند دست توکل به سوی حضرت حق دراز نکند تا از لغزشهای اخلاقی در امان ماند، همین دانش همچون پرده‌ای سیاه بر نفس او سایه افکنده، او را از کمال شایستهٔ خود باز می‌دارد؛ از اینروست که علم را «حجاب اکبر» دانسته‌اند.

کوتاه سخن آنکه این نوع از غرور، از تمامی اقسام دیگر پست تر بوده، انسان را به ذلت بیشتری دچار می‌سازد؛ از اینرو بر طالبان مسیر کمال لازم است، که هر روزه از آن به درگاه الهی پناه برده از فروافتادن در چاه آن استغفار نمایند.

۸. فریب خوردن بواسطه تقوی

این نوع از فریب - که در مسیر متّقیان قرار دارد -، معمولاً با کبر همراه بوده، و کبر نیز عُجْب و خودپسندی را به همراه خواهد داشت. این زنجیرهٔ رذائل، همچنان حلقه‌های دیگری خواهد یافت، تا آنجا که انسان بواسطهٔ تقوی تمامی صفات رذیلت را در خود جمع نماید! از اینروست که توجّه به فریبه‌های خاصّ شیطان برای انسانهای متّقی دیندار نیز سخت لازم است؛ حضرت خود در این زمینه می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ»^۱: «خدا شما را در بسیاری از جایها یاری کرد. و نیز در روز حنین، آن گاه که انبوهی لشکرتان شما را به شگفت آورده بود ولی برای شما سودی نداشت و زمین با همهٔ فراخیش بر شما تنگ شد و بازگشتید و به دشمن پشت کردید».

در این زمینه، توجّه به این حدیث شریف نیز سخت کارا است. بنا بر آنچه امام صادق فرموده‌اند، انسان عابد بواسطهٔ عُجْب و خودبزرگ‌بینی به چاه فسق فرو می‌افتد، و انسان فاسق بواسطهٔ پشیمانی بر آنچه انجام داده و توجّه به ذلّت خوشتن، به مقام صدّیقان نائل می‌شود! او بخاطر عُجبش سقوط می‌کند، و این بخاطر ندامتش علوّ می‌یابد و ارتقاء می‌پذیرد!:

[۸۱۰] «دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ، فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صِدِّيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلّاً بِعِبَادَتِهِ يَدُلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ وَ تَكُونُ فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ»^۲؛

۱. التّوبة، ۲۵.

۲. وسائل الشّیعة، ج ۱ ص ۷۶.

چند روایت درباره فریب

[۸۱۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَكَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «چه بسیار کسان که بواسطه نعمتی که خداوند به آنان می دهد فریب می خوردند؛ و چه بسیار کسان که بواسطه آنکه خداوند گناهان آنان را می پوشاند، به عذاب استدراج دچار می شوند؛ و چه بسیار کسان که بواسطه ثنائی که مردم در حق آنان روا می دارند، به آزمایش می افتند».

[۸۱۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ، وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «بواسطه نماز و روزه مردم فریب نخورید، چرا که گاه باشد که کسی چنان به نماز و روزه عادت کند که اگر آن را ترک کند دچار تنهائی و وحشت شود؛ اما مردمان را بواسطه راستی در سخن و اداء امانت آزمایش کنید».

[۸۱۳] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبَ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -»^۳؛

امام باقر فرمودند: «در شناخت شیعیان ما این سوی و آنسوی نشوید، بخدا قسم

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۵۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۳.

شیعه ما کسی نیست جز آنکس که خداوند - عزّ وجلّ! - را اطاعت نماید».

[۸۱۴] عن جابرٍ عن أبي جعفرٍ قَالَ: قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! أَكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَةَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ وَكَانُوا يُعْرِفُونَ - يَا جَابِرُ! - إِلَّا بِالْتَّوَضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالْأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْغَارِمِينَ وَالْأَيْتَامَ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَكَفِّ الْأَلْسِنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، وَكَانُوا أَمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ.

قَالَ جَابِرُ: فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ! فَقَالَ: يَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أُحِبُّ عَلِيًّا وَآتَوَلَاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فِعَالًا؛ فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِلَّا هَ شَيْئًا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أُحِبُّ الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ - عزّ وجلّ! - (وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ) أَتَقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ! وَاللَّهِ مَا يُتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حَبَّةٍ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيُّي وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، وَمَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»^۱؛

جابر گوید: امام باقر به من فرمودند: «ای جابر! آیا آنان که نام شیعه را بر خود بسته‌اند، تنها به این اکتفا می‌کنند که خود را دوستدار ما بدانند! بخدا قسم شیعه ما کسی نیست مگر آنکه تقوای الهی داشته باشد و او را اطاعت نماید. ای جابر! شیعیان ما شناخته نمی‌شدند مگر به تواضع و خشوع و امانت داری و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و رعایت حال همسایگان فقیر و مسکین و بدهکار و یتیمان و راستگوئی و قرآن خوانی و یاد نکردن مردم مگر به نیکی و شایستگی. اینان در میان خاندان و قبائل خود امینان دیگران بر دارائی آنان بودند. جابر گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۴.

خدا! ما امروز هیچکس را با این اوصاف نمی‌شناسیم! ایشان فرمودند: ای جابر! در شناخت شیعیان این سوی و آنسوی نرو، آیا کافی است که کسی گوید: من امیرالمؤمنین را دوست می‌دارم، اما این اوصاف را نداشته باشد؟ این کس اگر بگوید: من پیامبر را دوست دارم در حالی که پیامبر برتر از امیرالمؤمنین هستند اما از روش و سیره ایشان تبعیت نکند، این حبّ و دوستی هیچ نفعی برای او نخواهد داشت؛ از اینرو تقوای الهی پیشه کنید و در راه تحصیل آنچه نزد اوست بکوشید، چه خداوند را با هیچکسی خویشی نیست. دوست داشتنی‌ترین بندگان نزد خداوند (و بزرگوارترینشان نزد او) متقی‌ترین آنان است، و آنکس که بیشترین طاعت او را بجای آورد. ای جابر! بخدا قسم به خداوند - تبارک و تعالی! - نزدیکی حاصل نمی‌شود مگر بواسطه اطاعت او، و به‌مراه ما براءت و دوری از آتش جهنم نیست، و هیچکس را بر خداوند حجّت و برهانی نیست؛ هرکس که مطیع خداوند باشد ولیّ ما نیز هست، و هرکس که نسبت به خداوند عاصی و گناهکار باشد دشمن ماست؛ و به ولایت ما رسیده نمی‌شود مگر بواسطه عمل و پرهیزکاری».

[۸۱۵] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي غُرْرِ الْحَكَمِ:

«طُوبَى لِمَنْ لَمْ يَقْتُلْهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُورِ؛

غُرُورُ الْأَمَلِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ؛

كَفَى بِالْإِغْتِرَارِ جَهْلًا؛

أَحْمَقُ الْحُمُقِ الْإِغْتِرَارُ؛

لَا يُلْقَى الْعَاقِلُ مَغْرُورًا»؛

بنابر آنچه در «غُرْرِ الْحَكَمِ» آمده است امیرالمؤمنین فرمودند:

«خوشا به حال آنکه بواسطه فریبهای گشوده، کشته نشود؛

فریب آرزو، کار و عمل را باطل می‌سازد؛

برای جهل انسان، فریب خوردگی‌اش کافی است؛

احمقانه‌ترین نوع حماقت، فریب خوردگی است؛

هیچگاه عاقل را فریب خورده نمی‌یابند».

[۸۱۶] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «وَلَا تَغْرَتَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ»^۱؛

امیرمؤمنان فرمودند: «شما را زندگی دنیائی نفریبد، همانگونه که اُمتهائی که پیش از شما بودند را فریفت».

[۸۱۷] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَ الْمُحَلِّدُ إِلَيْهَا»^۲؛
امیرمؤمنان فرمودند: «ای مردمان! بدون تردید دنیا هرکس که بدان امید بندد و بدان چنگ زند را فریب خواهد داد».

[۸۱۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: «تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ»^۳؛
امیرالمؤمنین در توصیف دنیا فرمودند: «می‌فریبد و ضرر می‌رساند و می‌گذرد».

[۸۱۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَرَّةِ»^۴؛
امیرمؤمنان فرمودند: «میان شما و پند و موعظه، حجابی از فریب است».

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، خطبة ۱۰.

۲. نهج البلاغة، صبحی صالح، خطبة ۶.

۳. نهج البلاغة، صبحی صالح، كلمة ۴۱۵.

۴. نهج البلاغة، صبحی صالح، كلمة ۲۸۲.

فصل بیست و ششم

فضیلت بیست و هفتم: خلوص

ردیلت بیست و نهم: ریا و خودنمائی

فضیلت بیست و هفتم:

خلوص

خلوص، بدون تردید سِرّی از اسرار الهی است، که حضرت حق آن را تنها برای آنکس که در میان بندگان خود برگزیند، افشا می نماید. خلوص ملکه ای است که موجب می شود تا آنکه از آن بهره مند است، در یاد خود تنها حضرت حق را داشته و وجود خویش را از غیر او بپیراید؛ او خود در این رابطه می فرماید: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۱: «این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است»؛ و باز می فرماید: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾^۲: «آنان را خصلت پاکدلی بخشیدیم تا یاد قیامت کنند».

* * *

این سِرّ عظیم الهی را مراتبی چند است. مادر اینجابه برخی از این مراتب اشاره می کنیم.

مراتب خلوص

۱. مرتبه نخست

این مرتبه، ضعیفترین مرتبه خلوص است. در این مرتبه، خالصان در تمامی کارها، سخنان

۱. البقرة، ۱۳۸.

۲، ص، ۴۶.

و حتّی اندیشه‌های خود، تنها و تنها حضرت حق را در نظر خواهند داشت. خداوند متعال در اشاره به اینان می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

۲. مرتبه دوم

مرتبه میانه این ملکه اخلاقی، آنست که انسان در تمامی حالات - حتّی در لحظاتی که در فراغت بسر می‌برد نیز -، از یاد او فراغت نیابد، و از اینرو حرکت و سکون او تنها و تنها برای او - جلّ و علا! - باشد: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد از جمندها دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا بازشان ندارد».

۳. مرتبه سوم

این مرتبه که شدیدترین این مراتب است نیز، آنست که بر قلب فرد، تنها خداوند متعال حکومت راند؛ بلکه می‌توان گفت که قلبش مختصّ مقام ربوبی شده نه در آن چیزی دیگر یافت شود، و نه بر آن کسی دیگر حکم راند. قرآن کریم بر این مرتبه و صاحبان آن، عنوان «مخلص» - بفتح لام - را اطلاق فرموده است. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿كَذَلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۳: «چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از وی بازگردانیم. زیرا او از بندگان پاکدل ما بود».

۱. الکهف، ۱۱۰.

۲. النور، ۳۶ - ۳۷.

۳. یوسف، ۴۶.

از این آیه شریفه، روشن می‌شود که آنکس که در شمار مخلصان است، در سایه عنایت و حکومت او بسر می‌برد؛ از اینرو خداوند متعال بدی و زشتی را از او دور کرده، شیطان را به حریم او راه نمی‌دهد. این معنی در شماری دیگر از آیات قرآن نیز به اشاره گرفته شده است.^۱

حال بر این اساس که هریک از این مراتب سه گانه را مراتب دیگری است، که خود از شدت و ضعف برخوردار است، می‌توان گفت که دور کردن زشتی و گناه از حریم مخلصان نیز، مراتبی چند دارد، که بنا بر حیطة حکمرانی حضرت حق بر قلب سالک، حیطة آن مشخص می‌شود.

حالت ضعیف این مرتبه، حالتی است که در کنار عصمت قرار دارد؛

و مرتبه متوسط آن، همان عصمت است؛

و مرتبه شدید آن، حالتی است برتر از عصمت.

مرتبه ضعیف، ویژه کاملان در میدان سلوک و تهذیب است؛

و مرتبه متوسط، خاص انبیاء الهی است؛

و مرتبه شدید آن، تنها مربوط به پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان می‌باشد. حکیم والامقدار حاجی سبزواری چه خوش به این مراتب در منظومه بیش‌بهای خویش اشاره کرده است:

كَدَّرَجِ التَّوْبِ مَرَاتِبُ التَّقَى مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ حِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّقَا

«مراتب تقوی همچون درجات توبه است، تقوای از حرام، تقوای از حلال، یا تقوای از

نگریستن به غیر خداوند متعال».

از همین کتاب الهی، به خوبی استفاده می‌شود که ارسال پیامبران و انزال کتب الهی نیز، تنها و تنها برای آن بوده است، که مردمان را به این فضیلت آگاه کرده آنان را به تحصیل آن

۱. الحجر، ۴۰؛ الصافات، ۴۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۶۹؛ ص، ۸۳.

سوق دهند. از همین روست که هیچیک از فضائل از نظر اهمّیت و عظمت، همچون این فضیلت نمی‌باشد. به این چند آیه شریفه توجّه کنید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ﴾^۱: «بگو: شما را به یک چیز

اندرز می‌دهم: دود و یک برای خدا قیام کنید»؛

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ * ... قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾^۲: «این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم. پس خدا را بپرست و دین خود برای او خالص گردان * آگاه باش که دین خالص از آن خداست و آنان که سوای او دیگری را به خدایی گرفتند، گفتند: اینان را از آن رو می‌پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به خدای یکتا شوند. و خدا در آنچه اختلاف می‌کنند میانشان حکم خواهد کرد. خدا آن را که دروغگو و ناسپاس باشد هدایت نمی‌کند * ... بگو: من مأمور شده‌ام که خدا را بپرستم و برای او در دین اخلاص ورزم * و مرا فرموده‌اند که نخستین مسلمانان باشم * بگو: اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب آن روز بزرگ می‌ترسم * بگو: خدا را می‌پرستم و برای او در دین خود اخلاص می‌ورزم».

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾^۳: «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند. و نماز گزارند و زکات دهند. این است دین درست و راست». در این آیات و نمونه های بسیار دیگرش، نکته‌ای است که نظر انسان را به سختی به

۱. سبأ، ۴۶.

۲. الزمر، ۲ - ۱۴.

۳. البینة، ۵.

خود جلب می‌نماید. آن نکته یادکردنی، اینست که بدست آوردن خلوص، تنها از راه عمل میسر نمی‌گردد؛ بلکه خلوص آنگاه بدست می‌آید، که در دین بکار رود، و دین مجموعه‌ای است که از اعتقاد، اقرار زبانی و عمل با اعضاء بدن، تشکیل شده است.

بنا بر این، مُخلص واقعی کسی است که در مجموع دین - یعنی اعتقادات، سخنان و کارها - اخلاص ورزد؛ اما کسی که در اعمال و اقوالش اخلاص داشته در اعتقادات از آن بی‌بهره ماند، خودنمائی کرده؛ همانگونه که کسی که در اعتقادات و اقوال خلوص داشته، اما در اعمالش از آن بی‌بهره باشد نیز، تنها خودنمائی است که جامه اخلاص بر تن کرده است!.

بر این اساس، مخلص حقیقی در هر سه جزء پیشگفته، و نه تنها در یکی یا در دو عدد از آنها، اخلاص می‌ورزد. به همین جهت است که در قرآن کریم بارها به اخلاص در دین، و نه اخلاص در عمل تنها، تأکید شده است؛ چه عنوان اخلاص در دین می‌تواند همه موارد سه‌گانه را تحت پوشش خود قرار دهد. به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾^۱: «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را پرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند. و نماز گزارند و زکات دهند. این است دین درست و راست».

حال اگر کسی دین را در این آیات بمعنای اطاعت بداند، هم بر خلاف معنای ظاهر آیه رفته، و هم این نکته لطیف را از معنای آن سلب کرده است.

کوتاه سخن آنکه قرآن کریم دلالت می‌نماید، که مخلص کسی است که از اخلاصی راسخ و استوار در اعتقاداتش بهره‌مند است، بگونه‌ای که هیچ جزئی از اعتقادات او از عناصر غیر اسلامی سرچشمه نمی‌گیرد. در سخنانش نیز همینگونه است، بنا بر این سخنانش از شائبه اوهام و خرافات پیراسته است؛ او چون عبارت شریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان آورد، حقیقت این سخن را درمی‌یابد، و نه آنکه تنها زبانش به حرکت درآید، اما

معنای آن بر جاننش ننشسته باشد. در کارهای گوناگونش نیز همینگونه است، چه هیچ چیزی از منافع مادی و یا حتی منافع معنوی در کنار حضرت حق هدف افعال او نخواهد بود؛ ازاینرو عنوان مخلص به خوبی بر او صادق می‌آید. راغب اصفهانی به درستی در «مفردات الفاظ القرآن الکریم» می‌آورد: «الإخلاص، التَّبَرِّي عَنْ كُلِّ مَا دُونَ اللَّهِ - تعالی! -»^۱: «اخلاص بیزاری جستن است از هر آنچه غیر خداوند متعال می‌باشد»؛ حضرت حق خود می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۲: «دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرد و نیکوکار بود و از دین حنیف ابراهیم پیروی کرد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید»؛

و می‌فرماید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۳: «من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم».

مراد از «وجه» در این دو آیه، ذات الهی است؛ بنا براین، در آیه نخست تصریح می‌نماید که بهترین دین‌ها و یا بهترین مراتب دین، آنست که انسان با هویت قلبی، اعتقادی، قولی و فعلی خود تسلیم حضرت حق بوده، بگونه حضرت ابراهیم اخلاص ورزد؛ چه ابراهیم از پس اخلاصش به مقام خلیلی رسید، که نشان دهنده اتصال کامل او با حضرت حق بود. آیه دوم نیز نشان می‌دهد که ابراهیم خلیل، بعد از آنکه به بعضی از مراتب بسیار بالای یقین دست یافت، با قلب خود قیومیت حضرت حق، و در مقابل آن پستی، فروافتادگی، فقر، امکان و سایه بودن دیگر موجودات را دریافت؛ به عبارتی دیگر قلب او

۱. مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص ۱۵۵.

۲. النساء، ۱۲۵.

۳. الأنعام، ۷۹.

سایه بودن عالم وجود و صاحب سایه بودن حضرت حق را دریافت، غنای مطلق او و فقر محض بنده، دریا بودن پروردگار و نمی بیش نبودن بنده و ... را بازشناخت:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱: «بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد».

ازاینرو، از تمامی جز او دست کشید، و با تمام وجود به سوی او پرکشید؛ گویا غیر را نمی بیند یا نمی یابد، چه در این مرتبه به خلوص علمی رسیده بود.

در آیه دیگری نیز از حصول مقام تسلیم برای ایشان خبر می دهد: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲: «چه کسی از کیش ابراهیم روی برمی تابد جز آنکه خود را بی خرد ساخته باشد؟ ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است * و پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر پروردگار جهانیان تسلیم».

نمونه این آیه در قرآن کریم بسیار است. بی مناسبت نیست که در اینجا، به این دو آیه مبارک نیز اشاره کنیم:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾^۳: «آری، هر کس که از روی اخلاص رو به خدا کند و نیکوکار بود، پاداشش را از پروردگارش خواهد گرفت»؛

﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۴: «هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد هرآینه به دستگیره استواری چنگ زده است».

از همین آیات، استفاده می شود که حقیقت و واقعیت عمل و حتی قلب آدمی، همان

۱. الأنعام، ۷۵.

۲. البقرة، ۱۳۰ - ۱۳۱.

۳. البقرة، ۱۱۲.

۴. لقمان، ۲۲.

خلوص است و بس. از اینرو عملی که از خلوص تهی است، عمل نیست؛ بلکه همچون جسمی است که از روح بی بهره است. بالاتر از این، خود در شمار گناهان و بلکه گناهان کبیره است، که به کفر پهلوی می زند! قلب بی اخلاص نیز قلب نیست، بلکه محل آلودگی ها و ظلمت است که ظلماتی چند در آن متراکم شده لایه لایه بر هم فرو افتاده است. این قلب سرانجام همچون سنگ می شود، که نه امید خیری بر آن می رود، و نه نجاتی برای آن حاصل می شود؛ چه نجات تنها از کسب کمالات حاصل می شود، و کسب کمال نیز برای سنگ سخت محال است!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشْيِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید. مثل او مثل سنگ صافی است که بر روی آن خاک نشسته باشد. به ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را هم چنان کشت ناپذیر باقی گذارد. چنین کسان از آنچه کرده اند سودی نمی برند، که خدا کافران را هدایت نمی کند * ای کسانی که ایمان آورده اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید. مثل او مثل سنگ صافی است که بر روی آن خاک نشسته باشد. به ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را هم چنان کشت ناپذیر باقی گذارد. چنین

کسان از آنچه کرده‌اند سودی نمی‌برند، که خدا کافران را هدایت نمی‌کند * و مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا از روی یقین و اعتقاد انفاق می‌کنند، مثل بوستانی است بر تپه‌ای، که بارانی تند، بر آن بارد و دو چندان میوه دهد، و اگر نه بارانی تند که نرم بارانی بر آن بارد. خدا به کارهای شما بیناست؛

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾^۱: «مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده‌اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد. توان نگه‌داشتن آنچه را که به دست آورده‌اند ندارند. این است گمراهی بی‌انتها؛

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيْتُهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرُوهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾^۲: «عمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می‌رسد * یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید. و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد؛

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا﴾ * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا﴾^۳: «هر کس که خواهان این جهان باشد هر چه بخواهیم زودش ارزانی داریم، آن

۱. ابراهیم، ۱۸.

۲. النور، ۳۹ - ۴۰.

۳. الإسراء، ۱۸ - ۱۹.

گاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و مردود بدان درافتد * و هر که خواهان آخرت باشد و در طلب آن سعی کند و مؤمن باشد، جزای سعیش داده خواهد شد.

نمونه‌های این آیات در قرآن کریم بسیار بوده، و در سنت نبوی و احادیث ائمه هدی نیز این معنی بسیار به چشم می‌آید. شیخ حرّ عاملی در ابتدای موسوعه گرانسنگ خود «وسائل الشیعة»، به شماری از این روایات اشاره نموده است. نمونه را می‌توان به این حدیث نبوی - که شیعه و سنی تواتر لفظی آن را پذیرفته‌اند - اشاره نمود: [۸۲۰] «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»: «ارزش اعمال بواسطه نیتها است»؛ نیز سخت مشهور است که: [۸۲۱] «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»: «ارزش هر انسانی به نیت‌های اوست»؛ و نیز فرموده‌اند: [۸۲۲] «لَا عَمَلَ إِلَّا بِالْنِيَّةِ»^۱: «هیچ عملی نیست مگر آنکه نیتی در پشت آن قرار دارد». حضرت حق نیز می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲: «سخن خوش و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد». چه مراد از این آیه شریفه، می‌تواند آن باشد که نیت، عمل صالح را به سوی درگاه الهی فرامی‌برد، و بدون نیت اعمال اصلاً به آن درگاه عالی نرسیده پذیرفته نمی‌گردد.

کوتاه سخن آنکه آیات و روایات، هر دو بر این نکته همدستانند که عمل بدون اخلاص همچون جسمی است که روح نداشته باشد؛ ازاینرو همچون سرابی است که انسان تشنه آبش می‌پندارد، اما در حقیقت چیزی نبوده از حقیقت برخوردار نمی‌باشد. حال توجه کنیم که اگر خودنمایی، ریا و نفاق نیز به عملی که از خلوص بی‌بهره است افزوده شود، چه سرنوشت شومی برای آن کار و صاحب آن در عالم واقع پدیدار می‌گردد؟!

به تعبیر قرآن کریم، اگر کسی در عمل خود غیر از خداوند متعال چیز دیگری را در نظر آورد، تنها جهنم را نصیب می‌برد، و جز از آن هیچ بهره‌ای دیگر بدست نخواهد آورد. ازاینرو در هر کاری گذشته از نیکوئی آن کار، نیکوئی کننده آن نیز مهم است و

۱. وسائل الشیعة، ج ۱ ص ۳۳ - ۳۵.

۲. فاطر، ۱۰.

سرنوشت‌ساز؛ چه روح هر کاری به نیکوئی کننده آن - که بواسطه یت و خلوص او معین می‌شود - نیز، بستگی تمام دارد. آری! نیکوئی خود کار سرانجام به کمک کننده آن خواهد شتافت - «أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱: «خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند» -؛ همانگونه که کسی که بیمارستانی را برای کمک به مردمان بنا می‌کند اما در ساخت آن خلوص نمی‌ورزد، از منافع معنوی آن در قیامت بهره‌مند خواهد شد، اما خود این کار نمی‌تواند در پرونده اخروی او در شمار حسنات قرار گیرد.

توضیح آنکه هرکاری از دو جهت مستقل برخوردار است.

جهات دوگانه افعال انسانی

۱. جهت مربوط به فاعل؛

۲. جهت مربوط به خود فعل.

در جهت نخست، این فاعل است که با یت خود، روح عمل را تولید کرده چگونگی آن را مشخص می‌نماید. در این مرحله، فاعل می‌تواند با نهادن قدم بر سر نفس، خود را به درگاه الهی رسانده به لقاء او واصل شود؛ در اینصورت آن عمل رنگی الهی یافته از جاودانگی برخوردار می‌شود. پیش از این توضیح دادیم که فاصله بین بنده و حضرت حق، تنها یک گام است، و آن گام نیز قدم نهادن بر نفس است و بس؛ در اینصورت جهت فاعلی /کننده کار از نیکوئی کامل برخوردار بوده فعل تماماً الهی خواهد شد. از همین روست که قطره اشکی که از قلب انسان تراود و از چشم او فروریزد، دریای غضب الهی را خاموش می‌سازد. در عین حال اگر حرکت انسان در هرکاری بسوی نفس اماره باشد، تنها بایک یت به آن واصل می‌شود؛ چه بین انسان و طاغوت نفس اماره نیز فاصله‌ای جز از یک قدم نیست؛ باز از همین روست که تنها یک کلمه کفرآمیز می‌تواند انسان را به پائینترین و

۱. التوبة، ۱۲۰.

پست‌ترین مدارج جهنم سقوط داده او را از تمامی مراتب انسانی دور نماید. جهت دوم اما، جهتی است که به خود فعل بستگی داشته به فاعل آن مربوط نمی‌شود. نمونه را کشف میکروب و تولید انرژی الکتریسیته، دو فعلی هستند که هرچند از چگونگی نیت کاشفان و مخترعان آن اطلاعی نداریم، اما می‌دانیم که این دو در زندگی مادی انسان بسیار نافع بوده، حیات جمعی مردمان را از آسودگی بیشتری برخوردار کرده است.

ازاینرو هرکاری به اعتبار جهت اول، و نیز به اعتبار جهت دوم، می‌تواند از نیکی و یا قبح و زشتی برخوردار شود؛ در این صورت تنها فعلی که از هر دو مرحله پیشگفته سرافراز خارج شود، می‌تواند در کمال انسان مؤثر باشد؛ هرچند فعل نیکو بدون نیکوئی فاعلی آن نیز، سرانجام به کمک انسان خواهد شتافت. پیامبر اکرم در این زمینه می‌فرماید: [۸۲۳] «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَزَرْ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^۱: «هرکس سنتی و روشی نیکو برقرار نماید، اجر و ثواب آن را بهره خواهد بُرد؛ و هرکس روش زشتی پدید آورد، گناه آن و گناه کسانی که بدان عمل می‌کنند را نصیب خود خواهد ساخت». ازاینرو اختراع برق می‌تواند برای مخترع آن فوائدی به همراه داشته باشد، اما نمی‌تواند او را به مراتب والای انسانی رهنمون شود.

در مقابل اما، عمل صالح اگر از روح صالح و نیت الهی برخوردار باشد، همچون موجودی پاک و پاکیزه به سوی درگاه الهی ارتقاء می‌یابد، تا کار و کننده آن را به محضر او رسانده موجب لقای او شود؛ قرآن کریم خود در این زمینه می‌فرماید: «يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۲: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد».

همانگونه که در سویه مقابل آن نیز، چون عملی به ریاء، نفاق، کفر و شرک آلوده گردد،

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۰۴.

۲. الفجر، ۲۸ - ۲۷.

صاحب خود را به جهنم رهنمون شده او را درجه به درجه از مقام انسانیت دور می‌کند؛ تا سرانجام در پست‌ترین مراتب جهنم جایگزین سازد. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾^۱: «هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند و هرگز بر ایشان یوری نمی‌یابی».

ازاینرو، نمی‌توان از این سخن کتاب الهی تعجب نمود، که ارسال پیامبران و کُتُب الهی، تنها برای آن بوده است که خلوص در عمل را به مردمان بیاموزند، و آنان را به این مرتبه ارزشمند راهنما شوند: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲: «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند».

نیز در قرآن کریم آمده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَانٍ﴾^۳: «بگو: شما را به یک چیز اندرز می‌دهم: دودو و یک یک برای خدا قیام کنید».

اکنون بر اساس آنچه گذشت، خواننده محترم به خوبی می‌تواند معنای حدیث مشهور نبوی را دریابد، حدیثی که در آن به ارزش تبت و برتری آن نسبت به عمل اشاره شده است: [۸۲۴] «بَيِّتَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَبَيِّتَةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»^۴: نیت مؤمن بهتر از عمل اوست و نیت کافر بدتر از عمل او می‌باشد». علامه مجلسی این روایت را نقل، و درباره معنای آن دوازده احتمال را ذکر فرموده است^۵.

بنظر ما هرچند همه این معانی صحیح می‌نماید، اما معنایی که در این سطور مجال طرح یافت، از قوت بیشتری برخوردار است.

* * *

۱. النساء، ۱۴۵.

۲. البینة، ۵.

۳. سبأ، ۴۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۸۹.

خلوص را به اعتبار تیت فعل، به مراتبی چند تقسیم می‌نمایند. توضیح آنکه هر عملی را به ناگزیر می‌بایست تنها برای حضرت حق انجام داد و بس؛ به عبارت دیگر تیتی که در هر عملی در نظر گرفته می‌شود، باید تنها حضرت حق و رضای او باشد؛ او - جلّ و علا! - خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱: «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را پرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند».

حال - همانگونه که پیش از این دیدیم - اگر در هر عملی چیز دیگری به حضرت حق افزوده شده به عنوان تیت انجام فعل، در نظر فاعل قرار گیرد، این فعل بهره‌ای از خلوص نداشته به شرک آلوده شده است. این ضمیمه می‌تواند انسانی یا غیر انسانی، حلال یا حرام، و سرانجام دنیوی و یا اخروی باشد.

ازاینرو، همانگونه که اگر فعلی بر اساس ریا انجام شد، تنها و تنها باعث سقوط خود و فاعل خود خواهد بود - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید» - فعلی که براساس اغراض دیگر پی‌ریزی شده پدید آید نیز، سرنوشتی همینگونه خواهد داشت. وضوئی که برای خنک شدن و یا نظافت صورت گیرد، هرچند موجب رفع تکلیف خواهد بود، اما وضوگیرنده نیز از شرک مبرا نبوده نتوانسته در عبادت از شرک رهائی یابد؛ این درحالی است که خداوند به صراحت مؤمنان را از شرک در عبارت بازداشته است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در

۱. البینة، ۵.

۲. البقرة، ۲۶۴.

۳. الکهف، ۱۱۰.

پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

شاید از همین روست که شماری از فقهای بزرگ شیعه - همچون شهید اول در کتاب شریف «الذکر» - به صراحت به باطل بودن اینگونه افعال گرویده، آن را حتی موجب رفع تکلیف نیز نمی‌دانند.

تئیه‌های دیگر نیز در همین شمار است، و طُرفه آنکه تئیه‌های اخروی نیز صورتی اینگونه دارد. بنا بر این اگر کسی کاری را به تئیت رضای حضرت حق، اما با انضمام تولید ثروت، تحصیل آبرو؛ و یا با انضمام تئیه‌های اخروی همچون ورود به بهشت، و یا دوری از آتش جهنم انجام داد نیز، به همینگونه فعلش فاسد بوده چون از خلوص بهره‌مند نیست، نمی‌تواند مورد پذیرش او - جلّ و علا! - قرار گیرد. از همین روست که در میان برخی از فقیهان اُمت، چنان مشهور شده است که اگر فعلی برای ورود به بهشت و یا رفع عقاب انجام شود، باطل بوده نمی‌تواند تکلیف انسان را رفع نماید.^۱

از این برتر، فقیه بزرگ شهید اول در کتاب «القواعد» خویش، اجماع تمامی فقیهان بر این مطلب را نقل کرده است.^۲

کوتاه سخن آنکه در عبادات، باید تنها حضرت حق مورد نظر بوده چیز و یا شخص دیگری در کنار او قرار نگیرد؛ بنا بر این اگر در تئیت عبادات هر چیزی جز از حضرت حق فرانظر عابدان قرار گیرد، عمل عبادی آنان باطل خواهد شد.

آری! اکنون تمام سخن در آنست که می‌توان میان «تئیت» و «انگیزه» تفاوت نهاد؛ چه ممکن است که «تئیت» انسان چیزی و «انگیزه» او چیزی دیگر باشد؛ پرواضح است که بهترین صورت برای خلوص انسان، صورتی است که تئیت و انگیزه هر دو الهی بوده انسان را مستقیماً به سوی درگاه او هدایت نماید، با اینهمه اما اگر تئیت فعل در رضایت او منحصر شود، اما انگیزه و داعی انسان بر انجام کاری چیزی غیر از رضایت او باشد نیز، می‌توان این

۱. جواهر الکلام، ج ۲ ص ۸۷.

۲. جواهر الکلام، ج ۲ ص ۸۷.

فعل را صحیح دانست. در اینجا به کوتاهی از انواع انگیزه‌های انسان - که به همراه تبت، رنگ افعال را مشخص می‌سازد - صحبت می‌نمائیم:

انواع انگیزه‌های انسان در کارها

نوع اول

منظور از این نوع، مواردی است که انگیزه انسان، امور دنیوی بوده یکی از امور مربوط به دنیا در کنار تبت الهی انسان قرار گیرد. این نوع را می‌توان به اقسامی چند تقسیم نمود:

۱. آنکه انگیزه امری نیکو باشد، که بودن آن بوسیله عقل و شرع بر نبودش ترجیح یابد. درخواست نسلی نیکوکار، آبرو، ثروت نافع و زندگی خوش و راحت، در این شمار است. تمامی این موارد را می‌توان در عنوان عام «زندگی پاک و پاکیزه انسانی / الهی» جمع نمود. قرآن کریم خود این نوع از زندگی را به عنوان جزای نیکی‌های مؤمنان در دنیا، به آنان به وعده داده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد»

نیز حضرت حق به آنان امر فرموده، تا از او درخواست نمایند تا این نوع از زندگی ارزشمند را نصیب آنان فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲: «و برخی از مردم می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش ننگه دار».

۲. این انگیزه، که گاه می‌تواند یکی از اموری باشد، که هم از نظر عقل و هم از نظر شرع مباح بوده، گناهی بر آن مترتب نیست. اگر کسی در اعمال صالح خویش به سپاسگزاری

۱. النحل، ۹۷.

۲. البقرة، ۲۰۱.

مردمان از او نظر داشته باشد، و یا در پی کسب نعمت و ثروتی حلال بوده، و یا لذتی مباح - همچون خنک شدن به هنگام وضو گرفتن - را در نظر داشته باشد، از چنین انگیزه‌هائی برخوردار شده است. پرواضح است که در اینجا، تبت این شخص تنها حضرت حق بوده، اما در کنار آن از انگیزه‌های مباح نیز برخوردار بوده است. عبادت‌های استیجاری و نیز زیارت‌های مستحبی مشاهد مشرفه، صورتی همینگونه دارد.

۳. این انگیزه، گاه می‌تواند مطلبی باشد که خود از نظر عقل و شرع مرجوح بوده، نبود آن بر بودنش ترجیح دارد. تمامی مثال‌های مذکور در مورد پیشین، اگر به تبت جمع‌آوری مال یا پرکردن صحیفه اعمال از موارد بی‌فائده صورت گیرد، می‌تواند مثال‌هایی مناسب برای این نوع از انگیزه باشد. با تأسف فراوان، امروزه شاهدیم که این نوع از انگیزه به شدت در میان مردمان - و حتی مؤمنانشان هم - شایع بوده، بسیاری از کارهای آنان تنها با این نوع از انگیزه انجام می‌پذیرد.

۴. انگیزه گاهی می‌تواند در شمار امور حرام قرار گیرد. تاریخ، شهادت می‌دهد که در روزگاران گذشته، برخی از قافله‌داران هرچند بسوی خانه خدا و یا مشاهد مشرفه حرکت می‌کرده‌اند، اما تنها در پی آن بوده‌اند که اموال کاروانیان را غارت کرده، حتی به نوامیس آنان نیز دست‌اندازی کنند. انگیزه آنان از این سفرهای معنوی، تنها رسیدن به هواهای نفسانی حرام بوده؛ و اگر این اهداف در بین نبود، آنان هرگز به زیارتی نمی‌شتافتند. امروزه نیز اینگونه داعیه‌ها را به وفور می‌توان در میان مردمان دریافت. اگر کسی با تبت بررسی آماری اینگونه انگیزه‌ها به رفتارهای مردمان بنگرد، از زیادی آن در میان آنان به تعجب فرو خواهد شد!

این مطلب، تنها مخصوص مردمان عادی نیز نمی‌باشد؛ بلکه بسیاری از خواص نیز همینگونه‌اند. آیا تمام کسانی که به نوعی به تحصیل علم می‌پردازند، تنها و تنها حضرت حق را مد نظر گرفته از شوائب نفسانی بری می‌باشند؟ آیا دنیاطلبی در تحصیل آنان دخالتی نداشته است؟

نوع دوم

نوع دیگری از انگیزه نیز وجود دارد، که گاه در کنار تبت الهی افراد، در چگونگی افعال آنان نقشی پررنگ ایفا می‌کند. این انگیزه، همان امور اخروی است که نه بدنیا، که به آخرت و تحصیل نعمتهای بی‌پایان آن، و یا دوری از عذابهای جانکاهش ارتباط می‌یابد. این نوع از انگیزه را، می‌توان به دو قسمت کلی تقسیم نمود:

۱. قسمت اول

قسمت اول، نوعی است که انگیزه فعل، تنها ورود به بهشت است و بس. قرآن کریم بر این انگیزه سخت پای فشرده است؛ بگونه‌ای که می‌توان گفت که هیچ صفحه‌ای از صفحات این کتاب آسمانی نیست مگر آنکه در آن به این انگیزه ترغیب نموده، مؤمنان را به تحصیل بهشت دعوت فرموده است. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۱: «عمل‌کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند».

صاحبان این قسمت از انگیزه نوع دوم را، می‌توان به اقسامی چند تقسیم نمود:

الف: گروهی که در عبادات و دیگر اعمال نیکویشان، تنها و تنها در پی نعمتهای ظاهری بهشتند؛ حور و قصور و لذات گوناگون آن - که در قرآن کریم و سنت شریف، به تفصیل بیان شده -، تنها چیزی است که وجهه همت اینان بوده، به چیزی جز از آن نظر ندوخته‌اند. اینان هرچند به بهشت واصل می‌شوند، اما اصحاب قلوب اینان را بندگان شکم و شهوت می‌دانند، که آرزوهای مادی خود را از این دنیا به سرای دیگر برده‌اند، تا در آن سرا به کام دل برسند!

ب: گروهی دیگر از اینان، نه در پی رسیدن به حوریان و نه‌های شیر و عسل، که در پی

۱. الضافات، ۶۱.

رسیدن به مجالست انبیاء و صالحان هستند. آنان همنشینان بانیکان روزگار و برتر از همه آنان، پیامبران و ائمه هدی را بالاتر از دیگر نعمتها یافته، در آنچه انجام می دهند به این منظور والا نظر می دوزند. حضرت حق، خود اینان را وعده فرموده است که به نعمت مورد نظرشان واصل خواهند شد: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصُّدُقِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱: «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند».

او خود بندگان را امر فرموده است، تا در یکایک نمازهای خود این مقام را بدعا درخواست نمایند، تا قدمی از گروه اول پیشتر روند: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^۲: «ما را به راه راست هدایت کن * راه کسانی که ایشان را نعمت داده ای، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان».

اهل دل، اینان را عشق بازان و ذوق ورزان می دانند، که به عشق جمال محمدی دست از جهان کشیده اند، و در پی جمال بی مثال او و خاندان پاک و پاکیزه اش سر در پی قیامت نهاده اند.

ج: گروهی دیگر از همینان، آنانند که در کارهایشان، انگیزه ای جز از قرب و نزدیکی به خداوند ندارند. محرک و انگیزه اینان، تنها مقام قرب اوست؛ چه اینان حتی به بهشت و حور و قصور آن نیز نیم نگاهی نمی اندازند. قرآن کریم چنین مرتبه والائی را از همسر فرعون نقل می نماید، که بزرگوارانه دست از نعمت ظاهری دنیا کشید، اما نظرش نه به نعمت ظاهری اخروی، که به مقام قرب الهی بود: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳: «ای پروردگار من، برای من

۱. النساء، ۶۹.

۲. الحمد، ۷ - ۶.

۳. التحریم، ۱۱.

در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکاره برهان».

این کتاب آسمانی، این مقام را برای متّقیانی که با تمام وجود تقوای الهی را پیشه خود می‌کنند - و از اینرو به مقام نفس مطمئنّه رسیده‌اند -، وعده فرموده است: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَعْدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا»؛

و باز می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ﴾^۲: «ای روح آرامش یافته *، به سوی پروردگارت باز گرد».

اهل دل، اینان را عارفان حقیقی می‌دانند، که با شناخت حضرت حق، قرب او را حتی برتر از نعمت همنشینی با پیامبران و اولیاء دریافته‌اند.

این سه گروه، افرادی هستند که در قسمت اوّل از نوع دوّم، جای خواهند گرفت؛ چه انگیزه آنان از آنچه انجام می‌دهند، طمع در نعمتهای بهشتی است. پرواضح است که این نعمتها - همانگونه که گذشت - از مراتبی چند برخوردار است، که توجّه آنان به این مراتب، اقسام سه گانه ایشان را تشکیل داد.

۲. قسمت دوّم

کسانی در این قسمت جای می‌گیرند، که نیکوکاری را از ترس جهنم و جهة همت خود ساخته‌اند. اینان بیشتر از گروه اوّل می‌باشند، بگونه‌ای که می‌توان ادّعا نمود اگر ترس از جهنم نمی‌بود، تنها شماری اندک از مردان هر روزگار به عبادت حضرت حق می‌پرداختند؛ چه می‌توان گفت که تمامی مؤمنان جز تعداد انگشت شماری از آنان، ترس از جهنم را در دل داشته برای احتراز از آن به عبادت می‌پردازند.

۱. القمر، ۵۵ - ۵۴.

۲. الفجر، ۲۸ - ۲۷.

اینان را نیز بر اساس همان انگیزه‌هایشان، می‌توان به چند گروه تقسیم نمود:

الف: گروه اوّل، تنها از ترس آتش و عذابهای جانکاه آن به نیکوکاری می‌پردازند. عذابهایی که سخت بزرگ است و جانسوز، بگونه‌ای که در همهٔ تاریخ عقول مردمان از شدّت آن در هراس بوده، حتّی به حیرت دچار شده است. قبول این عذابها تنها با تأمل در قدرت لایزال خداوندی ممکن است؛ چه همانگونه که ذات او - جلّ و علا! - قابل درک نیست، چگونگی افعال او - که از همان ذات نشأت گرفته است - نیز، برای عقول انسانها قابل درک نمی‌باشد. تنها توجّه به این نکته که جهنّم و عذابهای آن نشانهٔ غضب خداوندی است، می‌تواند چگونگی این عذابها را تبیین نماید. از همین روست که پیامبر اکرم در تمامی لحظات، در پی آن بوده‌اند که حتّی با نشان دادن یک برگ گیاه، توجّه مردم را به قدرت بی‌پایان الهی جلب نمایند، تا آنان دریابند که آنکس که رحمتش در قالب چنین خلقت منظم بی‌انتهایی جلوه گر می‌شود، غضبش نیز در قالب چنان مخلوق عظیم هراس‌انگیزی ظاهر خواهد شد!

در اینجا به شماری از این آیات اشاره می‌کنیم: «انْطَلِقُوا إِلَىٰ ذِي ظُلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٍ»^۱: «به سوی آن دود سه شعبه به راه افتید * که نه از آسیتان نگه دارد و نه دفع آن شعله کند * و جهنم شراره‌هایی می‌افکند هر یک به بلندی کاخی عظیم * گویی که اشترانی زردگونند»؛

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»^۲: «طعامی جز خار ندارند * که نه فربه می‌کند و نه دفع گرسنگی»؛

«وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّنْ يَحُمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ»^۳: «و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامهٔ اعمالشان به نشانهٔ

۱. المرسلات، ۳۰ - ۳۳.

۲. الغاشية، ۷ - ۶.

۳. الواقعة، ۴۱ - ۴۴.

جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود! * آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند * و در سایه دودهای متراکم و آتشزا! * سایه‌ای که نه خنک است و نه آرامبخش!؛

﴿خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَلَئْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ * لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾^۱: «او را بگیرد و دریند و زنجیرش کنید! * سپس او را در دوزخ بیفکنید! * بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید * چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد * و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌نمود * از این رو امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد * و نه طعامی، جز از چرک و خون! * غذایی که جز خطاکاران آن را نمی‌خورند!».

پرواضح است که این آیات و نمونه‌های بسیار آن، که بوفور در قرآن کریم آمده است، قلوب را بسوی رستگاری تحریک می‌نماید، و از فروافتادن در این ورطه هراس‌انگیز باز می‌دارد.

ب: ترس از همنشینی با دشمنان خدا و دشمنان پیامبران ، که همان همنشینان بدکار می‌باشند نیز، در شمار انگیزه‌های این قسم از مردمان است. همنشینانی که مجالست آنان بدتر از آتش جهنم است؛ از اینرو قرآن کریم بوضوح اشاره می‌نماید، که دوزخیان خود طالب دوری از همنشینان خود هستند: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾^۲: «و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست! * و آنها [شیاطین] این گروه را از راه خدا

۱. الحاقه، ۳۰ - ۳۷.

۲. الزخرف، ۳۶ - ۳۹.

باز می‌دارند، در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! * تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می‌گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود چه بد همنشینی بودی! * (ولی به آنها می‌گوییم): هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید و همه در عذاب مشترکید!»؛

﴿كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتُ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولِيهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِن لَا تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ أُولِيهِمْ لِأُخْرِيَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ﴾^۱: «هر زمان که گروهی وارد می‌شوند، گروه دیگر را لعن می‌کنند تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند. (در این هنگام) گروه پیروان درباره پیشوایان خود می‌گویند: «خداوندا! اینها بودند که ما را گمراه ساختند پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن! (کیفری برای گمراهیشان، و کیفری بخاطر گمراه ساختن ما)». می‌فرماید: «برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است ولی نمی‌دانید! (چرا که پیروان اگر گرد پیشوایان گمراه را نگرفته بودند، قدرتی بر اغوای مردم نداشتند.)» * و پیشوایان آنها به پیروان خود می‌گویند: «شما امتیازی بر ما نداشتید پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می‌دادید!»؛

﴿هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ * هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ * وَآخِرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ * هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ * قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ * قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ * وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رَجُلًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ * أَخَذْنَا هُمُ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ * إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴾^۲: «این (پاداش پرهیزگاران است)، و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است * دوزخ، که در آن وارد می‌شوند و چه بستر بدی است! * این نوشابه «حمیم» و «غساق» است [دو مایع سوزان

۱. الأعراف، ۳۹ - ۳۸.

۲. ص، ۵۵ - ۶۴.

و تیره رنگ [که باید از آن بچشند! * و جز اینها کیفرهای دیگری همانند آن دارند! * (به آنان گفته می‌شود): این گروهی است که همراه شما وارد دوزخ می‌شوند (اینها همان سران گمراهیند) خوشامد بر آنها مباد، همگی در آتش خواهند سوخت! * آنها (به رؤسای خود) می‌گویند: «بلکه خوشامد بر شما مباد که این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید! چه بد قرارگاهی است اینجا!» * (سپس) می‌گویند: «پروردگارا! هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته، عذابی مضاعف در آتش بر او بیفز!» * آنها می‌گویند: «چرا مردانی را که ما از اشرار می‌شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی‌بینیم؟! * آیا ما آنان را به مسخره گرفتیم یا (به اندازه‌ای حقیرند که) چشمها آنها را نمی‌بیند؟! * این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان!».

امیرالمؤمنین در دعای خضر - نامبردار به دعای کمیل - می‌فرماید: [۸۲۵] «فَلَيْتَ صَبَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ»^۱: «اگر مرا برای عقوبت نمودن با دشمنانت همنشین کردی، و بین من و کسانی که عذابشان می‌دهی جمع نمودی، و میان من و دوستان و اولیاء خودت فاصله انداختی». ج: ترس از دوری از خداوند و محبوب بودن از او، و محروم ماندن از رحمت و فضل و کرمش نیز، در همین شمار است. این عذاب، در شمار سخت‌ترین عذابهای الهی است؛ بلکه می‌توان گفت که اهل الله هیچ عذابی را هراس‌انگیزتر از آن نمی‌یابند. حضرت حق خود به این عذاب اینگونه اشاره کرده است: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ»^۲: «(همان کسی که) وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «این افسانه‌های پیشینیان است!» * چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! * چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند!».

۱. مفاتیح الجنان، دعاء کمیل.

۲. المطففين، ۱۳ - ۱۵.

و باز می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾^۱: «(آری) در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است * و به پروردگارش می‌نگرد! * و در آن روز صورتهایی عبوس و در هم کشیده است * زیرا می‌داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می‌شکند!».

امیرالمؤمنین نیز در همان دعای کمیل می‌فرماید: [۸۲۶] «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوُكَ»^۲: «بر فرض که ای پروردگار و آقا و مولای من!، من صبر کردم بر عذاب تو اما چگونه بر دوری از تو صبر کنم، و بر فرض که بر سوزندگی آتش تو صبر کنم اما چگونه بر نگرستن بر بزرگواری تو و بی‌بهرگی خود از آن صبر کنم، و یا چگونه در آتش مسکن گزینم در حالی که امید من بخشش تو است».

از میان این سه انگیزه، ترس اوّل مربوط به تمامی مردمان، ترس دوّم ویژه خواصّ آنان، و ترس سوّم مخصوص آخصّ خواص است. روشن است که در هر عصر و روزگاری، گروه دوّم و سوّم کم‌شمار بوده، تنها اندکی از مردم به مرتبه دوّم، و انگشت شماری از آنان به مرتبه سوّم واصل می‌شوند.

بهر حال می‌توان چنین گفت که این انگیزه نیز، برای دور کردن مردم از سخط و غضب الهی کارائی داشته، همانگونه که می‌تواند آنان را به رضای او نزدیک نماید. آری! این انگیزه بیشتر بکار عموم آنان می‌آید، و خواص را چندان کارگر نخواهد بود.

نوع سوّم

در کنار دو نوع انگیزه‌های پیشگفته، نوعی دیگر از انگیزه نیز وجود دارد، که می‌توان

۱. القیامة، ۲۲ - ۲۵.

۲. مفاتیح الجنان، دعاء کمیل.

آن را به صورت مستقل، نوع سوّم خواند. این نوع، همان تجسّم اعمال است که خود از اقسامی چند برخوردار است. ما پیش از اشاره به این اقسام، به اختصار به یادآوری آنچه پیش از این درباره تجسّم اعمال گذشت، می‌پردازیم.

دیدیم که تمامی اعمال انسان - خواه در شمار کارها، سخنان، و یا حتی افکار و نیتهای او باشد -، در عالم واقع، از صورتی مناسب خود برخوردار است. این صورتها همچون قالبی است که با عمل آدمی همسانی داشته، مطابق شایستگی یا ناشایستگی آن، در آن عالم پدید می‌آید. بدین ترتیب هر سخن، اندیشه، و یا کاری که از آدمی سر می‌زند، بصورتی مناسب خود در جهان جاودان، باقی می‌ماند؛

از این مطلب، به عنوان «تجسّم اعمال» یاد شده است.

بر این اساس، سعادت دو جهانی و نیز شقاوت و بدبختی هر دو سرا، برای یکایک مردمان، تنها در گرو اعمال خود آنهاست. توجّه به این نکته - که وحی، حدیث و عقل هم بر آن هماویند -، می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای دعوت انسانها به انجام کارهای نیکو، و پرهیز از کارهای ناپسند باشد.

اکنون، با یادآوری این مطلب، اضافه می‌کنیم که بررسی آیات قرآن کریم و روایات متعدّد اهل بیت که در این زمینه صادر شده، و نیز آنچه فلسفه اسلامی و عرفان الهی بر آن مهر تأیید نهاده‌اند، نشان می‌دهد که تجسّم عمل، بر چند گونه است؛ از اینرو، بدون تردید خاصیت انگیزه‌بودن نیز در آن بر چند گونه خواهد بود. ما در اینجا به اختصار از این گونه‌ها سخن خواهیم گفت.

اشاره‌ای به انواع تجسّم عمل

۱. تجسّم اعمال در همین عالم

این تجسّم، می‌تواند برای انسان، فرزندانش، نزدیکان او، و سرانجام جامعه‌ای که در آن بسر می‌برد، به‌روزی و یا سیه‌روزی را در پی داشته باشد. به شماری از آیاتی که

در این زمینه نازل شده است، بنگرید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۱: «هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم»؛

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»^۲: «و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند این رحمتی از پروردگارت بود»؛

«وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ»^۳: «و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید!»؛
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَلِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ يُقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۴: «ای مردم! ستمهای شما، به زیان خود شماست! از زندگی دنیا بهره (مبیرید)، سپس بازگشت شما بسوی ماست و ما، شما را به آنچه عمل میکردید، خبر میدهم! * کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند»؛

۱. النحل، ۹۷.

۲. الکهف، ۸۲.

۳. هود، ۵۲.

۴. یونس، ۲۳.

﴿لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ﴾^۱: «و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران بخاطر اعمالشان وارد می‌شود، و یا بنزدیکی خانه آنها فرود می‌آید»؛

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند)، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!»؛

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۳: «فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است».

این آیات در قرآن کریم سخت زیاد است، و بروشنی دلالت می‌نماید که سعادت و شقاوت دوجہانی، تنها در گرو اعمال نیک و بد انسان است و بس.

بر این اساس، بانگهای آماری به آیات این کتاب آسمانی، می‌توان در زمینه حاضر به شش گروه از انگیزه‌ها دست یافت، که در کنار تبت الهی قرار می‌گیرد، تا بندگان را از ترس تجسم اعمال به عبادت او وادارد. این شش دسته عبارتند از:

الف: آنکه انگیزه، سعادت خود انسان باشد.

آیه نخست از آیات پیشگفته، بر این انگیزه دلالت می‌نماید.

ب: آنکه، انگیزه سعادت نزدیکان انسان باشد.

آیه دوم از آیات پیشگفته بر این انگیزه دلالت می‌نماید.

ج: آنکه انگیزه، سعادت ملتی که انسان در میان آنان می‌زید، باشد.

۱. الرعد، ۳۱.

۲. النحل، ۱۱۲.

۳. الزوم، ۴۱.

آیه سوّم از آیات پیشگفته، بر این انگیزه دلالت می‌نماید.
 د: آنکه انگیزه، برطرف نمودن بدبختی از خود انسان باشد.
 آیه پنجم از آیات پیشگفته، بر این انگیزه دلالت می‌نماید.
 ق: آنکه انگیزه، برطرف نمودن بدبختی از نزدیکان انسان باشد.
 آیه‌های پنجم و ششم از آیات پیشگفته، بر این انگیزه دلالت می‌نماید.
 ک: آنکه انگیزه، برطرف نمودن بدبختی از ملّتی که انسان در میان آنان می‌زید، باشد.
 آیه‌های هفتم و هشتم از آیات پیشگفته، بر این انگیزه دلالت می‌نماید.

۲. تجسّم اعمال در قیامت

پیش از این، اشاره کردیم که اعمال انسان در عالم واقع به صورتی مناسب خود ظهور می‌یابد. این اعمال، از لحظه مرگ همراه انسان بوده در قبر او را همراهی می‌نماید؛ پس از آن در صحنه قیامت نیز برای دیگران آشکار می‌گردد، و زان پس هرگز بر او و دیگران پوشیده نخواهد بود. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱: «ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!». مراد از کلمه «روز» در این آیه شریفه، لحظه مرگ - و نه روز قیامت - می‌باشد؛ چه از لحظه مرگ، حجابها رفع می‌شود و انسان از دیدی کامل برخوردار می‌گردد. ازاینرو، از آن لحظه به بعد - که نهایی نخواهد داشت -، انسان اعمال خود را بصورت مجسّم به همراه خواهد داشت.

علامه مجلسی این مطلب را به تفصیل مورد بررسی قرار داده، و آن را از ضروریّات اسلام و تشیّع دانسته است.^۲

۱. ق، ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۴۴ - ۲۹۴.

اکنون اضافه می‌کنیم که انگیزه بودن این قسم نیز، خود بر چند نوع است:
الف: این انگیزه، می‌تواند بدست آوردن همنشین نیکو در قبر، و آسودگی در دوران
برزخ تا ظهور قیامت باشد.

قرآن کریم مؤمنان را بر این امر ترغیب فرموده است. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿إِنِّي
ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ
جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ^۱: «(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم پس به سخنان
من گوش فرا دهید!» * (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: «وارد بهشت شو!»
گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند ... * که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان
قرار داده است!».

این آیه، بوضوح دلالت می‌کند که منظور از «بهشت» در اینجا، همان بهشت برزخی
است، که بمحض بشهادت رسیدن آن نبی بزرگوار فرادستش آمد؛ و ایشان در همان بهشت
فریاد زد: ای کاش قوم من می‌دانستند که خداوند چه مایه بزرگوار است، و چه معامله
بزرگوارانه‌ای با من نمود!

تأمل در همین آیه، نشان از بزرگواری آن پیامبر دارد. چه ایشان در پی آن بود که
کشندگان با دریافت این حقیقت، خود نجات یابند و به سعادت رسند!

آری! این آیه دلالتی بر آنکه تکریم الهی از باب تجسم اعمال بوده است، نخواهد داشت؛
اما این مطلب را از آیات دیگری - که ذکر شماری از آنها گذشت -، می‌توان استفاده نمود.
آیاتی همچون این آیه شریفه: ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكَ﴾: «این بخاطر چیزی است که
دستهای شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست)».

ب: انگیزه، گاه می‌تواند حفظ انسان از عذاب قبر باشد.

قرآن کریم بر این نوع از عذاب تأکید فرموده، در آیات بسیاری به وجود و نیز چگونگی

آن پرداخته است. این، از آنروست که مردمان قبل از خروج از دنیا خویشان را از آن عذاب حفظ کرده، پس از مرگ بدان دچار نشوند. ازاینرو بدون تردید می‌توان نقش انگیزه بودن را برای آن قائل شد. به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَتُّوهُمْ السَّاعَةَ أَذْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۱: «خداوند او را از نقشه‌های سوء آنها نگه داشت، و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد!» * عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): «آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید!»؛ ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۲: «و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان (مرگ)، جانشان را می‌گیرند و بر صورت و پشت آنها می‌زنند و (می‌گویند): بچشید عذاب سوزنده را (، به حال آنان تأسف خواهی خورد)!».

ج: همنشینی با اولیاء الهی، و برتر از همه معصومان نیز می‌تواند در شمار این انگیزه‌ها قرار گیرد.

اینان در قیامت تحت لوای حمد جمع می‌شوند، و اعمال نورانی خود را همچون درختی پربار می‌یابند، که می‌توانند هر لحظه از ثمرات و میوه‌های رنگارنگ آن بهره‌مند شوند. هرچند روایات ما در این زمینه به مرتبه یقین آفرینی رسیده است، اما باز در این باره هم کلام الهی سخت گویا است؛ به این چند آیه بنگرید: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَا كُنْكُمْ فَتَنَّاكُمْ

۱. غافر، ۴۵ - ۴۶.

۲. الأنفال، ۵۰.

أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُكُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ^۱: «(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش‌رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می‌کند (و به آنها می‌گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است! * روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آنها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب! * آنها را صدا می‌زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می‌گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!».

د: پرهیز از آشکار شدن اعمال ناشایست انسان، در صحرای محشر.

این مطلب هم می‌تواند در شمار انگیزه‌ها باشد؛ چه انسان از آبروریزی و سیه‌چهره شدن خویش در مقابل دیگران، سخت هراسناک و گریزان است. قرآن کریم به این نوع از انگیزه‌ها هم اشاره کرده، و آن را در شمار محرک‌های قدرتمند به حساب آورده است؛ از همین روست که به تأکید و تکرار، وضعیّت مردمان در صحرای قیامت را یادآوری می‌فرماید، تا مؤمنان با در نظر گرفتن آن، پیش از ورود به آن موقف به حساب خویش بپردازند، و از سیه‌روئی در آن پرهیزند. نمونه را تنها به این یک آیه بنگرید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ رَحِيمٌ^۲: «روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد

۱. الحدید، ۱۲ - ۱۴.

۲. آل عمران، ۳۰.

خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که‌ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند. و خدا به بندگان مهربان است».

ق: بدست آوردن نعمتهای رنگ‌رنگ الهی در جهان آخرت، نیز می‌تواند در شمار این انگیزه‌ها قرار گیرد.

چه آدمی بر اساس آنچه گذشت، درمی‌یابد که بهشت تنها ثمره اعمال خوداوست، که پیشاپیش به آن سرای جاودان فرستاده است؛ ازاینرو بانیکی در این جهان زودگذر، در پی آن می‌شود که جهان باقی خویش را به بهترین وجه بیاراید، و سرای دائمی را زینت بخشد. قرآن کریم بر این انگیزه نیز سخت پای فشرده، و در جای جای خود به آن اشاره کرده است: ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱: «بخورید و بیاشامید، گوارا باد شما را. اینها پاداش اعمالی است که در ایام گذشته به جای می‌آورده‌اید»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است»؛ ﴿وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۳: «هر نیکی را که پیشاپیش برای خود روانه می‌دارید نزد خدایش خواهید یافت»؛

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۴: «پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند * و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند».

ک: پرهیز از عذابهای اخروی نیز، حالتی اینگونه دارد. چه انسان باز درمی‌یابد که زندگی اخروی او، تنها در صورتی به عذابهای جانکاه قرین

۱. الحاقه، ۲۴.

۲. الحشر، ۱۸.

۳. البقرة، ۱۱۰.

۴. الزلزلة، ۸ - ۷.

خواهد شد، که خود این عذابها را پیشاپیش به آن سرا فرستد، و در حساب اعمال خود ذخیره نماید. روایات شیعه و سنی بر این مطلب هماهنگ است؛ اما ما در این زمینه، باز هم تنها به شماری از آیات قرآن کریم اشاره می‌کنیم: ﴿نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ * ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ^۱: «و گوییم: بچشید عذاب آتش سوزان را * این پاداش اعمالی است که پیشاپیش به جای آورده‌اید و گر نه خداوند به بندگان ستم روا نمی‌دارد»؛

﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۲: «روزی که آدمی هر چه را پیشاپیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک می‌بودم»؛ ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ * يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي^۳: «و در آن روز جهنم را حاضر می‌کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می‌شود اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟! * می‌گوید: «ای کاش برای (این) زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم!».

۳. تأثیر اعمال و اندیشه‌ها بر نفس آدمی

تجسم اعمال را معنایی دیگر نیز هست، که از دو معنای پیشگفته ظریف‌تر می‌باشد. در این معنا، تأثیر اعمال، سخنان و اندیشه‌ها بر نفس انسانی را، تجسم آنها می‌خوانند. چه نفس انسان بوسیله این امور اندک اندک رنگ می‌گیرد، و به سوی هدف نهائی آنها رهسپار می‌شود؛ حال اگر این امور از رنگی انسانی / الهی برخوردار باشد، نفس نیز به همین رنگ درآمده اندک اندک از مراتب پائین به سوی کمالات بی‌پایان انسانی رو می‌نهد، تا به مراتب انسان کامل واصل شود؛

۱. آل عمران، ۱۸۲ - ۱۸۱.

۲. النبأ، ۴۰.

۳. الفجر، ۲۴ - ۲۳.

در سویه مخالف امّا، اگر کارها، سخنان و اندیشه‌های انسان از رنگی شیطانی برخوردار باشد، اندک اندک نفس انسان رنگی شیطانی می‌پذیرد، تا خود سرانجام در شمار شیاطین درآید. این مطلب نیز «تجسّم اعمال» خوانده شده است. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۱: «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند».

اینان در دنیا از قلبی که عرش خداست برخوردارند، و در قیامت نیز نوری همچون نور ماه گرداگرد آنان را فرا می‌گیرد، که تمامی محشریان آن را در می‌یابند؛ و برتر از همه آنکه سرانجام به مقام همنشینی با اولیاء و حتّی ائمّه هدی سرافراز می‌شوند.

بدکاران نیز در این دنیا نفسی حیوان‌گونه می‌یابند، و در آن دنیا از صورتی همچون سگ و خوک و گرگ برخوردار می‌شوند. اینان در هر دو دنیا از کوری قلب رنج می‌برند، و سرانجام سیاهی باطنشان آنان را به دوزخ راهنمائی خواهد کرد: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^۲: «هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند».

این نوع از تجسّم عمل نیز می‌تواند به اقسام گوناگونی تقسیم شود؛ چه انگیزه بودن این نوع نیز، خود از حالات مختلفی برخوردار است. ما در اینجا به شش مورد از این انگیزه‌ها اشاره می‌نمائیم:

الف: شرافت و آبرودار بودن نزد اهل دل و صالحان روزگار، می‌تواند به عنوان انگیزه‌ای قوی، مردمان را به سوی انجام نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها راهنمائی کند. این شرافت در هر دو عرصه جهان فانی و جهان باقی ظهور خواهد داشت. پرواضح است که این مطلب، امری ارزشمند است، هر چند شرافت نزد خداوند متعال برتر از آن خواهد بود.

۱. النساء، ۶۹.

۲. النساء، ۱۴۵.

در این زمینه، توجّه به این مطلب که اگر آدمی بداند تمامی کارهای او تحت اشراف علمی حضرت ولیّ عصر - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف! - انجام می‌گیرد، و آن دُرْدانه آفرینش از تمامی افعال او آگاه است، هرگز به شماری از کارهای پست تن نمی‌دهد، بلکه دائماً خود را در حالتی قرار می‌دهد که آن حضرت از او راضی بوده آبرویش در آن بارگاه عظیم محفوظ ماند، می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد؛ چه پس از آن درمی‌یابد که همین اشراف در قیامت برای تمامی مردمان حاصل می‌شود، و همه او را می‌نگرند و از اعمال او آگاهی می‌یابند؛ و افسوس که برخی از مردمان در حالتی به قیامت وارد می‌شوند، که بر پیشانی‌شان مهر زده‌اند که: این فرد از اهالی آتش است و او را از آن خلاصی نیست!؛ ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكْمًا وَصَمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ﴾^۱: «و در روز قیامت در حالی که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال و کر محسورشان می‌کنیم و جهنم جایگاه آنهاست».

این آبروریزی، خود عذابی است سخت، که بر دیگر عذابهای اخروی او افزوده می‌شود. افتخار مؤمنان به صحیفه اعمالشان در آن روز، نیز همینگونه است؛ که خود نعمتی است افزون بر نعمتهای دیگر بهشت: ﴿هَاوُمُ اقْرَؤْا كِتَابِيَهٗ﴾^۲: «نامه مرا بگیرید و بخوانید». و سرانجام او در آن جهان به مرتبتی نائل می‌شود، که می‌تواند سلام حضرت حق را از مصدر عزّت دریابد؛ و چه نعمتی می‌تواند برتر از این باشد!؛ ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۳: «و سلامی که سخن پروردگار مهربان است».

بهررو در انگیزه بودن این نوع از دواعی نیز نمی‌توان تردید نمود؛ بلکه در عمومیت آن نیز تردیدی نیست. از اینروست که مؤمنان می‌باید با تقویت آن در جان خویش، به کمال دست یابند و به مراتب والای بهشت نائل شوند.

۱. الإسراء، ۹۷.

۲. الحاقّة، ۱۹.

۳. یس، ۵۸.

نوع چهارم

نوع چهارم از انگیزه‌ها، ذات اقدس الهی است، که برترین و شریفترین انگیزه‌های انسانی است. انگیزه بودن حضرت حق برای انسان را نیز، می‌توان به صورتهای گوناگونی ترسیم نمود:

۱. **تَقَرَّب به او - جَلَّ و علا!**، که همان تَقَرَّب بنده به مولاست، می‌تواند یکی از این انگیزه‌ها باشد. تَقَرَّب و نزدیک شدن، خود دارای مراتبی است که از شدت و ضعف این قرب ناشی شده است. برخی از انواع این تَقَرَّب عبارتند از:

الف: تَقَرَّب عموم مردمان به حضرت حق؛

ب: تَقَرَّب خواص مردمان به حضرت حق؛

ج: تَقَرَّب اَخَص خواص به حضرت حق.

پرواضح است که هر یک از این مراتب سه گانه را نیز مراتب بشمار است، که باز از شدت و ضعف آنها سرچشمه گرفته است.

۲. **اطاعت امر حضرت حق** نیز، می‌تواند در شمار انگیزه‌های اخلاقی قرار گیرد. این انگیزه نیز بواسطه شدت و ضعف اطاعت، خود صورتهای گوناگونی می‌پذیرد:

الف: اطاعت عوام مردمان؛

ب: اطاعت خواص مردمان؛

ج: اطاعت اَخَص خواص مردمان.

این مراتب سه گانه نیز، خود از مراتبی بشمار برخوردار است.

۳. **حیای بنده از مولی** نیز صورتی اینگونه دارد؛ چه بنده حق شناس همواره از آنکه مولی او را در مقام عصیان بیابد، حیا می‌کند، تا بنده ناشکر قلمداد نشود. این انگیزه نیز از مراتبی چند برخوردار است:

الف: حیاء عموم مردمان از مولی؛

ب: حیاء خواص از مولی؛

ج: حیاء أخص خواص از مولی.

۴. شکرگذاری از مولی نیز در همین شمار است؛ مراتب گوناگون این انگیزه را اینگونه

می‌توان ترسیم کرد:

الف: شکرگذاری عموم مردمان از مولی؛

ب: شکرگذاری خواص از مولی؛

ج: شکرگذاری أخص خواص از مولی.

۵. رضایت مولی - جَلَّ وَعَلَا! - نیز می‌تواند در شمار انگیزه‌ها باشد. این نوع، در قرآن کریم برتر و ارزشمندتر از خود بهشت نیز خوانده شده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱: «خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت‌هایی را وعده داده است که جویها در آن جاری است، و بهشتیان همواره در آنجاوند و نیز خانه‌هایی نیکو در بهشت جاوید. ولی خشنودی خدا از همه برتر است که پیروزی بزرگ، خشنودی خداوند است».

رضایت مولی - که گاه بهشت عدن خوانده شده -، پاداش کاملان دانسته شده است؛ چه آنان به چیزی جز از آن، رضایت نمی‌دهند: ﴿مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾^۲: «و رهبانیتی که به بدعت آورده‌اند ما بر آنها مقرر نکرده‌ایم، اما در آن خشنودی خدا می‌جستند».

آنان که در این دنیا به هدایت الهی سرفرازند، در آن جهان به این بهشت رهنمون می‌شوند و از رضایت الهی برخوردار. پرواضح است که هیچ لذتی برای اینان در شمار لذت استفاده از رضایت الهی قرار نخواهد داشت: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ *

۱. التوبة، ۷۲.

۲. الحديد، ۲۷.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱: «(آری) از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد * خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید».

مراتب این انگیزه

این انگیزه نیز از مراتبی چند برخوردار است:

الف: مرتبه ضعیف آن، که فرادست عموم مردمان خواهد آمد؛

ب: مرتبه متوسط، که مربوط به خواص می‌باشد؛

ج: مرتبه شدید، که مخصوص اخص خواص است.

۶. محبت حضرت حق - جلّ و علا! - نیز گاه می‌تواند در شمار انگیزه‌ها باشد.

این انگیزه، تنها ویژه کسانی است که از جام محبت او نوشیده‌اند، و جان خویش را به آن موهبت ناب صیقل داده‌اند.

از آنجا که محبت نیز از مراتبی چند برخوردار است، انگیزه بودن آن نیز صورتهای گوناگونی می‌پذیرد. در اینجا به شماری از این صورتهای اشاره می‌کنیم:

الف: مرتبه ضعیف آن، که می‌تواند انگیزه عموم مردم برای رسیدن به درجات کمال باشد؛

ب: مرتبه متوسط آن، که تنها فرادست خواص می‌آید، آنان که قلبهایشان از محبت الهی سرشار است، و ضرباهنگ آن، با این محبت هماهنگی یافته است.

ج: مرتبه شدید آن، که تنها انگیزه شماری از اخص خواص است. اینان نزد اهل دل آزادگانند، که از بند دنیا و آخرت رهیده‌اند. حضرت حق، خود اینان را اینگونه توصیف

فرموده است: «مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱: «هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش ندارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشاینده و داناست.»

۷. خود حضرت حق -جل و علا- برتر از همه اما، آنست که انگیزه انسان، صرفاً خود حضرت حق باشد و بس. این مرتبه تنها برای اولیاء کامل الهی دستیاب می‌شود، که هرگز شیطان را بدانان راهی نیست. اینان یگانه‌های کم‌شمار روزگارانند، که در قرآن کریم با نام «مُخْلِصِينَ» خوانده شده‌اند.

این انگیزه نیز دارای مراتبی است، که از مراتب و مقامات معنوی اینان حکایت می‌کند. شماری از این مراتب عبارتست از:

الف: مرتبه نخست این انگیزه، آنست که صفات فعلی حضرت حق -همچون رحمت، رأفت، هدایت، عنایت و آفرینندگی او- در نظر سالک واصل جلوه گر شده، او را به کسب کمالات تحریک نماید.

ب: مرتبه دوم که پس از آن واقع می‌شود، مرتبتی است که در آن، صفات ذاتی حضرت حق -و نه صفات فعلی او- انگیزه سالک کامل خواهد بود. علم، قدرت، مالکیت، قدوسیّت و جبروت او، می‌تواند در این شمار باشد. به شماری از این صفات در پایان سوره حشر اینچنین اشاره شده است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عُلِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱: «اوست خدایی یگانه. هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است * اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریک قرار می دهند منزّه است * اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورت بخش است، اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است».

عبادت خاضعان، که خوف و خشیتی برخاسته از عظمت او بدست آورده اند، از این نوع می باشد.

ج. وجه الله. این انگیزه در این قسم، گاه می تواند وجه الله - تعالی! - باشد. به این وجه در ابتدای سوره حدید اینگونه اشاره شده است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ^۲: «اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن».

در قرآن کریم، بارها بر این مطلب تأکید شده است، که اولیاء الهی تنها برای او به کاری اقدام و یا کاری را ترک می کنند؛ همانگونه که بارها سعادت دو دنیا در گرو این مطلب دانسته شده است. به این چند آیه بنگرید: ﴿بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ^۳: «آری، هر کس که از روی اخلاص رو به خدا کند و نیکوکار بود، پاداشش را از پروردگارش خواهد گرفت»؛

﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ^۴: «اگر با تو به داوری برخیزند بگوی: من و پیروانم در دین خویش به خدا اخلاص ورزیدیم»؛

۱. الحشر، ۲۴ - ۲۲.

۲. الحدید، ۳.

۳. البقرة، ۱۱۲.

۴. آل عمران، ۲۰.

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱: «من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم»؛

«قُلْ إِن صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۲:

«بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا آن پروردگار جهانیان است * او را شریکی نیست. به من چنین امر شده است، و من از نخستین مسلمانانم»؛
«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»^۳: «کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند و خواستار خشنودی او هستند، طرد مکن»؛
«ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴: «این بهتر است برای کسانی که خشنودی خدا را می جویند و ایشان رستگارانند»؛

«إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»^۵: «جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما نه پاداشی می خواهیم نه سپاسی * ما از پروردگار خود می ترسیم، در روزی که آن روز عبوس و سخت و هولناک است».

روایت مشهور از امیرالمؤمنین: [۸۲۷] «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»: «تو را از سر ترس از آتش و یا از سر طمع در بهشت عبادت نمی کنم، بلکه یافتتم که شایسته عبادتی از اینرو به عبادت تو پرداختم»،
نیز بر همین مطلب دلالت می نماید.

۱. الأنعام، ۷۹.

۲. الأنعام، ۱۶۲ - ۱۶۳.

۳. الأنعام، ۵۲.

۴. الزّوم، ۸۳.

۵. الذّهر، ۹ - ۱۰.

ثبوت این مقام برای اهل بیت و شماری از انبیاء الهی، که در مرتبت از پی اینان قرار دارند، واضح است و نیاز به بررسی چندانی نخواهد داشت.

از برخی روایات، اینگونه روشن می‌شود که اهل بیت را مقاماتی چند بوده است. آنان گاه خداوند را از ترس قیامت به پرستش می‌گرفته‌اند، و گاه بخاطر بدست آوردن رضای او، و گاه از سر حب و دوستیش، و گاه بخاطر شکر بر نعمتهایش، و گاه از آنرو که او خود شایستگی معبود بودن را داشته است.

گویا سرّ این نکته، در آنست که از آنجا که اهل بیت از نظر وجودی کامل بوده‌اند، به برترین مراتب عبودیت نائل شده‌گه گاه به مرتبه‌ای از مراتب آن تجلّی می‌نموده‌اند. به تعبیری دیگر، گاه صفات جمال او - جلّ و علا! - در قلوب اینان تجلّی می‌کرده است، پس بواسطه طمع در نعمتهایش به عبادت او می‌پرداخته‌اند؛ و گاه صفات جلال او در قلوب اینان ظهور می‌نموده، پس به واسطه ترس از او به عبادتش می‌پرداخته‌اند. به این آیه شریفه که اهل بیت مصداق بارز و بلکه کاملترین مصداق آن هستند، بنگرید: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا﴾^۱: «از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند». از اینرو، تجلیات گوناگون حضرت حق در قلب آنان، صورتهای گوناگون عبادت را برایشان پدید می‌آورده؛ و هر لحظه آنان را به حالتی دیگر در می‌آورده است.

پر واضح است که این مرتبه، تنها ویژه آنان است که از کمال وجود برخوردارند؛ و جز از آن انوار مقدّس؛ هیچکس دیگر را به آن مرتبه دسترسی نخواهد بود.

از آنچه گذشت، می‌توان به این نتایج دست یافت:

۱. هرچند بیشتر مردم به پرستش خداوند می‌پردازند، اما انگیزه‌های آنان در این مسیر متفاوت است و گوناگون. مادر اینجا به بیش از پنجاه انگیزه اشاره کردیم، و پرواضح است که خواننده متتبع می‌تواند به مقدار بسیار بیشتری از این انگیزه‌ها دست یابد.

در مقابل اینان، ریاکاران قرار دارند که تنها از عبادت ظاهری برخوردارند. ما پس از این در بحث از ریا، به تفصیل این مطلب را باز خواهیم نمود.

۲. عبادات کاملان، و حتی اهل بیت عصمت و طهارت - که عنوان «عباد الله» تنها بر آنان سزاوار است -، از یک صورت واحد برخوردار نبوده، در حالات مختلف از انگیزه‌های چندی برخوردار بوده است. این مطلب به تفصیل پیش از این گذشت؛ اکنون اما اضافه می‌کنیم که بر اساس آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود، می‌توان گفت که معصومان در یک عمل واحد، میان چندین و چند انگیزه مختلف جمع می‌نموده‌اند. این نشان از مراتب بی‌نظیر آنان دارد، که هیچکس نمی‌تواند به آن حتی نزدیک شود. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقَّهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا * وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا^۱»؛ «به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می‌ترسند * و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم نه سپاسی * ما از پروردگار خود می‌ترسیم، در روزی که آن روز عبوس و سخت و هولناک است * خدا ایشان را از شر آن روز ننگه داشت و آنان را طراوت و شادمانی بخشید * به پاداش صبری که کرده‌اند پاداششان را بهشت و حریر داد».

از اینرو، مکلفان می‌توانند تبت خود را الهی نمایند، اما در عین حال انگیزه‌های دیگری را نیز به آن ضمیمه نمایند. نمونه را، نماز تنها از آن خداست و با تبت انجام امر او انجام می‌شود؛ در عین حال اما می‌توان با امید به ورود به بهشت به انجام آن پرداخت. این مسأله از نظر فقهی نیز روشن بوده موجب رفع تکلیف می‌گردد.

۱. الإنسان، ۷ تا ۱۲.

آری! خوشا به حال آنکس که به مقام بندگی واصل شود، تا در عبادتش تنها رضای او را در نظر گیرد، و هیچ مطلب دیگری را در این میانه دخیل نداند.

پرواضح است که بدست آوردن این مقام، نیازمند به طّی مراحل و منازل بی شمار است، که مراتب عظیم فناء و لقاء در آن شمار می باشد. تمامی این مراتب را در هفت منزل اصلی گرد آورده اند، و شاعر فارسی زبان با اشاره به همین منازل است که سرود:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم
خداوند را میخوانیم و از او مسألت می نمائیم که به فضل عمیم خویش ما را دست گیری نماید، تا بتوانیم در کوچه ای از کوچه های یکی از این شهرها قدمی زنیم، و جان خویش را به نسیم حیات بخش سلوک معطر سازیم - بمنّه و کرّمه! - .

* * *

در پایان، به تذکر چند نکته بسیار مهم می پردازیم.

تذکر چند نکته مهم

نکته نخست

مسأله خلوص، در شمار مسائلی است که بدست آوردن آن در عین مشکل بودن، سخت آسان می نماید؛ چه از سوئی با توجه به آنکه تعدّد انگیزه ها نمی تواند مانع از خلوص باشد، می توان آن را آسان بر شمرد؛ و از سوئی دیگر با توجه به وحدت انگیزه، تحصیل آن سخت مشکل است، و در هر عصر تنها فرادست افرادی انگشت شمار خواهد آمد.

توضیح آنکه انجام هر فعلی با تیت آنکه برای خداوند صورت گیرد، ولی در عین حال انگیزه ای دیگر - همچون طلب دنیا یا طلب آخرت - نیز در کنار آن باشد، آسان بوده گذشته از عموم مردمان، حتّی شماری از خواص نیز در زندگی خود، همینگونه رفتار می کنند؛ امّا انجام کاری فقط و فقط با تیت و انگیزه الهی - بدون آنکه انگیزه ای دیگر در کنار آن قرار

گیرد - در نهایت صعوبت است؛ بویژه آنکه اگر سالک مسیر کمال، تنها به ذات او - جلّ و علا! - توجه کرده حتّی از توجّه به اسماء و صفات او نیز بازماند؛ و یا برتر از آن، در پی آن باشد که حتّی تقرّب به او و رضایت او را نیز در نظر نیاورد.

به عبارت دیگر، انجام کار بدان قید که فقط و فقط برای او انجام گیرد، و فاعل تنها عبودیت خود و مولی بودن مولی را در نظر آورد و به چیزی دیگر - همچون رضایت او، تقرّب به او، عظمت او، و تحصیل بهشتش - نظری نداشته باشد.

این مسأله، به تحمّل ریاضتهای بسیار سنگین دینی و طی نمودن منازل هفتگانه، به همراه فضل و لطف الهی نیازمند است؛ که اگر این شرائط در کسی جمع شد، می تواند در چنان درجه ای از خلوص قرار گیرد؛ حضرت حق خود می فرماید:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می سازد».

با این سخن، خواننده ارجمند می تواند میان اقوال گوناگونی که در این مسأله ارائه شده است، جمع نماید:

سخن کسانی که انجام خالصانه اعمال را ساده برشمرده اند؛

و سخن کسانی که این مطلب را سخت مشکل - و بلکه ناممکن! - دانسته اند؛ چه گروه اوّل به انجام عمل به همراه انگیزه های دیگر نظر داشته اند، و گروه دوّم تنها به انجام آن بدون انضمام دیگر انگیزه های دنیوی و اخروی، نظر انداخته اند.

بررسی بیشتر در این مسأله، با مراجعه به کتاب شریف «بحار الأنوار»^۲، و توجّه به آنچه گذشت، میسر می گردد.

۱. التّور، ۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۸۵ - ۱۹۸؛ ۲۳۴ - ۲۳۹.

نکته دوم

فوائد خلوص برای دنیا و آخرت سالکان، بسیار است؛ و گمان نمی‌کنم که هیچ یک از فضائل از فوائدی بیشتر و نتایجی درخشانتر از خلوص، برخوردار باشد. بلکه می‌توان گفت که هیچ فضیلت دیگری، با این فضیلت قابل قیاس نیست. فراتر از این، می‌توان ادعا نمود که تمامی دیگر فضائل، بر این فضیلت متوقف است؛ و تحصیل آن وابسته به بدست آوردن این فضیلت می‌باشد: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۱: «این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است».

چه، هرچه به این رنگ درآید، به همان اندازه که این رنگ را پذیرفته است از عظمت و فوائد گوناگون بهره‌مند می‌شود؛ حال این رنگ‌پذیری به هر اندازه شدیدتر شود، عظمت آن و فوائد آن نیز بیشتر خواهد شد. این مطلب تا بدانجا پیش خواهد رفت، که حتی ممکن است آنچه از نظری دیگر عادی جلوه می‌کند، از عظمتی بهره‌مند شود که حضرت حق - جلّ و علا! - در خصوص آن، آیه‌ای و یا سوره‌ای نازل فرماید.

نمونه را، آیا ارزش مادی غذائی که اهل بیت در سه شب پیاپی به مستمندان بخشیدند، آنچنان بود که قابل توجه باشد؟؛ بدیهی است که چند قرص نان را چنان ارزش مادی چشمگیری نبوده است که حضرت حق درباره آن سوره انسان را نازل فرماید، اما درجه خلوص حضرت زهراى مرضیه و خانواده گرامی گرانسنگش، آنچنان بود که این عمل را به چنان رنگی درآورد، که سوره‌ای درباره آن نازل شد.

قرار گرفتن امیرالمؤمنین در بستر رسول خدا در شب هجرت نیز، اینچنین بود. این عمل به حسب ظاهر برای ایشان سخت آسان بود، اما اخلاص ایشان در آن کار، آن را

۱. البقرة، ۱۳۸.

برای ایشان و شیعیانشان تاج فخری نمود که تا ابد بواسطه آن، سر فخر بر آسمان هفتم می‌سایند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^۱: «کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند».

آیه ولایت نیز داستانی همینگونه دارد. نور و جلال این آیه، بگونه‌ای است که هیچ آیه دیگری در این کتاب آسمانی هماورد آن نیست، و هیچ نمونه دیگری در قرآن کریم ندارد. شیعه و سنی همگی هماوایند که این آیه در ماجرای بخشش انگشتی در میان نماز، در فضیلت امیرالمؤمنین نازل شد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۲: «جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و هم چنان که در رکوعند اتفاق می‌کنند»؛ با آن وجود که این انگشت بر حسب ظاهر از قیمت چندانی برخوردار نبود، و تنها دیناری خرد ارزش داشت، چه امیرالمؤمنین - گذشته از زهد دائمی بی‌نظیرشان -، در آن روزگار از تمکّنی بهره‌مند نبوده‌اند که انگشتی گران‌بها در دست داشته باشند. پرواضح است که سخنان بی‌پایه برخی کسان - که قیمت این انگشت را بسیار گران، و یا حتی مساوی خراج شام دانسته‌اند! - یا بر پایه جهل آنان بنا شده است، و یا بر پایه عداوتشان با مقام امامت کبری.

آری! این خلوص امیرمؤمنان بود که عملشان را چنان ارزشمند ساخت، نه قیمت انگشتی.

در مقابل اما، هر فعلی که از چنان رنگی‌رنگ نپذیرد، هیچ قیمتی نخواهد داشت؛ بلکه خاک از آن پرارزتر است هرچند به حسب ظاهر از قیمتی گران برخوردار باشد.

در این رابطه، توجه به این حدیث نبوی شریف کافی است: [۸۲۸] «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ

۱. البقرة، ۲۰۷.

۲. المائدة، ۵۵.

الْقِيَامَةِ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ، وَ رَجُلٌ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ، فيقولُ اللهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - للقارِئِ: أَلَمْ أَعْلَمَكَ مَا أَنْزَلْتُ عَلَى رَسُولِي؟ فيقولُ: بلى يا رب!، فيقولُ: مَا عَمِلْتَ فيما عُلِّمْتَ؟ فيقولُ: يا رب! قُمتُ به في آناء اللَّيْلِ وَ أَطرافِ النَّهَارِ، فيقولُ اللهُ: كَذَبْتَ، وَ تقولُ الملائكةُ: كَذَبْتَ، وَ يقولُ اللهُ - تعالى! -: إِنَّمَا أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانُ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ. وَ يُؤْتَى بِصَاحِبِ الْمَالِ، فيقولُ اللهُ - تعالى! -: أَلَمْ أُوسِّعْ عَلَيْكَ الْمَالَ حَتَّى لَمْ أَدْعَكَ تَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ؟ فيقولُ: بلى يا رب!، فيقولُ: فَمَا عَمِلْتَ بِمَا آتَيْتُكَ؟ قَالَ: كُنْتُ أَصِلُ الرَّحِمَ وَ أَتَصَدَّقُ، فيقولُ اللهُ: كَذَبْتَ، وَ تقولُ الملائكةُ: كَذَبْتَ، وَ يقولُ اللهُ - سبحانه! -: بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانُ جَوَادٌ، وَ قد قِيلَ ذَلِكَ.

وَ يُؤْتَى بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فيقولُ اللهُ: مَا فَعَلْتَ؟ فيقولُ: أَمَرْتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ فَقَاتَلْتُ حَتَّى قُتِلْتُ، فيقولُ اللهُ: كَذَبْتَ، وَ تقولُ الملائكةُ: كَذَبْتَ، وَ يقولُ اللهُ - سبحانه! -: بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانُ شُجَاعٌ جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَوَّلُكَ خَلَقَ اللَّهُ تُسَعَّرُ بِهِمْ نَارُ جَهَنَّمَ»^۱: «أَوَّلِينَ كَسَانِي كَه در قیامت به حساب فراخوانده می شوند، مردی است که قرآن را جمع و حفظ کرده، و مردی که در راه خدا به شهادت رسیده، و مردی که از ثروت زیادی برخوردار بوده است. خداوند در آن صحنه به قاری قرآن می فرماید: آیا آنچه بر پیامبرم نازل کردم را به تو نیاموختم؟ پاسخ می دهد: بله ای پروردگار! خداوند می فرماید: با آنچه به تو آموختم چه کردی؟ پاسخ می دهد: خدایا! در میانه شب و دوسوی روز برخاستم، اما خداوند می فرماید: دروغ می گوئی و ملائکه نیز گویند: دروغ می گوئی، در این حال خداوند می فرماید: می خواستی که مردمان بگویند: فلان کس قاری قرآن است!، آنان نیز گفتند و تو به هدف خود رسیدی!.

آنگاه مرد ثروتمند را حاضر می کنند. خداوند به او می فرماید: آیا تو را در ثروت قرار

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۵.

ندادم تا آنکه به هیچکس نیازمند نشوی؟ آن مرد پاسخ مثبت می‌دهد، حضرت حق می‌فرماید: تو با آنچه به تو بخشیدم چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: من همواره از خویشانم تفقد می‌کردم و به آنان نیکی می‌کردم، خداوند پاسخ می‌دهد: دروغ می‌گوئی و ملائکه نیز می‌گویند: دروغ می‌گوئی، تو فقط می‌خواستی که مردمان تو را بخشنده بدانند، به این هدف خود هم رسیدی!.

آنگاه آنکس که در راه خدا به شهادت رسیده است را حاضر می‌نمایند. حضرت حق از او می‌پرسد: چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: تو امر نمودی که در راهت جهاد کنند، من نیز آنقدر جهاد کردم که سرانجام در این راه کشته شدم، خداوند می‌فرماید: نه! تو اراده کردی که مردمان تو را شجاع و بی‌پروا بدانند، و این گونه هم شد!.

آنگاه پیامبر اکرم فرمودند: اینان خلقی هستند که خداوند بواسطه آنها آتش جهنم را برمی‌افروزد.

کوتاه سخن آنکه، خلوص مقامی عالی و شامخ است، که تمامی خیر دنیا و آخرت در آن جمع شده؛ و صاحب آن را مقامی خاص است، که هر قدر بر خلوص خود بیفزاید، از مقامی عالتر بهره‌مند می‌شود.

امام عسگری می‌فرماید: [۸۲۹] «لَوْ جَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةً وَاحِدَةً وَلَقَمْتُهَا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ خَالِصًا لَرَأَيْتُ أَنِّي مُقَصِّرٌ فِي حَقِّهِ، وَلَوْ مَنَعْتُ الْكَافِرَ مِنْهَا حَتَّى يَمُوتَ جَوْعًا وَعَطَشًا ثُمَّ أَذَقْتُهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ لَرَأَيْتُ أَنِّي قَدْ أَسْرَفْتُ»^۱: «اگر تمامی دنیا فقط یک لقمه باشد و من آن یک لقمه را به دهان کسی گذارم که خداوند را با خلوص عبادت می‌کند، باز می‌پندارم که در حق او کوتاهی کرده‌ام؛ و باز اگر کافر را از آن یک لقمه بازدارم تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد، آنگاه فقط یک جرعه آب به او بنوشانم می‌پندارم که اسراف کرده‌ام». این روایت، بخوبی نشان می‌دهد که امام عسگری، خلوص را هم‌ارزش با تمامی دنیا

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۵.

دانسته‌اند، و بهره‌مندان از خلوص را ارزشمندتر از دنیا.

روایات بسیاری از اهل بیت وارد شده، که بر اساس آن، هرکس تنها مدتی کوتاه از خلوص در افعال و اقوال برخوردار شود، به مقام فرقان الهی و تجلیه به صفات او نائل می‌شود. این حدیث معروف پیامبر اکرم در همین شمار است: [۸۳۰] «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَزَّ اللَّهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱: «هرکس چهل روز برای خداوند متعال اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او به زبانش جاری می‌سازد».

روایات بسیاری نیز دلالت بر آن دارد، که خلوص خیر دنیا و آخرت را از پی خواهد داشت؛ در شمار این روایات، حدیث منقول از سید زنان عالم حضرت زهرا ی اطهر است: [۸۳۱] «مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ»^۲: «هرکس که عبادت خالص خود را به سوی خداوند فرستد، خداوند بهترین چیزی که مصلحت اوست را به سوبش نازل می‌کند».

نکته سوّم

بدست آوردن این فضیلت بزرگ نیز همچون تحصیل دیگر فضائل، از راه ویژه خود ممکن است. ما در مجلد اوّل این کتاب، از این راه سخن داشتیم. در اینجا تنها اضافه می‌کنیم که تحصیل این فضیلت، به طیّ منازل هفتگانه وابسته است؛ و تنها سالکی که این منازل را طی نماید، می‌تواند به این سعادت مفتخر شود. شاید تأکید بسیاری که بر این مطلب در روایات ما آمده است، با توجه به همین اهمّیّت اخلاص باشد، چه ممکن است سالکان کوی کمال با توجه به صعوبت طیّ منازل هفتگانه، از رسیدن به آن دست بازکشند و خود را از آن ناتوان بینند. از اینرو در فرهنگ معارفی اهل بیت ، به صدها حدیث می‌توان

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

دست یافت که اهمّیت خلوص را متذکّر شده است، تا سالکان در تحصیل آن جدّیت کنند و در این راه سخت بکوشند. به این سه سخن علوی بنگرید:

[۸۳۲] «الإخلاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ»؛

اخلاص ثمره و نتیجه یقین است

[۸۳۳] «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ»؛

اخلاص در عمل نتیجه قوت یقین است

[۸۳۴] «عَلَى قَدَرِ قُوَّةِ الدِّينِ يَكُونُ خُلُوصُ النِّيَّةِ»؛

به اندازه قوت دین خلوص نیت پدید می آید.

چند روایت

دربارهٔ اخلاص

[۸۳۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»، قَالَ: خَالِصًا مُخْلِصًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ^۱؛

امام صادق دربارهٔ آیهٔ شریفه: «بلکه حنیفی مسلمان بود» فرمودند: «یعنی پاک و پاکیزه، که در آن هیچ اثری از پرستش بُتان نباشد».

[۸۳۶] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا : «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - كَانَ يَقُولُ: طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالْدُّعَاءَ وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ»^۲؛

امیرمؤمنان می فرمودند: «خوشا به حال آنکس که با خلوص به عبادت و دعاء

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶.

بپردازد، و قلبش را به آنچه می‌بیند مشغول نسازد، و یاد خدا را بواسطه آنچه می‌شنود ترک نکند، و سینه‌اش بواسطه آنچه به دیگران بخشیده شده اندوهگین نشود.

[۸۳۷] عن سفیان بن عیینة قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله - عز وجل -: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾، قال: «القلب السليم الذي يلقي ربه و ليس فيه أحد سواه، قال: وكل قلب فيه شرك أو شك فهو ساقط و إنما أرادوا الزهد في الدنيا لتفرغ قلوبهم للآخرة»؛
سفیان بن عیینة گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه: «مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید»، سؤال کردم؛ آنحضرت فرمودند: «قلب سلیم قلبی است که چون به ملاقات حضرت حق رسد هیچ چیزی جز او در آن نیست. آنگاه فرمودند: هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد، به درجات پائین سقوط کرده است؛ زاهدان زهد را در دنیا برگزیدند تا قلبهایشان برای آخرت آزاد و رها باشد».

[۸۳۸] عن أبي جعفر قال: «ما أخلص العبد الإيمان بالله - عز وجل! - أربعين يوماً - أو قال: ما أجمَل عبد ذكر الله عز وجل! - أربعين يوماً - إلا زهده الله - عز وجل! - في الدنيا وبصره داءها و دواءها فأثبت الحكمة في قلبه و أنطق بها لسانه، ثم تلا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيْنًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾^۱. فلا ترى صاحب بدعة إلا ذليلاً و مفترياً على الله - عز وجل! - و على رسوله و على أهل بيته - صلوات الله عليهم! - إلا ذليلاً»^۲؛

امام باقر فرمودند: «بنده چهل روز خالصانه به خداوند ایمان نمی‌آورد - و یا فرمودند: بنده چهل روز به خوبی به یاد خداوند نخواهد بود -، مگر آنکه خداوند او را نسبت به دنیا زاهد می‌سازد، و درد و درمان دنیا را به او نشان می‌دهد، آنگاه حکمت را در قلبش پایدار و زبانش را به آن حکمت گویا می‌سازد. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶.

۲. الأعراف، ۱۵۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶.

فرمودند: «آنان که گوساله را برگزیدند به زودی به غضب پروردگارشان گرفتار خواهند شد و در زندگانی اینجهانی به خواری خواهند افتاد. دروغسازان را اینچنین کیفر می دهیم». از اینرو هیچگاه هیچ بدعت گذاری را نمی بینی مگر آنکه ذلیل است، و هیچ دروغزنی بر خداوند - عزّ وجلّ! - و پیامبرش و اهل بیت او را نمی بینی مگر آنکه ذلیل است».

[۸۳۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي غُرَرِ الْحِكَمِ:

«الإخلاصُ غَايَةُ الدِّينِ؛

الإخلاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ؛

الإخلاصُ مِلَاكُ الْعِبَادَةِ؛

الإخلاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ؛

الإخلاصُ شَيْمَةُ أَفْضَلِ النَّاسِ؛

كَلَّمَا أَخْلَصْتَ عَمَلًا بَلَغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ أَمَلًا؛

غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ؛

الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلِصَ فِيهِ؛

ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرُ اللَّهِ؛

الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوا الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ، وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ؛

الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ؛

سَبَبُ الْإِخْلَاصِ الْيَقِينُ؛

الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ»؛

بنا بر آنچه در «غُرَرِ الْحِكَمِ» آمده است، امیرمؤمنان فرمودند:

«اخلاص هدف دین است؛

اخلاص عبادت مقربان درگاه الهی است؛

اخلاص معیار و ملاک عبادت است؛

اخلاص برترین مرتبه ایمان است؛

اخلاص روش برترین مردمان است؛
هرگاه که در کاری اخلاص ورزی، به یکی از آرزوهای خود در آخرت رسیده‌ای؛
هدف یقین اخلاص است؛
تمامی کارها و اعمال نابود می‌شود، مگر آنچه که در آن اخلاص بکار رود؛
هرکس مقصد و هدفی جز از خداوند داشته باشد، از دست رفته است؛
عبادت خالص آنست که انسان در آن عبادت، تنها به خداوند امید داشته باشد، و تنها از
گناه خود بترسد؛

زهد روش مخلصان است؛
سبب و علت اخلاص همان یقین است؛
اخلاص ثمره یقین است.»
[۸۴۰] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ، فَهُوَ مِمَّنْ يَكْمُلُ
إِيمَانَهُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هرکس برای خداوند دوست بدارد و برای او دشمن بدارد و
برای او ببخشد و برای او از بخشش دست کشد، در شمار کسانی است که ایمانشان کامل
شده است.»

[۸۴۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «بَيْنَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ إِذَا صَابَهُمْ مَطَرٌ، فَأَوَّوْا إِلَى
غَارٍ، فَانْطَبَقَ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: يَا هَؤُلَاءِ! وَاللَّهِ مَا يُنْجِيكُمْ إِلَّا الصَّدَقُ، فَلِيدْعُ كُلُّ
رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ.
فَقَالَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ! إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَجِيرٌ عَمِلَ لِي عَلَى فَرْقِ أُرْزِ فَرَزَعْتُهُ فَصَارَ مِنْ
أَمْرِهِ إِلَيَّ أَنْ أَشْتَرِيَتْ مِنْ ذَلِكَ الْفَرْقِ بَقْرًا، ثُمَّ أَتَانِي فَطَلَبَ أَجْرَهُ، فَقُلْتُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ
فَسُقْهَا.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۸.

فقال: إنما لي عندك فرق من أرز!

فقلت: اعمد إلى تلك البقر فسقها، فإنها من ذلك. فساقها!

فإن كنت تعلم أنني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا!

فانساحت الصخرة عنهم.

و قال الآخر: اللهم إن كنت تعلم أنه كان لي أبوان شيخان كبيران، فكنْتُ آتيهما كلَّ ليلة بلبنٍ غنم لي، فأبطأتُ عليهما ذات ليلة، فأتيتُهما و قد رَقدا، و أهلي و عيالي يتضاغون من الجوع، و كنْتُ لا أسقيهم حتَّى يشرب أبواي، فكرهْتُ أن أوقظهما من رقدتهما، و كرهْتُ أن أرجع فيستيقظا لشربهما. فلم أزل أنتظرهما حتَّى طلعَ الفجرُ. فإن كنت تعلم أنني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا، فانساحت عنهم الصخرة حتَّى نظروا إلى السماء.

و قال الآخر: اللهم إن كنت تعلم أنه كانت لي ابنةٌ عمُّ أحبُّ النَّاسِ إليَّ و أنني راودتها عن نفسها، فأبت عليَّ إلا أن آتيها بمائة دينارٍ، فطلبتها حتَّى قدرتُ عليها، فحُتُّ بها فدفعْتُها إليه، فأمكنْتُني من نفسها؛ فلمَّا قعدتُ بين رجلِها قالت: اتَّقِ الله و لاتَقضُ الخاتمَ إلا بحقه! فقمْتُ عنها و تركتُ لها المائة!

فإن كنت تعلم أنني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا!

ففرج الله - عزَّ وجلَّ! - عنهم؛ فخرجوا!؛

پیامبر اکرم فرمودند: «در حالی که سه تن از مردم روزگاران گذشته در راهی می‌رفتند، باران باریدن گرفت. آنان نیز به غاری پناه بردند و در این حال، درب آن غار بر آنان بسته شد.

یکی از آنان به دیگران گفت: ای یاران! بخدا قسم هیچ چیزی جز از صدق و راستی شما را از این غار نمی‌رهاند؛ از اینرو هریک از شما خداوند را به آنچه که او از راستیش آگاه است بخواند، تا از این مهلکه برهیم!

یکی از آنان گفت: خدایا! اگر می‌دانی که مرا کارگری بود که در مقابل مقداری برنج برای من کار می‌کرد، من برنجهای او را کاشتم و او به سوی سرنوشت خود رفت، تا من از آن مقدار برنج گاوی خریدم. پس از چندی آن کارگر نزد من آمد و دستمزد خود را طلب کرد، من نیز گفتم: آن گاو را بگیر و ببر؛

کارگر گفت: من نزد تو تنها مقداری برنج داشتم، و من گفتم: آن گاو را بگیر و ببر که این گاو نتیجه آن برنج است. او نیز گاو خود را برداشت و رفت.

خدایا! اگر می‌دانی که من این کار را از ترس تو انجام داده‌ام، مشکل ما را برطرف فرما. در این حال، سنگی که بر درب غار بود، اندکی کنار رفت!

نفر دوم گفت: خدایا! تو می‌دانی که مرا پدر و مادری کهنسال بود، که من هر شب با شیر گوسفندی که داشتم نزدشان می‌آمدم، و آنان را سیر می‌ساختم. شبی دیر کردم و در حالی که آندو خواب بودند نزد آنان آمدم، در این حال خانواده من سخت گرسنه بودند، اما من آنان را سیر نکردم تا اوّل پدر و مادرم را سیر گردانم. در این حال بر من هم تلخ بود که آنان را بیدار کنم، و هم ناگوار بود که برگردم و آنان برای دریافت غذای خود بیدار شوند اما غذای خود را نیابند؛ از اینرو تا صبح همچنان بر بستر آنان انتظار کشیدم تا اگر بیدار شدند، غذایشان را به آنان بدهم.

خدایا! اگر میدانی که من این کار را از ترس تو انجام دادم، مشکل ما را برطرف فرما. در این حال، آن سنگ اندکی دیگر به کنار رفت، تا آنان توانستند آسمان را ببینند. نفر سوم نیز گفت: خدایا! تو می‌دانی که مرا دختر عموئی بود که او را بیشتر از همه مردم دوست می‌داشتم. روزی من او را به گناه فرا خواندم، اما او این کار را به پرداخت صد دینار طلا مشروط کرد. من نیز در پی آن صد دینار رفتم تا سرانجام بدستش آوردم، آنگاه آن پول را نزد او آورده به او پرداختم، او نیز خود را در اختیار من نهاد. در این حال چون در میان پاهای او نشستم گفت: از خدا بترس و مهری که او نهاده را تنها به حق بگشای!

من نیز برخاستم و آن صد دینار را نیز برای او بجای گذاردم.
خدایا! اگر می‌دانی که من این کار را از ترس تو انجام دادم، مشکل ما را برطرف فرما.
در این حال آن سنگ کنار رفت، و خداوند مشکل آنان را برطرف فرمود تا توانستند از
آن غار خارج شوند».

[۸۴۲] عن النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس چهل روز برای خداوند متعال اخلاص ورزد،
خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او به زبانش جاری می‌سازد».
[۸۴۳] عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ
اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ!- غَيْرُهُ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «خداوند -عَزَّ وَجَلَّ!- به هیچ بنده‌ای نعمتی برتر از این عطا
نکرده، که در قلب او به‌مراه خداوند هیچ چیز دیگری نباشد».
[۸۴۴] عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ -صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا!- قَالَتْ: [۸۴۵] «مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ
أَهْبَطَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلِحَتِهِ»^۳؛

حضرت صدیقه کبری فرمودند: «هرکس که عبادت خالص خود را به سوی خداوند
فرستد، خداوند بهترین چیزی که مصلحت اوست را به سویش نازل می‌کند».
[۸۴۶] عَنِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ: «لَوْ جَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةً وَاحِدَةً وَلَقَمْتُهَا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ
خَالِصًا لَرَأَيْتُ أَنِّي مُقْصَرٌّ فِي حَقِّهِ، وَ لَوْ مَنَعْتُ الْكَافِرَ مِنْهَا حَتَّى يَمُوتَ جَوْعًا وَ عَطَشًا ثُمَّ
أَذْفَتُهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ لَرَأَيْتُ أَنِّي قَدْ أَسْرَفْتُ»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۵.

امام حسن عسکری فرمودند: «اگر تمامی دنیا فقط یک لقمه باشد و من آن یک لقمه را به دهان کسی گذارم که خداوند را با خلوص عبادت می‌کند، باز می‌پندارم که در حق او کوتاهی کرده‌ام؛ و باز اگر کافر را از آن یک لقمه بازدارم تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد، آنگاه فقط یک جرعه آب به او بنوشانم می‌پندارم که اسراف کرده‌ام».

[۸۴۷] قَالَ عَلِيٌّ : « ... تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي »^۱؛

امیرالمؤمنین فرمودند: « ... برترین مرتبه اخلاص، پرهیز از گناهان است ».

رذیلت بیست و نهم:

ریا و خودنمائی

در دانش اخلاق اسلامی، از دو اصلاح ریاء و سُمْعَه / خودنمائی، بسیار سخن رفته است. «ریاء» از رؤیت / دیدن، و «سُمْعَه» از سَماع / شنیدن، آمده است. مراد از این دو اصطلاح در این دانش - که به نحو کلی می‌توان آندو را به «خودنمائی» ترجمه کرد -، آنست که آدمی بواسطه اعمال و افعالش، خود را در نظر دیگران بزرگ و برجسته جلوه دهد، بدینگونه که آنان تصوّر کنند که او تنها و تنها اعمال خود را برای حضرت حق به جای می‌آورد؛ ازاینرو از منزلتی عالی نزد او برخوردار است.

اشاره به این نکته نیز سخت لازم است، که آنچه در این دانش مورد بررسی و توجّه قرار می‌گیرد، خودنمائی‌ای است که بصورت ملکه در نفس آدمی حاصل شده باشد؛ چه هرچند خودنمائی در شمار گناهان کبیره است، اما تا بصورت ملکه در نفس انسان متمکن نشود، نمی‌تواند در شمار موضوعات دانش اخلاق قرار گیرد.

این رذیلت اخلاقی نیز - همچون دیگر رذائل -، از مراتبی چند برخوردار است. در اینجا به اختصار به این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب رذیلت خودنمائی

۱. مرتبه ضعیف خودنمائی

نخستین مرتبه خودنمائی، آنست که آدمی در عین آنکه به مبدأ و معاد اعتقاد دارد، اما

افعال خود را بگونه‌ای انجام دهد، که در نظر دیگران جلوه کرده، او را از مرتبتی رفیع برخوردار سازد.

در این مرتبه، انسانِ مؤمن، عبادات خود را هرچند به توحید حضرت حق اعتقاد دارد، اما برای جلب نظر دیگران انجام می‌دهد. این مرتبه موضوع بحث خودنمایی در علم اخلاق است، و هرآنچه در مذمت این رذیلت گفته شده، نخست به همین مرتبه اشاره دارد.

این رذیلت در سرحد کفر بوده، و تمامی بزرگان دانش فقاہت، بر بطلان اعمالی که بر اساس آن انجام شود، هماوا بوده‌اند.

حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید:

﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱: «همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید»؛

و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾^۲: «و نیز کسانی را که اموال خویش برای خودنمایی انفاق می‌کنند و به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند. و هر که شیطان قرین او باشد، قرینی بد دارد»؛

و باز می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۳: «پس وای بر آن نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگارند» آنان که ریا می‌کنند و از دادن زکات دریغ می‌ورزند.

۱. البقره، ۲۶۴.

۲. النساء، ۳۸.

۳. الماعون، ۴ - ۷.

این مرتبه، خود از عرضی وسیع برخوردار بوده مراتبی چند را در خود خواهد داشت. ما در اینجا به سه مرتبه از این مراتب اشاره می‌کنیم:

الف. نوع نخست از مرتبه اول رذیلت خودنمائی، آنست که آدمی عمل خود را تنها برای خداوند انجام دهد، اما انگیزه او در این عمل، آن باشد که با نشان دادن فعل خود به مردمان، منزلتی در قلوب آنان بیابد و از پایگاهی رفیع در میان آنان برخوردار شود. در اینجا تیت الهی، اما انگیزه ریائی خواهد بود.

پرواضح است که این عمل مصداق بارز ریاء و خودنمائی است؛ ازاینرو در آیات و روایاتی که در همین سطور بدان اشاره کردیم، به سختی مورد نهی واقع شده است. اینگونه عمل نه تنها فاسد است، که در شمار گناهان بزرگ نیز شمرده شده است.

ازاینرو، ادعاء مطرح شده از سوی برخی از ناآگاهان - که این مرتبه را مصداق آیات و روایات پیشگفته ندانسته‌اند -، بی‌اساس بوده؛ می‌توان ادعا نمود که این مرتبه، همان مرتبه شایع در میان خودنمایان است، که شریعت اسلام به سختی به مبارزه با آن پرداخته است.

ب. نوع دوم از مرتبه اول رذیلت خودنمائی، آنست که آدمی، عمل خود را به صورت همزمان برای خداوند و مردم انجام دهد. در این مورد، آدمی در همان زمان که عملش را به تیت برطرف نمودن تکلیف و تقرب به خداوند متعال انجام می‌دهد، تقرب به مردم را نیز در نظر گرفته، نمودن خود به آنان را نیز در خاطر می‌آورد. این عمل فاسد بوده و صاحب آن نیز مشرک شمرده می‌شود. روایات بسیاری بر مشرک بودن اینچنین کس دلالت می‌نماید. در این شمار است حدیث منقول از امام باقر: [۸۴۸] «لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمَلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَ الدَّارَ الآخِرَةَ فَأَدْخَلَ فِيهِ رِضَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكًا»^۱: «اگر بنده‌ای عملی را با تیت خالص خداوند و جهان باقی انجام دهد، اما در آن

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۹۷.

فقط رضایت یک نفر از مردمان را وارد سازد، مشرک خواهد بود».

ج. نوع سوّم از مرتبه اوّل ردیلت خودنمائی، آنست که آدمی عمل خود را تنها برای رضایت مردمان انجام دهد، و در آن هیچ نظری به رضایت حق نداشته باشد. این عمل بدون تردید باطل، و این شخص نیز در شمار کافران است؛ چه بسیاری از روایات صادر شده از اهل بیت عصمت و طهارت، بوضوح او را «کافر» خوانده است. به این حدیث منقول از امام صادق بنگرید: [۸۴۹] «الصّادقُ عَنْ أَبِيهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سُلِّ: فِيمَا النَّجَاةُ غَدَاً؟ قَالَ: إِنَّمَا النَّجَاةُ فِي أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ يُخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعُهُ وَ يَخْلَعُ مِنْهُ الْإِيمَانَ وَ نَفْسَهُ يَخْدَعُ لَوْ يَشْعُرُ».

فَقِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهُ؟ قَالَ: يَعْمَلُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ شَرُّ شَرِّكَ بِاللَّهِ، إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَاغِرُ!، يَا فَاجِرُ!، يَا غَادِرُ!، يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَ بَطُلَ أَجْرُكَ وَ لَا خَلَقَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»^۱:

«از پیامبر اکرم سؤال شد: نجات در روز قیامت در چیست؟ فرمودند: نجات در آنست که به خداوند حقّه نزنید که او نیز به شما حقّه می زند، چرا که هرکس با خداوند فریب کاری کند خداوند نیز او را فریب خواهد دارد و ایمان را از او می ستاند، و او اگر آگاه باشد درمی یابد که خود به فریب خود پرداخته است.

به پیامبر اکرم عرض شد: چگونه خداوند فریب داده می شود؟ آنحضرت فرمودند: به آنچه خداوند امر کرده عمل می شود آنگاه کسی غیر از او در نظر گرفته می شود، از اینرو تقوای الهی پیشه کنید و از ریا بهره یزد که ریا شرک به خداوند است، خود نمایان را در قیامت با چهار نام صدا می زنند: ای کافر!، ای فاجر!، ای فریبکار!، ای زیانکار!، آنچه انجام دادی نابود شد و اجرت باطل گشت و امروز هیچ بهره ای نخواهی داشت، از اینرو اجر خود

را از کسی که برایش کارهایت را انجام داده‌ای بخواه».

پیش از این، اشاره کردیم که در شماری از روایات - و از جمله در همین حدیث شریف - ، خودنمایان را «مشرک» خوانده‌اند.

از آن گذشته، اینان «کافر» نیز هستند؛ چرا که نه خداوند که دیگری را در نظر گرفته‌اند؛ همانگونه که چون به‌مراه خدا، دیگری را نیز مدّ نظر آوردند، مشرک شدند.

۲. مرتبه میانه خودنمایی

مرتبه میانه ریا و خودنمایی، آنست که بنده در پی فریب حضرت حق باشد، بدانگونه که هرچند کاری را برای خداوند متعال انجام نمی‌دهد، اما در پی آن باشد که با همان فعل به حضرتش نزدیک شود. این مرتبه، وضعیتی است که بسیاری از مردمان، بواسطه جهل مرکبی که به مسائل دانش اخلاق دارند، در آن بسر می‌برند.

از امیرمؤمنان درباره زیان بزرگ سؤال شد، ایشان فرمودند: [۸۵۰] «رَجُلٌ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا فَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَخَسِرَ الْآخِرَةَ، وَرَجُلٌ تَعَبَّدَ وَاجْتَهَدَ وَصَامَ رِثَاءَ النَّاسِ فَذَلِكَ الَّذِي حُرِّمَ لِدَاةِ الدُّنْيَا وَلِحَقِّهِ التَّعَبُّ الَّذِي لَوْ كَانَ بِهِ مُخْلِصًا لَأَسْتَحَقَّ ثَوَابَهُ، فَوَرَدَ الْآخِرَةَ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ عَمِلَ مَا يَنْقُلُ بِهِ مِيزَانَهُ فَيَجِدُهُ هَبَاءً مَنثورًا»^۱: «مراد کسی است که دنیا را برای دنیا ترک کند، او در اینحال دنیا را از دست داده و آخرت را نیز بدست نیاورده است؛ نیز کسی که به تبت ریا و خودنمایی تلاشگرانه به عبادت و روزه پردازد، این همان کسی است که از لذات دنیا محروم مانده و به سختی و مشکلی دچار شده که اگر در آن مخلصانه عمل کرده بود، شایسته و سزاوار ثواب و اجر آن بود. او در حالی به صحرای محشر وارد می‌شود، که گمان می‌کند کارهایش مایه سنگینی کفه ترازوی اوست، اما هرآنچه انجام داده را نابود شده می‌یابد».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۰.

حضرت حق نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۱: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند». بلکه بسیاری از مردمان، با آنکه نسبت به زشتی فریب دادن حضرت حق آگاهی دارند، اما باز هم به فریب او - جل و علا! - می‌پردازند. آری! این عمل سخت قبیح است، از اینرو گمان مبر که کسی به این کار اقدام نمی‌کند؛ چه هم قرآن کریم و هم احادیث ما برانجام - و بلکه شیوع آن در میان مردمان -، هم‌بازند. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۲: «روزی که خدا همه آنها را زنده می‌کند، هم چنان که برای شما قسم می‌خوردند برای او هم قسم خواهند خورد. و می‌پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغگویانند».

در همین سطور، به این حدیث شریف، که در آن پیامبر اکرم به وضوح از فریبکاری مردمان با خداوند متعال سخن گفته‌اند نیز، اشاره کردیم: [۸۵۱] «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سئلَ: فِيمَا النَّجَاةُ غَدًا؟ قَالَ: إِنَّمَا النَّجَاةُ فِي أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ يُخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعُهُ وَ يَخْلَعُ مِنْهُ الْإِيمَانَ وَ نَفْسَهُ يَخْدَعُ لَوْ يَشْعُرُ».

فَقِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهَ؟ قَالَ: يَعْمَلُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ شَرُّ شَرِّكَ بِاللَّهِ، إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَاظِمًا، يَا فَاجِرًا، يَا غَادِرًا، يَا خَاسِرَ حَبْطِ عَمَلِكُ وَ بَطْلَ أَجْرِكَ وَ لَا خَلَاقَ لَكَ الْيَوْمَ فَاتَمَسَّ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»^۳: «از پیامبر اکرم سؤال شد: نجات در روز قیامت در چیست؟ فرمودند: نجات در آنست که به خداوند حق نزید که او نیز به شما حق می‌زند، چرا که هر کس با

۱. الکهف، ۱۰۴ - ۱۰۳.

۲. مجادلة، ۱۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۹۵.

خداوند فریب کاری کند خداوند نیز او را فریب خواهد دارد و ایمان را از او می‌ستانند، و او اگر آگاه باشد درمی‌یابد که خود به فریب خود پرداخته است.

به پیامبر اکرم عرض شد: چگونه خداوند فریب داده می‌شود؟ آنحضرت فرمودند: به آنچه خداوند امر کرده عمل می‌شود آنگاه کسی غیر از او در نظر گرفته می‌شود، از اینرو تقوای الهی پیشه کنید و از ریاء بپرهیزید که ریاء شرک به خداوند است، خود نمایان را در قیامت با چهار نام صدا می‌زنند: ای کافر!، ای فاجر!، ای فرییکار!، ای زیانکار!، آنچه انجام دادی نابود شد و اجرت باطل گشت و امروز هیچ بهره‌ای نخواهی داشت، از اینرو اجر خود را از کسی که برایش کارهایت را انجام داده‌ای بخواه».

راز این مطلب، در آن است که تمامی رذائل، بعد از آنکه در نفس آدمی به استقرار رسید، اندک اندک حجاب شده میان او و واقع عالم و حقیقت آن، حائل می‌گردد. از اینرو انسان گویا ناشنوا است و نابینا، که نمی‌تواند به چستی این عالم راه یابد. بدین ترتیب آنان که رذیلت کذب در جانشان استوار شده است، با آگاهی از آنکه مخاطب به دروغزن بودن آنان واقف است، باز دروغ می‌گویند! خودنما نیز به خودنمایی می‌پردازد، با آنکه می‌داند که خداوند از این رذیلت زشت او آگاهی دارد. تمامی رذائل اخلاقی، حالی همینگونه دارد؛ به این آیه شریفه بنگرید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

۳. مرتبه شدید خودنمایی

مرتبه شدید خودنمایی اما، همان نفاق است. در این مرتبه، انسان منافق بدون آنکه ایمانی در جان داشته باشد، تنها به تظاهر به آن می پردازد؛ در حالی که تمامی آنچه انجام می دهد را، برای بدست آوردن مراتب ظاهری در قلوب مردمان، انجام داده است. اینچنین کس، بدون تردید از کافران نیز بدتر و پست تر خواهد بود: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۱: «هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند».

آیات ابتدای سوره بقره، درباره همینان نازل شده است؛ از همین آیات روشن می شود که منافقان، مُضرتر و پست تر از کافرانند؛ همانگونه که سوره منافقین - که یکسر درباره همینان است -، بر همین مطلب گواهی می دهد. گذشته از این، آیات بسیار دیگری که در سراسر قرآن کریم بوفور بچشم می آید نیز، بر همین مطلب، گواهی صادق است؛ به این دو آیه که بوضوح دلالت بر فریکار بودن منافقان و مراتب نازله آنان دارد، بنگرید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالاً يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً * مُذَبَذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا﴾^۲: «منافقان خدا را فریب می دهند، و حال آنکه خدا آنها را فریب می دهد. و چون به نماز برخیزند با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز - جز اندکی - خدای را یاد نکنند * سرگشتگان میان کفر و ایمانند: نه با اینان و نه با آنان. آن که خدا گمراهش کند هیچ راهی برای او نخواهی یافت»؛

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾^۳: «همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی

۱. النساء، ۱۴۵.

۲. النساء، ۱۴۲ - ۱۴۳.

۳. الأنفال، ۴۷.

از دیار خویش بیرون آمدند و دیگران را از راه خدا بازداشتند. و خدا به هر کاری که می‌کنند احاطه دارد».

پرواضح است که ضرری که اسلام از وجود اینان تحمّل کرده، بیشتر از ضرری است که از وجود مشرکان و کافران تحمّل نموده است.

چند نکته

نکته نخست

مشهور چنان است که ریاء را به اعتبار حکم آن، می‌توان به پنج نوع تقسیم نمود:

ریاء حرام؛

ریاء مکروه؛

ریاء مباح؛

ریاء مستحب؛

ریاء واجب.

سخن در «ریاء حرام» گذشت؛ و گفتیم که از مصادیق بارز آن، انجام عبادات بقصد خودنمائی در میان مردمان است: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * ... فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۱: «آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد دیدی؟ * ... که در نماز خود سهل انگارند * آنان که ریا می‌کنند * و از دادن زکات دریغ می‌ورزند».

«ریاء مکروه» آنست که عمل مکروهی را به دیگران بنمایانند، تا در قلوب آنان جای گیرند. نمونه را اگر کسی - که بویژه در شمار ثروتمندان است -، چنان سخن بگوید و چنان لباس بپوشد که خود را در میان دیگران فقیر نشان دهد، تا آنان او را زاهد بدانند، به ریاء

۱. الماعون، ۱ - ۷.

مکروه اقدام کرده است؛ چه اسلام بر آن است که آدمی نه تنها خود را فقیر نشان ندهد، که تا آنجا که می‌تواند خود را بی‌نیاز و متمکن به نمایش درآورد. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾^۱: «آن چنان در پردهٔ عفافند که هر که حال ایشان نداند پندارد که از توانگرانند»؛

و باز می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۲: «و از نعمت پروردگارت سخن بگوی». روایات بسیاری نیز در دست است، که بر کراهت اظهار فقر دلالت می‌کند؛ بلکه از برخی از این روایات، می‌توان حرمت این عمل را استفاده نمود. از همین روست که همهٔ فقهای شیعه بر این نکته اتفاق دارند، که قاضی نباید شهادت کسی که اظهار فقر کرده در جامعه به تکدی‌گری می‌پردازد را، بپذیرد.

بهر حال با توجه به مکروه بودن اظهار فقر، کسی که با ریا خود را فقیر می‌نمایاند، به عملی مکروه دست برده است.

«ریاء مباح» اما در موردی است که با امری مباح، در پی کسب موقعیت در قلوب دیگران باشد. بکار بردن فصاحت و بلاغت در سخن، بویژه برای کسانی که ذاتاً از بلاغت برخوردار نیستند، در همین شمار است؛ پوشیدن لباسهای فاخر و استفاده از منزل گرانها، و اموری اینگونه نیز، صورتی همینسان دارد؛ چه کسی که به اینگونه امور دست می‌برد، خود را با استفاده از امور مباح در قلب دیگران برتر جلوه می‌دهد، تا توجه آنان را به سوی خود جلب نماید.

«ریاء مستحب» اما، در جایی است که بواسطهٔ کاری که هم از نظر عقل و هم از نظر شرع پسندیده است، به خودنمایی بپردازد. آراستن خود، خوش‌خُلُقی در میان جمع و اموری اینگونه، بویژه برای کسانی که معمولاً نه آراسته‌اند و نه خوش‌خُلُق، از این حکم برخوردار است. این موارد به ریا مستحب مشهور شده است.

۱. البقرة، ۲۷۳.

۲. الضحی، ۱۱.

«ریاء واجب» اما، مواردی مانند تقیه - که سخت مورد فرمان ائمه هدی بوده است - را شامل می‌شود. این مطلب آنچنان مورد تأکید ایشان قرار گرفته، که امام صادق فرموده‌اند: [۸۵۲] «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»^۱: «کسی را که تقیه نباشد، دین نیست». پرواضح است که تقیه، بمعنای انجام عملی است که تنها برای نشان دادن به دیگران انجام می‌شود؛ گذاردن نماز بر طبق فتوای دیگران تا از تعرض به جان و مال محفوظ ماند، در این شمار است. این خلاصه آنچیزی است که در میان فقیهان شیعه مشهور است. بر این اساس، اینان ریاء را به حسب احکام پنجگانه به پنج نوع تقسیم کرده‌اند. این سخن اما سخت ناصواب است، و اشکالاتی چند در آن به نظر می‌رسد؛ ما در اینجا به برخی از این اشکالات توجه می‌دهیم:

اشکال اول

این تقسیم براساس معنای لغوی ریاء، و نه معنای اصطلاحی آن در دانش اخلاق، صورت گرفته است؛ چه معنای اصطلاحی ریاء، هرگز در معانی پسندیده‌ای همچون امور واجب و مستحب، و یا حتی امور ناپسندی همچون مکروه، و یا امور مباح، بکار نرفته؛ تنها در واجبات تعبیدی - که پذیرفتن آن مشروط به قصد قربت می‌باشد -، به کار می‌رود. حال با توجه به اینکه ریاء در اینگونه اعمال همیشه ناشایست و موجب باطل شدن آن عمل می‌شود، نمی‌توان از ریاء واجب و یا ریاء پسندیده سخن گفت.

اشکال دوم

این تقسیم، در حقیقت بر اساس آنچه که ریاکار آن را در نظر می‌آورد، صورت

۱. الکافی، ج ۲ ص ۲۱۷.

پذیرفته؛ و از اینرو تقسیم خود ریا نمی‌باشد. ریاکار می‌تواند امری مکروه، مباح و مستحب، و یا واجب را در نظر آورد و در آن ریا کند؛ اما خود ریا به این اقسام تقسیم نمی‌پذیرد.

از اینرو نه ریاکاری در عفت و رزیدن مستحب است، و نه ریاکاری در آنکه خود را فقیر بنمایاند مکروه؛ بلکه عفت همیشه پسندیده است، و تظاهر به فقر همیشه ناپسند. کوتاه سخن آنکه تقسیم ریا - باعتبار پنج حکم شریعت - به انواع واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام، از هیچ مبثائی برخوردار نبوده نمی‌توان آن را صحیح پنداشت.

نکته دوم

مشهور چنان است که ریا در عبادات، از صورتهای گوناگونی برخوردار است: الف: گاه ریا در ظاهر لفظ است؛ به اینصورت که نمازگزار الفاظ نماز را با تأکید بر عربی بودن آنها ادا نماید، و یا در میان مردم، مرتب اذکاری مستحبی بر زبان آورد، و یا آنان را به مستحبات بخواند و از مکروهات بازدارد. بدون تردید اینگونه از ریا، موجب بطلان عمل و فساد آن است.

ب: و گاه در خود عمل؛ بدینصورت که رکوع و سجود نماز را طولانی نماید، فقرا را اطعام کند و به آنان در مقابل مردم، از مال خویش چیزی بخشد. این عمل نیز بدون تردید فاسد بوده از حرمت نیز برخوردار است.

ج: و گاه در بدن؛ بدینصورت که آدمی در میان جمع از رنگی زرد، ریشی بس بلند، گردنی افتاده و صدائی آرام برخوردار باشد. اگر این امور برای ریا و خودنمایی صورت پذیرد، بدون تردید حرام بوده عبادتی که همراه آن باشد نیز، باطل خواهد بود.

د: و گاه نیز در لباس؛ بدین سان که آدمی لباسی ژنده بپوشد، حنک اندازد و خود را بدون دلبستگی به این دنیا نشان دهد. این عمل نیز بدون تردید حرام بوده، موجب بطلان اعمال عبادی نیز می‌گردد.

ق: گاه نیز در اعمالی دیگر، که مقدمه و یا همراه عبادت است؛ بدینصورت که در میان جمع نماز خود را در اوّل وقت آن به جای آورد، یا به مسجد شتابد و خود را عابد و زاهد بنمایاند. این عمل نیز حرام بوده نماز را باطل می‌سازد.

آری! اگر ریاء در مقدمات عبادت، یا در عملی که پس از آن انجام می‌گیرد صورت پذیرد، خود عبادت صحیح است و نیازی به اعاده نخواهد داشت؛ هرچند این کس دست به فعلی حرام برده گناه آن را برای خود ذخیره کرده است. با اینحال اما از قرآن کریم و برخی از روایات موجود در این مقام، استفاده می‌شود که حتّی آنچه بعد از عبادت صورت می‌گیرد نیز، می‌تواند موجب بطلان آن شود. خداوند متعال در این زمینه به منّت اشاره می‌نماید، که پس از احسان واقع شده، موجب تلخکامی دیگران می‌گردد: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ^۱﴾: «همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی اتفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منّت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید».

امام باقر نیز در این زمینه می‌فرماید: [۸۵۳] «الْبَقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، قَالَ: وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَ حَدَه لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً^۲»: «عمل خویش را حفظ کردن، سخت‌تر از انجام آن است. در این حال کسی از ایشان پرسید: حفظ کردن عمل چیست؟ آنحضرت فرمودند: کسی به آشنائی هدیه‌ای می‌بخشد و یا در راه خدای تعالی که هیچ شریکی ندارد انفاقی می‌نماید، در اینجا این عمل بعنوان یک عمل مخفی و پوشیده در کارنامه او ضبط می‌شود. پس از آن، آن کس این عمل خود را در جمع اعلام می‌نماید، در اینجا آن عمل از کارنامه او پاک شده بجای آن به عنوان یک عمل آشکار و غیر پوشیده ضبط می‌شود؛ پس از آن باز آن کس عمل خود را در جمع اعلام

۱. البقرة، ۲۶۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۶.

می‌نماید، در اینحال عمل او باز محو و بجای آن نوشته می‌شود که عملی ریا‌آمیز انجام داده است».

علامه مجلسی در «مرآة العقول»، در شرح این حدیث می‌نویسند: «یعنی نه تنها ثواب او باطل می‌شود، که عقابی نیز برای او از پی خواهد داشت». ایشان همین مطلب را در «بحار الأنوار» نیز آورده‌اند.^۱

تمامی آیات و روایات بر این نکته همداستانند، که این مورد در شمار موارد باطل شدن عمل است؛ که زحمت انسان بخاطر ریاکاری او از دست خواهد شد. علامه مجلسی در کتاب شریف «بحار الأنوار» مدعی شده‌اند که روایات متواتری بر این نکته دلالت می‌نماید.^۲

نکته سوم

مسأله حبط - : باطل شدن عملی بواسطه عملی دیگر - مسأله‌ای کلامی است، که به تفصیل می‌توان از آن سخن گفت. اما از آنجا که اولاً آن مسأله از موضوع کتاب حاضر خارج است، و از سوئی دیگر به نظر ما بسیاری از سخنان متکلمان در این زمینه درست نمی‌نماید، از ورود به آن در این رساله خودداری کرده، تفصیل آن را به محل مناسب خود واگذار می‌نمائیم. با اینهمه اما، به اختصار، تنها بر اساس متون قدسی، توضیحی کوتاه در این زمینه عرضه می‌نمائیم:

قرآن کریم بگونه‌ای غیر قابل تأویل، و نیز روایات اهل بیت بگونه‌ای صریح، دلالت می‌نماید که برخی از کارهای نیکو، می‌توانند شماری از گناهان را از بین ببرند؛ همانگونه که برخی از گناهان نیز می‌توانند اعمال صالح و ثواب آدمی را محو نمایند. بنا بر این، مقابله اعمال صالح و طالح / شایست و ناشایست بایکدیگر، و غلبه برخی بر برخی دیگر و

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۹۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۵ ص ۳۳۴.

محو آن، به صورت کلی مورد پذیرش متون قدسی است.

تمامی سخن اما در آنست که چه مواردی شامل این حیط و محو می‌گردد؛ و چه مواردی شامل آن نخواهد شد. ما در اینجا پیش از پرداختن به آن موارد، به قانونی کلی که از متون قرآن و حدیث استفاده می‌شود، اشاره می‌کنیم. بنا بر آن قانون، اعمال نیک و بد آدمیان بوضوح در خود آنان، خانواده، نزدیکان و سرانجام جامعه آنان، تأثیری مستقیم خواهد گذاشت. در این زمینه به این چند آیه شریفه بنگرید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۱: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد»؛

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲: «اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مواخذه‌شان کردیم»؛

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۳: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد».

تجسم اعمال - که پیش از این به تفصیل از آن سخن داشتیم -، و نیز تأثیر اعمال در بهشت و جهنم نیز، از مواردی است که پیش از این به آن اشاره کردیم؛ این دو مسأله نیز در آیاتی چند اینگونه ترسیم شده است:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۳: «روزی که هر کس کارهای نیک و

۱. النحل، ۹۷.

۲. الزوم، ۴۱.

۳. آل عمران، ۳۰.

کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شمارا از خودش می‌ترساند. و خدا به بندگان مهربان است؛ ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱: «بخورید و بیاشامید، گوارا باد شما را. اینها پاداش اعمالی است که در ایام گذشته به جای می‌آورده‌اید»؛ ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۲: «این پاداش اعمالی است که پیشاپیش به جای آورده‌اید و گر نه خداوند به بندگان ستم روا نمی‌دارد».

کوتاه سخن آنکه اعمال ما، هم در جان ما مؤثر است و هم در جامعه ما؛ هم در دنیا و هم در آخرت. به نظر ما، از قرآن کریم و مجموعه روایات اهل بیت، اینگونه استفاده می‌شود که محو گناهان و یا اعمال ثواب بوسیله اعمال مقابل آنها، در تمامی این چهار مرحله جریان خواهد داشت؛ تفصیل آنکه:

۱. در رابطه با تأثیر این اعمال در جان آدمی، حضرت حق می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۳: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد. ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد».

جان آدمی از ظلمت به نور و یا از نور به سوی ظلمت می‌شتابد، و در این مرحله حضرت حق آنچه پیش از این انجام شده را محو، و عملی شایسته موقعیت فعلی بجای آن ضبط می‌فرماید:

﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ﴾^۴: «و خدا به کلمات خود باطل را محو می‌کند و حق را ثابت می‌گرداند»؛

۱. الحاقه، ۲۴.

۲. آل عمران، ۱۸۲؛ الأنفال، ۵۱.

۳. البقرة، ۲۵۷.

۴. الشورى، ۲۴.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾^۱: «خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند».

۲. در رابطه با تأثیر این اعمال در زندگی اجتماعی نیز، شماری از آیات بر حبط و محو اعمال پیشین بوسیله اعمال سپسین دلالت می‌نماید؛ در این شمار است آیات شریفه: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «خدا قریه‌ای را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت»؛ ﴿وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾^۳: «و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آن گاه بر آستان او توبه کنید تا باران را پی در پی بر شما فروریزد و بر نیرویتان بیفزاید. و چون گنهکاران رخ برمتابید».

۳. در رابطه با تأثیر این اعمال در تجسم برزخی - و به دیگر سخن: نشأ ظهور اعمال نیک و بد - نیز، آیات فراوانی بدست است. نمونه را به این آیات بنگرید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴: «گناهان آنان را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، می‌زداییم و بهتر از آنچه عمل کرده‌اند پاداششان می‌دهیم»؛ ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾^۵: «آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشان را در این جهان می‌دهیم و در آن نقصانی نمی‌بینند».

۱. الرعد، ۳۹.

۲. النحل، ۱۱۲.

۳. هود، ۵۲.

۴. العنکبوت، ۷.

۵. هود، ۱۵.

۴. در رابطه با تأثیر این اعمال در بهشت و جهنم نیز، این مطلب ضرورت ثابت است؛ چه آیات بسیاری دلالت می‌نماید که شماری از بدکاران، بخاطر اموری چند از پرونده‌ای درخشان بهره‌مند شده روانه بهشت می‌گردند؛ و یا شماری از اعمال افراد صالح، از پرونده آنان محو و به جای آن اعمالی ناشایست ظاهر می‌گردد؛ حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید:

﴿نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾: «از دیگر گناهانتان درمی‌گذریم»، ﴿حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: «هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است».



بر این اساس، ما برانیم که محو شدن شماری از اعمال بواسطه اعمالی دیگر، نه تنها ممکن است، که قطعاً اینگونه خواهد بود. ریا نیز در شمار همین موارد است، که می‌تواند موجب باطل شدن اعمال عبادی انسان گشته، نه تنها عمل او را بی‌بهره از ثواب گرداند، که گناهی بزرگ نیز در پرونده او ثبت نماید.

کفر، شرک و نفاق نیز، صورتی همینگونه دارد؛ چه اگر مسلمانی کافر، مشرک و یا منافق شود، تمامی اعمال او از دست خواهد رفت:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾^۱: «اگر شرک بیاورید اعمالتان ناچیز گردد»؛

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾^۲: «و هر کس که به اسلام کافر شود عملش ناچیز

شود»؛

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قَيْمَتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳: «از میان شما آنها که از دین خود

۱. الزمر، ۶۵.

۲. المائدة، ۵.

۳. البقرة، ۲۱۷.

بازگردند و کافر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند». منت نهادن و اذیت روحی نسبت به آنکه مورد لطف قرار گرفته نیز؛ و نیز ریاکاری: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ^۱﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید».

دنیا دوستی و همت نهادن بر آن هم: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۲﴾: «اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است».

نیز گریختن از میدان جنگ، و نافرمانی از خدا و پیامبرش: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ^۳﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و اعمال خویش را باطل مسازید».

بی‌ادبی نمودن در محضر پیامبر که به ناراحتی ایشان بیانجامد نیز، موجب بطلان عمل صالح می‌گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ

۱. البقرة، ۲۶۴.

۲. هود، ۱۶.

۳. محمد، ۳۳.

وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر خدا و پیامبر او پیشی مگیرید و از خدا بترسید، زیرا خدا شنوا و داناست * ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و هم چنان که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید با او به آواز بلند سخن مگویید، که اعمالتان ناچیز شود و آگاه نشوید * کسانی که در نزد پیامبر خدا صدایشان را پایین می‌آورند همان‌ها هستند که خدا دل‌هایشان را به تقوی آزموده است. آنها راست‌آموزش و مزد بسیار * آنهایی که از آن سوی حجره‌ها ندایت می‌دهند بیشتر بی‌خردانند * اگر صبر می‌کردند تا تو خود بیرون می‌آمدی و نزد آنها می‌رفتی برایشان بهتر می‌بود، و خدا آمرزندهٔ مهربان است».

این آیات را ظاهری است و باطنی؛ ظاهر آن بر لزوم رعایت ادب در پیشگاه پیامبر اکرم و اهل بیت مکرم ایشان، چه در زمان حیات و چه در زمان ممات، دلالت می‌نماید؛ و باطن آن راهنمایی می‌کند که آدمی در هر حال می‌باید در مقابل قوانین نهاده شده از سوی آنان خاضع بوده، سر تسلیم در مقابل تمامی دستورات آنان فرود آورد. هرچند می‌توان گفت که اصلاً این آیات برای بیان همین معنای دوم نازل شده، و این معانی را نمی‌توان در شمار معانی باطنی آیه دانست، بلکه معنای اول تنها بصورت پلّی‌بکار رفته است که آدمی را به معنای حقیقی آن رهنمون شود. در مقابل، برخی از اعمال نیز می‌تواند گناهان پیشین را سترده، و آنها را به اعمال صالح تبدیل نماید.

دوری‌گزینی از گناهان کبیره در این شمار است، که موجب رفع برخی از گناهان صغیره می‌شود: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا^۲﴾: «اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند اجتناب کنید، از دیگر

۱. الحجرات، ۱ - ۵.

۲. النساء، ۳۱.

گناهانتان درمی‌گذریم و شما را به مکانی نیکو درمی‌آوریم».

در این شمار، می‌توان به نمازهای پنجگانه نیز اشاره کرد، که باز برخی از گناهان را از نامه عمل آدمی برطرف می‌سازد: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۱: «نماز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب. زیرا نیکیها، بدیها را از میان می‌برند».

بنابر آنچه در برخی از روایات به چشم می‌آید، برآوردن نیازهای مردم، زیارت مشاهد مشرفه، توسل به اهل بیت و برگزاری مجالس روضه حضرت سید الشهداء نیز، می‌تواند کفاره برخی از گناهان باشد.

در این میان اما، تنها عملی که بدون هیچ شرطی می‌تواند موجب رفع گناهان شده آدمی را از پرونده‌ای پاک بهره‌مند سازد، توبه است و بس. ضرورت قرآن و حدیث و دو دانش فقه و اخلاق، بر آن دلالت می‌نماید که توبه حتی کفر، شرک، نفاق و ارتداد را محو می‌نماید؛ و پرواضح است که در این میان، گناهان کبیره و صغیره از جایگاه خاصی برخوردار نیست: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۲: «بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد».

کوتاه سخن آنکه ارتداد، بدون تردید تمامی اعمال صالح را از بین می‌برد؛ و توبه نیز تمامی اعمال ناپسند را محو و نابود می‌سازد. غیر این دو اما - همچون ریاء و نمازهای پنجگانه -، برخی از ثوابها و یا گناهان آدمی را از پرونده او حذف خواهد ساخت.

نکته چهارم

روایات باب ریاء، نشان می‌دهد که ریاء امری برخاسته از قصد انسان است^۳. ازاینرو،

۱. هود، ۱۱۴.

۲. الزمر، ۵۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۸۵.

خود آدمی در می‌یابد که آیا عملش خالص بوده، و یا از پیرایه‌های غیر خدائی پیراسته نبوده است؛ از اینروست که در روایات اهل بیت عصمت و طهارت ، به آیه شریفه ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^۱: «بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می‌شناسد * هر چند به زبان عذرها آورد» تمسک فرموده‌اند.

از اینرو، اگر کسی که در عمل خود ظاهراً ریا می‌کند، در حقیقت در پی آن باشد که دیگران را به نیکی‌ها و کارهای ثواب‌آمیز ترغیب نموده از گناهان بازدارد، این نه ریا، که عملی صحیح می‌باشد. در بسیاری از روایات نیز به این عمل ترغیب فرموده، آن را از بالاترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر شمرده‌اند؛ به این روایت بنگرید:

[۸۵۴] عن عبدالله بن بكير قال: قلت لأبي عبد الله: الرجل يدخل في الصلاة فيجود صلاته و يحسنها رجاء أن يستجر من يراه إلى هواه؟ قال: ليس هو من الرّاء^۲: «عبدالله بن بكير - که در شمار یاران امام صادق بود - گوید: به ایشان عرض کردم: نمازگذاری نماز خود را به زیبایی می‌خواند، بدان امید که آنان که او را می‌بینند همچون او نماز کنند، حضرت فرمودند: «این در شمار موارد ریا نیست».

نکته پنجم

ریاء آنست که عملی را، یا برای غیر خدا، و یا با انگیزه‌ای غیر او - جلّ و علا! - انجام دهند. این مطلب، پیش از این به تفصیل گذشت.

اما اگر کسی عملی را برای خدا و با انگیزه‌ای الهی انجام داده، در عین حال در پی آن باشد که مردمان او را بر آن کار ثنا بگویند، روایات ما در تعیین چگونگی عمل او یکسان نمی‌نماید. این فرد هنوز به مرتبه‌ای نرسیده که بتواند عمل خود را تنها برای حضرت حق بجای آورد، و در عین حال در خود عمل چیزی جز او - جلّ و علا! - را در نظر نداشته است؛

۱. القيامة، ۱۵ - ۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۱.

از اینرو برخی از روایات، بر آنست که هر چند اینچنین کس ریاکار و مشرک است، اما ریا و شرک او از جانب حضرت حق بخشیده خواهد شد. به این روایت بنگرید: [۸۵۵] عن أبي عبد الله سألته عن تفسير هذه الآية: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾، قال: «مَنْ صَلَّى أَوْ صَامَ أَوْ اعْتَقَ أَوْ حَجَّ يُرِيدُ مَحَمَدَةَ النَّاسِ فَقَدْ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِ وَهُوَ شِرْكٌ مَغْفُورٌ»^۱: «راوی گوید: از امام صادق درباره معنای آیه شریفه: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد» سؤال کردم، آنحضرت فرمودند: «مراد کسی است که نماز خواند یا روزه گیرد یا بنده‌ای را آزاد کند یا حج گذارد و در این اعمال در پی حمد و ثنای مردمان باشد، او در عملش به شرک دچار شده اما شرک او بخشیده شده است». از این روایت، بخوبی فهمیده می‌شود که این عبادات هر چند نمی‌تواند آدمی را به بارگاه الهی رهنمون شود، و یا برای سلوک بسوی او نافع باشد؛ اما تکلیف را برطرف کرده آدمی را در شمار کسانی که وظائف شرعی خود را به صورت ظاهری به جای آورده‌اند، قرار می‌دهد.

آری! راه به سوی او - جلّ و علا! - دقیقتر از وهم، نازکتر از مو، تیزتر از شمشیر، و سوزان‌تر از آتش است!؛ امام سجاد می‌فرماید: [۸۵۶] الشُّرْكُ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلَمَةِ^۲: «شرک در مردم، مخفی‌تر از رد پای مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک است».

از اینرو، هر چند این اعمال در درگاه الهی پذیرفته نیست، اما از آنجا که اسلام دینی آسان می‌باشد، این اعمال می‌تواند موجب رفع تکلیف آدمی گردد. رحمت، عفو و فضل خداوند متعال نیز، بگونه‌ای است که هیچکس نمی‌تواند حتی آن را در قوه خیال خود تصوّر نماید.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۹۸.

نکته ششم

اگر کسی کاری را به نیت حضرت حق و برای او به انجام آورد، و در این عمل انگیزه‌ای جز از او نداشت، اما پس از آنکه از آن فراغت یافت کسی او را دید و از عمل خیرش خبردار شد؛ و در این حال آنکس که برای حضرت حق آن کار را انجام داده بود از این مطلب شادمان شد، که دیگری از کار او با خبر شده است؛

آیا این شادمانی نیز همچون ریا بعد از عمل بوده، بطلان آنرا در پی خواهد داشت؟ و یا چون او را در این میان نقشی نبوده، شادمانی او بطلان عملش را در پی نخواهد داشت؟.

برخی از روایات بر این مطلب دلالت می‌نماید، که اینگونه شادی‌ها موجب بطلان عمل و از بین رفتن ثواب آن نخواهد شد. در این رابطه تنها به همین یک روایت بنگرید: [۸۵۷] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ إِنْسَانٌ فَيُسْرِهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «لَبَّاسًا، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يُظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ»^۱: «یکی از یاران امام باقر گوید: از ایشان درباره کسی سؤال کردم که عمل خیری انجام می‌دهد، آنگاه کسی او را می‌بیند و او بواسطه دیدن دیگران شادمان می‌شود، تکلیف این عمل او چیست؟ امام فرمودند: این شادی در صورتی که این عمل را برای نشان دادن به مردم انجام نداده باشد اشکالی ندارد، چرا که هیچکس نیست مگر آنکه دوست می‌دارد که در میان مردم نیکی او آشکار و ظاهر شود».

شاد شدن بواسطه آنکه کسی نیکی‌های آدمی را بازنماید، و کارهای پسندیده او را برشمارد نیز، در همین شمار است.

بهرروی قاعده‌ای کلی در این حدیث شریف به چشم می‌آید، که می‌تواند میان ریا باطل‌کننده، و ریائی که عمل آدمی را باطل نمی‌کند، تفاوت نهد. آن قاعده، عبارت شریف

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

«إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لَذَلِكَ: در صورتی که این عمل را، برای نشان دادن به مردم انجام نداده باشد»، می باشد، که در تمامی موارد سؤال و ابهام، می تواند تکلیف را روشن فرماید. با این حال، نباید فراموش نمود که این قاعده کلی، برای عموم مردم و نه آنان که قدمی در مسیر سلوک نهاده روی به سوی بارگاه عظمت او - جلّ و علا! - کرده اند، بیان شده است؛ چه بر سالکان است که این گونه وسوسه ها و اندیشه های شیطانی را ترک نمایند، تا نور حضرت حق - که در مسیر سلوک، هیچ گریزی از آن نیست -، آنان را دریافته به سوی مراتب عالی انسانیت رهنمون شود.

بدین ترتیب، می توان معنای آن دو دسته از روایات - که پیش از این بدان اشاره کردیم - را دریافت. بخشی از آن روایات برای عموم مردم، و بخشی دیگر برای خواص آنان صادر شده است.

نکته هفتم

بر اساس آنچه در توضیح معنای ریاء گذشت، دریافتیم که تمامی مراتب ریاء، در شمار نفاق قرار دارد؛ چه ریاکار در پی آنست که با نشان دادن اعمال شایسته، خود را در قلب مردم رفعت بخشد، و از جایگاهی بلند برخوردار شود. از اینرو، ریاکار منافقانه عمل خود را الهی می نماید؛ حال آنکه در پی آنست که با آن عمل، قلب مردمان را به تسخیر خود درآورد.

اکنون این مطلب را اضافه می کنیم، که اگر کسی عملی را از بُن برای یافتن جایگاهی در میان مردم انجام دهد، این عمل ریاء نبوده در بسیاری از موارد مطلوب نیز می باشد. آموزش علوم برای برطرف کردن نیازهای مادی، تخصص یافتن در رشته ای برای بدست آوردن ثروت و قدرت و رتبه اجتماعی، همنشینی با بزرگان و دانشمندان برای بدست آوردن محبوبیت در میان مردم، و کارهای اینگونه، اگر نه با ظاهری الهی که صادقانه برای رفع نیازهای مادی انسان صورت گیرد، ریاء نبوده حرام شمرده نمی شود.

چه در این مثالها بدست آوردن مراتب اجتماعی، همچون تحصیل ثروت است؛ که نه این ریا و حرام است، و نه آن.

آری! تمامی این امور برای آخرت انسان بی فائده خواهد بود، و او را در این دنیا نیز بسوی کمال رهنمون نخواهد گشت. در دنا کتر آنکه این اعمال اصلاً در صحنه قیامت دیده نخواهد شد، و آدمی با دستی خالی و پرونده‌ای لاغر در آن عرصه به حساب گرفته می‌شود؛ به این آیه شریفه بنگرید:

﴿مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشان را در این جهان می‌دهیم و در آن نقصانی نمی‌بینند * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است».

کوتاه سخن آنکه اعمال دنیائی انسان، در قیامت برای او فائده‌ای نخواهد بخشید؛ با اینحال اما این عمل حرام نبوده موجب سقوط بیشتر انسان را فراهم نخواهد کرد. آری! اینگونه اعمال همچون حبابی است که فقط در زندگی مادی انسان به چشم می‌آید، اما پس از آن از هیچ واقعیتهای برخوردار نخواهد بود: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۲: «بگو: هر کس به طریقه خویش عمل می‌کند».

توجه به این نکته نیز مفید خواهد بود، که اگر اینگونه اعمال - همچون اختراع برق، کشف میکروب، ساختن بناهای عمومی و ... - فائده‌ای برای هموعان در پی داشته باشد، فوائد خود را بخاطر همین منافع عمومی به آدمی خواهد رسانید؛ چه حضرت حق می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳: «زیرا خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی‌سازد».

۱. هود، ۱۶ - ۱۵.

۲. الانبیاء، ۸۴.

۳. التوبة، ۱۲۰.

پیامبر اکرم نیز در این زمینه می‌فرماید: [۸۵۸] «مَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةٍ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ هِمَّ شَيْءٌ وَمَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ فَلَعَلَّهِ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۱: «هرکس روشی نیکو در میان مردم نهد، از آن ثواب خواهد برد و ثواب هرکس که بدان عمل کند نیز بدون آنکه از ثواب آنان چیزی کم شود به او داده خواهد شد؛ و هرکس روشی ناپسند در میان مردم نهد، گناه آن را خواهد برد و گناه هرکس که بدان عمل کند نیز بدون آنکه از گناه آنان چیزی کم شود به او داده خواهد شد».

پیش از این، به تفصیل درباره این مطلب سخن داشته‌ایم.

نکته هشتم

اهل دل، همواره شاگردان و یاران خویش را به خلوص دعوت می‌کرده‌اند؛ چه در نظر آنان، اخلاص اکسیری است که عمل آدمی را به طلا تبدیل می‌کند؛ و چون ریا جای آن را گرفت، ارزش خاک بسیار بیشتر از آن خواهد بود. نیز پیایی بدانان تذکر می‌داده‌اند، که خالص ساختن عمل از شائبه‌ها و اوهام نفسانی، در نهایت سختی است.

با اینحال امّا، آنان را از یکی از دامهای شیطان که در مسیر سالکان پهن می‌نماید، بسختی بر حذر می‌داشته‌اند. آن دام، دام وسوسه در خلوص است، که شیطان آن را همچون بندی بر دست و پای سالکان می‌نهد، تا از حرکت بسوی حضرت حق بازمانند. اهل دل، همیشه سالکان را سفارش می‌نموده‌اند، که مباد عملی را بخاطر آنکه از خلوص آن اطمینان نداشته‌اند، ترک گویند؛ چه شیطان وسوسه‌های خویش در این زمینه را همچون سدّی در مقابل انسان می‌نهد، تا با این خیال که عمل بدون اخلاص ارزشی

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۲۴.

نخواهد داشت، او را از دست یازیدن به شماری از مستحبات باز دارد. این حالت، از تفریطی درشت در مقابل ملکهٔ ریا، که خود افراط در خودنمائی است، برخوردار می‌باشد؛ و پرواضح است که افراط و تفریط هردو مسیر کمال را مسدود کرده، آدمی را از حرکت در آن باز می‌دارد.

ما در اینجا این مبحث بسیار مهم را فرومی‌پیچیم، و در پایان آن، چشم جان را به شماری از روایات اهل بیت که در این زمینه بیان شده است، روشن می‌سازیم.

چند روایت

دربارهٔ ریا

[۸۵۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لِعَبَادِ بْنِ كَثِيرٍ الْبَصْرِيِّ فِي الْمَسْجِدِ: «وَيْلَكَ يَا عَبْدًا! إِيَّاكَ وَالرِّيَاءَ فَإِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لِّغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ»^۱؛

امام صادق در مسجد به عباد بن کثیر فرمودند: «وای بر تو ای عباد! از ریا بپرهیز، چه هرکس کاری را برای غیر خدا انجام دهد، خداوند او را به همان کس که برایش انجام داده واگذار می‌کند».

[۸۶۰] عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هَذَا لِلَّهِ وَلاَ تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «عبادات و دین خود را برای خدا خالص سازید و آن را برای مردم قرار ندهید، چه هرآنچه برای خدا باشد متعلق به هموست، و آنچه برای مردم باشد به سوی حضرت حق بالا نخواهد رفت».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۳.

[۸۶۱] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «كُلُّ رِئَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هر ریائی شرک است، هرکس برای مردم کاری انجام دهد ثوابش بر عهده مردم است، و هرکس برای خدا کاری انجام دهد ثوابش بر عهده خداوند خواهد بود».

[۸۶۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ: إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَّا يَأْيَ أَرَادَ بِهَا»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «فرشته، عمل بنده را در حالی که بدان شادمان است به سوی آسمان بالا می‌برد. در این حال چون کارهای پسندیده بنده را بالا می‌برد، خداوند می‌فرماید: آن را در چاه دوزخ قرار دهید، آن بنده در عملش مرا مورد نظر قرار نداده است».

[۸۶۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشُطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ، وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ»^۳؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «انسان ریاکار خودنماسبه علامت دارد: چون مردم را ببیند فعال می‌شود، و چون تنها باشد از عمل می‌ایستد، و دوست دارد که در تمامی کارها او را ستایش کنند».

[۸۶۴] عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: أَنَا خَيْرُ شَرِيكِ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً»^۴؛
امام صادق فرمودند: «خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - می‌فرماید: من بهترین شریک هستم،

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۵.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۵.

هرکس در کاری که انجام می‌دهد کسی را با من شریک سازد آن را از او نمی‌پذیرم، مگر آنکه آن کار خالص برای من انجام شده باشد».

[۸۶۵] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - بِالْقَلِيلِ مِنْ عَمَلِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَرَادَ، وَ مَنْ أَرَادَ النَّاسَ بِالْكَثِيرِ مِنْ عَمَلِهِ فِي تَعَبٍ مِنْ بَدَنِهِ وَ سَهَرٍ مِنْ لَيْلِهِ أَبَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَّا أَنْ يُقَلِّلَهُ فِي عَيْنِ مَنْ سَمِعَهُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هرکس با کاری اندک تنها خداوند را منظور دارد، خداوند بیشتر از آن را در میان مردم برای او آشکار می‌سازد؛ و هرکس با کاری بسیار که بدنش را رنجه دارد و شبها بیدارش دارد مردمان را منظور دارد، خداوند فقط با او اینگونه معامله می‌کند که او را در چشم کسانی که آن کار را از او می‌بینند، کوچک جلوه می‌دهد».

[۸۶۶] عن أبي عبد الله قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عِلَاتِيَّتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِئَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْعَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «بزودی زمانی فرارسد که در آن باطن مردم خبیث، و ظاهر آنان زیبا باشد؛ از آنجهت که به دنیا طمع می‌کنند و از آنچه نزد پروردگارشان هست چشم می‌پوشند، دین آنان ریائی خواهد بود و هرگز ترس از خدا همنشین آنان نخواهد بود. خداوند نیز آنان را در عقاب خود فرومی‌گیرد؛ از اینرو آنان همچون غرق شدگان او را می‌خوانند اما هرگز دعایشان را مستجاب نخواهد کرد».

[۸۶۷] عن أبي جعفر أَنَّهُ قَالَ: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، قَالَ: وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَ حَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى فَتُكْتَبُ لَهُ عِلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۶.

امام باقر فرمودند: «عمل خویش را حفظ کردن، سخت تر از انجام آن است. در این حال کسی از ایشان پرسید: حفظ کردن عمل چیست؟ آنحضرت فرمودند: کسی به آشنائی هدیه ای می بخشد و یا در راه خدای تعالی که هیچ شریکی ندارد انفاقی می نماید، در اینجا این عمل بعنوان یک عمل مخفی و پوشیده در کارنامه او ضبط می شود. پس از آن، آن کس این عمل خود را در جمع اعلام می نماید، در اینجا آن عمل از کارنامه او پاک شده بجای آن به عنوان یک عمل آشکار و غیر پوشیده ضبط می شود؛ پس از آن باز آن کس عمل خود را در جمع اعلام می نماید، در اینحال عمل او باز محو و بجای آن نوشته می شود که عملی ریاء آمیز انجام داده است».

[۸۶۸] زرارۃ عن أبي جعفر قال: سأله عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسره ذلك؟ فقال: «لابأس! ما من أحد إلا وهو يحب أن يظهر له في الناس الخير إذا لم يكن صنع ذلك لذلك»^۱؛

یکی از یاران امام باقر گوید: از ایشان درباره کسی سؤال کردم که عمل خیری انجام می دهد، آنگاه کسی او را می بیند و او بواسطه دیدن دیگران شادمان می شود، تکلیف این عمل او چیست؟ امام فرمودند: «این شادی در صورتی که این عمل را برای نشان دادن به مردم انجام نداده باشد اشکالی ندارد، چراکه هیچکس نیست مگر آنکه دوست می دارد که در میان مردم نیکی او آشکار و ظاهر شود».

[۸۶۹] عن أبي عبد الله قال: «قال أبو جعفر: من كان ظاهره أرجح من باطنه خف ميزانه»^۲؛

امام باقر فرمودند: «هرکس ظاهرش برتر از باطنش باشد، کفه میزانش سبک خواهد بود».

[۸۷۰] عن النبي: «قال الله - عز وجل! - : أنا أغنى الشركاء عن الشرك، فمن عمل عملاً

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۶۵.

أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ يَرِيءُ، فَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ^۱؛

خداوند متعال می‌فرماید: «من بی‌نیازترین شریکان از شراکت هستم، از اینرو هرکس کاری را انجام داد و در آن غیر مرا شریک ساخت من از آن کار بیزارم، بدین ترتیب آن کار مال شریک من است».

[۸۷۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى! - لَا يَقْبَلُ عَمَلًا فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ رِئَاءٍ^۲؛ پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند متعال عملی را که در آن به اندازه ذره‌ای ریا بکار رفته باشد، نمی‌پذیرد».

[۸۷۲] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، إِنَّ كُلَّ رِئَاءٍ شِرْكٌ. وَ قَالَ : قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : مَنْ عَمِلَ لِي وَ لِعَيْرِي هُوَ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ^۳؛ امام صادق فرمودند: «هرکس برای مردم کاری را انجام دهد، اجر و ثواب او نیز بر عهده همانان خواهد بود، هر ریائی شرک است. و نیز فرمودند: خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - می‌فرماید: هرکس کاری را برای من و دیگری انجام دهد، آن کار برای آن دیگری - و نه من - خواهد بود».

[۸۷۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِنَّ الْجَنَّةَ تَكَلَّمَتْ وَ قَالَتْ: إِنِّي حَرَامٌ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ وَ مُرَاءٍ^۴؛ پیامبر اکرم فرمودند: «بهشت به سخن آمد و چنین گفت: من بر همه بخیلان و خودنمایان حرام می‌باشم».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۸۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۹۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۰۵.

فصل بیست و هفتم

فضیلت بیست و هشتم: توبه و بازگشت

رذیلت سیام: نافرمانی مولی

فضیلت بیست و هشتم:

توبه و بازگشت

«توبه» یعنی بازگشت از سرکشی به بندگی؛ از اطاعت از نفس به اطاعت از پروردگار؛ از طاغوت به سوی او - جلَّ و علا! -؛ از طلب مادیات به گرایش به سوی معنویات؛ از ظلمت به نور؛ از گناه به فرمانبری؛ از غفلت به توجَّه؛ از دوری از بارگاه او به نزدیکی به آن بارگاه عظمت؛ از جفای بر او به وفای با او؛ و از آلودگی و سیاهی به پاکی نفس و نورانی شدن آن.

به تعبیری دیگر، توبه رفع زنجیرها و بست‌ها، و شکافتن حجابها و برطرف کردن ظلمتها، و شکستن بت‌هایی است که در خانهٔ حضرت حق منزل گزیده‌اند؛ توبه نورانی ساختن نفس است به صفات الهی.

به هر روی، توبه همواره باندامت، و عزم بر پایداری در ترک گناه و بازنگشتن به سوی آن، و جبران آنچه رفته است، همراه می‌باشد؛ چه در بعضی از موارد، می‌توان به جبران گذشته پرداخت، بجای آوردن نمازی که ترک شده، و پرداخت حقوقی که از مردم بر گردن توبه‌کننده است، در همین شمار می‌باشد.

پشیمانی بر آنچه رفته را مراتبی است، که در شمار آن می‌توان به انجام ریاضتهای دینی، برای جبران لذات و شهوتهای حرامی که از آن برخوردار شده، اشاره کرد؛ نیز فروریختن گوشتی که از حرام بر بدن انسان پدید آمده. در خبر است که کسی در محضر امیرالمؤمنین به استغفار پرداخت؛ ایشان تمامی این مراتب را در حدیثی شریف - که

حکایتگر آن مجلس است به اشارت گرفتند^۱.

در این سخن، امیرمؤمنان در صدد تبیین حدود و شرائط توبه نبوده‌اند؛ بلکه به فراخور حال آن شنونده، سخن گفته‌اند؛ چه استقامت توبه کننده بر آنکه به گناه بازنگردد، و بر حدود شرع ثابت ماند و به اعمال صالح پردازد، از مراتب اصلی توبه است که قرآن کریم نیز بسیار بر آن پای فشرده است؛ اما گریه شدید، اندوه، حیای از حضرت حق و اموری اینگونه، مراتب برتر توبه است؛ که هرچند اهل دل بر آن تأکید می‌کنند، اما خود در شمار ارکان توبه قرار ندارد. در خبر است که آدم پس از ترک اولائی که از او پدید آمد، دویست سال سرش را به سوی آسمان بلند نکرد؛ چه از حضرت حق حیا می‌نمود که به جایگاه معنوی و مرتبت او بنگرد.

* * *

مراتب توبه

از عبارت «و هو اسمٌ واقعٌ علی سِتَّةٍ معانٍ»: «توبه اسمی است که بر شش معنی اطلاق می‌شود»، اما، می‌توان استفاده کرد که توبه همان ندامت واقعی است، که از مراتبی چند برخوردار است؛ مراتبی که گاه شدید و گاه ضعیف می‌گردد. ما در اینجا به برخی از این مراتب اشاره می‌کنیم.

۱. مرتبه نخست

اولین مرتبه توبه، ندامت و پشیمانی بر گذشته می‌باشد. این پشیمانی، آتشی سوزان است که چون در قلب بنده‌ای درگیرد، سیاهی‌ها را می‌سوزاند و قلب را نورانی کرده آن را

۱. نهج البلاغة، کلمة ۴۱۷.

از همه آلودگی‌ها رها می‌سازد. از اینرو، ارتباطی هرچند ضعیف میان آن قلب و حضرت حق پدید می‌آید. در این مرحله، آدمی مصداق آیه شریفه ذیل می‌گردد:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱: «بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد».

انجام اعمال شایسته، بازگرداندن حقوق مردم به آنان، بجا آوردن واجبات ترک شده و دیگر امور اینگونه، در شمار مراتب میانه و شدید توبه است، که ارتباط مستقیمی با حقیقت توبه ندارد. ما در رابطه با این مراتب، پس از این سخن خواهیم داشت. بر همین اساس است که امام باقر می‌فرماید: [۸۷۴] «كَفَىٰ بِالْإِثْمِ تَوْبَةً»^۲: «برای توبه، ندامت و پشیمانی کافی است».

روایات و حکایات بسیاری دلالت می‌نماید که پشیمانی تنها، موجب بخشایش تمامی گناهان می‌گردد. در شمار این روایات، می‌توان به آخرین خطبه پیامبر اکرم - که در میان شیعه و سنی سخت نامبردار است -، اشاره کرد. در بخشی از این خطبه آمده است:

[۸۷۵] «مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ. مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ. مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: وَإِنْ يَوْمًا لَكَثِيرٌ. مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَاعَةٍ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ السَّاعَةَ لَكَثِيرَةٌ. مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ وَقَدِ بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَذِهِ - وَأَهْوَىٰ يَدِيهِ إِلَىٰ حَلْقِهِ - تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۳؛

«هرکس یکسال پیش از مرگ توبه کند، خداوند توبه او را خواهد پذیرفت؛ آنگاه فرمودند: یکسال زیاد است! هرکس یک ماه پیش از مرگ توبه کند، خداوند توبه او را خواهد پذیرفت؛ آنگاه فرمودند: یک ماه زیاد است! هرکس یک روز پیش از مرگ توبه

۱. الزمر، ۵۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۲۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۵.

کند، خداوند توبه او را خواهد پذیرفت؛ آنگاه فرمودند: یک روز زیاد است! هرکس یک ساعت پیش از مرگ توبه کند، خداوند توبه او را خواهد پذیرفت؛ آنگاه فرمودند: یک ساعت زیاد است! هرکس پیش از مرگ توبه کند در حالی که جانش به اینجا رسیده - و با دست مبارکشان به حلقشان اشاره کردند -، خداوند توبه او را خواهد پذیرفت!»

همین حدیث شریف، با اندک اختلافی در اصول کافی نیز نقل شده است.

در این زمینه، گذشته از احادیث بسیار، حکایاتی نیز به چشم می آید، که نشان می دهد ندامت و پشیمانی می تواند آدمی را در شمار توبه کاران قرار دهد. ما پیش از این به داستان مردی غیر مؤمن که در نجف اشرف سکونت داشت، اشاره کردیم؛ شگفتی این داستان چنان است که آن را در اینجا نیز نقل می نمایم: بعضی از بزرگان نقل کرده اند که: در زمان استاد بزرگ اخلاق مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی، مردی شرور در نجف اشرف زندگی می کرد، که او را به زبان محلی «عَبْدُ قَرَّاز» می خواندند. این مرد به سختی در پی آزار دیگران و باجستانی از آنها بود.

او روزی در صحن حرم مطهر امیرمؤمنان، مرحوم همدانی را دید که گوشه ای نشسته و در بحر تفکر فرو رفته است. عبدالقار که منتظر بود تا ایشان از ترس به تکریم او پرداخته همچون دیگران احترامش نماید، به ناگاه با بی اعتنائی او مواجه شد؛ از اینرو با خشم، گردن ایشان را گرفته گفت: مگر مرا نمی شناسی؟ من عبدالقارم! چرا احترام مرا رعایت نمی کنی؟

مرحوم همدانی نیز نگاهی به او نداخته فرمود: چرا تو را عبدالقار می نامند؟ آیا از خدا فرار می کنی یا از رسولش؟.

مرد شرور در این حال تکانی خورد، آخوند را رها کرد و به منزل خویش شتافت. صبح فردا مرحوم همدانی در مجلس درس به شاگردان فرمود: مردی از نیکان دیروز در گذشته است، باید به مشایعت جنازه او برویم. شاگردان نیز بدون اینکه بدانند آن نیکبخت نیک حال که بوده که استاد به مشایعت جسدش می رود، ایشان را همراهی کردند؛ اما به

ناگاه متعجبانه خود را در مقابل منزل مرد شرور معروف نجف یافتند! آنان که سخت از این دستور مرحوم آخوند متعجب شده بودند، از همسر آن مرد ماجرای مرگ او را سؤال کردند؛ همسر او نیز توضیح داد که:

عبدفّرار دیروز بدون آنکه مریضی‌ای داشته باشد، چونان دیگر روزها از خانه خارج شد، اما عصر هنگام در حالی که به سختی در تأمل بود به خانه بازگشت، به اطاق خود رفت و یکسر به گریه پرداخت؛ تا سرانجام پس از آنکه تمامی شب را به گریه گذرانده بود، صبحگاهان جان باخت!

در این هنگام مرحوم همدانی که برای تشییع جنازه او آماده می‌شد، خطاب به شاگردانش فرمود: راهی که در معرفت حضرت حق در طی چندین سال طی می‌شود، عبدفّرار در یک شب طی نمود؛ اکنون به تشییع جسد این مرد خوش‌عاقبت می‌پردازیم.

۲. مرتبه دوم

دیدیم که حقیقت توبه، همان پشیمانی برگزیده است. این پشیمانی اما، به ناگریز با گرایش به سوی اصلاح نفس، انجام کارهای شایسته، جبران واجبات ترک شده، گریه، اندوه و ریاضتهای شرعی، همراه خواهد بود.

چه اگر کسی اینگونه امور را به همراه توبه خود مشاهده ننماید، درمی‌یابد که نه استغفار کننده، که استهزاء کننده بوده است! او توبه نکرده، که به تمسخر توبه پرداخته است!؛ به این حدیث شریف بنگرید:

[۸۷۶] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي جَعْفَرٍ: «الْثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ»^۱

امام باقر فرمودند: «آنکس که از گناه توبه کند، مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۵.

اما آنکس که از گناه استغفار کند در حالی که آن را مجدداً انجام می‌دهد، مانند کسی است که به استهزاء توبه پرداخته است».

آیاتی از قرآن کریم نیز بر آن دلالت می‌نماید، که توبه مقید به عمل صالح و یا اصلاح نفس و یا اموری اینگونه است، این آیات در حقیقت نه در بیان حقیقت و اصل توبه، که در بیان لوازم و دیگر مسائل مرتبط و همراه با توبه، نازل شده است: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا^۱﴾: «جز این نیست که توبه از آن کسانی است که به نادانی مرتکب کاری زشت می‌شوند و زود توبه می‌کنند. خدا توبه اینان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است * توبه کسانی که کارهای زشت می‌کنند و چون مرگشان فرا می‌رسد می‌گویند که اکنون توبه کردیم، و نیز آنان که کافر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد. برای اینان عذابی دردآور مهیا کرده‌ایم».

اینگونه آیات، اموری بسیار مهم را به تذکر گرفته است؛ اما دلالت نمی‌نماید که شرط انجام توبه، رونهادن بسوی اعمال شایسته و انجام آن است.

توضیح آنکه آدمی گاه بخاطر غلبه هوای نفس، گناهی را مرتکب می‌شود؛ در این حال هوای نفس همچون پرده‌ای که بر عقل فرد گناهکار افتد، او را از ادراک زشتی آنچه انجام می‌دهد باز می‌دارد، اما لحظاتی بعد که از آن گناه فراغت یافت، پشیمانی او را فرا گرفته خویشتن را بر آنچه انجام داده به سرزنش می‌گیرد. این شخص در دانش اخلاق اسلامی جاهل / ناآگاه خوانده می‌شود؛ چه گویا هوای نفس آنچنان بر او چیره شده، که اصلاً نمی‌تواند نسبت به آنچه انجام می‌دهد، ادراک صحیحی داشته باشد.

در مقابل اما، اگر گناه را بر اساس عناد با شریعت، و یا لجاجت با دیگران، و یا بر اساس

عادت، و یا توجیه‌هائی واهی انجام دهد، پس از فراغت از گناه، نه تنها پشیمان نخواهد شد و خود را به سرزنش نخواهد گرفت، که حتّی ممکن است خود را برای انجام مجدد همان گناه آماده سازد. حضرت حق، حالت اینگونه افراد را با عبارت «گمراهی دانسته» تعبیر فرموده است: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۱: «و خدا از روی علم گمراهش کرد».

در این آیه شریفه، قرآن کریم بخاطر رأفتی که نسبت به گناهکاران دارد، تذکر می‌دهد که توبه، تنها مخصوص گروه اوّل است؛ و آنان که دانسته دست در گناه می‌برند، از توبه‌ای پذیرفته شده برخوردار نخواهند بود:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾^۲: «جز این نیست که توبه از آن کسانی است که به نادانی مرتکب کاری زشت می‌شوند».

این آیه و موارد مشابه بسیار آن، لجبازان کینه‌توز را هشدار می‌دهد، که آنان نه توبه می‌کنند، و نه توبه آنان پذیرفته می‌شود. آیه شریفه ﴿ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾: «و زود توبه می‌کنند» نیز لطفی دیگر است، که بندگان را از خطر تسویف / به آینده وانهادن، آگاه می‌سازد؛ چه تأخیر در توبه و نپرداختن به آن، گناه را اندک اندک از ذهن آدمی پاک کرده آن را به فراموشی می‌سپارد. در اینحال، قلب سیاه شده آدمی دیگر هرگز روی رستگاری را نخواهد دید. این کتاب آسمانی با بکاربردن کلمه ویل / وای بر آنان - که تنها در مواردی محدود بکار می‌رود -، نشان می‌دهد که اینان از چه آینده خوفناک و خطرآمیزی برخوردارند: ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳: «پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد».

آیه شریفه: ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ﴾: «توبه کسانی که کارهای زشت می‌کنند و چون

۱. الجاثية، ۲۳.

۲. النساء، ۱۷.

۳. الزمر، ۲۲.

مرگشان فرا می‌رسد می‌گویند که اکنون توبه کردیم، و نیز آنان که کافر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد»، هم لطفی دیگر است، که به گونه‌ای دیگر آدمیان را از فروافتادن در دریای بی‌انتهای غضب الهی باز می‌دارد؛ چه آدمی چون عذابهای دنیوی و یا اخروی را مشاهده کند، از گذشته خود اظهار پشیمانی خواهد کرد؛ این پشیمانی اما توبه نخواهد بود، چه تنها ناراحتی‌ای است که از مشاهده عاقبت خود پیدا کرده است.

این آیه شریفه نیز، همین مطلب را به وضوح نشان می‌دهد: ﴿وَأَسْرِوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ﴾^۱: «و چون عذاب را بنگرند پشیمانی خویش در دل نهان دارند».

این پشیمانی اما، نه ندامت صادقانه، که ندامتی دروغین است؛ چه اینان اگر فرصتی یابند باز به همان گناهان رومی‌کنند؛ اما چون از سوئی فرصت خود را پایان یافته می‌یابند، و از سوئی دیگر سزای عمل خود را در مقابل خود می‌یابند، پشیمان شده از جزای خود هراسناک می‌باشند. به این آیات مبارک بنگرید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۲: «چون یکیشان را مرگ فرارسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان * شاید، کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم به جای آورم. هرگز. این سخنی است که او می‌گوید»؛

﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۳: «اگر آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند. اینان دروغ‌گویانند».

آیه شریفه: ﴿وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ﴾: «و نیز توبه‌آنان که کافر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد» نیز به همین‌گونه است؛ چه توبه در قیامت همچون توبه به هنگام مرگ، هرچند توبه واقعی است، اما هیچ فائده‌ای بر آن مترتب نیست. چرا که قیامت صحنه

۱. سبأ، ۳۳.

۲. المؤمنون، ۹۹ - ۱۰۰.

۳. الأنعام، ۲۸.

جزاء است و تکلیف دیگری در آن راه ندارد؛ ازاینرو هرکس ثمرهٔ عمل خود را در آن خواهد دید؛ و توبه در آن هنگام، نمی‌تواند بدی‌ها را به نیکی و ناشایستگی‌ها را به شایستگی تبدیل نماید. پرواضح است که عفو الهی و شفاعت شفیعان اُمّت، مطلب دیگری خارج از مبحث کنونی ماست.

کوتاه سخن آنکه ما هیچ روایت و آیه‌ای در دست نداریم، که توبه - که همان پشیمانی حقیقی است - را، به شرطی دیگر مشروط کرده باشد؛ همانگونه که هیچ آیه و روایتی که دلالت بر عدم پذیرش توبهٔ واقعی کند، در دست نداریم.

آری! در مبحث فقهی مرتد، مطالب دیگری هست که محلّ تفصیل آن کتب فقهی است؛ در آن مبحث نیز نظر ما بر آن است، که خداوند توبهٔ مرتدان را می‌پذیرد، هرچند آثار وضعی دنیائی عمل آنان به صرف توبه از بین نمی‌رود.

سخن در لجبازان و آنان که توفیق نمی‌یابند، که بعد از انجام گناه از آن نادم شده توبه نمایند نیز، همینگونه است. اینان حتّی اگر بعد از زمانی طولانی توبه نمایند، و حتّی با ظاهر شدن علائم مرگ در وجود خود به توبه روی آورند، بدون تردید از توبه‌ای پذیرفته برخوردارند. روایتی که در همین سطور آن را نقل کردیم، و بسیاری دیگر از روایات موجود در این مبحث، بر درستی این مطلب گواهی می‌دهند.

بر این اساس، می‌توان گفت که عفو الهی و شفاعت شفیعان اُمّت، در روز قیامت تنها ویژهٔ کسانی است که با توبهٔ حقیقی به درگاه او - جلّ و علا! - بازگشته‌اند؛ این سخن به باور ما، صحیح است و مجموعهٔ ادلّهٔ پیشین بر درستی آن دلالت می‌نماید.

* * *

در اینجا لازم است پیش از به پایان بردن مبحث توبه، به نکاتی چند اشاره نماییم؛ چه بدون پرداختن به این نکات، این مبحث کامل نمی‌نماید.

چند نکته بسیار مهم

نکته نخست

توبه‌ای که پس از توبه نخستین، اما با پیدایش گناهی دیگر انجام می‌گیرد نیز، در درگاه الهی پذیرفته است. ازاینرو اگر بنده‌ای پس از آنکه توبه کرد، باز مغلوب نفس خود شد و گناهی دیگر از او پدید آمد، می‌تواند توبه کرده رو به سوی رحمت الهی نهد. این مطلب می‌تواند دهها مرتبه تکرار گردد. آری! بدون تردید انجام گناه قلب را سیاه و توفیق توبه را از انسان سلب می‌نماید، با اینهمه اما ناامیدی از رحمت الهی و یأس از پذیرش توبه، خود گناهی بس بزرگ است، که فروافتادن در آن بزرگتر از شماری از دیگر گناهان می‌باشد؛ بویژه آنکه این ناامیدی و یأس، سرانجام انسان را بدون انجام توبه راهی سرای دیگر می‌نماید، و با پرونده‌ای درشت در محضر حضرت حق قرار می‌دهد؛ به این آیه شریفه بنگرید: ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱: «و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند».

همانگونه که کلمه «تَوَاب» - : بسیار توبه‌پذیر - نیز در بسیاری از آیات و روایات ما، نخست بر حضرت حق و زان پس بر بنده اطلاق شده، و در این دو مین کاربرد صورتی مدح‌آمیز یافته است؛ در این شمار است آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۲: «هر آینه خدا توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد»؛

و نیز آیه شریفه: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۳: «بدرستی خدا توبه‌پذیر و مهربان است». هرچند کلمه «تَوَاب» را بر اساس قواعد صرف عربی، می‌توان صفت مشبیه دانست؛ اما به نظر ما این لفظ صیغه مبالغه بوده نشان دهنده مبالغه در معنی است. بدین ترتیب معنای

۱. یوسف، ۸۷.

۲. البقرة، ۲۲۲.

۳. البقرة، ۳۷.

آیه چنان می‌شود که هر اندازه بنده رو به سوی حق کند و به سوی او بشتابد - هر چند هزار مرتبه حرکت خود را نقض، و باز گناهی از او سرزند -، حضرت حق نیز او را مشمول مغفرت خود کرده و توبه‌اش را می‌پذیرد. چه او - جَلَّ و علا! - در پی آنست که بنده از رحمت او ناامید نشده دست از درب غفران او برندارد. در این زمینه روایات بسیاری نیز وارد شده، که ما پس از این به شماری از آنها اشاره می‌کنیم. در اینجا توجّه خواننده ارجمند را تنها به یکی از آن احادیث جلب می‌نمائیم. امام باقر می‌فرماید: [۸۷۷] «... کَلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِنَّكَ أَنْ تُقْنَطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۱: «هر اندازه که مؤمن بوسیله استغفار و توبه به سوی درگاه الهی بازگردد، خداوند متعال نیز بوسیله مغفرت و رحمت خود به سوی او باز می‌گردد. خداوند بدون تردید بخشنده و رحیم است، توبه را می‌پذیرد و گناهان را عفو می‌کند؛ از اینرو بر حذر باش از اینکه مؤمنان را از رحمت الهی ناامید سازی».

شاعر فارسی‌گوی چه خوش سروده است:

بازا باز هر آنچه هستی باز گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز
این درگه ما درگه نومیدی نیست صدار اگر توبه شکستی باز

نکته دوم

توبه را باعتبار آنچه که از آن توبه می‌کنند، می‌توان به اقسامی چند تقسیم نمود. به دیگر سخن، توبه هم از نظر ذات خود، و هم از نظر آنچه که از آن توبه می‌شود، از مراتبی چند برخوردار است؛ حکیم سبزواری این مطلب را به زیبایی در «منظومه» حکمی خود، اینگونه ترسیم نموده است:

مَرَاتِبُ التَّوْبِ كَمَرَاتِبِ التَّقَى مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ جِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّقَا

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۴.

این مراتب عبارتند از:

۱. توبه عوام؛

۲. توبه خواص؛

۳. توبه اخص خواص.

در اینجا به اختصار تمام، از این سه نوع توبه سخن می‌گوئیم:

۱. توبه عوام

بر عموم مردم واجب است که از گناهانشان توبه کنند، گناهان بزرگ و کوچکی که دانسته و ندانسته انجام داده‌اند؛ و واجباتی که به همین‌گونه ترک کرده‌اند.

۲. توبه خواص

انبیاء - که خواص مردمانند - نیز گاه از گناهانشان توبه می‌کرده‌اند. این گناهان تنها برای آنان گناه شمرده می‌شده، چه تنها در شمار ترک برخی از مستحبات بوده است. عصیان حضرت آدم و یونس و یعقوب و یوسف، در این شمار بوده است؛ چه آدم از آن درخت خورد، و یونس قوم خود را بدون اجازه حضرت حق ترک گفت، و یعقوب بر فرزندان خود توکل کرد، و یوسف بر کسی همچون خود - و نه بر حضرت حق - در خروج از زندان تکیه نمود.

۳. توبه اخص خواص

اخص خواص - یعنی پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان - نیز، گاهی از گناهان خود توبه می‌کرده‌اند؛ این گناه همان توجه آنان به عالم ماده و مقتضاهای آن بوده، که باعث می‌شده تا غباری بر قلب مقدس آنان نشیند. برای آنان، انصرافی کوتاه مدت از حضرت حق و بارگاه او - که به مناسبت زندگی مادی / انسانی آنان پدید می‌آمده - نیز، گناهی بزرگ شمرده می‌شده است.

پیامبر اکرم خود می‌فرماید: [۸۷۸] «أَنَّهُ لَيَعَانُ عَلَى قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً»: «بر قلب من زنگار می‌نشیند، از اینرو هفتاد مرتبه استغفار می‌نمایم».

* * *

توجه به این نکته نیز مهم می‌باشد، که مراتب عموم مردمان نیز یکسان نیست؛ چه مرتبه عالمان، غیر از مرتبه عامه مردم است؛ و مرتبه فرزندان و منسوبان به آنان نیز، غیر از مرتبه دیگران. از اینرو گناه آنان نیز جز از گناه دیگر کسان می‌باشد؛ حضرت حق در توجه دادن به این نکته می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْن أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفُحْشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصْغَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَن يَفْعَلْ مِثْلَ ذَلِكَ لَعَنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْمَلْ صُلْحًا ثَوَّتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ^۱ : «ای پیامبر، به زنان بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن هستید، بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم * و اگر خواهان خدا و پیامبر او و سرای آخرت هستید، خدا به نیکوکارانتان پاداشی بزرگ خواهد داد * ای زنان پیامبر، هر کس از شما مرتکب کار زشت در خور عقوبت شود، خدا عذاب او را دو برابر می‌کند. و این بر خدا آسان است * و هر کس از شما که به فرمانبرداری خدا و پیامبرش مداومت ورزد و کاری شایسته کند، دو بار به او پاداش دهیم. و برای او رزقی کرامند آماده کرده‌ایم * ای زنان پیامبر، شما همانند دیگر زنان نیستید»

پرواضح است که در این آیات، برخورداری همسران پیامبر اکرم از زندگی رفاه‌آمیز، همچون برخورداری دیگران از زندگی تجملی مذموم دانسته شده؛ از اینرو

همسران پیامبر را بشدت از اینگونه زندگی بازداشته است. در این رابطه، هیچ تفاوتی میان زندگی فردی و اجتماعی آنان نیست؛ چه مرتبه آنان با مرتبه دیگر زنان جامعه اسلامی متفاوت است، و از اینرو گناه آنان نیز با گناه دیگران متفاوت می‌باشد؛ نیز حضرت حق می‌فرماید:

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا يُصْرُفُونَ عَلَى الْإِحْثِ الْعَظِيمِ﴾^۱: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند»؛

و باز می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۲: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم». این، تنها از آنروست که شأن و مرتبه خواص مردم، غیر از شأن و مرتبه عموم آنان است؛ و گناه آنان نیز غیر از گناه آنان؛ و محاسبه‌ای که بر آنان جاری می‌شود نیز غیر از محاسبه آنان! امام صادق در این زمینه می‌فرماید:

[۸۷۹] «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»^۳: «برای جاهل، هفتاد گناه بخشیده می‌شود قبل از آنکه تنها یک گناه از عالم بخشیده شود».

این، شاید از آنروست که عالمان، پیشوای مردم و نماینده اسلام در میان آنانند، و کردار و سخنان آنان یا به تقویت شرع مبین در میان عموم مردم خواهد انجامید، و یا به تضعیف آن منجر خواهد شد.

۱. الواقعة، ۴۱ - ۴۶.

۲. الانبیاء، ۱۶.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۴۷.

کوتاه سخن آنکه گروه‌های مختلف مردم از مراتبی چند در پیشگاه الهی برخوردارند، که بر اساس همان مراتب به محاسبه آنان خواهد پرداخت.

نکته سوم

توبه تنها و تنها باید برای حضرت حق انجام گیرد. به دیگر سخن، ندامت و پشیمانی نسبت به گناهی که انجام شده، می‌باید تنها بخاطر آنکه آدمی را از بارگاه الهی دور می‌نماید، پدید آید. از همین روست که در تعریف «توبه»، آن را بازگشت به سوی او - جلّ و علا! - دانستیم.

اما اگر کسی نه به آن علّت که گناهکار است، بلکه بخاطر ترس از جهنّم و یاقبح عقلی و شرعی فعل خویش به توبه پرداخت، عمل او توبه شمرده نمی‌شود. این مطلب در بسیاری از آیات قرآن کریم نیز به تصریح گرفته شده است؛ در این شمار است آیه شریفه: ﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ﴾^۱: «بگو: او پروردگار من است. خدائی جز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و توبه من به درگاه اوست»، و آیه شریفه: ﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾^۲: «و هر که توبه کند و کار شایسته کند، به شایستگی نزد خدا بازگردد».

محقق بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی نیز، در کتاب شریف «تجريد الاعتقاد» در این زمینه چنین می‌گوید: «وَيُنْدَمُ عَلَى الْقَبِيحِ لِقُبْحِهِ وَإِلَّا لَا تُنْفَتِ التَّوْبَةُ وَخَوْفُ النَّارِ إِنْ كَانَتْ الْغَايَةَ فَكَذَلِكَ وَكَذَا الْإِخْلَالُ بِالْوَاجِبِ»^۳: «نسبت به عمل زشت بخاطر زشتیش پشیمان می‌شوند، و گرنه توبه منتفی شده است. و ترس از آتش اگر هدف نهائی توبه باشد نیز، همینگونه است؛ و نیز اخلال وارد نمودن به فعل واجب».

۱. الزّعد، ۳۰.

۲. الفرقان، ۷۱.

۳. کشف المراد، ص ۳۳۱.

به نظر ما، این سخن خواجه صحیح است؛ هرچند می‌توان به آن اشکالی وارد نمود. توضیح آنکه پشیمانی بر انجام عمل ناشایست هم، همچون پشیمانی از ترس جهنم است، و هردو از حکمی یکسان برخوردار می‌باشند.

ازاینرو، به باور ما توبه فقط پشیمانی نسبت به مخالفت با حضرت حق را شامل می‌شود؛ و از آنجا که انجام گناهان و ترک واجبات مخالفت با امر الهی است، ندامت بر قبائح و نیز ندامت بر ترک واجبات، در شمار مخالفت با حضرت حق قرار دارد. گذشته از این سخن - که در رساله حاضر نمی‌توان به تفصیل پیرامون آن صحبت کرد -، اشاره می‌کنیم که هرچند توبه، پشیمانی از مخالفت با حضرت حق است، اما انگیزه‌های مؤثر در آن متعدد و گونه‌گون است:

توبه کاران گاه از ترس آتش توبه می‌کنند؛

و گاه بخاطر طمع بستن در بهشت؛

نیز گاهی به خاطر عبد بودن خود و پروردگار بودن آنکه رو به سویش می‌نهند، دست

به سوی توبه دراز می‌کنند؛

و گاه به خاطر ترس از بلاها؛

و گاه بخاطر نعمتهای دنیوی.

اما گاه نیز تنها بخاطر خود حضرت حق - و نه به هیچ انگیزه دیگری - در شمار توبه کاران قرار می‌گیرند. این چنین کس خود را بنده‌ای فراری می‌یابد، که از درگاه مولای خویش دور شده، و بر خود لازم می‌بیند که روبه سوی آن بارگاه نهد. این همان توبه حقیقی است که بر آن در شریعت مقدس سخت تأکید رفته است.

در این رابطه، پیش از این در «مبحث اخلاص» نیز سخن داشتیم.

کوتاه سخن آنکه توبه نیز از حکمی همچون دیگر عبادات برخوردار است؛ بدین معنی که می‌باید تنها و تنها برای حضرت حق انجام پذیرد، و در این مسیر هیچ هدف یا انگیزه دیگری در کنار آن قرار نداشته باشد. در این میان تفاوتی میان اهداف و نیز انگیزه‌های

دنیائی و آخرتی نبوده، هردو به یکسان می‌توانند درستی توبه را مورد تردید قرار دهند. بنا بر این، بهتر است که آدمی در مقام توبه تنها و تنها به حیای از حضرت حق، یا دوست داشتن او - جلّ و علا! - نظر داشته، چیزی دیگر را به ذهن خویش راه ندهد.

برتر از این مرتبه نیز، مرتبتی دیگر است که رسیدن به آن، تنها برای مردان روزگار میسر می‌شود؛ و آن آنست که توبه تنها از آنرو صورت گیرد، که حضرت حق شایسته توبه است. در این مقام انسان تائب حتّی به همین مرتبه نیز نظر نداشته، تنها و تنها به حضرت حق می‌نگرد و بس.

این مرتبه، یگانه راهی است که در چشم برهم‌زدنی انسان را به مقام لقاء واصل می‌کند؛ مقام لقاء چنان ارزشمند است که تنها آنان که لذّت آن را چشیده‌اند، می‌توانند از آن سخن بگویند و درباره آن قلم رانند.

نکته چهارم

متکلمان بر آن رفته‌اند که تبعیض در توبه، صحیح نمی‌نماید. به نظر آنان، بنده یا دست از تمامی گناهان می‌شوید و رو به سوی حضرت حق می‌گذارد؛ و یا بدون توبه باقی می‌ماند، و در شمار گناهکاران قرار می‌گیرد.

به نظر ما اما چنین تبعیضی صحیح است؛ چه گاه بنده از گناهی خاص توبه کرده آن را ترک می‌کند، اما در همان حال به دیگر گناهان آلوده می‌ماند. وجود انگیزه‌های مختلف در این میان مؤثر است، و چنین سرنوشتی را برای توبه آن فرد پدید می‌آورد.

کوچکی و بزرگی گناهان - هرچند همه گناهان بزرگ بوده هیچ گناه کوچکی وجود ندارد - نیز، در این میان مؤثر است؛ چه ممکن است تائبی گناهی را بزرگتر دانسته از آن روی گرداند، اما گناهی دیگر را کوچک شمرده بر انجام آن اصرار ورزد.

از دیگر عوامل این مطلب، می‌توان به عادت نیز اشاره نمود؛ چه گاه گناهی به صورت عادت درآمده ترک آن و توبه از آن دشوار می‌نماید، اما گناهی دیگر که صورت

عادت نیافته است، به راحتی ترک می‌شود. دروغگویان و آنان که به راحتی به غیبت دیگران می‌پردازند، چون به این دو گناه عادت یافته‌اند، از انجام آن حیاء نمی‌ورزند، اما از دزدی و قتل سخت روی می‌گردانند، و از فکر آن نیز توبه می‌کنند؛ چه به آن آلوده نشده‌اند تا حیاء آنان در پیشگاه الهی نسبت به آن کم شود.

با اینهمه اما، خوشا به حال آنان که هر گناهی را هر چند کوچک شمرده شود، مخالفت با مولی دانسته انجام آن را خلاف رسم بندگی می‌شمارند؛ از اینرو چون گناهی هر چند کوچک از آنان سرزند، توبه کرده ایمان خود را تازه می‌سازند. این بنده سعادتمند هیچگاه دچار تبعیض در توبه نشده، تمامی گناهان را همزمان ترک می‌نماید.

نکته پنجم

استاد ما علامه طباطبائی، در تفسر شریف «المیزان» به دفعات از نکته‌ای لطیف - که آن را از قرآن کریم استفاده فرموده بود - سخن رانده است. آن نکته اینست که توبه آدمی، در میان دو توبه از حضرت حق قرار دارد؛ چه خداوند متعال نخست به سوی بنده‌اش باز می‌گردد و او را آگاهی بخشیده منقلب می‌سازد تا توفیق توبه را پیدا کند، آنگاه چون بنده توبه کرد توبه او را پذیرفته به بارگاه خویش راهش می‌دهد.

از اینرو هر بازگشتی از جانب بنده، دو بازگشت از حضرت حق را به همراه دارد؛ بازگشتی پیشین، و بازگشتی پسین. در این آیه شریفه، به این نکته لطیف اینگونه اشاره شده است: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۱: «پس خداوند توبه آنان بپذیرفت تا به او باز آیند، که توبه‌پذیر و مهربان است».

قرار دادن توبه بنده در میان دو توبه حضرت حق، بوضوح در این آیه به نمایش آمده است. در دیگر آیات قرآنی نیز، این مطلب به چشم می‌آید؛ نمونه را به این آیه شریفه

۱. التوبة، ۱۱۸.

بنگرید: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱: «آدم از پروردگارش کلمه‌ای چند فرا گرفت. پس خدا توبه او را بپذیرفت، زیرا توبه‌پذیر و مهربان است».

نکته ششم

توفیق برای انجام توبه، نعمتی است؛ و پذیرش توبه، نعمتی دیگر. اما در این میان، نعمت بسیار بزرگ حضرت حق آنست که تمامی نیکی‌های دنیا و آخرت را مترتب بر توبه ساخته، تائبان را از آن بهره‌مند داشته است.

گویا در تمامی حوزه اسلام، چیزی را برتر از توبه ندانسته‌اند. اگر توبه هیچ ثمره‌ای جز از پاک‌ی قلب توبه‌کننده نداشت، باز شایسته بود که آدمی به آن دست یازیده، آنگاه رو به سوی منازل برتری - همچون تخلیه دل از صفات رذیلت -، و آنگاه آرایش آن به فضائل بنماید. از اینروست که توبه از نظر ثمره و منافع، برترین اعمال شمرده شده است؛ خداوند خود در این دو آیه به این مطلب تصریح فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۲: «هر آینه خدا توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد»؛

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۳: «مگر آن کسان که توبه کنند».

نکته هفتم

در روایتی - که در کافی شریف وارد شده است -، اینگونه می‌خوانیم: [۸۸۰] «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَ خَصْلَةٌ مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا، قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۴: ...^۵ و

۱. البقرة، ۳۷.

۲. البقرة، ۲۲۲.

۳. الفرقان، ۷۰.

۴. البقرة، ۲۲۲.

قوله - عز وجل! -: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۷، و قوله - عز وجل! -: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۸ و^۷؛ «خداوند متعال به توبه کنندگان سه صفت بخشیده است، که اگر یکی از آن سه را به تمامی اهل آسمان و زمین می بخشید، بواسطه آن نجات می یافتند: نخست آن سخن حضرت حق که: «هر آینه خدا توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد»، و دوم آن سخن حضرت حق که: «آنان که عرش را حمل می کنند و آنان که برگرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و از او برای مؤمنان آمرزش می خواهند: ای پروردگار ما، رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است. پس آنان را که توبه کرده اند و به راه تو آمده اند بیامرز و از عذاب جهنم نگه دار * و ای پروردگار ما، آنان را و هر که صالح باشد از پدران و همسران و فرزندانشان به بهشت های جاویدانی که به آنها وعده داده ای داخل کن، که تو پیروزمند و حکیمی»، و سوم آن سخن او - جل و علا! - که: مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند اینان خداوند گناهانشان را به اعمال نیکو تبدیل می فرماید».

نیز امام صادق می فرماید: [۸۸۱] «إِنَّ اللَّهَ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَالَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا»^۹: «خداوند بواسطه توبه بنده مؤمنش آنچنان شادمان می شود، که شما به هنگامی که گمشده ای را بیابید شادمان می شوید».

۵. البقرة، ۲۲۲.

۶. غافر، ۷ - ۸.

۷. الفرقان، ۷۰.

۸. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۲.

۹. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۶.

این دو حدیث، در رابطه با منافع معنوی و اجر اخروی توبه، سخنی ناگفته باقی نگذارده است.

از جهت منافع دنیوی توبه نیز، در شماری از آیات و احادیث، به صراحت چنین آمده که: توبه برای جلب برکت الهی و منافع مادی، در شمار نافعترین اشیاء است. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾^۱: «و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آن گاه بر آستان او توبه کنید تا باران را پی در پی بر شما فروریزد و بر نیرویتان بیفزاید. و چون گنهکاران رخ برمتابید».

با اینهمه اما، هیچ افتخاری برای توبه کنندگان، بالاتر و برتر از آن نیست که خداوند، تاج سلام و مغفرت خود را بر سر آنان نهاده است: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲: «چون ایمان آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما، خدا بر خویش مقرر کرده که شما را رحمت کند، زیرا هر کس از شما که از روی نادانی کاری بد کند، آن گاه توبه کند و نیکوکار شود، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است».

نکته هشتم

از قرآن کریم، چنین استفاده می شود که شرط پذیرش توبه، توسل به پیامبر اکرم و اهل بیت پاک ایشان است؛ همانگونه که قرآن کریم بوضوح دلالت می نماید، که پذیرش هرگونه دعاء، متوقف بر همین توسل می باشد. آری! بدون توسل نه دعائی به اجابت می رسد، و نه توبه ای پذیرفته می شود. سر این مطلب نیز در آن است که حضرت

۱. هود، ۵۲.

۲. الأنعام، ۵۴.

حق، تمامی امور را بر اساس مجاری و علل خود به انجام می‌رساند؛ و در این زمینه نیز توّسل را وسیله و سبب پذیرش توبه و دعاء قرار داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید».

هان ای توبه‌کننده گان و ای بی‌چاره گان و ای آنانی که به حضرت حق محتاجید! بر شما باد که توّسل به اهل بیت را از کف ننهید، چه غفلت از این فیض بزرگ ناامیدی و تهی‌دستی در دنیا و آخرت را از پی خواهد داشت؛ ازاینرو نمی‌توان تصوّر نمود که کسی بدون چنگ انداختن به دامن اهل بیت - که در زبان قرآن و حدیث، از آن به نام شفاعت یاد شده است -، به سعادت دنیوی و یا اخروی دست یابد.

خدایا تو را به عظمت آنان قسم می‌دهیم، که شفاعت آنان را برای رسیدن به مراتب والای معنوی نصیب ما فرمای!

نکته نهم

پیش از این، به تفصیل درباره‌ی چگونگی پیراستن جان از رذائل و آراستن آن به فضائل، سخن داشتیم. بر اساس آن سخن، چگونگی توبه و تحصیل آن نیز آشکار شد. با اینحال از آنجا که فضیلت توبه سخت ارجمند است و پر قدر، می‌توان تکرار مختصری از آنچه گذشت را صحیح دانست، و توضیحی کوتاه پیرامون آن عرضه کرد. ازاینرو، در اینجا مطالبی چند را اینگونه اضافه می‌کنیم:

نخست: یگانه راه بسوی توبه، آنست که آدمی در هر شبانه‌روز دست کم لحظاتی چند را به تفکر در آفرینش و خویشتن اختصاص دهد، تا در نتیجه تفکر، از ثوابی که کمتر از عبادت یکساله نیست بهره‌مند گردد؛ امام صادق در این زمینه می‌فرماید: [۸۸۲] «تَفَكَّرْ

سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ^۱: «یک لحظه تفکر، بهتر از یک سال عبادت است». پس از آن، در عاقبت گناهکاران به تفکر پردازد. این مسأله بیش از ده مرتبه در قرآن کریم به سفارش گرفته شده، تا بدانجا که می‌توان گفت سیر در سرنوشت گناهکاران، از اصول دعوت قرآن کریم است: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۲: «پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار آنها که پیامبران را به دروغ‌گویی نسبت می‌دادند چه بوده است».

نگریستن در عاقبت گناه و گناه‌کاری، در گشودن شدن درب توبه بر روی آدمی سخت مؤثر است. محقق نراقی را در این زمینه سخنی بسیار استوار است، که تانفع آن عام‌گردد، در اینجا به نقلش می‌پردازیم: «أما سمعت أن أباك آدم قد أخرج من الجنة بتركه الأولى حتى روي أنه أكل الشجرة تطايرت الحلل عن جسده و بدت عورته و جاء جبرئيل و أخذ التاج من رأسه و نودي من فوق العرش: اهبطا من جوارى فإنه لا يجاورني من عصاني، فالتفت آدم إلى حواء باكياً و قال: هذا أول شؤم المعصية أخر جتنا من جوار الحبيب... و قد روي أن آدم بكى على ذنبه مأتي سنة حتى قبل الله توبته و تجاوز عما ارتكبه من ترك الأولى؛ فإن كانت مؤاخذته في نهى تنزيه مع حبيبه و صفيته هكذا، فكيف معاملته مع الغير في ذنوب لا تحصى!»^۳؛

«آیا نشنیده‌ای که پدرت آدم بواسطه یک ترک اولی از بهشت رانده شد؟ در خبر است که او چون از آن درخت خورد، زینتها از بدنش فرو افتادند و نهانیهایش آشکار شد، و جبرئیل آمد و تاج را از سرش برداشت، و از فراز عرش صدائی مخاطبش ساخت که: هردو از همسایگی من دور شوید، چه کسی که مرا عصیان نماید همسایه و همنشین من نخواهد بود. در این حال آدم گریان شد و رو به حوا گفت: این، اولین بدبختی گناه است که ما را از

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۲۷.

۲. النحل، ۳۶.

۳. جامع السعادات، ج ۳ ص ۴۸.

همنشینی دوست بدور ساخت ... نیز در خبر است که آدم بر این گناه خود دویست سال گریست، تا خداوند توبه‌اش را پذیرفت و از ترک اولائی که انجام داده بود، چشم پوشید؛ حال اگر عقوبت حضرت حق با دوستی که تنها ترک اولائی انجام داده، چنین است، برخورد او با دیگرانی که گناهای بی‌پایان انجام داده‌اند، چگونه خواهد بود؟!».

دوم: اندیشه در این مطلب، که گناه بیماری بسیاری بزرگی برای نفس و جان آدمی است نیز، برای باز شدن درب توبه مؤثر است؛ چه آدمی در این حال درمی‌یابد که اگر جان خویش را بوسیله توبه مداواند، قلبش سخت و سنگین خواهد شد؛ و وای بر قلبی که سنگین شده باشد! ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد»؛ چه این سنگدلی اگر در جان آدمی باقی ماند، ایمان را از دل می‌رباید و عاقبتی کافرگون نصیب او می‌سازد: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۲: «سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند».

سوم: پس از تفکر در آفرینش خویشتن، گناه و سرانجام گناهکاران، اندیشه در این مطلب که تمامی مصیبت‌ها و مشکلات آدمی در دو دنیا - و بویژه مشکلات روحی او -، تنها اثر گناهان هموست، می‌تواند در این زمینه او را یاری رساند. حضرت حق در این رابطه بارها انداز فرموده است، تا آدمیان با اجتناب از گناه، به مشکلات روحی و جسمی دوسرای دچار نگردند. بعنوان نمونه به این آیات بنگرید:

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ﴾^۳: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آن گاه که وعده خدا فراز آید»؛

۱. الزمر، ۲۲.

۲. الزوم، ۱۰.

۳. الزعد، ۳۱.

﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱: «اگر می‌دانید بگویید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آیند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند».

چهارم: اندیشه در این مطلب که رهسپردن به سوی بارگاه حضرت حق، هدف نهائی از خلقت انسان است، و این هدف بر توبه - که اولین منزل از منازل هفتگانه سلوک به سوی حضرت حق است - متوقف می‌باشد، می‌تواند به توبه‌گذاری انسان کمک نماید؛ اگر رهسپاری به سوی حضرت حق نباشد، چه تفاوتی میان انسان و حیوان است؟

فراتر از این، آیا حیوانات غیر متفکر، برتر از آدمیان گمراه نیستند؟
﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۲: «و ما برگردنهایشان تا زنجها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالا است و پایین آوردن نتوانند * در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری. و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید».
این اندیشه‌ورزی‌ها در صورتی که هر روز استمرار یابد، می‌تواند انگیزه توبه را در انسان تقویت کرده، او را از گناه بسوی بندگی رهنمون شود. از تمامی اینها مهمتر اما، آنست که آدمی دریابد که تمامی ذرات وجود - و از جمله آن انسان -، در محضر حضرت حق قرار دارد؛ و آنکه دست به گناه می‌برد، در محضر او - جل و علا! - به نافرمانیش پرداخته است. این توجه هرچند در هر روز تنها چند لحظه باشد، می‌تواند آدمی را به شاهراه توبه و کمال راهنمائی کند.

توجه به این نکته که نعمتهای بی‌منتهای این عالم، همه الطاف الهی است و بکار بردن این نعمتها در نافرمانی او، ظلمی است که بر خود روا داشته، و جفائی است که بر حضرت

۱. الأنعام، ۸۱ - ۸۲.

۲. یس، ۸ - ۹.

حق کرده، می‌تواند در این مسیر یاری‌رسان آدمی باشد. آیاتی همچون این سه آیه، روح تفکر و تدبّر را در قلب انسان بیدار می‌نماید:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱: «اگر بخواهید نعمتهای خدا را شمار کنید، شمار کردن نتوانید»؛

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲: «و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟»؛

﴿يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۳: «ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ».

نکته دهم

گناه را می‌توان به اقسامی چند تقسیم نمود؛ و بر همان اساس، توبه را نیز بر همان اقسام منطبق دانست. ما در اینجا به مشهورترین اقسام گناه اشاره می‌کنیم:

۱. شماری از گناهان به حق الله تعلّق می‌گیرد. در این میان حق الله خود از دو نوع عمده برخوردار است:

الف: حق اللهی که جبران‌ناپذیر است، و پس از انجام آن هرچند می‌باید به پشیمانی و استغفار پرداخت، اما راهی برای جبران آن وجود ندارد. دروغ‌زنی، شنیدن موسیقی‌های حرام، مشروب خواری و ... در این شمار است، که چون پشیمانی واقعی در جان گناهکار پدید آید، خداوند از آن گناه درمی‌گذرد.

ب: حق اللهی که جبران‌پذیر می‌باشد. این نوع از گناهان قابل جبرانند، و آدمی به هنگام توبه، می‌باید به جبران آنها بپردازد. ترک نماز، روزه، حج و دیگر عبادات در این

۱. ابراهیم، ۳۴.

۲. لقمان، ۲۰.

۳. لقمان، ۱۳.

شمار است، که توبه کننده می باید تمامی آنچه ترک کرده را اعاده نماید.

۲. شماری از گناهان اما، به حق الناس تعلّق می گیرد. حق الناس نیز خود از دو نوع عمده برخوردار است:

الف: حق الناسی که جبران آن ممکن می باشد. این مورد شامل اموری همچون استفاده ناروا از اموال دیگران، گمراه کردن آنان در اصول دین، قتل عمد یا غیر عمد، ضرر وارد آوردن به اندام دیگران و ... می باشد. در این موارد، توبه پشیمانی از آن گناه است، اما جبران نمودن آن، خود گناهی دیگر است که تنها با جبران آنچه انجام گرفته، رفع خواهد شد. آری! اگر گناهکار تائب نتواند به نحو کامل به جبران آنچه انجام داده بپردازد، به همان اندازه که توان دارد باید جبران نماید؛ و دست کم در دعا کردن برای کسی که مورد ستم او واقع شده، مضائقه ننماید. در این موارد، خداوند در قیامت خود به نیابت از توبه کار دعا کننده، فرد مورد ظلم قرار گرفته را راضی خواهد کرد؛

اما اگر توبه نکند و با آن گناه از دنیا درگذرد، خداوند اعمال صالح او را با اعمال ناشایست آن فرد عوض کرده، و پرونده اعمال ناپسند او را سنگین تر خواهد نمود. این مطلب در شماری از آیات و روایات آمده است؛ در این شمار است آیه شریفه: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَيْنِ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾^۱: «و به اعمالی که کرده اند پردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم».

شماری از روایاتی که در تفسیر این آیه شریفه وارد شده، بوضوح دلالت می نماید که خداوند، اعمال گناه آمیز فرد مورد ستم را به پرونده فرد ستمکار اضافه می فرماید؛ آنگاه در قیامت ستمکار را به استهزاء مخاطب می سازند که: این همان کسی است که دیگران اعمال نیکویش را استفاده کرده اند؛ نیز حضرت حق می فرماید: ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾^۲: «بلکه بار گناه خود و بارهایی با بار خود بر گردن خواهند گذاشت».

۱. الفرقان، ۲۳.

۲. العنکبوت، ۱۳.

ب: حق الناسی که امکان جبران نخواهد داشت. غیبت دیگران و وارد نمودن اتهامات بی پایه به آنان، در این شمار است. در این موارد، توبه همان ندامت قلبی است، که باید از بُن جان توبه کننده برآید. در این موارد، نمی توان به طلب حلائیث پرداخت، چرا که طلب حلائیث نمودن با اظهار گناه همراه است؛ و این مطلب نه تنها خود گناهی دیگر شمرده می شود، که باعث برافروخته شدن خشم فرد مورد غیبت گشته، مفاسدی دیگر را از پی خواهد داشت. کم ترین مفسده ای که در این موارد پدید می آید، آنست که آن فرد از شنیدن اتهامات خود ناراحت شده، رنجشی جدید برایش حاصل می گردد؛ که خود اذیتی دیگر و گناهی جدید است. آری! اگر آنکس که مورد غیبت واقع شده از این مسأله آگاهی یافته است، باید از او طلب حلائیث نمود، تا خشمش فروکاهد؛ و گرنه در غیر این مورد، نمی توان با اطلاع رسانی، بر ناراحتی او افزود.

در دیگر موارد نیز حکم مطلب بر همین گونه است. نمونه را اگر بر کسی تهمتی وارد ساخته و اکنون می تواند با رفع تهمت، دامن او را از آن بری نماید، لازم است که به این کار اقدام کند؛

یادکرد از نیکی ها و نیکوئی ها او در میان جمع، هرچند به همراه متهم ساختن خود در آن موارد باشد، لازم است، تا تهمتی که بر دیگران وارد ساخته مرتفع شده، آبروی آنان اعاده گردد.

در این امور، اگر انسان به توبه پردازد - بدین سان که نخست پشیمانی قلبی برای او پدید آید، و زان پس اینگونه موارد را به انجام رساند -، خداوند توبه او را می پذیرد، و خود به راضی کردن فرد مورد ظلم خواهد پرداخت.

نتیجه تمامی این سخن، آن است که در پهنه شریعت، هیچ موردی وجود ندارد که در آن توبه پذیرفته نشود. اگر توبه حقیقی برای انسان در هر یک از این موارد چهارگانه حاصل شد، خداوند توبه را می پذیرد، و به مقتضای جبرانی که صورت گرفته، از گناه فرد

توبه کننده می‌کاهد؛ و سرانجام در قیامت به راضی کردن آنکس که مورد ستم واقع شده، خواهد پرداخت.

* * *

این بحث، خلاصه‌ای بود از بحثی بسیار پردامنه، که با وجهه‌ای فقهی در کتب فقیهان مطرح می‌شود. از آنجا که این مبحث مربوط به تکلیف و عمل مکلفان بوده اصالتاً فقهی است، تفصیل آن را در همان کتب می‌باید جستجو نمود. از اینرو ما در اینجا بیش از این به این مبحث فراخ دامن نمی‌پردازیم؛ و در پایان به شماری از احادیث وارد شده از جانب ائمه معصومین در این زمینه می‌پردازیم.

چند روایت

درباره توبه

[۸۸۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتَرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يُنْسِي مَلَكَاهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ: أُكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَ يُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ: أُكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ»؛
امام صادق فرمودند: «چون بنده به توبه بی‌بازگشت روآرد، خداوند او را دوست خواهد داشت؛ از اینرو در دنیا و آخرت پرده‌ای بر او می‌افکند تا گناهانش آشکار نشود. راوی گوید: از امام سؤال کردم: چگونه او را می‌پوشاند؟ فرمودند: دو فرشته‌اش گناهانی که

از او ضبط کرده‌اند را محو می‌نمایند، و خداوند به اندامهای او فرمان می‌دهد که گناهان او را کتمان کنید، و به مناطق زمین فرمان می‌دهد که گناهانی که بر شما انجام داده را کتمان ننمائید. بدین ترتیب آن بنده خداوند را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ چیزی وجود ندارد که بر گناهان او شهادت بدهد.

[۸۸۴] عن محمد بن مسلم، عن أحدهما في قول الله - عز وجل -: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾، قال: الموعظة: التوبة^۱؛

محمد بن مسلم از امام باقر و یا امام صادق نقل می‌نماید، که ایشان در تفسیر آیه شریفه «هر کس که موعظه خدا به او رسید و از رباخواری باز ایستاد، خدا از گناهان پیشین او درگذرد» فرمودند: «منظور از موعظه، همان توبه است».

[۸۸۵] عن أبي الصباح الكناني قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله - عز وجل -: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾، قال: «يُتُوبُ الْعَبْدُ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ». قال محمد بن فضيل: سألت عنها أبا الحسن فقال: يُتُوبُ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ - تعالى! - الْمُفْتَنُونَ التَّوَابُونَ^۲؛

ابوصباح کنانی گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه کنید توبه‌ای از روی اخلاص» پرسیدم، آنحضرت فرمودند: «منظور از توبه نصح، آنست که بنده از گناه توبه کند و پس از آن هرگز به آن روی نیاورد. محمد بن فضیل نیز گوید: از امام کاظم در همین مورد سؤال کردم، آنحضرت نیز فرمودند: منظور از توبه نصح، آنست که بنده از گناه توبه کند و پس از آن هرگز به آن روی نیاورد؛ و در میان بندگان، خداوند گناه کاران توبه کننده را بیشتر از همه دوست می‌دارد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۲.

[۸۸۶] عن أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾؟ قَالَ: «هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَدًا، قُلْتُ: وَ أَئِنَّا لَمَ يَعُدُّ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُفْتَنِّ الثَّوَابَ»؛^۱

ابوبصیر گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه کنید توبه‌ای از روی اخلاص» سؤال کردم، آنحضرت فرمودند: «توبه نصوح، در مورد گناهی است که ترک و هرگز به سوی آن بازگشت نشود. ابوبصیر گوید: کدامیک از ما هست که بعد از توبه دیگر هرگز به گناه بازگشت نکند؟ آنحضرت فرمودند: ای ابامحمد! خداوند از میان بندگان بندۀ گناه کار توبه کار را دوست می‌دارد».

[۸۸۷] وَ فِي رَوَايَةٍ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَعْطَى الثَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَ خَصْلَةٌ مِنْهَا جَمِيعُ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا، قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الثَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۲ ...^۳ وَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عَلَمًا فَاعْفُ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۴، وَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۵ وَ؟

«خداوند متعال به توبه کنندگان سه صفت بخشیده است، که اگر یکی از آن سه را به تمامی اهل آسمان و زمین می‌بخشید، بواسطه آن نجات می‌یافتند: نخست آن سخن حضرت حق که: «هر آینه خدا توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد»، و دوم آن سخن

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۲.

۲. البقرة، ۲۲۲.

۳. البقرة، ۲۲۲.

۴. غافر، ۷ - ۸.

۵. الفرقان، ۷۰.

۶. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۲.

حضرت حق که: «آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنان که برگرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و از او برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند: ای پروردگار ما، رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است. پس آنان را که توبه کرده‌اند و به راه تو آمده‌اند پیامرز و از عذاب جهنم نگه دار * و ای پروردگار ما، آنان را و هر که صالح باشد از پدران و همسران و فرزندان‌شان به بهشتهای جاویدانی که به آنها وعده داده‌ای داخل کن، که تو پیروزمند و حکیمی»، و سوّم آن سخن او - جلّ و علا! - که: مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند اینان خداوند گناهانشان را به اعمال نیکو تبدیل می‌فرماید.

[۸۸۸] عن أَبِي بصيرٍ عن أَبِي عبدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا﴾^۱، قَالَ: «هُوَ الْعَبْدُ يَهْمُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ يَتَذَكَّرُ فَيَمْسُكُ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾»^۲.

ابوبصیر گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «چون از شیطان وسوسه‌ای به آنها برسد، خدا را یاد می‌کنند»، سؤال کردم، آنحضرت فرمودند: منظور بنده‌ای است که می‌خواهد گناهی انجام دهد، اما بایادآوری به خویشتن از آن دست می‌شود. این معنای آیه شریفه است که می‌فرماید: «و در دم بصیرت یابند».

[۸۸۹] عن أَبِي جَعْفَرٍ : «إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى! - أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءَ فَوْجَدَهَا، فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا»^۳؛

امام باقر فرمودند: «خداوند از توبه بنده‌اش بیشتر از مردی که شتر و توشه‌اش را در شبی تاریک گم کرده و بعد آن را می‌یابد، شادمان می‌گردد؛ خداوند از توبه بنده‌اش بیشتر

۱. الأعراف، ۲۰۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۵.

از این مرد به هنگام یافتن توشه‌اش، شادمان می‌شود».

[۸۹۰] عن جابرٍ عن أبي جعفرٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ»^۱؛

امام باقر فرمودند: «آنکس که از گناه توبه کند، مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده؛ اما آنکس که از گناه استغفار کند در حالی که آن را مجدداً انجام می‌دهد، مانند کسی است که به استهزاء توبه پرداخته است».

[۸۹۱] عن أبي جعفرٍ : «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنْ إِتِ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ، فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ، فَأَتَاهُ دَاوُدُ فَقَالَ: يَا دَانِيَالُ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ، فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ، فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ: قَدْ أَبْلَغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ!

فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ قَامَ دَانِيَالُ فَنَاجَى رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّيْ قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي عَصِيَّتِكَ وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّيْ إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي، فَوَعَزَّتْكَ لِيْن لَمْ تَعْصِمْنِي لِأَعَصِيَّتِكَ ثُمَّ لِأَعَصِيَّتِكَ ثُمَّ لِأَعَصِيَّتِكَ»^۲؛

امام باقر فرمودند: «خداوند متعال به حضرت داود وحی فرستاد که: به سوی بنده من دانیال برو و به او بگو: گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم، باز گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم، و باز گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم؛ اما اگر برای مرتبه چهارم گناه کنی دیگر تو را نخواهم بخشید. حضرت داود به نزد دانیال آمد و گفت: من فرستاده خداوند به سوی تو هستم، خداوند اینگونه می‌فرماید که: ای دانیال! گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم، باز گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم، و باز گناهی انجام دادی و تو را بخشیدم؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۵.

اما اگر برای مرتبه چهارم گناه کنی دیگر تو را نخواهم بخشید.

دانیال نیز گفت: ای فرستاده خدا! پیام او را به کمال به من رسانیدی.

پس از آن، چون سحر شد دانیال برخاست و به مناجات با حضرت حق پرداخت و گفت: پروردگارا! پیامبرت داود برایم از جانب تو خبر آورد که من گناهی انجام دادم و تو مرا بخشیدی، و باز گناهی انجام دادم و تو مرا بخشیدی، و باز گناهی انجام دادم و تو مرا بخشیدی، و باز گناهی انجام دادم و تو مرا بخشیدی، و از جانب تو خبر داد که اگر من در مرتبه چهارم باز گناه کنم تو مرا نخواهی بخشید؛ اما به عزت تو قسم اگر تو خود مرا از گناه برکنار نداری باز گناه می‌کنم!، باز گناه می‌کنم!، و باز گناه می‌کنم!.

[۸۹۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يُنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ: أُكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَ يُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ: أُكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «چون بنده به توبه بی‌ بازگشت رو آورد، خداوند او را دوست خواهد داشت؛ ازینرو در دنیا و آخرت پرده‌ای بر او می‌افکند تا گناهانش آشکار نشود. راوی گوید: از امام سؤال کردم: چگونه او را می‌پوشاند؟ فرمودند: دو فرشته‌اش گناهی که از او ضبط کرده‌اند را محو می‌نمایند، و خداوند به اندامهای او فرمان می‌دهد که گناهان او را کتمان کنید، و به مناطق زمین فرمان می‌دهد که گناهی که بر شما انجام داده را کتمان نمایند. بدین ترتیب آن بنده خداوند را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ چیزی وجود ندارد که بر گناهان او شهادت بدهد».

[۸۹۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَائِلِهِ إِذَا وَجَدَهَا»^۲؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۶.

امام صادق فرمودند: «خداوند بواسطه توبه بنده مؤمنش آنچنان شادمان می شود، که شما به هنگامی که گمشده ای را بیابید شادمان می شوید».

[۸۹۴] عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله يقول: إنَّ العبد إذا ذنب ذنباً أُجِّلَ من غدوه إلى الليل فإن استغفر الله لم يكتب عليه^۱.

امام صادق فرمودند: چون بنده گناهی انجام دهد، از صبح تا شب به او فرصت داده می شود، اگر در این مدت استغفار کرد آن گناه بر او نوشته نمی شود».

[۸۹۵] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ فَإِنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ^۲؛

امام صادق فرمودند: «هر کس گناهی انجام دهد، هفت ساعت در شب به او مهلت داده می شود، اگر در این مدت سه مرتبه بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»، آن گناه در پرونده او نوشته نمی شود».

[۸۹۶] عن أبي عبد الله قال: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَارِفُ فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، فَيَقُولُ وَهُوَ نَادِمٌ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يُتُوبَ عَلَيَّ، إِلَّا غَفَرَهَا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَهُ، وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ يُقَارِفُ فِي يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً^۳؛

امام صادق فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست که اگر در هر شبانه روز حتی چهل گناه کبیره انجام دهد اما با حالت پشیمانی بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يُتُوبَ عَلَيَّ» خداوند گناه او را عفو فرماید؛ و هیچ خیری در کسی که در یک روز بیش از چهل گناه کبیره انجام دهد نمی باشد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۳۸.

[۸۹۷] عن سُمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱، قَالَ: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فُتَجَدُّ لَهُ النِّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِيهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ»^۲؛

سُمَاعَةُ بْنُ مَهْرَانَ گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «وَأَنَّا رَاكِهِ آيَاتٍ مَا رَا دُرُوعًا نَگَاشْتَنَدُ، از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم» سؤال کردم، حضرت فرمودند: «منظور بنده ای است که گناهی انجام می دهد اما نعمتی جدید می یابد که با آن نعمت، استغفار از آن گناه را از یاد می برد».

۱- اعراف ۱۸۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۵۲.

رذیلت سی‌ام:

عصیان و نافرمانی دائمی مولی

«نافرمانی دائمی مولی»، ملکه‌ای است که بر اساس آن، بنده دائماً بر مولای خود می‌آشوبد، و از او نافرمانی می‌کند. اگر این ملکه در وجود کسی پدید آید، نفس لَوّامه / سرزنشگر، از انسان بازستانده می‌شود، و از اینرو پیوسته گناه می‌کند؛ اما نسبت به آن احساس پشیمانی و ندامت نمی‌یابد؛ بدتر آنکه حتی ممکن است گناه کار بودن خود را نیکو داند!

به تعبیری دیگر، گاه انسان بخاطر غلبه برخی از شهوات به نافرمانی حضرت حق می‌پردازد، اما چون آن شهوت آرام شده هیجان آن از نفس دور شد، آدمی نسبت به آنچه انجام داده پشیمان می‌شود، و خود را بر آن سرزنش می‌کند. اما گاه بر پایه ملکه گناه کاری به عصیان می‌پردازد، و از اینرو بعد از فراغت از گناه، هیچ احساس پشیمانی‌ای برای او حاصل نمی‌گردد؛

بلکه اگر از او سؤال شود که: «چرا خویشتن را به این گناه آلوده کردی؟»، علتی برای آن می‌یابد، تا خود را از پشیمانی وارهاند.

جهل مرگب او، و یا سرکشی بیش از اندازه‌اش، او را در این مسیر یاری می‌رساند. در این موارد، اصرار بر انجام گناه، نفس لَوّامه را سرکوب کرده، ملکه نافرمانی را در جان انسان تقویت می‌نماید؛ و پرواضح است که ثمره این ملکه، چیزی تلخ‌تر از حَنْظَل و زهر مارهای سمّی خواهد بود!.

گناه خود در شمار مصائب بزرگی است، که آدمی را از خیرات دنیا و آخرت محروم می‌سازد؛ این در حالی است که گناه در شمار گناهان کوچک باشد، و آدمی به گناهان کبیره آلوده نگردد؛ در اینصورت تنها توبه واقعی است که می‌تواند انسان را از مهلکه‌های دنیوی و اخروی نجات دهد، حضرت حق درباره آدم ابوالبشر فرمود: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^۱: «آدم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد». آدم بواسطه انجام آن معصیت - که برای مقام او معصیت شمرده می‌شد -، تاج کرامت را از دست داد و از مقام خود فرو افتاد، زینتهائی که بدنش را بدان می‌پوشانید از او سلب، و خود را در فاصله‌ای بسیار دور از بهشت یافت؛ و کوتاه سخن آنکه تمامی مقام خود را از دست بداد!

اگر برای گناه، تهدیدی جز از این آیه شریفه به چشم نمی‌آمد، کافی بود تا آدمی دست از گناه بازشوید، و هرگز حتی در حالت طغیان نفس نیز، خود را بدان نیالاید؛ اما اگر حالت عصیان دائمی بر آدمی غلبه یافته ملکه آن در جانش جوانه زند، به مرتبه‌ای فرو خواهد افتاد، که حتی حیوانات نیز از آن برترند. آیا هیچ حیوانی با آگاهی از آنکه پیامبران واسطه‌های میان مردم و حضرت حقند، و از تمامی معایب پیراسته بوده مردم را به سوی هدایت رهنمون می‌شوند، دست به قتل آنان دراز می‌کند؟

آری! مرتبه آدمی از مرتبت حیوان نیز پست‌تر می‌شود، تا خود به قتل پیامبران بپردازد! ﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲: «هر جا که باشند مهر خواری بر آنها زده شده است، مگر آنکه در امان خدا و در امان مردم باشند. و با خشم خدا قرین شده‌اند و مهر بدبختی بر آنها نهاده‌اند، زیرا به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند. و این بدان سبب بود که عصیان ورزیدند و تجاوز کردند».

۱. طه، ۱۲۱.

۲. البقرة، ۶۱.

آری! ملکه گناهکاری در شمار رذائلی است، که بدون تردید به هلاکت آدمی می‌انجامد؛ چه در مقابل ملکه توبه، ملکه تقوی و ملکه ورع قرار دارد؛ ملکاتی که سعادت دو جهانی آدمی تنها وابسته به آنها می‌باشد.

* * *

ملکه نافرمانی از حق نیز، همچون دیگر رذائل اخلاقی، از مراتبی چند برخوردار است. ما در اینجا به اختصار به این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب ملکه نافرمانی

۱. مرتبه اول

این مرتبه، که ضعیفترین مراتب این ملکه به حساب می‌آید، عبارت از آنست که با تسلط آن بر نفس، اُبْهت گناه از جان آدمی بدر رود. این مرتبه با کشته شدن نفس لَوامه / سرزنشگر، همراه بوده آدمی را نسبت به انجام گناهان بی تفاوت می‌سازد. اینچنین کس به غیبت از دیگران و دروغ‌زنی می‌پردازد، اما چنان راحت است که گویا هیچ گناهی از او صادر نشده!؛ اینان چنان به قتل دیگران دست می‌برند که گویا کبوتری زخمی را از تحمل رنج راحت کرده‌اند!.

این مرتبه، گاه نسبت به تمامی گناهان، و گاه تنها نسبت به یک یا برخی از آنها حاصل می‌شود؛ بعضی از مردم نسبت به غیبت، و بعضی دیگر نسبت به دروغ گفتن چنین حالتی یافته‌اند؛ هرچند از انجام دیگر گناهان احساس ندامت می‌نمایند.

۲. مرتبه دوم

این مرتبه، مرتبه میانه این ملکه پست می‌باشد. در این مرتبه، گناهکاران نه تنها گناه کرده و از آن احساس پشیمانی نمی‌کنند، که حتی به توجیه آنچه انجام داده‌اند می‌پردازند؛

از اینرو، هر لحظه آمادگی بیشتری برای انجام آن گناه می‌یابند. افسوس که این مرتبه در میان بسیاری از مردم رواج داشته، آنان را در خود فرو گرفته است. قرآن کریم بدینگونه از اینان یاد کرده است: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَيْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾^۱: «آنها که به دیدار ما امید ندارند گفتند: قرآنی جز این قرآن بیاور یا دگرگونش کن».

تمامی تحریفاتی که در متون مقدس انجام شده - چه از گونه لفظی، و چه از گونه معنوی آن -، از همین مرتبه نشأت و سرچشمه گرفته است.

توضیح آنکه شیاطین جنّی، همواره به شیاطین انسی اموری را الهام می‌نمایند، که می‌تواند خواسته‌های نفسانی آنان را حاصل کند، و آنان را به شهواتشان نائل آرد. از اینرو آنان به بدعتگذاری در دین و تحریف آن می‌پردازند، تا بتوانند دین الهی را مطابق با خواسته‌های خود به جلوه آورند. تمامی ادیان باطل بشری، و نیز اختلافات موجود در میان مذاهب و فرقه‌های گوناگون، از همین ملکه نشأت گرفته و پدید آمده است. مهمترین تحریف در این زمینه، همان تحریف لفظی است که به کتب آسمانی پیش از قرآن کریم راه یافته است.

جای بسی تأسف است که نادانان نیز، دانشمندان غیر پارسا را یاری می‌رسانند، تا اینگونه بدعتها را در جامعه ترویج نمایند:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۲: «برخی از ایشان بیسوادانی هستند که نمی‌دانند در آن کتاب چیست، جز سخنانی که شنیده‌اند و می‌خوانند. اینان تنها پایبند گمان خویشند * پس وای بر آنهایی که کتاب را خود به دست خود می‌نویسند، و تا سودی اندک برند، می‌گویند که از جانب خدا نازل شده. پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می‌برند».

۱. یونس، ۱۵.

۲. البقرة، ۷۸ - ۷۹.

ابوهریره‌ها و کعب‌ال‌حبارها در همه روزگاران چنین نقشی بر عهده داشته‌اند، و با ترویج تحریفات لفظی در جامعه، به تغییر و تبدیل معانی الهی می‌پرداخته‌اند. پست‌تر و بدتر از این اما، می‌توان به تحریف معنوی اشاره کرد. در این مورد، تحریف‌گران لفظ را باقی‌گذارده معنای آن را دستخوش تغییر می‌نمایند. اینان مطلبی صحیح را بگونه‌ای تعبیر می‌نمایند که با خواسته‌های نفسانی آنان سازگار افتد! امیرالمؤمنین برای نکته‌اینگونه آگاهی داده است، که چون سخن خوارج را شنید که به قرآن کریم تمسک می‌نمایند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: «هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست»، فرمود: [۸۹۸] «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»^۱: «سخن حقی است که از آن معنایی باطل اراده می‌شود».

این گونه از تحریف، در همه روزگاران سخت شایع بوده، و دانشمندان هواپرست بوسیله آن در گمراهی مردم کوشیده، آنان را به سوی خواسته‌های خود می‌کشانیدند. در روزگار مانیز، این سخن جریان یافته است؛ چه هر روزه شاهدیم که با توجیهاتی بی‌اساس، محرمات الهی را حلال نشان می‌دهند، و آنچه حلال است را حرام! این مطلب به گونه‌ای است که استاد ما مرحوم امام خمینی با تمامی تقیدی که به شریعت مطهر داشت، از دست اینان به خشم می‌آمد و می‌فرمود: «کار بدانجا کشیده، که عالمان پرده‌در و جاهلان عبادت پیشه، به من نسبت می‌دهند که قمار و موسیقی و غناء را حلال دانسته‌ام!».

امروزه در تمامی کشورهای اسلامی و نیز در پایتخت شیعه، مشاهده می‌کنیم که در خیابانها و کوچه‌ها، بلکه در تلویزیون و رادیوهای ملی، اموری آشکارا به نمایش در می‌آید که قلم از ذکر آن بر خود می‌لرزد؛ خودنمایی برخی زنان و بی‌حجابی آنان، خرید و فروش ادواتی همچون آلات موسیقی - که اصلاً خرید و فروشش جائز نمی‌باشد -، حلال

۱. نهج البلاغة، خطبة ۴۰.

شمردن ربا در بانکها و موارد بسیار مشابه آن - که با استناد به اسلام، اما بر اساس دموکراسی غربی انجام می‌گیرد -، همه در همین شمار است؛ وای بر اسلام که آنچنان غریب شده، که هیچکس بدان عمل نمی‌کند و مسلمانان از آن چشم برداشته‌اند!

کوتاه سخن آنکه مرتبه میانه این رذیلت، تسلط ملکه نافرمانی بر قلب است به همراه توجیه گناه، به گونه‌ای که گناهکار از انجام آن راضی باشد و خود را به ملامت نگرفته از آن پشیمان نشود. خداوند در حکایت اصحاب سبت، متصفان به این رذیلت را به تهدید گرفته به آنان یادآوری می‌کند که پیشینیان آنان را به خوک و میمون تبدیل کرده است: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱: «و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید».

۳. مرتبه سوّم

این مرتبه - که شدیدترین مراتب ملکه نافرمانی در مقابل حضرت حق است -، عبارت از آنست که گناهکار، گناه را نزد خود بگونه‌ای جلوه دهد، که از انجام آن لذت برده آن را نیکو شمارد؛ خداوند متعال از این مرتبه اینگونه یاد کرده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

بدبختی این دسته، بدانجا می‌رسد که برای تقرّب بدرگاه الهی، ولی خدا را می‌کشند!، در اموال مردم تصرف ناشایست می‌کنند، و سرانجام در مقابل خود او می‌ایستند، تاگامی به او نزدیک شوند! در مراحل شدید این مرتبه، روح و جان آدمی مسخ شده از گرگ و شیر نیز

۱. الأعراف، ۱۶۶.

۲. الکهف، ۱۰۴ - ۱۰۳.

درّنده‌تر می‌شود، از مورچه طمّاع‌تر و از خوک پست‌تر! ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

گمان نمی‌کنم که این آیه برای تقبیح گناه کاران و تشبیه آنان به حیوانات نازل شده باشد، بلکه از مطلبی عینی و واقعی خبر می‌دهد؛ چه بر اساس آنچه گذشت، دیدیم که هویت و ماهیت این افراد به صورت حیوانات درآمده، تنها صورت - و نه سیرت - آنان بمانند انسان مانده است. این مطلب هرچند امروزه تنها برای اولیاء الهی قابل مشاهده است، اما در قیامت برای همه آشکار خواهد شد: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۲: «ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است». اینان در قرآن کریم به نام «طاغوت» خوانده می‌شوند، کسانی که به پائینترین مراتب سقوط کرده بدترین صفات را بدست آورده‌اند، و تنها و تنها در پی آن هستند که جامعه را به تباهی کشیده مردمان و دسترنج آنان را از مسیر هدایت دور دارند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذِخُّ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳: «فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه‌فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبه‌کاران بود».

در شماری دیگر از آیات قرآن کریم، اینان «مُفْسِد» و «طغیان‌کننده» خوانده شده‌اند:

﴿إِذْ هَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾^۴.

به شهادت قرآن کریم، اینان اگر به مکتبی رسند و در محیطی ولایت یابند، تنها سر در

۱. الأنفال، ۲۲.

۲. ق، ۲۲.

۳. القصص، ۴.

۴. طه، ۲۴.

پی فساد می‌نهند و آرزوئی جز آن ندارند؛ او - جلّ و علا! - درباره، اینان می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ﴾^۱: «چون از نزد تو بازگردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد،
و خدا فساد را دوست ندارد»؛

و باز می‌فرماید: ﴿كَذَبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ
اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ
عُقُبَاهَا﴾^۲: «قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند * آن گاه که شقی ترینشان برخاست
* پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید * تکذیبش کردند و
شتر را پی کردند. پس پروردگارشان به سبب گناهشان بر سرشان عذاب آورد و با خاک
یکسان ساخت * و او از سرانجام آن بیمناک نشد».

و باز به شهادت همین کتاب الهی، اینان در قیامت نیز به احتجاج با حضرت حق
برمی‌خیزند، و نه تنها سخن او را در عرصه آشکار قیامت نمی‌پذیرند، که حتی در آنجا نیز
دست در کار دروغ‌زنی می‌کنند! این صفت شیطان است و آنان با شیطان یکسانند؛ به این
دو آیه که روش شیطان و روش آنان را به مقابله گرفته است، بنگرید:

﴿لَا غَوْيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۳: «گفت: ای پروردگار من، چون مرا
نومید کردی، در روی زمین بدیها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم * مگر آنها
که بندگان با اخلاص تو باشند»؛

﴿يَوْمَ يَعْتَصِمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَخْلُقُونَ لَهُ كَمَا يَخْلُقُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ
هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۴: «روزی که خدا همه آنها را زنده می‌کند، هم چنان که برای شما قسم

۱. البقرة، ۲۰۵.

۲. الشمس، ۱۱ - ۱۵.

۳. ص، ۸۲ - ۸۳.

۴. المجادلة، ۱۸.

می‌خوردند برای او هم قسم خواهند خورد. و می‌پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغ‌گویانند».

آدمی اگر به مرتبه طاعت تنزل یافت، همچون عقرب می‌شود که طبیعتش برای مردمان ضرر آفرین است؛ نه عقرب در گزیدن دیگران اراده‌ای از خود دارد، و نه اینان در ضرر رسانیدن اراده دارند؛ چه طبیعتشان همچون عقرب شده که خواه ناخواه به دیگران آسیب وارد می‌سازند. سخن آن شاعر که سرود:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضاء طبیعتش این است
سخنی سخت سخته است.

* * *

آثار ملکه عصیان

این ملکه، آثاری دردناک برای صاحب خود، و نیز برای نزدیکان و حتی اهالی جامعه او در پی خواهد داشت. شماری از آن آثار عبارتند از:

۱. تولید ناراحتی و اندوه

گناه همواره غم، اندوه، ترس، اضطراب، ذلت و دیگر مشکلات فردی و اجتماعی را در پی خواهد داشت. به تعبیر قرآن کریم، زندگی تنگ و دردناک از نتایج عملی گناه است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۱: «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود»؛

﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲: «اگر می‌دانید بگویید که کدام یک از این دو گروه به

۱. طه، ۱۲۴.

۲. الأنعام، ۸۲ - ۸۱.

ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند».

نمونه این دو آیه، به فراوانی در قرآن کریم آمده؛ و از شماری از آنها اینچنین برداشت می‌شود، که گناه حتی جامعه را به زندگی ناشادمان مبتلا می‌سازد؛ چه اندک اندک از گناهکار سرایت کرده تمامی جامعه را در خود فرو می‌برد:

﴿لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ﴾^۱: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آن گاه که وعده خدا فراز آید»؛

﴿ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۲: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد».

پرواضح است که این مسأله بمعنای سرایت ظلم از ظالم به دیگران نبوده، بدان معنا است که ظالم آتشی می‌افروزد، که خواه ناخواه دیگران را نیز در کام خود فرو می‌کشد. این در شمار آثار وضعی آتش است که هیچ‌گیزی از آن نیست. از اینرو بر نزدیکان، دوستان و سرانجام جامعه‌ای که انسان گناهکار در آن می‌زید، واجب است که او را از برافروختن آتش گناه بازدارند، تا سرانجام خود به همراه او نسوزند.

آری! حضرت حق مظلومان را در این میان مورد ستم قرار نمی‌دهد، چه آنچه از پی چنین آتش‌افروزی‌ای نصیب آنان خواهد شد، در آخرت در شمار ثوابهایی برای آنان ظاهر شده شماری از گناهان آنان را محو خواهد ساخت؛ او - جلّ و علا! - خود می‌فرماید: ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ﴾^۳: «بلکه بار گناه خود و بارهایی با بار خود بر گردن خواهند گذاشت».

۱. الزّعد، ۳۱.

۲. الزّوم، ۴۱.

۳. العنکبوت، ۱۳.

۲. عذاب اخروی

گناه در این دنیا موجب غم و اندوه، و در آخرت موجب عذاب خواهد شد؛ آیات بسیاری بر این مطلب دلالت می‌نماید، به این آیات بنگرید:

﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهِرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ * وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱: «برای آنان که کافرنند جامه‌هایی از آتش بریده‌اند و از بالا بر سرشان آب جوشان می‌ریزد * بدان آب جوشان هر چه در درون شکم دارند و نیز پوستهایشان گذاخته می‌شود * و نیز برای آنهاست گرزهایی آهنین * هر گاه که خواهند از آن عذاب، از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را بدان بازگردانند».

از شماری از این آیات چنین دانسته می‌شود، که تمامی این عذابهای اخروی تنها همان گناهانی هستند که آدمی در دنیا انجام داده است. این گناهان در دنیا به صورت خود و در آخرت به صورت عذابهای سهمگین ظاهر می‌گردد؛ آتش و رنجهای آن سراسر اعمالی است که آدمی خود در این دنیا بدست خود تهیه دیده است؛ به شهادت قرآن کریم در این زمینه بنگرید:

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۲: «این پاداش اعمالی است که پیشاپیش به جای آورده‌اید و گر نه خداوند به بندگان ستم روا نمی‌دارد».

همانگونه که از آیاتی دیگر، اینگونه استفاده می‌شود که مشکلات دنیوی نیز همچون مصائب اخروی، خود گناهان انسان است که بصورت مشکل ظاهر شده پای‌بند انسان خواهد شد:

﴿وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾^۳:

۱. الحج، ۱۹ - ۲۲.

۲. آل عمران، ۱۸۲.

۳. الزوم، ۳۶.

«چون به مردم رحمتی بچشانیم، شادمان می‌شوند و چون به سبب کارهایی که کرده‌اند رنجی به آنها رسد، ناگهان نومید می‌گردند».

۳. همراهی صورتهای گناه در دنیا و آخرت

هریک از گناهان بصورت‌هایی متناسب خود ظهور می‌یابد. این صورتهای صاحب خود همراه بوده در قبر، برزخ و سرانجام قیامت او را همراهی خواهند کرد. این مطلب به فراوانی در بسیاری از آیات و روایات بیان شده است. نمونه را به این آیه شریفه بنگرید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۱: «روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شمارا از خودش می‌ترساند. و خدا به بندگانش مهربان است». به این مسأله و چگونگی آن پیش از این در مبحث تجسم اعمال، اشاره کردیم.

۴. تغییر گوهر انسان

گذشته از این، گناهان گوهر و ذات انسان را به صورتهایی متناسب با خود تغییر می‌دهند؛ چه همانگونه که اعمال نیکو آدمی را به تدریج در مراتب کمال و شرف ارتقاء بخشیده حقیقت او را به صورتهایی مناسب با خود تغییر می‌دهند، گناهان و اعمال ناشایست نیز واقعیت آدمی را به آنچه از درندگان و دیگر حیوانات پست‌تر است، تبدیل می‌نماید:

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَانِهِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۲: «کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به

۱. آل عمران، ۳۰.

۲. الانبیاء، ۱۳ - ۱۴.

گردنش آویخته‌ایم. و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد
* بخوان نامه‌ات را. امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده‌ای».

۵. قساوت قلب

گناهی که از پس گناهی دیگر انجام شود، موجب سنگینی و قساوت قلب می‌گردد.
قساوت قلب اما بیماری‌ای بس بزرگ است، که خداوند مبتلایان به آن را با کلمه «ویل» -
که بر سختی و بزرگی مطلب دلالت می‌کند -، یاد فرموده است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ
ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد».

* * *

مراتب رذیلت عصیان

این بیماری را مراتبی چند است، که ما پیش از این به شماری از آن اشاره کرده‌ایم. در اینجا
تنها فهرستی از آن مراتب را ارائه می‌نمائیم:

۱. خروج لذت عبادت از قلب انسان

کسانی که به این مرتبه از بیماری قساوت قلب دچار شده‌اند، نه تنها از هیچ عبادتی
لذت نمی‌برند، که حتی نماز نیز بر آنان سخت و سنگین می‌باشد. امام صادق در این
زمینه می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنُبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي
صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ»^۲: «انسان گناهی انجام می‌دهد و در پی آن از نماز شب
محروم می‌گردد. عمل بد در صاحب خود زودتر از چاقو در گوشت اثر می‌گذارد».

۱. الزمر، ۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۲.

۲. کوچک شمردن گناه

اینان گناه را امری عادی دانسته، اُبَهِت آن را از دست خواهند داد:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۱: «و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد».

۳. سنگدل شدن

اینان هیچ بوئی از رحمت در قلب خود استشمام نکرده، از سنگ نیز سخت دل‌تر می‌شوند:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۲: «پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جویها روان شود، و چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد، و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست».

۴. مرده دلی

این بیماری که می‌توان آن را مردگی دل نامید، بویژه از پی انجام گناهی بر روی گناهی دیگر پدید می‌آید، و سرانجام به مرگ قلب و دل انسان ختم می‌شود. پیامبر اکرم در این رابطه می‌فرمایند: «أَرْبَعُ يُمْتَنَ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَ مُحَادَثَةُ السَّاءِ، وَ مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ، وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى؛ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا

۱. الحج، ۳۱.

۲. البقرة، ۷۴.

المَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ^۱: «چهار چیز قلب را می‌میراند: گناهی که برگناهی دیگر وارد شود، و بسیار سخن گفتن با زنان، و بحث در انداختن با احمقان، چه او می‌گوید و تو می‌گوئی اما او سرانجام به راه درست هدایت نمی‌شود، و همنشینی با مردگان؛ به پیامبر اکرم عرض شد: مردگان کیانند؟ فرمودند: همه ثروتمندانی که ثروت خود را در غیر مورد لازمش هزینه می‌کنند».

* * *

از آنجا که این نکات پیش از این در همین رساله به بحث گرفته شد، در اینجا از تکرار آن اجتناب کرده به شماری از روایات صادر شده از اهل بیت عصمت و طهارت در این زمینه اشاره می‌کنیم:

چند روایت درباره

گناهکاری و بی‌پروائی در آن

[۸۹۹] عن أبي عبد الله قال: «إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ»^۲؛
امام صادق فرمودند: «انسان گناهی انجام می‌دهد و در پی آن از نماز شب محروم می‌گردد. عمل بد در صاحب خود زودتر از چاقو در گوشت اثر می‌گذارد».

[۹۰۰] عن أبي عبد الله قال: «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَا يَعْمَلُهَا فَإِنَّهُ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَبْدُ السَّيِّئَةَ فَيَرَاهُ

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۴۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۲.

الرَّبُّ - تبارک و تعالیٰ! - فَيَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أَغْفِرُ لَكَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا!؛^۱
 امام صادق فرمودند: «هرکس اراده نماید که گناهی انجام دهد، باید از آن اجتناب کند؛ چه گناه بنده گناهی انجام می‌دهد و خداوند - تبارک و تعالیٰ! - آن را می‌بیند و می‌فرماید: به عزّت و جلال خودم قسم هرگز بعد از این گناه تو را نخواهم بخشید!». [۹۰۱] عن أبي عبد الله قال: «قال رسول الله: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبَسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةً عَامٍ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَزْوَاجِهِ فِي الْجَنَّةِ يُتَنَعَّمْنَ»^۲؛
 پیامبر اکرم فرمودند: «بدون تردید بنده بخاطریکی از گناهانش یکصد سال در جهنّم زندانی می‌شود؛ او در این حال همسرانش را در بهشت می‌بیند که از نعمت برخوردار می‌شوند».

[۹۰۲] سَمِعْتُ الرِّضَا يَقُولُ: «كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ»^۳؛
 امام رضا فرمودند: «هراندازه که بندگان گناهانی جدید انجام دهند که پیش از آن انجام نمی‌داده‌اند، خداوند نیز بلاهای جدیدی که پیش از این نمی‌شناخته‌اند، برای آنان پدید می‌آورد».

[۹۰۳] عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَفْلَحُ بَعْدَهَا أَبَدًا»^۴.
 امام صادق فرمودند: «چون آدمی گناه کند، در قلب او نقطه‌ای سیاه ظاهر شود. اگر پس از آن توبه کند آن نقطه پاک می‌شود، و اگر باز گناه کند آن نقطه زیاد می‌شود، تا آنگاه که بر قلب غلبه کند؛ پس از آن دیگر انسان به هیچ وجه به فلاح و رستگاری نخواهد رسید».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۵.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۱.

فصل بیست و هشتم

فضیلت بیست و نهم: تقویٰ و خویشنداری

فضیلت بیست و نهم:

تقوی و خوشتنداری

تقوی ملکه‌ای است که آدمی را از مخالفت با حضرت حق باز می‌دارد. این ملکه در مقابل نافرمانی قرار داشته، کلمه‌ای مقدّس است که در قرآن کریم به‌مراه دیگر مشتقاتش، بیش از یکصد و پنجاه مرتبه بکار رفته است. در بسیاری از این موارد، حضرت حق وعده فرموده است که خیر دنیا و آخرت را در تقوی نهاده، بهره‌مندان از آن را به خیرات دو سرای نائل فرماید؛ به این چند آیه شریفه بنگرید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ... * وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ... * وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا^۱ :» و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون‌شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد ... * و هر که از خدا بترسد، خدا کارش را آسان خواهد کرد * و هر که از خدا بترسد، گناهانش را از او می‌زداید و او را پاداشی بزرگ می‌دهد؛

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ^۲ :» اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم؛

۱. الطّلاق، ۲ - ۵.

۲. الأعراف، ۹۶.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۱: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا»؛
 «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۲: «اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد»؛

بلکه از بسیاری از آیات قرانی چنین استفاده می‌شود که تقوای پیشگان سرانجام زمین را به ارث خواهند برد همانگونه که بهشت را مالک خواهند شد:
 «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۳: «و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد»؛
 «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۴: «این زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می‌دهد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است»

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۵: «اینان میراث‌بران هستند * که فردوس را که همواره در آن جاویدانند به میراث می‌برند».
 کوتاه سخن آنکه از قرآن کریم، بخوبی استفاده می‌شود که هیچ کرامت و بزرگواری ای نیست، مگر آنکه تقوای پیشه گان و پرهیزگاران از آن بهره‌مندند؛
 همانگونه که هیچ عملی جز از اینان پذیرفته نمی‌شود.

نیز این کتاب آسمانی بر آن دلالت می‌نماید، که جهان آخرت با تمامی نعمتها و لذائذش، تنها برای اینان آفریده شده؛ و خود قرآن کریم نیز تنها و تنها برای اینان نازل شده

۱. القمر، ۵۵، ۵۴.

۲. الأنفال، ۲۹.

۳. الأنبياء، ۱۰۵.

۴. الأعراف، ۱۲۸.

۵. المؤمنون، ۱۰ - ۱۱.

است! حضرت حق خود می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱: «هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست»؛

﴿إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲: «خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد»؛
 ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳: «برای پرهیزگاران مهیا شده است»؛
 ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۴: «پرهیزگاران را راهنماست».

کلمه تقوی، از ریشه وقایه / خویشتن‌داری آمده است؛ از اینرو هر آنکس که خویشتن را از مخالفت با حضرت حق باز دارد، «متقی / تقوایه» خوانده می‌شود. در دانش فقه اسلامی، اگر این حالت به مرتبه ملکه رسد، آن را «عدالت» می‌خوانند. «عادلان» کسانی هستند که به ملکه خویشتن‌داری از مخالفت با خداوند دست یافته‌اند؛ و از اینرو بدون آنکه بر خویشتن تحمیل کنند، همیشه سر در پی فرمان او - جلّ و علا! - می‌نهند.

در دانش اخلاق اسلامی نیز «تقوی»، بازداشتن قلب از صفات ناپسند است. از اینرو هر کس دو مقام پاکسازی نفس از رذائل، و آراستن آن به فضائل را بدست آورده باشد، متقی خوانده می‌شود.

از منظر قرآن کریم، متقیان از علامتی ویژه برخوردارند، که می‌توان آن را تعظیم شعائر الهی دانست. منظور از «شعائر» در اینجا، همان مظاهر و نمودهای شریعت است، که با التزام بدان، شریعت به اجرا در می‌آید و تحقق می‌یابد. حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۵: «کسانی که شعائر خدا را بزرگ

۱. الحجرات، ۱۳.

۲. المائدة، ۲۷.

۳. آل عمران، ۱۳۳.

۴. البقرة، ۲.

۵. الحج، ۳۲.

می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دل‌هایشان باشد».

منظور از تعظیم / بزرگداشت شعائر نیز، اهتمام و پرداختن به آن است؛ برپاداشتن نماز، حج و برتر از همه اینها ولایت اهل بیت اطهار^۱، و زان پس اموری که در متن شرع به سختی واجب شمرده شده است - همچون پوشیدگی و عفت بانوان -، مجموعه اموری است که می‌توان آنها را شعائر دین نامید؛ از اینرو «مؤمنان» با عمل به اینگونه واجبات، می‌توانند به مراتب «متقیان» نائل شوند.

اهل دل اما، برتر از این، بر آن رفته‌اند که برپاداشتن شعائر دین، بدان است که آدمی بتواند اعمال، اندیشه‌ها و حتی نیت‌های خود را در مقابل دیگران، و بلکه در مقابل حضرت مولی - جلّ و علا! - به تمایش گذارد؛ ازینرو هرکس بتواند کارها و اندیشه‌های خود را در مقابل دیگران به نمایش درآورد، متقی خوانده می‌شود. چه بر اساس برخی از آیات، قرآن کریم متقیان را اینگونه معرفی می‌کند، که اینان در قیامت اعمال خود را به نمایش می‌نهند؛ و در مقابل اینان، فاسقان در آن عرصه سر در پی آن دارند که اعمال، افکار و اقوال خود را پوشیده داشته، از مقابل دید و شنید دیگران دور کنند: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَأَكْتَابِيَةٌ * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَةٌ * وَلَمْ أَذَرِ مَا حَسَابِيَةٌ﴾^۲: «آن روز شما را پیش آورند و هیچ چیز شما نهان نماند * اما هرکس که نامه اعمالش را به دست راستش دهند، می‌گوید: نامه مرا بگیرید و بخوانید * اما آن کس که نامه اعمالش را به دست چپش دهند می‌گوید: ای کاش نامه مرا به دست من نداده بودند * و ندانسته بودم که حساب من چیست».

قرآن کریم، در ابتدای سوره بقره اوصافی را برای متقیان ذکر می‌کند. بر این اساس، آنان کسانی هستند که به عالم غیب باور یافته‌اند، به نماز، انفاق، ایمان و امور مربوط به آخرت

اهتمام می‌نمایند، و در عین آنکه به انجام امور شایسته می‌پردازند، خود را از انجام تمامی امور ناشایست باز می‌دارند.

حال با توجه به آنکه نماز و انفاق از داشته‌ها نیز، در شمار اموری است که پیامبر اکرم خود به تبیین آن پرداخته‌اند، می‌توان گفت که شدت اهتمام قرآن کریم به این امور، موجب شده تا آنها را به گونه ویژه در کنار دیگر موارد مذکور در شریعت، یاد نماید.

توجه به این نکته نیز لازم می‌نماید، که در این آیات از ایمان و یقین برای متّقیان یاد شده است؛ اما از علم هیچ یادی به میان نیامده؛ شاید سرّ این مطلب در آن است که در صدق تقوی، گذشته از تصدیق عقلی مبدأ و معاد و نبوت و امامت - که مهمترین جزء از اجزاء چند گانه شریعت است -، تصدیق قلبی این امور نیز لازم می‌باشد.

بر اساس این نکته، می‌توان گفت که از دیدگاه این کتاب آسمانی، متّقی کسی است که در این امور به یقین و اذعان قلبی رسد، و عمل خود را بر اساس این امور قلبی بنا نهد. در این صورت، ادراک عقلی، ایمان قلبی و عمل بوسیله اندامها، هر سه در او جمع شده است. بنا بر این، بر اساس نگرش قرآن کریم، می‌توان گفت که متّقی کسی است که خداوند را بواسطه بصیرت، و نه بصر، به مشاهده می‌گیرد. ازینرو آنچه برای دیگر مردمان در شمار غیب قرار دارد، برای او در حکم شهود است؛ او می‌تواند حقیقت پیامبری و امامت را درک کند، و هرآنچه دیگران از درک آن ناتوان بوده برای اثبات آن به برهان و استدلال محتاجند، برای او ظاهر بوده نیازی به اقامه برهان بر آن ندارد. او قیامت و تمامی مراحل آن - از قبر و برزخ و حساب و بهشت و جهنم - را همانگونه درمی‌یابد، که جان خویش را بوضوح درمی‌یابد.

در این نگرش، متّقیان دست کم امور اخروی را همچون امور محسوس این عالم، درمی‌یابند؛ ازینرو، همچون بنده‌ای که خوشتن را در محضر حضرت حق درمی‌یابد، و یا همچون گرسنه تشنه‌ای که بر سر سفره‌ای پر نعمت نشیند، یا از سر عبودیت و یا از سر میل

و رغبت فراوان، به بندگی حضرت حق می‌پردازد. او اینگونه به انجام اعمال شایسته می‌پردازد، و همانگونه از انجام گناهان باز می‌نشیند. بالاتر از این، همچون انسانی که از آتش فروزان می‌گریزد، از انجام محرّمات الهی دست می‌کشد. کوتاه سخن آنکه از نظر قرآن کریم، تقوی از سوئی اعتقادی قلبی است، و از سوئی دیگر عمل بر مقتضای آن اعتقاد؛ عملی که بصورت معمول از اعتقاد جدائی نمی‌پذیرد؛ ازینرو، می‌توان تقوی را محلّ اجتماع عقیده صحیح و عمل صالح دانست.

* * *

تحصیل تقوی امّا، به ریاضات دینی - همچون توبه، بیداری، ستردن رذائل از نفس و آراستن آن به فضائل - نیازمند است. این مطلب در این آیه به اشاره گرفته شده است: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۱﴾: «اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد».

گویا منظور از «فرقان» در این آیه شریفه، همان روشنائی قلب بواسطه نور الهی باشد، که می‌تواند آدمی را از مهالک گوناگون باز رهاند. در این مسیر نیز، انسان به اهتمام و پرداختن کامل به تمامی واجبات، و دست کشیدن از تمامی محرّمات نیازمند است؛ همانگونه که پرداختن به مستحبات و اجتناب از مکروهات نیز، برای او لازم است.

حال می‌توان نتیجه گرفت که تقوی، مطلبی آموزشی نیست، چرا که در شمار امور علمی صرف نمی‌باشد؛ بلکه تقوی بوسیله عمل بدست می‌آید، چرا که مطلبی دریافتنی، کشفی و شهودی است؛ و «دریافتن» نیز تنها بوسیله عمل بدست می‌آید و بس. آیات بسیاری از قرآن کریم، بوضوح بر این مطلب دلالت می‌نماید، که هدف نهائی از تشریع ادیان الهی - بلکه از خود آفرینش نیز - تقوی است؛ و پرواضح است که آنچه هدف

نهایی چیزی دیگر است، بوسیله همان بدست می آید. از اینرو تقوی بوسیله التزام و عمل به شریعت بدست می آید و بس؛ به این آیات نورانی بنگرید:

﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «الف. لام. میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست»؛
 ﴿إِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِیْ﴾^۲: «خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست. پس مرا بپرست و تا مرا یاد کنی نماز بگزار»؛

﴿کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ﴾^۳: «روزه داشتن بر شما مقرر شد، هم چنان که بر کسانی که پیش از شما بوده اند مقرر شده بود، تا پرهیزگار شوید»؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ﴾^۴: «ای مردم، پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را بیافریده است بپرستید. باشد که پرهیزگار شوید»؛

﴿وَ اَنَّ هَٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَ لَا تَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیْلِهِ ذٰلِکُمْ وَ صَاحَکُمْ بِهٖ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ﴾^۵: «و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد. اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می کند، شاید پرهیزگار شوید».

این آیات، که تنها نمونه ای از آیات پیشگفته را نشان می دهد، بخوبی دلالت می نماید که تقوی علّت نهائی تشریع و انزال ادیان الهی است؛ بلکه آیه مبارک ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا...﴾: «ای مردم، پروردگارتان را ... بپرستید» بر آن دلالت می کند که تقوی، علّت آفرینش عالم

۱. البقرة، ۱ - ۲.

۲. طه، ۱۴.

۳. البقرة، ۱۸۳.

۴. البقرة، ۲۱.

۵. الأنعام، ۱۵۳.

نیز می‌باشد؛ از اینرو بصورت همزمان هم از شرف و برتری تقوی پرده برمی‌دارد، و هم وابستگی آن به عمل به قرآن و سنت نبوی و اهل بیت را به نمایش می‌گذارد.

به این چند آیه، می‌توان آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

از خدا بترسید و به او تقرب جوید»، را نیز اضافه نمود.

این آیه، نشان از آن دارد که تمسک به ولایت عترت نبوی نیز، شرطی دیگر در راه

تحصیل تقوی است.

بدین ترتیب، می‌توان میان این آیات را بدینگونه وفاق داد، که تقوی تنها بوسیله تمسک به قرآن و عترت نبوی بدست می‌آید. حدیث شریف ثقلین - که در میان شیعه و سنی، بصورت متواتر نقل شده است -، نیز بر همین مطلب دلالت می‌نماید. پیامبر اکرم در موارد بسیاری، چون به اهمیت مکان و حضار التفاتی می‌فرمودند، این مطلب را به تذکر می‌گرفتند. در شمار این موارد، می‌توان به آخرین ساعات حیات مبارک ایشان اشاره کرد، که درخواست فرمودند تا سخن ایشان نوشته شود؛ هرچند در این مورد، کسانی از نوشتن وصیت ایشان جلوگیری کردند! بهر حال ایشان در موارد بسیاری تصریح می‌فرمودند که: [۹۰۴] «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۲: «من در میان شما دو چیز پربها را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندان خود را، ایندو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

بدین ترتیب، ایشان حصول سعادت دو جهانی، که تنها در پرتو تقوی ممکن است را، به تبعیت از خاندان مکرم خود وابسته می‌دانستند.

* * *

۱. المائدة، ۳۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۳۲.

هرچند در دانش اخلاق اسلامی، از تقوائی که به حالت ملکه درآمده است سخن می‌رود، اما این اصطلاح در چند معنای دیگر نیز بکار رفته است؛ در اینجا به شماری از این معانی اشاره می‌کنیم.

معانی دیگر تقوی

۱. پرداختن به واجبات و پرهیز از محرّمات، گاه نه از روی ملکه که بر اساس تحمیل بر خویشتن انجام می‌شود. این حالت، گاه تقوی خوانده شده است. این نوع از تقوی نیز سخت نیکو شمرده شده، و ثواب آخری را در پی خواهد داشت؛ بلکه شماری از فقیهان، تقوی و عدالتی که در دانش فقه در امام جماعت، قاضی، شاهد و حاکم لازم دانسته شده است را، همین نوع از تقوی دانسته‌اند. این مبحث در علم فقه پی‌گیری می‌شود، اما همین، نشان از اهمّیت این نوع از تقوی دارد.

اکنون اضافه می‌کنیم که این نوع از تقوی، مقدّمه‌ای است که با آن می‌توان به ملکه عدالت دست یافت؛ چرا که تمامی ملکات در سایه افعال آدمی حاصل می‌شود. از اینرو هرکس از سوئی به واجبات اهتمام ورزد و بر انجام آن مداومت نماید، و از سوئی دیگر از محرّمات الهی دوری گزیند، ملکه تقوی را بدست خواهد آورد. این مطلب نیز می‌تواند شرافت آن نوع از تقوی را نشان دهد.

توجه به این نکته سخت لازم است، که هر ملکه‌ای در میان دو دسته از اعمال قرار دارد:

اعمالی پیشینی، که موجب پیدایش ملکه می‌شود؛

و اعمالی پسینی، که از پس پیدایش ملکه بظهور می‌رسد.

اعمال پیشینی موجب پیدایش ملکه؛ و اعمال پسینی موجب تقویت آن می‌گردد.

بر همین اساس، می‌توان گفت که اهتمام به واجبات و پرهیز از محرّمات، قبل از حصول ملکه تقوی، افضل از همین امور پس از پیدایش آن است؛ چه با حصول این ملکه پرداختن به این امور سخت آسان می‌شود، و می‌دانیم که: [۹۰۵] «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا»:

«برترین اعمال، سخت‌ترین آنهاست».

آری! پیش از پیدایش ملکه تقوی، اعمال انسان از ریشه‌ای ثابت و اصلی استوار برخوردار نخواهد بود، همچون نهالی نارس که تازه در زمین نشانیده شده باشد، و با هر باد مخالف در معرض سقوط قرار گیرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ^۱﴾: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید می‌پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد. در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است».

از همین روست که برخی از مردمانی که از این ملکه پرارزش برخوردار نشده‌اند، تنها تا زمانی که در معرض انجام گناه واقع نشده‌اند، به واجبات و محرمات الهی بها می‌دهند؛ اما چون حرامی در مسیر آنان قرار گیرد، چنان نسبت به آن اشتیاق از خود نشان می‌دهند که گوئی بوئی از حرمت آن فعل به مشام آنان نرسیده است! سخت‌تر آنکه اینان چون به مصیبتی دچار شوند، برخی از واجبات را برای انتقام ستاندن از حضرت حق ترک می‌گویند؛ نماز با تمامی اهمیتی که در شریعت بدان داده شده است، می‌تواند برای آنها در همین شمار قرار گیرد!

۲. در شمار دیگر معانی تقوی، می‌توان به عزلت‌گزینی اشاره کرد. عزلت‌گزینان از جامعه کناره می‌گیرند و فعالیت‌های اجتماعی را ترک می‌کنند، تا در مساجد و مکانهای مقدس مجاورت گزینند و به عبادت الهی بپردازند. اینان نزدیکان و یاران خویش را فراموش می‌کنند، و تنها در خلوت خود به عبادات گوناگون اشتغال می‌یابند؛ اما تمامی سخن در آن است که اینان اگر عبادتی انجام می‌دهند، از آنروست که کاری جز از آن برای خود باقی نگذارده‌اند؛ و اگر از محرمات الهی دست می‌کشند، از آنروست

۱. الحج، ۱۱.

که هرگز در مسیر کار حرامی واقع نمی‌شوند؛ نه به اموال مردم دست‌درازی می‌کنند، و نه به غیبت آنان می‌پردازند، و نه هرگز دروغی بر زبان می‌آورند؛ اما این همه از آنروست که در کنار مردم نیستند تا در برخوردهای خود به رعایت تقوی پرداخته از انجام گناه بازمانند.

این نوع از تقوی، بوسیله برخی از صوفیان و مقدّسان توصیه شده، و برخی از شاعرانی که از آنان تأثر پذیرفته‌اند نیز به توصیه آن پرداخته‌اند؛ این دوبیت در این زمینه نامبردار خاص و عام است:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
با اینهمه اما، این نوع از تقوی را نمی‌توان پسندیده دانست؛ چه عزلت‌گزینی خود مذموم است.

گذشته از آن، عزلت‌گزینان هرچند به عقوبتی دچار نخواهند شد، اما ثوابی نیز بر آنچه انجام می‌دهند نخواهند برد. گذشته از این، آنچه در مورد پیشین اشاره کردیم در اینجا نیز جریان می‌یابد؛ چه عزلت‌گزین هرچند هم اکنون دست در گناهی نمی‌برد، اما اگر فعل حرامی در مسیر زندگی او قرار گیرد، چون ملکه تقوی را بدست نیاورده است می‌تواند در دام آن گرفتار شده تن به گناه بیالاید.

در این حال، او دانسته به هلاکت می‌افتد و بر اساس علم به حرمت محرمات گرفتار دوزخ می‌گردد!

۳. تقوای گزینشی نیز در شمار اقسام تقوی قرار دارد. گزینشگران در تقوی، از تقوای الهی در برخی از اعمال برخوردارند، اما در دیگر زمینه‌ها کوئی نشانی از تقوی نیافته‌اند! برخی از اینان به نماز سخت بها می‌دهند، و از خوردن اموال مردمان پرهیز می‌کنند، اما برخی از دیگر واجبات را ترک و از انجام محرمات الهی نیز اجتناب نمی‌ورزند. در این زمینه، پرهیز نکردن از محرمات جنسی از رواج بیشتری برخوردار است.

این نوع از تقوی، در میان مردمان از شیوع بیشتری برخوردار است؛ از همین روست که بسیاری از اینان در تقوی به گزینش می‌پردازند، و بدون آنکه از خداوند ترسی به دل راه دهند، به آنچه خود می‌پسندند عمل می‌کنند. حضرت حق در اشاره به اینان می‌فرماید: ﴿وَأَخْرَوْا عَنْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا ضَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱﴾: «و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته‌اند. شاید خدا توبه‌شان را بپذیرد، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است».

پرواضح است که آثار فقهی و اخلاقی تقوی، بر این نوع مترتب نشده؛ به عبارت دیگر این فرد متقی - اگر اطلاق این نام بر اینان صحیح باشد -، نه در فقه عادل شمرده می‌شود، و نه در اخلاق سالک إلى الله خوانده می‌شود.

اینان گاه در گزینش تقوی به ملکه دچار می‌شوند؛ سرنوشت اینان از دیگر گزینش‌گران تلخ‌تر است و درد آورتر! چه اینان برخی از واجبات را همیشه ترک می‌کنند، و برخی از محرمات را همیشه به جای می‌آورند.

در شمار اینان می‌توان از کسانی یاد کرد که در انجام واجبات و ترک محرمات نیز دچار آشفتگی و بی‌ثباتی هستند؛ چه اینان نیز در این عاقبت دردآور با آنان شرکت دارند. اینان روزی نماز می‌خوانند و روزی آن را ترک می‌کنند؛ روزی از نوشیدن مسکرات دست می‌کشند و روزی دیگر آن را بی‌مهابا می‌نوشند!

بیشتر مردم از تقوای گزینشی برخوردارند، و از این روست که سرانجام در صحنه‌های قیامت به مهلکه‌هائی جانگداز دچار شده، از نعمت بهشتی که از پی تقوی حاصل می‌شود بی‌نصیب خواهند ماند.

پرواضح است که اینان از اعمال شایسته خود بهره‌مند شده ثواب آن را بدست

۱. التوبة، ۱۰۲.

خواهند آوردند، به این سه آیه شریفه بنگرید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۱: «خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد»؛
 «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۲: «پس هر کس به وزن
 ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند * و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند».
 بالاتر از این، آنکه از بسیاری از آیات قرآن کریم می‌توان استفاده نمود که قیامت صحنة
 حساب و مقابله دو کفه ترازوی اعمال است. در آن روز هر کفه‌ای که سنگین‌تر نماید،
 تکلیف صاحب خود را مشخص خواهد کرد. از اینرو همانگونه که خداوند در این دنیا
 بسیاری از گناهان را می‌بخشد - همانگونه که خود در این زمینه فرموده است: «وَمَا
 أَضَٰبِكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^۳: «اگر شما را مصیبتی رسد، به
 خاطر کارهایی است که کرده‌اید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند» - در قیامت نیز
 بسیاری از گناهانی که قابلیت بخشیده شدن را داشته باشد، خواهد بخشید. او خود این
 مطلب را بدینگونه بیان داشته است: «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ»^۴: «در آن روز، وزن کردن به حق خواهد بود. آنها که ترازویشان سنگین است
 رستگاراند» نیز می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^۵: «اما هر
 که کفه ترازویش سنگین باشد * در یک زندگی پسندیده است».

این آیه بخوبی نشان از آن دارد، که اگر کفه نیک‌کرداری انسان بر کفه بدکرداری او
 رجحان یابد، خداوند متعال یا به عفو خود و یا بواسطه شفاعت شفیعان، از دیگر گناهان
 انسان خواهد گذشت.

* * *

۱. التوبة، ۱۲۰.

۲. الزلزلة، ۷ - ۸.

۳. الشوری، ۳۰.

۴. الأعراف، ۸.

۵. القارعة، ۶ - ۷.

ملکه تقوی نیز، همچون دیگر ملکات آدمی، از مراتبی چند برخوردار است؛ که نشانگر قوت و ضعف آن ملکه می باشد.

مراتب ملکه تقوی

در شمار این مراتب، می توان به این امور اشاره کرد:

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست این ملکه، قدرت یافتن بر آنست که به آسانی واجبات را انجام، و محرمات را ترک گوید. اینان حتی بدون آنکه خود توجه داشته باشند، اینگونه عمل می کنند.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم، قدرت یافتن بر آنست که به آسانی و بدون هیچ مشکلی، امور مکروه و بلکه امور مشتبّه را نیز ترک گوید. اینان تنها در صورتی که انجام فعل مکروه و یا مشتبّه را برتر از ترک آن یابند، به انجام آن دست می برند. به عنوان مثال می توان به این نکته اشاره کرد، که اگر کسی بخواهد تنها از حلال روشن بدون شبهه، استفاده کند، می باید سر در بیابان نهد و تنها از دسترنج شخصی خود ارتزاق نماید؛ همانگونه که در پی پاک خواری بودن نیز آدمی را به همین سرنوشت مبتلا خواهد ساخت؛ اما از آنجا که حضور در جامعه و فعالیت های اجتماعی و اخلال نیفکندن در مسیر زندگی شخصی، سخت ترجیح داشته در اسلام بر آن تأکید رفته است، پرواضح است که دست کشیدن از آن مطلب و حضور در جامعه ترجیح یافته، آدمی را به استفاده از آنچه در میان مردم موجود است اما از چگونگی حلال بودن و نیز پاک بودن آن اطمینان ندارد، وادار می نماید. در خبر است که حضرت حق همانگونه که مشتاق آنست که مردمان واجبات او را

انجام دهند، به همان سان مشتاق آنست که مردم از آنچه اجازه انجام آن را داده است نیز، استفاده نمایند^۱. از این حدیث شریف حتی می توان مستحب بودن اینگونه رفتارها را نیز استفاده کرد.

از همین روست که پیامبر اکرم ، ائمه هدی و نیز به پیروی از آنان، بزرگان شیعه هیچگاه از آنچه در مباحث طهارت و نجاست مشتبّه / مردّد خوانده می شود، اجتناب نمی کرده اند. آری! در تمامی این موارد بایسته است که تنها دست در اندازه واجب برد، و امور مشتبّه را در آن حد که از آن گریزی نیست انجام دهد؛ ورنه نادانسته به امور حرام مبتلا خواهد شد.

دست کشیدن از انجام مکروهات نیز همین گونه است، چه هیچگاه انجام عمل مکروه شایسته نیست، مگر آنکه ضرورتی آدمی را بدان وادارد. پرواضح است که هریک از مراتب مردم را مکروهات و مشتبّهاتی است، که هریک می باید با توجّه به مرتبه خود به آن بپردازد. آیاتی از قرآن کریم که دلالت بر صدور گناه از جانب پیامبران عظیم الشانی همچون حضرت آدم و یونس و داود و یعقوب دارد نیز، نشان از آن می دهد که در مراتب آن بزرگان تاریخ بشریت، هیچ عمل مکروهی شایسته نبوده، آنان از ترک اولاهای خود به درگاه باری - جلّ و علا! - پناه می برده اند.

۳. مرتبه سوّم

مرتبه سوّم ملکه تقوی، آنست که آدمی توان آن را بیابد، که از فروافتادن در خواستهای نفسانی و امور غیر لازم زندگی، خود را محفوظ دارد؛ چه امور مادی و معنوی در مقابل یکدیگر بوده هرگاه کفه یکی از آندو سنگینی گیرد، کفه آن دیگری خواه ناخواه سبک خواهد شد. از اینرو فروافتادن در خواستهای نفسانی - هرچند در شمار خواستهای حلال

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۶۰.

باشد، موجب آن می‌شود که آدمی از معنویات غفلت ورزیده، به امور مادی اشتغال یابد. این امر، خود همچون سدّی مستحکم مانع از پیمودن مسیر حضرت حق شده، پای بندی می‌شود تا آدمی را از سفر به آن سوی باز دارد. از اینرو سالکان کوی کمال را بشدّت سفارش می‌کنیم که از درافتادن در چاه دنیا - هرچند امور حلال آن باشد - اجتناب ورزند؛ چه بسیاری از حلالهای این عالم نیز مانع از ترقّی و تعالی انسان خواهد بود. آنان که به خانه‌های فراخ، همسران زیبا و خورد و خفتهای دلپسند اهتمام می‌ورزند، هرچند از لذّتهای حلال این دنیا بهره‌مند شوند، اما هرگز گامی بسوی عالم نور فرانخواهند نهاد؛ چه هرگامی که در عالم ماده در طلب مادیات برداشته شود، انسان را فرسنگها از عالم معنویّت بدور خواهد راند.

ما پیش از این در باب زهد اشاره کردیم، که زهد اخلاقی، آنست که قلب آدمی به چیزی جز از حضرت حق بستگی نیابد. این مطلب بویژه برای سالکان کوی کمال بیشتر از دیگر مردمان اهمّیت دارد؛ چه دل‌بستگی به امور دنیا آدمی را از تلاش برای رسیدن به مراتب والای انسانی و توشه گرفتن برای سفر کمال، باز می‌دارد؛ و روشن است که در این راه تنها با زاد و توشه تقوی است که می‌توان به پایان سفر رسید: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱: «و توشه بردارید، که بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است».

زندگی زهدآمیز، زندگی‌ای است که فوائد بسیاری را در پی خواهد داشت؛ بی‌نیازی از مردمان و داشته‌های آنان، نشاط و شادابی، آزادگی، آسودگی و فراخی سینه، آمادگی برای سفر آخرت، و سرانجام امکان پرگشودن به سوی بارگاه ربوبی، و برتر از همه اینها سبکبالی به هنگام حسابرسی در قیامت، در این شمار است؛

چه از سوئی نیازها و اندوهها مانع از آنست که آدمی به سوی او - جَلَّ و علا! - بال بگشاید، و از سوئی دیگر زندگی سرشار از مادیات حساب آدمی را در روز جزاء سنگین خواهد نمود.

امیرمؤمنان بر همین اساس در بیتی که به ایشان منسوب شده است، چنین می‌فرماید:

وَقَدْ دَقَّتْ وَ رَقَّتْ وَ اسْتَرْقَّتْ فُضُولُ الْعَيْشِ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ
«(رفتن به دنبال) زیاده‌های زندگی، گردن مردان را کوبید و نازک کرد و به بردگی گرفت».

اما زندگی مقتصدانه، هرچند برای عموم مردم شایسته است، برای کسانی که خود را در معرض زعامت جامعه دینی نهاده از اینرو اسوه مردمان شده‌اند، واجب می‌باشد. پیامبر اکرم، ائمه هدی، عالمان و بویژه مشهوران آنان - همچون ائمه جمعه و مراجع دینی - و حاکمان در این شمارند. این مسأله، در متن وحی و سخنان معصومان به شدت مورد تأکید قرار گرفته است؛ در این زمینه به این آیه بنگرید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً * وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رُسُلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً^۱» ای پیامبر، به زنان بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت‌های آن هستید، بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم * و اگر خواهان خدا و پیامبر او و سرای آخرت هستید، خدا به نیکوکارانتان پاداشی بزرگ خواهد داد».

در زمینه روایات نیز، تنها به بخشی از نامه ایشان به عثمان بن حنیف که به عنوان فرماندار در بصره مشغول خدمت بود، اشاره می‌کنیم: [۹۰۶] «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ، فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرّاً وَ لَا دَخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَ فَرّاً، وَ لَا أَعَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طَمَرًا ... وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ، وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ، وَ لَكِنْ هِيَاهُ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ ... أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ

يُقَالُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ^۱؛ «آگاه باشید که پیشوای شما از دنیای خود به دو لباس کهنه، و از خوراکش بدو قرص نان اکتفا کرده است؛ و شما بر چنین رفتاری طاقت ندارید ولی مرا پرهیزگاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید. بخدا قسم از دنیای شما طلا نیندوخته و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و با لباسی کهنه که در بردارم جامهٔ کهنهٔ دیگری آماده ننموده‌ام ... در حالی که اگر بخواهم می‌توانم به عسل پاکیزه و مغز نان گندم و لباسهای بافته از ابریشم دست یابم؛ ولی چه دور است که هوا و خواش بر من غلبه کند، و بسیاری حرص مرا به برگزیدن طعامها وادارد، و حال آنکه شاید در حجاز و یا یمامه کسی باشد که طمع در قرص نان هم نداشته و سیر شدن را هم به یاد نداشته باشد ... آیا قناعت می‌کنم که به من بگویند زمامدار و سردار مؤمنین، در حالی که بسختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی جلو ایشان نباشم!».

نمونهٔ این سخن، در خطبه‌ها و رساله‌های حضرت امیر و نیز سخنان دیگر ائمه هدی، فراوان آمده است.

با اینحال اما، نه تنها زندگی آسودهٔ فراتر از حد لازم، جائز شمرده است، که گاه بر زندگی مقتصدانه ترجیح می‌یابد. پرواضح است که این ترجیح، تنها در اثر عنوانی خاص پدیدمی‌آید، که از آن به «عنوان ثانوی» یاد می‌شود. به عنوان نمونه، اگر کسی از سوئی خود در شمار اسوه‌های جامعه نبوده و خانواده‌اش نیز به اینچنین زندگی‌ای راضی نباشند، و از سوئی دیگر میانه‌روی در زندگی را برای دین آنان مُضِر تشخیص دهد، می‌تواند از اموال شخصی خود بهره برده زندگی مجللی برای آنان فراهم آورد.

جلوگیری از شماتت دشمنان نیز در همین شمار است، بدین ترتیب که اگر در زمانی و یا مکانی خاص، آدمی با دشمنی روبرو شد که به شماتت او می‌پردازد، می‌تواند با

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، کتاب ۴۵.

بهره‌گیری از ثروت خود، به جلال و شکوه زندگی خود بیفزاید، تا از سرزنش و بدگوئی دشمن جلوگیری نماید. در خبر است که یکی از زاهدان مدینه بر امام صادق خرده گرفت، که چرا به زندگی شکوهمند و لباس‌های فاخر روی آورده‌اند؛ امام صادق در پاسخ آنان سخنی بر زبان آوردند، که از آن در بهائی از دانش و اخلاق گشوده، و از هر درب هزار درب دیگر گشوده می‌شود؛ مراجعه به متن این حدیث، سالکان کمال را بسیار کارآست.^۱

۴. مرتبه چهارم

از دیگر مراتب تقوی، می‌توان به قدرت یافتن بر دفع و سوسه‌های نفسانی و اندیشه‌های شیطانی و خیالات و توهمهای بی‌اساس، اشاره کرد. متقیان چون به این مرتبه از تقوی دست یابند، به نفس مطمئنّه نیز دست می‌یابند؛ نفسی که چون برای آدمی حاصل شد، شایسته خطاب بازگشت به سوی پروردگار می‌گردد: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اَرْجِعِي اِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُّرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمره بندگان من داخل شو * و به بهشت من درآی».

از بسیاری از روایات اهل بیت، اینچنین استفاده می‌شود که این اندیشه‌ها، و سوسه‌ها، توهمها و خیالات بی‌اساس، هرچند در شمار گناهان قرار دارد، اما گناهانی است که خود از پیش بخشیده شده است. از اینرو همین روایات از سوئی بر مبعوض بودن اینگونه اوهام در محضر حضرت حق دلالت می‌کند، و از سوئی دیگر عنایت و لطف حضرتش را نشان می‌دهد، تا بندگان به سبب مبتلا شدن به این اندیشه‌ها دچار حرمان و عذاب نگردند.

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۶۵.

۲. الفجر، ۲۷ - ۳۰.

بر این اساس، هرکس مشمول عنایت خاص الهی شود و این مرتبه از ملکه تقوی را بدست آورد، از هجوم اینگونه اندیشه‌ها در امان می‌ماند؛ و چه سعادت‌مند بنده‌ای است، این بنده که از این دام نفسانی رهیده است!

۵. مرتبه پنجم

مرتبه‌ای دیگر از تقوی، آنست که آدمی را نه چیزی از دنیا مشغول دارد، و نه حتی چیزی از امور آخرت او را از ذکر حضرت حق باز نماید. اینچنین کس، همیشه متوجه بارگاه ربوبی بوده، هرچند در دنیا بسر می‌برد و بدان مشغول است، اما هرگز لحظه‌ای از توجه به بارگاه الهی غافل نیست؛ حضرت حق با اشاره به اینان می‌فرماید: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

پرواضح است که فرق میان آنان که دنیا نمی‌تواند به خویش مشغولشان دارد، با آنان که دنیا را کعبه خویش نهاده‌اند، بسیار است؛ آنان حتی به حلال دنیا نیز اعتنائی ندارند، و اینان حرام و حلال دنیا را یکسر معبود خویش نهاده‌اند؛ آری! تفاوت میان ایندو بس زیاد است و واضح!

این مطلب، به گونه‌ای دیگر در حالات معصومان نیز دیده می‌شود؛ چه آنان هرچند هیچ ارزشی برای دنیا قائل نبوده آن را به هیچ می‌شمردند، و از اینرو تمامی دنیا نمی‌توانست برای لحظه‌ای آنان را به خود مشغول دارد، اما با اینحال حالات آنان در دقائق عادی زندگی با حالات آنان در لحظات نماز و مناجات با حضرت حق، سخت متفاوت بود؛ چه حالات عادی زندگی، لحظات قطع آنان به حساب می‌آمد، و لحظات نماز و عبادت

آنان، حالات وصل و پیوستگی شان؛ آیا می توان این دو حالت را با هم به مقایسه گرفت؟! گریه ها و تضرع های آنان به درگاه الهی - که گاه آنان را به حالت غشوه فرو می برد - و استغفارهای جانسوز و اقرارهایی که به گناهان خود داشتند نیز، تنها به خاطر همین لحظات قطعی بود که در زندگی عادی برای آنان حاصل می شود؛ هرچند هیچ گریزی از این انقطاع - که حاصل توجه به زندگی ضروری مادی است - نمی باشد؛ اما با اینهمه آنان در همین لحظات خود را مقصّر دانسته از توجه به دنیای مادی استغفار می کردند. آیا می توان پنداشت که کسی از رودی خروشان بگذرد، اما جامه اش تر نشود؟! خداوند متعال خود از این مرتبه اینگونه خبر داده است: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»^۱: «و هیچ یک از شما نیست که وارد جهنم نشود، و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو». عبور از پل دنیا و تأثیر آن در نفس انسان، امری ناگزیر است؛ اما مقدار تأثیری که آدمی از این گذرگاه می پذیرد، در چگونگی شخصیت الهی او تعیین کننده می باشد. دنیا طلبان به گونه خود از آن رنگ و تأثیر می پذیرند، و آخرت دوستان نیز به گونه خود؛ و در این میانه خداجویان تنها به مقدار لازم از آن پرداخته تأثیری دیگر از آن نخواهند یافت. این سخن را به گونه ای دیگر نیز می توان بیان داشت: «پُل» باطن این دنیا است، که همگان به ناگزیر می باید بر آن گذر کنند؛ اما تنها دنیاگروی آنان است که میزان تأثیرپذیری آنان از این دنیا را تعیین می کند؛ دنیاگروی نیز در مقابل تقوی قرار داشته هر اندازه آدمی از تقوای کمتری برخوردار باشد، بیشتر به دنیا آلوده خواهد شد. حکیم سبزواری به زیبایی می سراید که:

كَدَّرَجِ الثَّوْبِ مَرَاتِبُ التَّقَى مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ حِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّقَا

«مراتب تقوی همچون درجات توبه است، تقوای از حرام، تقوای از حلال، یا تقوای از

نگریستن به غیر خداوند متعال».

* * *

در اینجا، به عنوان پایان بخش این مبحث، بعضی از فوائد این ملکه نورانی را ذکر می‌نمائیم؛ تا جانهای مشتاق را اشتیاق افزایش دهد، و همتهای سالکان را توانی بیشتر بخشد.

فوائد ملکه تقوی

۱. فائده نخست

یکی از فوائد ملکه تقوی، درک حقیقت قرآن است؛ چه نور این کتاب آسمانی تنها در قلبهای متقی نفوذ می‌نماید، و آن قلوب را به مسیر کمال هدایت می‌فرماید. از قرآن کریم بروشنی برداشت می‌شود، که خروج از ظلمت به سوی نور مطلق و وصول به مطلوب و مقصود جان آدمیان، تنها با تقوی ممکن است. آری! تنها تقوی است که آدمی را به سوی حضرت حق، همان معشوق ازلی، راهنمایی می‌نماید. به این دو آیه مبارک بنگرید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنائیشان

ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ * وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَعْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا شما را از رحمت خویش دو بار مزد بدهد * و شما را نوری عطا کند که در روشنائی آن راه بجوید و بیامرزتان که خدا آمرزنده مهربان است».

اگر مراد از «کفلین» را در این آیه شریفه، دو نور قرآن و ولایت دانسته، و نیز عبارت

۱. المائدة، ۱۵ - ۱۶.

۲. الحديد، ۲۸.

مبارک ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ را نیز عطف تفسیری دانستیم، معنای آیه از وضوح بیشتری برخوردار می‌شود؛ چه در اینصورت درمی‌یابیم که تقوی موجب رسیدن به این دو نور خواهد بود: نور قرآن، و نور ولایت.

آری! هرکس به این دو نور دست یابد، نه تنها هیچگاه به گمراهی و ضلالت دچار نخواهد شد، که دیگران را نیز به هدایت خواهد گرفت؛ چه سخن او که از قلبی نورانی برمی‌خیزد، بر جان مشتاقان خواهد نشست، و مایه هدایت آنان خواهد شد.

نیز حضرت حق می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱: «هر آینه، این قرآنی است گرامی قدر * در کتابی مکنون * که جز پاکان دست بر آن نزنند».

این آیه، بخوبی نشان می‌دهد که قرآن کریم، کتابی است با حقیقتی فراتر از ظاهری که در اختیار عموم مردمان قرار دارد؛ آن حقیقت اما تنها بوسیله پاکان لمس و درک می‌گردد؛ و پرواضح است که «پاکان»، تقوایشه گانی هستند که جان خویش را به تقوای ظاهر و قلبی آراسته‌اند.

توضیح آنکه از خود قرآن کریم درمی‌یابیم، که این کتاب مبین را مراتبی بی‌شمار است، که تمسک به یکایک آن مراتب نه تنها برای انسان مفید، که لازم شمرده می‌شود. نخستین مرتبه تمسک به آن، همان قرائت آن است. این مرتبه در آیاتی چند به اشاره گرفته شده است؛ در این شمار است آیه شریفه: ﴿فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾^۲: «و هر چه میسر شود از قرآن بخوانید. می‌داند چه کسانی از شما بیمار خواهند شد، و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفر می‌روند و گروه دیگر در راه خدا به جنگ می‌روند در راه خدا به جنگ می‌روند. پس هر چه میسر شود از آن بخوانید».

۱. الواقعة، ۷۷ - ۷۹.

۲. المزمّل، ۲۰.

تأکید آشکاری که در این آیه بر قرائت قرآن کریم رفته است، در دیگر آیات این کتاب الهی به چشم نمی آید.

مرتبه دوم از مراتب تمسک به این کتاب، تدبّر در آن برای کشف معانی بلند آن، و تلاش برای رسیدن به عمق آن معانی است؛ در خود قرآن کریم اینگونه می خوانیم که: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱: «آیا در قرآن نمی اندیشند یا بر دلهایشان قفلهاست؟»؛

﴿وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۲: «و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پندگیرنده ای هست؟».

مرتبه سوم اما، ادراک نور قرآن و پذیرفتن هدایت خاص آن است؛ هدایتی که آدمی را با عبور دادن از تمامی موانع، به بارگاه الهی واصل می نماید. بدست آوردن این مرتبه، مستقیماً در گرو تحصیل تقوی است؛

و فزونتر آنکه، هر اندازه تقوای آدمی بیشتر شود، ادراک قرآنی او بیشتر شده از هدایت بیشتری برخوردار می گردد؛ و به همین ترتیب آسانتر، زودتر و بگونه مطلوبتر به هدف خود دست می یابد.

۲. فائده دوم

انسان، بگونه ذاتی سر در پی زندگی ای راحت دارد، که در آن از اندوه و غم و اضطرابهای روحی و فکری نشانی یافت نشود. قرآن کریم در پاسخ به این نیاز فطری انسان، به او وعده فرموده است که اینگونه زندگی، برای تقوای پیشگان هم در دنیا و هم در آخرت حاصل می شود؛

در باره زندگی آسوده اخروی متّقیان می فرماید: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا

۱. محمّد، ۲۴.

۲. القمر، ۱۷.

الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ^۱: «و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه از ما دور کرد، زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است * آن خدایی که ما را از فضل خویش بدین سرای جاویدان درآورد، که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی»؛

و نیز تصریح می‌کند که: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ * لَهُمْ فِيهَا فُكْهَةٌ وَ لَهُمْ مَّا يَدَّعُونَ * سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ^۲: «بهشتیان آن روز به شادمانی مشغول باشند * آنها و همسرانشان در سایه‌ها بر تختها تکیه زده‌اند * در آنجا هر میوه و هر چیز دیگر که بخواهند فراهم است * و سلامی که سخن پروردگار مهربان است».

گویا مراد از این آیات، شادمانی بهشتیان از نعمتی است که در بهشت بگونه ویژه بدان دست یافته‌اند. این نعمت خاص، نظر آنان است به وجه الله، که خود برترین نعمت بهشت شمرده می‌شود. این نعمت به وضوح در این آیه به توضیح گرفته شده است: «وَجُوهٌ يُّوْمِنِدُ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ^۳: «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند».

آنان بواسطه این نظر، دائماً در سیری روحانی بوده از مرتبه‌ای از کمال به مرتبه‌ای برتر پر می‌کشند. این سیر، همان سیر من الحق فی الحق / از حضرت حق در حضرت حق است، که نه تنها پایانی ندارد، که اصلاً پایانی برای آن متصور نیست. آنان در این مقام در سایه سار لطف الهی بسر برده، باتکیه بر تختهای بهشتی، تمامی نیازهای روحی و جسمی خود را فراهم می‌آورند.

برتر از همه اما، آنان از سلام و تحیت الهی نیز برخوردارند؛ تحیتی که دائماً آنان را در

۱. فاطر، ۳۴ - ۳۵.

۲. یس، ۵۵ - ۵۸.

۳. القیامة، ۲۳ - ۲۲.

وجد می‌نهد؛ و اگر هیچ نعمتی جز از آن را در نمی‌یافتند، باز کافی بود تا دائماً در مستی حضور بسر برند، و از شراب محبت الهی سیراب گردند.

گفتیم که قرآن کریم زندگی آسوده را نه تنها در جهان آخرت، که در دنیا نیز نصیب تقوایندگان دانسته است؛ در این زمینه نیز به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد»؛

﴿فَإِيُّ الْقَرْيَتَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾^۲: «اگر می‌دانید بگوئید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند».

پرواضح است که حیات پاکیزه انسانی، نیازمند به دارائی بسیار، تجملات غیر لازم و ریاست بر کسان نیست؛ بلکه می‌توان گفت که تمامی این امور، زندگی انسانی را از پاکیزگی و امنیت روحی خارج ساخته، زمینه‌های پیدایش اضطرابهای فکری را پدید می‌آورد.

زندگی پاک انسانی - که قرآن کریم آن را «حیاء طیبه» می‌خواند -، زندگی‌ای است که آدمی در آن به داده‌های الهی شادمان بوده، از مردم و داشته‌های آنان احساس بی‌نیازی نماید. اینگونه مردمان تنها به رحمت الهی می‌نگرند؛ از اینرو از دیگر اشیاء این عالم چشم فرومی‌پوشند، با حضرت حق نرد محبت می‌بازند، و حریم قلب خویش را تنها بر روی او می‌گشایند. اینان بدین ترتیب نه تنها در شمار متوکلان درمی‌آیند، که هیچ قدرتی جز از

۱. النحل، ۹۷.

۲. الأنعام، ۸۲ - ۸۱.

حضرت حق را نیز بر خود حکمران نمی‌سازند. از اینرو لذتی که اینان در شبگاهان از مناجات با حضرت حق می‌یابند را، تنها او - جلّ و علا! - در می‌یابد و بس!؛ همانگونه که چون قدمی برای او بردارند، از سُروری بهره‌مند می‌گردند که تنها رسیدگان به آن مراتب، می‌توانند چگونگی آن را درک کنند! به این آیه شریفه که به خوبی از حال آنان خبر می‌دهد، بنگرید: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

اینان در سایه‌سار رحمت اویند، و تنها مهر بندگی او را بر پیشانی خویش نهاده‌اند؛ از اینرو در نور همو حرکت می‌کنند و بدین خاطر، هیچ ظلمت و وحشتی در زندگی مادی دنیائی آنان را لمس نخواهد کرد. او - جلّ و علا! - خود در اشاره به این مطلب می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد».

۳. فائدهٔ سوّم

برترین و بالاترین نعمتی که برای هر فرد و یا حتی هر جامعه‌ای - اعم از جوامع کوچک و یا بزرگ -، می‌توان تصوّر نمود؛ حُسن عاقبت / پایان نیکو، است. از همین روست که چون کسی از امام معصوم سؤال کرد که: [۹۰۷] «أَيُّ شَيْءٍ نَسَلُ اللَّهُ - تعالی! - لَيْلَةَ الْقَدْرِ؟، أَجَابَ: حُسْنَ الْعَاقِبَةِ»: «در شب قدر، چه چیزی را از حضرت حق درخواست نمائیم؟، پاسخ دادند: پایان نیکو را».

۱. السجدة، ۱۶ - ۱۷.

۲. البقرة، ۲۵۷.

قرآن کریم، گذشته از نعمتهای پیشگفته، در بسیاری از آیات خود حُسن عاقبت را نیز برای تقوای پیشگان وعده فرموده است. این مطلب در بسیاری از آیات این کتاب آسمانی، به تصریح و یا به کنایه بیان شده است. برخورداری از عاقبت نیکو، بدان معناست که آدمی در ایام آخر زندگی دنیائیش، از مسیر سلامت دینی و جسمی خارج نشده، در میان دوران و نزدیکان همچنان محترم بماند، به آنان نیازمند نگردد و از اینرو به رسوائی و بی آبرویی مبتلا نشود:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «پس صبر کن، زیرا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است»؛
 ﴿نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقَى﴾^۲: «ما به تو روزی می دهیم. و عاقبت خیر از آن پرهیزگاران است»؛

﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳: «این زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می دهد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است»

در مقابل این آیات، آیاتی دیگر نیز دلالت می نماید که سوء عاقبت / بدفرجامی، نتیجه ای است که بدون تردید نصیب بی تقوایان خواهد شد:

﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۴: «پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار آنها که پیامبران را به دروغگویی نسبت می دادند چه بوده است»؛
 ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوْءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۵: «سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند».

برای حُسن عاقبت، معنائی دیگر نیز می توان تصوّر نمود. بر اساس این معنی، خداوند

۱. هود، ۴۹.

۲. طه، ۱۳۲.

۳. الأعراف، ۱۲۸.

۴. آل عمران، ۱۳۷.

۵. الزّوم، ۱۰.

مرگ انسان را به گونه‌ای مقدّر می‌فرماید، که آدمی با ایمان از این سرای رخت به سرای دیگر کشد؛ و از اینرو در قیامت «مؤمن» خوانده شود. مؤمنان نیز بدون تردید از روح و ریحان و نعمتهای بی‌پایان بهشتی بهره‌مند می‌گردند.

این معنا نیز در آیاتی چند به اشاره گرفته شده؛ نمونه را به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است»؛

﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۲: «هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد هرآینه به دستگیره استواری جنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداست».

۴. فائده چهارم

ایمان، به اقسامی چند تقسیم می‌شود:

الف: ایمانی که تنها در زبان نشسته است، و از اینرو تنها از سر زبان برمی‌خیزد. این ایمان هرچند برای عموم مردمان مفید است، اما نمی‌تواند انسان را در مواضع گناه و سقوط حفظ کرده به سر منزل امن و امان راهبر شود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید می‌پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد. در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است».

۱. القصص، ۸۳.

۲. لقمان، ۲۲.

۳. الحج، ۱۱.

ب: ایمان عقلی و استدلالی، که تنها در مغز آدمی می‌نشیند و در استدلالهای اعتقادی به کار می‌آید.

این مرتبه از ایمان، برای خواص مفید است و آدمی را به هنگام پیدایش شبهه‌های اعتقادی، در مباحث علمی نگاه می‌دارد. در مهالک گناه اما، تنها در برخی از موارد است که می‌توان به این نوع از ایمان دل خوش داشت. این موارد نیز آنگاه پدید می‌آید، که قلب آدمی رنگ ایمان را پذیرفته خود را به آن زینت بخشد. حضرت حق در اشاره این نوع از ایمان می‌فرماید: ﴿سُتْرِیْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است».

این نوع از ایمان «علم الیقین» خوانده می‌شود؛ چه همچون دیگر انواع علوم، نیازمند به آموزش پایه‌های توحید و دانش‌های مربوط به آن می‌باشد. استمرار در این دانش، از دیگر نیازهای لازم «علم الیقین» است، تا اندک اندک این نوع از ایمان بر ادراک انسانی نشیند و در عقل رسوخ نماید.

ج: ایمان قلبی فطری و وجدانی اما، برترین نوع ایمان است. این ایمان نیز خود از مراتبی چند برخوردار است:

مرتبه نخست آن «عین الیقین»؛

و مرتبه شدید آن «حق الیقین» خوانده شده است.

قرآن کریم، تقوای پیشگانی که در مرتبه نخست بسر می‌برند را، با ظرافت تمام به کسی که به آتش نزدیک شده اما هنوز خود آتش را لمس نکرده است تشبیه می‌کند؛ متقیانی که مرتبه دوم را بدست آورده‌اند اما، در این کتاب آسمانی به کسی که در آتش افتاده و خود سوزندگی آن را با جان خویش لمس می‌کند - و از اینرو در وجود آن هیچ

تردیدى به خود راه نمى دهد -، تشبیه شده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

این مرتبه، به خوبی می تواند واصلان به خود را از تمامی مهلکه های فکری و عملی و لغزشگاه ها حفاظت نموده، همچون سدّی در مقابل طغیان غرائز لجام گسیخته انسانی بایستد. این مرتبه تنها و تنها با تقوای شدید الهی بدست می آید، و برترین مرتبتی است که می توان برای تقوای پیشگان تصوّر نمود. به این آیه مبارک بنگرید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۲: «و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد».

۵. فائده پنجم

انسان به صورت فطری در پی بدست آوردن عزّت و بزرگی و بزرگواری در قلوب مردمان است؛ شاید سرّ این مطلب که بسیاری از مردم به راحتی اموالی بسیار گرانسنگ را فدای آبروی خود می نمایند، تا در جامعه و در میان همگنان به بزرگی یاد شوند، در همین نکته نهفته باشد. فراتر از این، عموم مردم هیچ ارزشی برای مالی که در مقابل آبرو، عزّت و شرف آنان قرار گیرد، قائل نشده گاه دین و آخرت خود را نیز در مقابل آبرویشان به هیچ می انگارند! این، سراسر نشان از آن دارد که انسان به صورت فطری دلبسته شرف و عزّت خویشتن است.

با اینهمه امّا، قرآن کریم و روایات اهل بیت ، به خوبی نشان می دهند که تمامی عزّت و سربلندی از آن خداست؛ و آدمی نیز تنها با تقوای تواند به درجاتی از آن نائل شود. آری! بدست آوردن عزّت از راهی جز از تقوا، همچون سرابی است که انسان تشنه آبش

۱. النمل، ۸.

۲. الحجر، ۹۹.

می‌پندارد، بسویش می‌دود و زندگی خود را برای بدست آوردنش هزینه می‌کند، اما سرانجام جز از زنجیری گران چیزی بر گردن خود نمی‌یابد! او در پی تاج عزت است اما فقط زنجیر بندگی بر گردن خویش می‌نهد؛

از اینرو نه به حُسن عاقبت، که به سوء عاقبت - که از آن گریزان بوده است - دچار می‌شود؛ از اینروست که تأکید می‌کنیم عزت و سربلندی تنها در گرو تقوا است و بس: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانُهَا رَبُّهُ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱: «آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند»؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۲: «خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، محبوب همه گرداند».

امام مجتبی نیز می‌فرماید: [۹۰۸] «وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ - عِزٌّ وَ جَلٌّ! - »^۳: «چون خواهی که بدون آنکه خاندانی داشته باشی عزتی بدست آوری، و بدون آنکه سلطنتی داشته باشی هیبتی بدست آوری، از ذلت گناه خداوند به سوی عزت اطاعت از او - جل و علا! - خارج شو».

حضرت سیدالشهداء نیز فرموده‌اند: [۹۰۹] «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتَ لَمَّا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لَمَّا يَحْذَرُ»^۴: «هرکس تلاش کند که به واسطه گناه خداوند به چیزی دست یابد، آنچه را که بدان امید بسته سریعتر از دست می‌دهد، و به آنچه که از آن دوری می‌کند سریعتر مبتلا می‌گردد».

۱. التوبة، ۱۰۹.

۲. مریم، ۹۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۱۳۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۱۹.

پاسخ به اشکالی مهم

در روزگار ما، اشکالی علمی برای برخی از دانشمندان و دانشجویان علوم غیر دینی پدید آمده است؛ که گاه در قالب سؤالی رخ می‌نماید. این سؤال، بر این اساس استوار است که چرا وحی و ارتباط میان زمین و آسمان / انسان و خداوند، در روزگار ما برجیده شده؛ در حالی که در روزگاران پیشین بواسطه حضور هزاران پیامبر، چنین ارتباطی همیشه برقرار بوده است. آیا این مطلب امتیازی برای ملت‌های پیشین و ظلمی در حق ملت‌های پسین شمرده نمی‌شود؟؛ امتیازی که هدایت‌پذیری آنان و هدایت‌ناپذیری مردمان روزگاران سپسین را پدید می‌آورد؟

این در حالی است که روزگار ما نیز همچون آن روزگاران، از استعداد پذیرش وحی بهره‌مند است؛ و حتی در نتیجه تکامل عقول، می‌توان گفت که مردم عصرهای متأخر، بهتر از مردمان آن دوران می‌توانند پذیرای وحی الهی باشند. پیامبر اکرم و ائمه هدی آیا جز در میان مشتی مردم عامی که نه از دانشی بهره‌مند بودند، و نه از بینشی برخوردار، می‌زیستند - : ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۱ : «اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت» - ؟

و قرآن کریم که هیچ کتاب دیگری در مقام علم و عمل همسان او نیست، آیا جز در میان مردمی بی‌بهره از مبانی انسانیت فرود آمد؟. پرواضح است که جامعه‌ای که این کتاب آسمانی در آن نازل می‌شد، از نظر اخلاقی در شمار منحط‌ترین جوامع انسانی بود، که کمتر نمونه‌ای در پستی و سستی مبانی اخلاق انسانی برای آن می‌توان دست یاب کرد. آیا مردم این روزگار برای دریافت سخن خداوند، شایسته‌تر از حجازیان نیستند؟ و آیا بهتر از آنان پذیرای قرآن کریم نمی‌شوند؟

این اشکال، توجه کسانی که در دانش‌های اسلامی اطلاع چندانی ندارند را، به خوبی

جلب می‌کند. از اینرو در اینجا به اختصار به بررسی این اشکال پرداخته جوابی کوتاه به آن ارائه می‌دهیم.

به نظر ما، وحی، فرستادن پیامبران، و فرو فرستادن کتابهای آسمانی بعد از بعثت پیامبر اکرم و انزال قرآن کریم، عملی لغو و بیهوده است؛ چه آمدن پیامبری دیگر و آوردن کتابی دیگر پس از دوران پیامبری پیامبر اسلام و نزول قرآن کریم، تنها به دو دلیل می‌تواند فائده‌مند باشد:

الف: یا نقصان این پیامبر و کتاب او؛

ب: و یا فقدان این دو.

این در حالی است که این هردو علت منتفی بوده در عالم واقع تحقق نخواهد یافت؛ چه نه نقصانی در الفاظ و یا معانی قرآن کریم از ابتدا وجود داشته، و نه چنین نقصانی در روزگاران پسین پدید آمده است. خائنان به اسلام و دشمنان آن، هرگز نتوانسته‌اند الفاظ و یا معانی این کتاب آسمانی را تغییر دهند؛ و از اینرو صورت کامل وحی الهی همیشه در دسترس مردمان حاضر خواهد بود.

از سوئی دیگر، یاد، نام و آموزه‌های پیامبر اکرم نیز هرگز به فراموشی سپرده نشده، و مردمان از ایشان روی گردان نشده‌اند؛

از اینرو، با توجه به حضور صورت کامل قرآن کریم در جوامع بشری، و نیز استفاده اینان از تعالیم پیامبر اکرم، آیا می‌توان بعثت پیامبری دیگر و فرو فرستادن کتابی دیگر را فائده‌مند دانست؟ و آیا می‌توان پنداشت که خداوند حکیم، دست به کاری لغو و بیهوده برد و با فرستادن پیامبری دیگر، به کاری که هیچ منفعتی بر آن متصور نیست بپردازد؟ قرآن کریم، این مطلب را بارها به گونه‌های مختلف به اشاره گرفته است؛ نمونه را به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱: «و هر

کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیاندیدگان خواهد بود؛

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱: «نه از پیش روی باطل بدو راه یابد و نه از پس».

از سوئی دیگر، اگر وحی را نه به معنای وحی تشریعی و ارسال پیامبر دانسته، آن را بمعنای دریافت حقائق عالم ملکوت و وجود ارتباط و اتصال میان حضرت حق و بندگانش دانستیم، در آن صورت، اینگونه ارتباط که آدمی را از حسیض عالم ماده به بالاترین مدارج عالم ملکوت مرتبط می‌سازد، هرگز قطع نشده؛ همانگونه که هرگز قطع نخواهد شد. این مطلب، در آیات بسیاری به تأکید گرفته شده، و روایات بسیاری - که می‌توان آنها را از نظر علمی «مستفیض / فراوان» خواند - نیز بر وجود آن دلالت می‌نماید. این چند آیه در شمار اینگونه آیات است:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲: «کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم، و خدا با نیکوکاران است»؛
 «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۳: «اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد».

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۴: «بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است * ما در دنیا دوستدار شما بودیم و نیز در آخرت دوستدار شمایم»؛

۱. فصلت، ۴۲.

۲. العنکبوت، ۶۹.

۳. الأنفال، ۲۹.

۴. فصلت، ۳۰ - ۳۱.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

پیامبر اکرم در حدیثی نغز - که همین معنا از آن استفاده می‌شود - فرموده‌اند: [۹۱۰] «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَزَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۲: «هر کس چهل روز برای خداوند متعال اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او به زبانش جاری می‌سازد».

و امام صادق نیز می‌فرماید: [۹۱۱] «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: ... وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحَبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا. إِنْ دَعَانِي أَحَبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۳: «چون پیامبر اکرم به معراج برده شدند، سؤال نمودند: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ حضرت حق فرمود: ... بنده من با هیچ امری به من نزدیک نمی‌شود که نزد من دوست داشتنی‌تر از واجبات باشد؛ پس از آن، بنده با مستحبات به من نزدیک می‌شود، تا آنگاه که من او را دوست خواهم داشت؛ در این حال من شنوائی او خواهم بود که بدان می‌شنود، و بینائی او که به آن می‌بیند، و گویائی او که به آن سخن می‌کند، و توانائی او که بدان انجام می‌دهد. این بنده اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم، و اگر درخواستی کند برآورده‌اش می‌سازم».

اهل کشف و شهود را نیز با خدایشان خلوت‌هائی است، که دست بیگانگان هرگز بدان نمی‌رسد؛ و حکایاتی است که گوش خواص نیز شایسته شنیدن آن نیست، تا در این

۱. الکهف، ۱۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۲.

میانه گوش عوام خود از چه منزلتی برخوردار باشد! اینان هرگز نمی‌توانند این اسرار را جز برای اهل اسرار و آگاهان از آن بازگویند؛ اسراری که نشان دهنده چگونگی ارتباط آنان با آسمان است، و هدایت‌پذیری آنان از آن منبع فیض و عزت را نشان می‌دهد.

بر این اساس، آشکار می‌شود که تقواییشان می‌تواند با ملکوت‌اعلی ارتباط برقرار کنند، و با ملائکه مقرب الهی به سخن‌نشینند، و آنچه را دیگران نمی‌بینند دریابند، و الهامات الهی را در جان خویش بیابند، و سرانجام به مقام لقاء الهی رسند. اینان هراندازه از تقوایی بیشتر برخوردار باشند، از ارتباطی شدیدتر و مستحکم‌تر با آن عالم برخوردار شده، به ادراکات ژرف‌تری دست می‌یابند.

خداوند این سعادت بزرگ را نصیب ما و شما بفرماید، و همه را از این جام طهور سیراب نماید!؛ شاعر عربی سرای، با توجه به آنچه در آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾^۱: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار * پروردگارشان دعایشان را اجابت فرمود»، به اشارت گرفته شده است، به زیبایی جرعه پیمائی اینان در نیمه شبان از شراب وصل الهی را نعمتی خوشایند دانسته، که می‌باید بر نوشندگان غبطه خورد و بر کوتاه دستی خود افسوس:

هَنِيئًا لِّلرَّابِّ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

«صاحبان نعمت را نعمتشان گوارا باد! و نیز گوارا باد بر عاشق بیچاره رنجی که جرعه

جرعه می‌آشامد!».

چند روایت درباره اطاعت از خداوند و تقوی

[۹۱۲] عن أبي جعفر قال: «لا تذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا إلا من أطاع الله - عز وجل! -»^۱؛

امام باقر فرمودند: «در شناخت شیعیان ما این سوی و آنسوی نشوید، بخدا قسم شیعه ما کسی نیست جز آنکس که خداوند - عز وجل! - را اطاعت نماید».

[۹۱۳] عن جابر عن أبي جعفر قال: قال لي: يا جابر! أكتفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت، فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه و ما كانوا يُعرفون - يا جابر! - إلا بالتواضع والتخضع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبر بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الألسن عن الناس إلا من خير، وكانوا أمناء عشائريهم في الأشياء.

قال جابر: فقلت: يابن رسول الله! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفة!، فقال: يا جابر! لا تذهبن بك المذاهب، حسب الرجل أن يقول: أحب علياً وأتولاه ثم لا يكون مع ذلك فعلاً؛ فلو قال: إني أحب رسول الله فرسول الله خير من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئاً، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، ليس بين الله وبين أحد قرابة، أحب العباد إلى الله - عز وجل! - (وأكرمهم عليه) اتقاهم وأعملهم بطاعته، يا جابر! والله ما يُتقرب إلى الله - تبارك وتعالى! - إلا بالطاعة وما مَعنا براءة من النار ولا على الله لأحد من

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۳.

حَجَّةٍ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيُّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، وَ مَا تُنَالُ وَلَا يُتْنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ»^۱؛

جابر گوید: امام باقر به من فرمودند: «ای جابر! آیا آنان که نام شیعه را بر خود بسته‌اند، تنها به این اکتفا می‌کنند که خود را دوستدار ما بدانند! بخدا قسم شیعهٔ ما کسی نیست مگر آنکه تقوای الهی داشته باشد و او را اطاعت نماید. ای جابر! شیعیان ما شناخته نمی‌شدند مگر به تواضع و خشوع و امانت داری و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و رعایت حال همسایگان فقیر و مسکین و بدهکار و یتیمان و راستگوئی و قرآن خوانی و یاد نکردن مردم مگر به نیکی و شایستگی. اینان در میان خاندان و قبائل خود امینان دیگران بر دارائی آنان بودند. جابر گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! ما امروز هیچکس را با این اوصاف نمی‌شناسیم! ایشان فرمودند: ای جابر! در شناخت شیعیان این سوی و آنسوی نرو، آیا کافی است که کسی گوید: من امیرالمؤمنین را دوست می‌دارم، اما این اوصاف را نداشته باشد؟ این کس اگر بگوید: من پیامبر را دوست دارم در حالی که پیامبر برتر از امیرالمؤمنین هستند اما از روش و سیرهٔ ایشان تبعیت نکند، این حبّ و دوستی هیچ نفعی برای او نخواهد داشت؛ از اینرو تقوای الهی پیشه کنید و در راه تحصیل آنچه نزد اوست بکوشید، چه خداوند را با هیچکسی خویشی نیست. دوست داشتنی‌ترین بندگان نزد خداوند (و بزرگوارترینشان نزد او) متقی‌ترین آنان است، و آنکس که بیشترین طاعت او را بجای آورد. ای جابر! بخدا قسم به خداوند - تبارک و تعالی! - نزدیکی حاصل نمی‌شود مگر بواسطهٔ اطاعت او، و به‌مراه ما براءت و دوری از آتش جهنّم نیست، و هیچکس را بر خداوند حجّت و برهانی نیست؛ هرکس که مطیع خداوند باشد ولیّ ما نیز هست، و هرکس که نسبت به خداوند عاصی و گناهکار باشد دشمن ماست؛ و به ولایت ما رسیده نمی‌شود مگر بواسطهٔ عمل و پرهیزکاری».

[۹۱۴] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - يَقُولُ: لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَّقَبَلُ»^۱؛

امیر مؤمنان می فرمودند: «هیچ عملی با تقوی اندک نیست، و چگونه آنچه پذیرفته می شود اندک می باشد؟».

[۹۱۵] عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ، فَقُلْتُ أَنَا: مَا أَوْضَعَفَ عَمَلِي، فَقَالَ: مَهْ!، اسْتَغْفِرِ اللَّهَ! ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلا تَقْوَى، قُلْتُ: كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلا تَقْوَى؟ قَالَ: نَعَمْ! مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعَمُ طَعَامَهُ وَيُرْفَقُ جِيرَانُهُ ...، فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ، فَهَذَا الْعَمَلُ بِلا تَقْوَى، وَيَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ»^۲؛

مفضل بن عمر گوید: در محضر امام صادق اعمال خودمان را یاد می کردیم که من گفتم: چقدر اعمال من ضعیف و اندک است، در اینحال امام صادق فرمودند: ساکت شو! استغفار کن! آنگاه به من فرمودند: عمل کم به همراه تقوا بهتر است از عمل زیاد بدون تقوی؛ من گفتم: چگونه عمل زیاد می شود بدون آنکه تقوی همراهش باشد؟ آنحضرت فرمودند: آری! این مانند آنست که کسی دیگران را اطعام می کند و به همسایشگانش نیکی می کند ...، اما چون دربی از حرام برویش گشوده می شود به آن حرام مبادرت می ورزد، این عمل بدون تقوی است؛ دیگری نیز هیچیک از این کارهای مستحب را انجام نمی دهد اما چون دربی از حرام برایش باز می شود، در آن وارد نمی شود - این هم نمونه کار اندک اما با تقوی است - «.

[۹۱۶] عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَا أَلْقَاكَ إِلَّا فِي السَّنَنِ، فَأَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ آخُذُ بِهِ، فَقَالَ: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالتَّوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ؛ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ إِجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۶.

عمرو بن سعید گوید: به امام صادق عرض کردم: من شما را هر چند سال تنها یک بار می‌بینم، از اینرو سفارشی کنید که آن را انجام دهم. آنحضرت فرمودند: تو را به تقوای الهی و خویشنداری در مقابل گناهان و تلاش سفارش می‌کنم؛ و بدان که تلاشی که به‌مراه خودداری از گناه نباشد، نفعی نمی‌دهد.

[۹۱۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ»؛

امام صادق فرمودند: «تقوا داشته باشید و دین خود را با خویشنداری از گناه حفظ کنید».

فصل بیست و نهم

فضیلت سی ام: حب حضرت حق - جلّ و علا! -

فضیلت سی‌ام:

محبت حضرت حق - جلّ و علا! -

محبت حضرت حق / حُبُّ اللَّهِ / خدا دوستی، حالتی است که از بُن ذات انسان برمی‌خیزد، و بر سراسر قلب سایه می‌افکند. به عبارتی دیگر، خدادوستی قوه‌ای است که در برخی از انسانها به فعلیت می‌رسد، و زان پس بر قلب استوار می‌گردد.

قرآن کریم از این حالت، به نوری که حضرت حق در قلب بندگان می‌نهد، و بدان آنان را هدایت می‌فرماید تعبیر کرده است؛ این نور آنان را از ظلمت ماده و مادیات به نور بی‌پایان عالم ناپیدا کرانه معنا رهنمون می‌شود: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾^۱: «یا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟»؛

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۲: «آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد»؛
﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد».

* * *

۱. الزمر، ۲۲.

۲. الأنعام، ۱۲۲.

۳. البقرة، ۲۵۷.

این ملکه نیز همچون دیگر ملکات اخلاقی، از مراتبی چند برخوردار است.

مراتب ملکه خدادوستی

مهمترین این مراتب را به اختصار می‌توان اینگونه برشمرد:

مرتبه نخست

در این مرتبه، قلبِ مُحِب، تابع خداوند شده هیچگاه به مخالفت با او و یا پیامبرش برنخواهد خواست. حضرت حق در اشاره به این مرتبه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۱: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید».

مرتبه دوم

این مرتبه که مرتبه میانه این فضیلت بی‌نظیر است، آنست که قلب چنان در زنجیر محبت الهی قرار گیرد، که هیچ چیزی آن را از یاد حضرت حق غافل نسازد. در این مرتبه، کمند اسارت او - جل و علا! - برگردن قلب استوار شده او را دائماً به سوی خود می‌کشد. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

مرتبه سوم

در این مرتبه، قلب در سراسر هستی چیزی جز از او نمی‌یابد و نمی‌بیند؛ زبان حال آنان که به این مرتبه رسیده‌اند، دائماً مضمون این مصرع است که: «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَّارٌ»: «در دار وجود، جز از او موجود دیگری نیست».

۱. آل عمران، ۳۱.

۲. التور، ۳۷.

حضرت حق از ابراهیم خلیل الرحمن حکایت می فرماید که: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱: «من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم»؛ و باز می فرماید: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۲: «پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست»؛ و چه شیرین سرود:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

این قلب، همان قلبی است که مفاد این آیه شریفه را بخوبی در می یابد، و مضمون آن را بر سراسر پهنه هستی نمای وجود، حکمران می داند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳: «اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست». مراتب سالکان در این فضیلت، بواسطه همین مراتب سه گانه است که تغییر یافته، از مراتب ضعیف رو به مراتب قوی می نهد. بدین ترتیب گاه سالکی مصداق این آیه شریف می شود: ﴿سَتَرْنَاهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۴: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است»؛

اینان به مرتبه «علم یقین» رسیده اند؛
و گاه مصداق این آیه مبارک: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۵: «آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟»؛
که نشان از وصول آنان به مرتبه «عین یقین» دارد؛

۱. الأنعام، ۷۹.

۲. البقرة، ۱۱۵.

۳. الحديد، ۳.

۴. فصلت، ۵۳.

۵. فصلت، ۵۳.

و گاه مصداق این آیه: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾^۱: «بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد»؛

که مرتبه «حقّ یقین» را بدست آورده‌اند. این مراتب سه گانه یقین - که از این آیات برداشت می‌شود -، برای سالکان، تنها بواسطه محبت حضرت حق پدید می‌آید؛ محبتی که سراسر نور است و خود در اثر نورهای دیگر، بدست خواهد آمد. این نور سرانجام باعث می‌شود که انسان:

۱. گاه در عقل خود خداوند را بیابد و به سوی او بنگرد. این مرتبه والا در این آیه شریف به اشارت گرفته شده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است»؛

۲. و گاه او را در قلب خود یافته به مشاهده‌اش بپردازد: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲: «آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟»؛

۳. و گاه او را با رؤیتی فطری شهود کند، رؤیتی که از صمیم روح و جان سالک برمی‌خیزد و از آن به «لقاء الله» تعبیر می‌شود: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾: «بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد».

رؤیت شهودی اینان، در قرآن کریم مبارک / پربرکت خوانده شده است؛ هرچند می‌توان رؤیت قلبی را نیز در این آیه شریفه نهفته دانست: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که

۱. فصلت، ۵۴.

۲. فصلت، ۵۳.

۳. التمل، ۸.

برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

اینان همان سابقانند که در قرآن کریم به قرب آنان به بارگاه الهی اشارت رفته است، و آنان که خداوند را به شهود عقلی می نگرند، «أَصْحَابُ مَيْمَنَةٍ / یاران خجسته احوال می باشند: ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾^۱: «یکی اهل سعادت. اهل سعادت چه حال دارند؟ * دیگر، اهل شقاوت. اهل شقاوت چه حال دارند؟ * سه دیگر، آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده اند * اینان مقرّبانند».

آری! آنان که در این عالم کورند، در آخرت نیز کور خواهند بود؛ چه آنان کسانی هستند که قلبشان از این نور هیچ بهره ای نبرده است، از اینرو در این سرای کورند و در آن سرای در ظلمات خویشتن سرگردان!؛ اینان بدبختان خوانده می شوند: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲: «و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است»؛

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾^۳: «روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به دنیا بازگردید و از آنجا نور بطلبید»؛

﴿وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّنْ يَحُمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴾^۴: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم

۱. الواقعة، ۸ - ۱۱.

۲. الإسراء، ۷۲.

۳. الحديد، ۱۳.

۴. الواقعة، ۴۱ - ۴۴.

و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش»

کوتاه سخن آنکه، از قرآن کریم به روشنی استفاده می‌شود، که هرکس خواهان آنست که در قیامت خداوند را به دیده عقل، قلب، و یا فطرت خویش بنگرد، بناگزی می‌باید سر آن داشته باشد، که او را در این عالم به نور عقل، نور قلب، و یا نور فطرت خود مشاهده کند؛ ورنه آنکس که دیده قلب خود را در این دنیا از مشاهده او بسته است، در قیامت نیز از دیدن او محجوب و بی‌بهره خواهد بود.

رؤیت حضرت حق در آن عالم، بستگی تمام به رؤیت او در این جهان مادی خواهد داشت:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۱: «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند»
 «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ»^۲: «حقاً، که در آن روز از پروردگارشان محجوب باشند».

* * *

محبت الهی را لذتی است، که تنها کسانی که از جامش نوشیده‌اند، می‌توانند چگونگی‌اش را درک کنند. اینان در این راه سر از پا نمی‌شناسند، و حتی خورد و خفتشان را نیز در نرد محبت او می‌بازند: «تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً»^۳: «از بستر خواب پهلوتی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش انداخته شده است».

۱. القيامة، ۲۳ - ۲۲.

۲. المطففين، ۱۵.

۳. السجدة، ۱۶ - ۱۷.

گویا مراد از «ما أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»، همان لذتهائی است که خداوند در همین دنیا در شبانگاهان به هنگام مناجات با او، برای آنان مقدر فرموده است. از اینرو این لذتها اختصاص به قیامت نداشته، به صورت جدی می توان آن را به دنیا و آخرت - هر دو - تعمیم داد.

کوتاه سخن آنکه لذت محبت، لذتی است که درک آن تنها برای آنان که از قلبی مُحب برخوردارند، ممکن می باشد؛ این دو بیت فارسی نیز این مطلب را به اشاره گرفته اند:

آنکس داند حال دل مسکینم کو را هم از این نمد کلاهی باشد

* * *

صفت باده عشق از من سرمست می رس

ذوق این می شناسی به خدا تا نچشی

آنکس که در میانه شب از ترس حجابی که می تواند قلب او را فراگیرد، به حالت غشوه در می آید و نالان به درگاه الهی شتافته عرض می کند: [۹۱۸] «یا اِلهی و سَیِّدی و مولای و رَبِّی صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فِی کَفِّ أَصْبِرْ عَلَی فِرَاقِكَ وَ هَبْنِی یا اِلهی صَبَرْتُ عَلَی حَرِّ نَارِكَ فَکِیْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلَی کَرَامَتِكَ»؛

«پروردگار من و آقای من و مولای من! گوئی بر عذاب تو صبر کردم اما چگونه بر دوری از تو صبر کنم؟ و گوئی بر آتش سوزان تو صبر کردم اما چگونه بر نظر نندوختن بر بزرگواری تو صبر نمایم؟» از حالتی برخوردار است، که تنها دیگر محبان می توانند درباره آن اشارتی کنند و به تلمیح سخنی گویند. سرور باورمندان و محبان ، چون در بخش پایانی این مناجات غرقه دریای توحید او - تعالی! - شد، چنان محبت او بر ذرات جاننش حکومت یافت که اینگونه مناجات شبانه را ادامه داد: [۹۱۹] «یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ! اَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ وَ قُدْسِکَ وَ اَعْظَمِ صِفَاتِکَ وَ اَسْمَائِکَ اَنْ تَجْعَلَ اَوْقَاتِی مِنَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ بِذِکْرِکَ

مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًّا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا^۱: «خدایا خدایا خدایا! از تو بحقّ خودت و نزاهتت و برترین صفات و اسمائت، درخواست می‌کنم که تمامی اوقات شبانه روز مرا به یاد خودت آباد گردانی، و به خدمت به خودت متصل سازی، و اعمال مرا بپذیری؛ تا آنکه تمامی اعمال و اذکار من یک ذکر واحد شود، و حال من در خدمت تو جاودانه گردد».

بر این اساس، پرواضح است که هیچ عذاب و گناهی برای امیرمؤمنان جانکاه‌تر و شدیدتر از فراق از او، و غفلت از لقاء او نبوده است؛ از اینروست که حالت وصل را امتداد می‌بخشد، و از جز آن استغفار می‌جوید.

تمامی تضرّعات، استغفارها و اقرارهای ائمه هدی به گناهانشان، به همین معنی بوده است؛ که آنان دوری لحظه‌ای خود از لقاء کامل الهی را، گناهی بزرگ و عذابی جانکاه می‌دیده‌اند.

این حالات و این لذّات تنها مخصوص اهل خود بوده، عموم مردم را در آن نصیبی نیست. خوشا به حال آنان و خوشا به لذّتی که از آن سرمست می‌شوند؛ خدایا به عظمت راستینت ما را با آنان در درک شیرینی این لذّت شریک فرما، و جرعه‌ای از این جام را نصیب ما نمای!

* * *

محبت الهی از نظر فیلسوفان و عارفان مسلمان، مساوی با هستی بوده؛ از اینرو هر موجودی بمقدار وجود خود از این محبت نصیبی برده، و به مرتبه‌ای از آن دست یافته است. آیاتی از قرآن کریم که بر تسبیح تمامی موجودات، تضرّع، انابه، ناله و سرانجام

۱. مفاتیح الجنان، دعای کمیل بن زیاد - علیه الرّحمة - .

سجود آنان در پیشگاه حضرت حق دلالت می‌کند، گویا به همین مبنای بلند حکمی عرفانی اشاره می‌نماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^۱: «و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید»؛

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَاقَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۲: «آیا ندیده‌ای که هر چه در آسمانها و زمین است و نیز مرغانی که در پروازند تسبیح گوی خدا هستند؟ همه نماز و تسبیح او را می‌دانند. و خدا به هر کاری که می‌کنند آگاه است»؛

«وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ»^۳: «و کوه‌ها را مسخر داود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند»؛

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»^۴: «آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند»؛

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ»^۵: «داود را از سوی خود فضیلتی دادیم که: ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هماواز شوید».

نمونه این آیات، به فراوانی در قرآن کریم وارد شده است.

۱. الإسراء، ۴۴.

۲. النور، ۴۱.

۳. الأنبياء، ۷۹.

۴. الحج، ۱۸.

۵. سبأ، ۱۰.

اکنون جای آنست که بر این مطلب تأسف خوریم، که هرچند تمامی موجودات در تسبیح حقّند، امّا ما را گوشی نیست که تسبیح و تضرّع و ناله ایشان را بشنویم؛ و چشمی نیست که سجده آنان را ببینیم. آری! اگر ما را چشمی و گوشی داودی بود، هم تسبیحشان را می‌شنودیم و هم سجودشان را می‌دیدیم!

این مطلب در میان اهل دل از ضروریّات شمرده می‌شود، که هرکس محبّت الهی بر قلبش نشیند و قلبش از این محبّت نورانی شده به معدن نور بی‌انتهای الهی اتصال یابد، دریافت این گونه امور را آسان شمرده به درک اموری بسیار فراتر از آن موفق می‌گردد. ما پیش از این در این زمینه به روایتی معتبر از کافی شریف اشاره کردیم، که بنا بر آن شنوایی و بینایی محبان، به نور حضرت حق اتصال می‌یابد؛ از اینرو پس از آنکه خود به آن معدن عظمت اتصال یافت، شنیدن تسبیح موجودات و دیدن سجده آنان بر او آسان شده، آن را چیزی درشت نمی‌انگارد!

مشهور چنان است که تسبیح تمامی موجودات جز از انسان، به گونه جبری است؛ از اینرو اینان نه به اختیار خود، که به وجود خود تسبیح گوی او و ثنا خوان بارگاهش می‌باشند. تفاوت میان تسبیح این موجودات و حمد و ثنای انسانی نیز در همین نکته نهفته است، چه انسان در تمامی عباداتش مختار بوده به اختیار خود به عبادت می‌پردازد، امّا دیگر موجودات بدون آنکه از اختیاری برخوردار باشند، او را ثنا می‌خوانند. عموم دانشمندان آیه ذیل را دلیلی بر درستی این مطلب دانسته‌اند: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائِتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱: «سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم».

معنای این آیه، آنست که خداوند متعال آسمانها و زمین را بیافرید، و به آنان امر کرد

که بصورت تکوینی سر در پی آینده‌ای که برای آنها مقدر فرموده است، بنهند؛ آسمانها و زمین نیز پاسخ دادند که: ما مطیع توایم؛ از اینرو نه به اختیار که به جبر به آنچه برای آنان مقدر شده است، می‌پردازند.

اینان به این آیه نیز استدلال کرده‌اند: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱: «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او گرفته است. هر آینه پروردگار من بر صراط مستقیم است».

به نظر ما امّا، گویا مراد از این دو آیه - و آیات دیگری که در معنی مشابه ایندوست -، آن است که هدایت تکوینی الهی را نشان دهد، و هدایت پذیری تمامی عوالم را به نمایش آورد. از اینرو این دو آیه نیز از معنایی همچون آیه مبارک: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲: «گفت: پروردگار ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس هدایتش کرده است» برخوردار است.

از اینرو، تمامی موجودات - و از آن جمله خود انسان - را، هدایتی عام است که آن را «هدایت تکوینی» می‌خوانیم. این هدایت، همان وسیله‌ای است که تمامی موجودات به واسطه علم ذاتی خود، از آن بهره برده راههای ادامه حیات را بر اساس آن می‌پیمایند، تا وظیفه خویش را به انجام رسانند. از اینرو، ما این دو آیه و دیگر آیات مشابه آن را، برخوردار از معنایی رفیعتر دانسته، به اهمّیت آن در سلوک همه پهنه وجود، توجه می‌دهیم.

با این توضیح، درستی سخن کسانی که بر این اعتقادند که: «عبادات تمامی موجودات، اختیاری بوده از حُب ذاتی آنان نسبت به حضرت حق - که مساوی وجود آنان است - سرچشمه می‌پذیرد»، روشن شده از مبانی نظری آشکارتری برخوردار می‌گردد. با اینهمه امّا، اینگونه مطالب شهودی بوده از حیطة علم و گفتگو خارج می‌باشد؛

۱. هود، ۵۶.

۲. طه، ۵۰.

از اینرو شایسته است که چگونگی آن را به اهلش وا گذاشته سخن را به سوئی دیگر بریم.

* * *

محبّت الهی، با محبّت دنیا در تضادی کامل قرار دارد؛ بگونه‌ای که به هیچ وجه نمی‌توان میان ایندو جمع نمود. حضرت حق - جلّ و علا! - خود این مطلب را اینگونه بیان فرموده است: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾^۱: «خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است».

از اینرو، هرکس قلبش به دنیا مشغول شود، نمی‌تواند نور محبّت الهی را دریافته جانش را به آن محبّت زینت بخشد. از همین روست که خداوند متعال بارها از مشغول شدن قلب انسان به دنیا تحذیر فرموده، آدمی را از آن بازداشته است. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد»؛

﴿ذَرُّهُمْ يَا كُلُّوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۳: «واگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست».

همانگونه که کسی که قلبش به خداوند اشتغال یابد و از هرآنچه جز اوست روی برگیرد، به سیاهی دنیای پست آلوده نشده زنگاری بر آن نخواهد نشست: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيْهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۴: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و

۱. الأحزاب، ۴.

۲. المنافقون، ۹.

۳. الحجر، ۳.

۴. التور، ۳۷ - ۳۶.

نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

آورده اند که برخی از اهل دل در مجلسی سخن می داشتند. یکی از آنان درباره حُب مولی چنین گفت: آنکس که بر بلای حضرت حق راضی نباشد، در ادّعی محبت خود راستگو نیست؛

دیگری گفت: آنکس که بر بلای حضرت حق شکر نگذارد، در ادّعی محبت خود راستگو نیست؛

سومی افزود: آنکس که از بلای حضرت حق لذّت نبرد، در ادّعی محبت خود راستگو نیست؛

و چهارمی گفت: آنکس که بلای حضرت حق او را از شهود حضرت حق بازدارد، در ادّعی محبت خود راستگو نیست!.

آری! اگر محبت مولی در قلب کسی استوار شد، جز او چیزی دیگر را نمی بیند؛ همانگونه اگر حُب دنیا در قلبی پایدار شد، تنها همان دنیا را می بیند و بس. حکایتی که حضرت حق از مجلس زنان مصر و حال آنان به هنگام ورود حضرت یوسف به آن مجلس آورده است، نشان از چگونگی تسلط علائق بر قلب آدمی دارد؛ چه آنان چون در محبت یوسف غرقه گشتند، دست خود را بریدند، اما نه از بریده شدن دست خود خبر داشتند، نه از خون، و نه از درد! ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ^۱﴾: «زنان شهر گفتند: زن عزیز در پی کامجویی از غلام خود شده است و شیفته او گشته است. ما وی را

در گمراهی آشکارا می‌بینیم * چون افسونشان را شنید، نزدشان کس فرستاد و برای هر یک تا تکیه دهد متکایی ترتیب داد و به هر یک کاردی داد، و گفت: بیرون آی تا تو را بنگرند. چون او را دیدند، بزرگش شمردند و دست خویش بپیریدند و گفتند: معاذ الله، این آدمی نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست * گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم»

این آیات، مثل معروف عرب‌زبانان را در خاطر انسان زنده می‌سازد: «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصَمُّ»: «دوستی یک شیء، آدمی را کور و کر می‌سازد»؛ چه در قلب زنان آن مجلس، تنها محبت ناپسند نسبت به حضرت یوسف حکمرانی می‌کرد. از اینرو این محبت، آنان را یکایک به سرکشیدن جام گناه مجبور ساخت؛ همانگونه که برادران ایشان نیز تنها هوای نفس خویش را می‌پرستیدند، از اینرو هم بر او جنایت کردند، و هم او را به دزد بودن متهم ساختند، و هم در انواع آزار او کوتاهی ننمودند؛ یوسف اما چون در دل تنها محبت الهی را نهان می‌داشت، بگونه‌ای رفتار کرد که تنها کسانی که در حفظ اویند می‌توانند چنان عمل کنند: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۱: «آن زن آهنگ او کرد. و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود، او نیز آهنگ آن زن می‌کرد».

توضیح آنکه چون هوئی و هوس بر برادران یوسف غلبه داشت، گناهای بی‌شمار از آنان سر زد: آنان پدر خود را با علم به آنکه در شمار پیامبران الهی است، گمراه و نادان خواندند؛ و زان پس در صدد قتل برادر پیامبر خود برآمدند؛ این هوای نفس بود که آنان را آنچنان در ظلمت و کوری فروبرد که اینگونه عمل کنند، و اینگونه به مخالفت با فرامین پدر و نیکی برادر برخیزند.

همسر عزیز مصر نیز چون مغلوب هوای نفس خود شد، به چنان گناهای دامن خود را

آلوده ساخت، که عقل هیچگاه آلودگی به آنها را مجاز نمی‌شمارد، و آزادگان از انجامش سر باز می‌زنند. عشق ورزی او به کسی جز از شویش، خلوت کردن با او، و درخواست گناه جنسی از او؛ و زان پس چون از کامجویی از او ناامید شد، دامن خود را پاک جلوه داد و گناه را به یوسف منسوب نمود و او را به زندان افکند؛

این گناهان گذشته از آنکه برای خود او گناه بود، چنان ظلمی سنگین بر یوسف صدیق شمرده می‌شد، که گوشها از شنیدنش نفرت یافته آن زن را بر انجامش تقبیح می‌نمایند! یوسف صدیق اما آنگونه که برّه از گرگ می‌گریزد، از گناه می‌گریخت؛ چه حب الهی آنچنان بر قلبش نشسته بود، که جائی برای محبوبی دیگر نهاده بود. این در حالی است که تمامی عوامل لازم برای انجام گناهی که از بیشترین لذتها برخوردار است، برای ایشان فراهم شده بود: یوسف جوان بود، زیبا بود، در مقابل آن زن که اربابش بود بی‌اختیار و ناتوان بود؛ و آن زن نیز جوان بود، زیبا بود، مالک او بود، و سرانجام سخت مشتاق او؛ در آن مجلس جز از آن دو هیچ کسی دیگر حضور نداشت، و آن خلوت می‌توانست تردامنی آن حضرت را میسر سازد؛

اما حب الهی ایشان را بر آن داشت که دست از آن زن برداشته از او بگریزد، تا در شمار عاصیان حضرت حق قرار نگیرد. خوشا بحال آنان که این نور و آن ظلمت را می‌نگرند؛ و خوشا به حال آنان که عطر این نور و گندنای آن ظلمت را استشمام می‌کنند؛ آنان که از قلبی آئینه‌گون برخوردارند هیچ لذتی را فراتر از دریافت این نور - که در شماری از آیات و روایات بدان اشاره رفته است - نمی‌یابند؛ حضرت حق از زبان ایشان حکایت می‌کند که برادران را فرمود: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْتَوُهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَلَمَّا فَصَلَ الْعِيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتِنُونِ * قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ * فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱ : «این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا

گردد. و همه کسان خود را نزد من بیاورید * چون کاروان به راه افتاد، پدرشان گفت: اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می‌شنوم * گفتند: به خدا سوگند که تو در همان ضلالت دیرینه خویش هستی * چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت، بینا گشت. گفت: آیا نگفتم آنکه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید؟».

در خبر است که اویس قرنی به یثرب، شهر پیامبر آمد، تا ایشان را ملاقات نماید. پیامبر اما در شهر نبودند، از اینرو بدون زیارت ایشان به سوی یمن بازگشت. پیامبر اکرم چون به شهر بازگشتند فرمودند: نوری تازه در اینجا می‌بینم و عطری نو در اینجا استشمام می‌کنم؛ به ایشان اطلاع دادند که اویس نامی به شهر آمده بود، ایشان از سر علاقه به آن یار نادیده فرمودند: «ای اویس! چه بسیار مشتاق توأم». حضرت حق نیز می‌فرماید: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱: «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر به نزاع بر مخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود».

این چه بوئی است که با مخالفت فرمان حضرت از میان می‌رود، و با متابعت از او بدست می‌آید؟

خوشا به حال آنان که این بوی عطرآگین را در می‌یابند! حضرت حق باز خود می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند».

این چه نوری است که برای مؤمنان آشکار می‌شود، و آنان سر در پی آن می‌نهند؛ و آن

۱. الأنفال، ۴۶.

۲. الأنعام، ۱۲۲.

چه ظلمتی است که مؤمن آن را در می یابد، از اینرو هرگز بدان داخل نمی شود؟؛ و قتش خوش که خوش سروده است:

مردان رهش زنده به جان دگرند مرغان هوش ز آشیان دگرند
منگر تو بدین چشم بایشان کایشان بیرون ز دو کون و در جهان دگرند
بر این اساس، آشکار شد که حُب خداوند متعال با حُب دنیا منافات داشته هرگز نمی توانند در یک قلب جمع شوند. آری! اگر حُب دیگر اشیاء عالم تنها بخاطر حُب حضرت حق باشد، این محبت نیز به محبت او - جلّ و علا! - باز می گردد؛ از اینرو نه تنها با آن محبت ناهمگون نخواهد بود، که خود میتواند زمینه ای برای محبت الهی باشد. از اینرو فرامین وارد شده درباره دوست داشتن نیکان، و در ابتدای آنان و مقدم بر همه ایشان، پیامبر اکرم و ائمه هدی را، می توان بدینگونه تفسیر کرد، که نه تنها محبت معصومان منافاتی با محبت حضرت حق نخواهد داشت، که این محبت می تواند زمینه ای برای پیدایش، و زان پس افزایش آن محبت باشد؛ از اینروست که محبت اینان در قرآن کریم نیز به سفارش گرفته شده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی خواهم»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۲: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش ندارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی هراسند»

۱. الشوری، ۲۳.

۲. المائدة، ۵۴.

از زبان مجنون عامری آورده‌اند که:

أَمُرُّ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي أَقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا
وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَ لَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

«بر شهر لیلی می‌گذرم و این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم؛

محبت شهر قلب مرا به تصرف خود در نیاورده و مرا به اینکار وارد نساخته است،

بلکه محبت آنکس که ساکن این شهر است مرا اینگونه ساخته!».

این مطلب، امری فطری است که نیازمند توضیح چندانی نیست؛ همانگونه که مضمون نفهته در این دو بیت نیز، در بسیاری از دستورات مستحبی اسلام وارد شده است. استحباب لمس حجر الأسود، بوسیدن آن، بوسیدن ضریحهای مطهر پیامبر اکرم و ائمه هدی و نیز دربهای متبرک مراقدان، در این شمار است. این امور از همین باب است که عام و خاص مردم به درک آن نائل می‌شوند؛ دلیل فطری بودن آن نیز همین است که همه می‌توانند آن را دریابند.

پاسخ به پرسشی در این مطلب

در اینجا، مطلبی دیگر وجود دارد که می‌تواند به عنوان اشکالی مهم، در مسیر سالکان کوی کمال روی نماید. آن اشکال مربوط به مواردی است که در نظر ابتدائی هرچند در شمار «محبوب» قرار می‌گیرد و محبت آدمی را به خود جلب می‌کند، اما نمی‌تواند در شمار موارد «محبت در راه خدا» قلمداد شود. علاقه‌هریک از همسران به یکدیگر، علاقه آنان به فرزندان و نزدیکان خود، دوستی علم و عالمان، فضیلت و فاضلان، روی نیکو و هرا آنچه پاسخی مناسب به غرائز انسان ارائه می‌کند - همچون خوردنیها و نوشیدنیها و پوشیدنیها -، در این شمار است؛ چه محبت این امور نه تنها در انسان که در بسیاری از حیوانات در شمار امور فطری است، که هیچ‌گزینی از آن نیست، اما در نظر نخستین ارتباطی میان آن با محبت الهی و محبت در راه او نمی‌توان یافت.

پاسخ به این پرسش

در پاسخ به این پرسش - که می تواند همچون اشکالی علمی، در مسیر سالکان کوی هدایت قرار گیرد -، آنست که: اینگونه محبتها نه تنها هیچ منافاتی با محبت الهی ندارد، که حتی می توان میان این دو دسته از محبت هماهنگی و یکسانی برقرار نمود، چه محبتی با محبت پروردگار سازگار نمی نماید، که قلب انسان را از ساحت ربوبی بازگردانده به امری دیگر مشغول دارد؛ قرآن کریم بارها و بارها این مطلب را به تذکر گرفته است:

﴿لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا

به خود مشغول ندارد»؛

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «مردانی که هیچ تجارت و خرید و

فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

اما اگر محبتی خاص را بتوان با خدادوستی جمع کرده میان آندو سازگاری ایجاد نمود، می توان آن محبت را محبتی ارزشمند خواند. موارد یادشده نیز در همین شمار است، بلکه بالاتر از این می توان گفت که بقاء نسل انسان در عالم مادی، تنها و تنها وابسته به همین محبت جاری در میان همسران است؛ از همین روست که حضرت حق خود این محبت را فضل و رحمت و عنایتی از جانب خود خوانده مردمان را از دست کشیدن از آن نهی فرموده است. در شماری از آیات قرآن کریم، این محبت را ویژه مؤمنان دانسته تا نشان دهد منافاتی میان محبت او و محبت آنچه به حکمت خویش آفریده است، وجود ندارد: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۳: «اگر به هنگام حج طالب روزی خدا باشید، مرتکب گناهی نشده اید»؛

۱. المنافقون، ۹.

۲. التور، ۳۷.

۳. البقرة، ۱۹۸.

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۱: «بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردهای خوش طعم را حرام کرده است». نمونه‌های این دو آیه، به فراوانی در این کتاب آسمانی به چشم می‌آید. ما پیش از این، درباره‌ی اینگونه آیات در مبحث مربوط به دو رذیلت اخلاقی شره / زیاده‌روی در شهوت جنسی، و دنیا دوستی سخن گفتیم؛ از اینرو از تکرار مجدد آنچه گذشت چشم پوشیده خواننده ارجمند را به بازخوانی آن دو فصل دعوت می‌کنیم.

* * *

محبت الهی، عنایتی ویژه از جانب او - جلّ و علا! - است که آن را تنها شامل حال افرادی که لیاقت آن را یافته‌اند، می‌گرداند. این عنایت ویژه، از جایگاهی چنان ارجمند برخوردار است، که هیچ چیزی را در این جهان نمی‌توان انباز آن نمود؛ از اینرو تشبیه آن به مرواریدهای درخشان و جواهرات شفاف، و یا آن را پربهاتر از دنیا خواندن، تشبیه و سخنی ناصواب است؛ چه جواهرات تنها سنگهائی هستند که در سطح زمین به سختی یافت می‌شود و آن را بیش از این ارزشی نیست، همانگونه که دنیا نیز در نظر اهل دل از هیچ قیمتی برخوردار نیست، بلکه در مقابل رحمت الهی همچون نمی‌است که از دریائی بزرگ بر تگه سنگی کوچک نشیند؛

از اینرو آیامی‌توان محبت را جواهر خواند، و یا با ارزشتر از دنیا قلمداد نمود؟ تمامی دنیا را در کنار این جوهره آفرینش چه قدر است؟.

آنکس که جرعه‌ای از شراب این دوستی چشیده باشد، فقط و فقط به سوی معشوق ازلی می‌نگرد؛ او سر در پی قیامت نیز نمی‌نهد تا خود دنیا و سنگهای فانی آن را در این میانه چه ارزشی باشد! سخن شاعر در این مقام سخت زیبا است و شکوهمند:

نیست بر لوح دلم جز الف فامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

با اینهمه اما، تمامی مردمان - جز انگشت شماری از آنان - از این نعمت بزرگ و درک ارزش آن محرومند؛ سر این نکته نیز در آن است که اینان محبت خداوند را با محبت دنیای پست فانی عوض کرده، آن را به بهائی ناچیز فروخته‌اند؛ از آن دردانه آفرینش روی گردانده‌اند و به این زندگی تنگ و تاریک خوی گرفته‌اند: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۱: «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود»؛

از همین روست که چون از محبت بارگاه ربوبی چشم پوشیده‌اند، به هبوط و سقوطی دیگر دچار شده به جایگاه محجوبان فرو شده‌اند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۲: «حقا، که در آن روز از پروردگارشان محجوب باشند».

پرواضح است که پس از سقوط به جایگاه محجوبان، سقوطی دیگر در انتظار آنان است، و آن نیز سقوط به جایگاه مطرودانی است که از حریم الهی طرد شده دائماً به گمراهی جدیدی مبتلا می‌شوند: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرا رود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد».

زان پس، منزلی دیگر - به ساحت مقدّسش از این منازل پناه می‌بریم! - در انتظار آنان است، که همان منزل مبغوضین می‌باشد؛ اینان چون به این منزل فرود آیند در غضب الهی فرو می‌شوند و زان پس رنگی از سعادت را بر جامه جان خویش نخواهند دید: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۴: «راه کسانی که ایشان را نعمت داده‌ای، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان».

۱. طه، ۱۲۴.

۲. المطفّفين، ۱۵.

۳. الأنعام، ۱۲۵.

۴. الحمد، ۷.

این سقوط، با عبارت شریف ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ﴾ اینگونه به نمایش گذارده شده است:
 ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۱: «خدا ستمکاران را دوست ندارد»؛
 ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲: «زیرا خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد».

روشن است که هرکس در پی آن باشد که از این سقوط رهایی یابد، گریزی از بازگشت به سوی حضرت حق بوسیله توبه و انابه و بیداری واقعی نخواهد داشت، تا از وادی حیرانی ظلمت خارج شود و گام به گام به سوی او - جلّ و علا! - رو کند؛ در این مسیر اولین گام همان تقوی است، چه هدایت خاص الهی متوقف بر تقوی می‌باشد: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۳: «این است همان کتابی که در آن هیچ شک نیست. پرهیزگاران را راهنماست».

گام و منزل دوم در این مسیر نیز، منزل موقنین است؛ آنان که به یقینی وافر دست یافته‌اند و از نیروی ایمان به ایقان رسیده‌اند: ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۴: «و به آخرت یقین دارند * ایشان از سوی پروردگارشان قرین هدایتند، و خود رستگارانند».

زان پس، منزل احسان قرار دارد که منزلتی فراتر از ایمان است، خداوند خود وعده فرموده که ساکنان این منزل را در سایه‌سار رحمت خاص خود جای دهد، و از هدایت خود بهره‌مند سازد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۵: «کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم، و خدا با نیکوکاران است».

پس از آن، خداوند تاجی از نیکی و نیکوکاری بر سر او می‌نهد و بدین افتخار مفتخرش

۱. آل عمران، ۱۴۰.

۲. البقرة، ۱۹۰.

۳. البقرة، ۲.

۴. البقرة، ۴ - ۵.

۵. العنكبوت، ۶۹.

می سازد، از اینرو خود در شمار نیکان قرار می گیرد و در شمار محبوبان حضرت حق جای می گیرد: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۱: «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است». در این هنگام به بزرگترین رستگاری ممکن، که همان مقام مُجِیب است، دست می یابد. در این مقام، محبّان از جام حیات می نوشند و به هر جرعه ای که درکشند به مرتبه ای بالاتر از محبت دست می یابند، تا سرانجام به بالاترین مراتب آن نائل آیند: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۲: «خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند. و این خاص کسی است که از پروردگارش بترسد».

آغاز منازل محبّان، آنست که همه اغیار را از صفحه دل سالک بزدايد و قلب را برای همنشینی با همنشین و صاحب اصلیش آماده سازد، و پرواضح است که صاحب قلب تنها خداست و بس؛ در خبر است که: [۹۲۰] «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۳: «قلب انسان، عرش حضرت حق است». این از آن خاطر است که هرچند او - جلّ و علا! - از مکان پیراسته است، امّا چنان به نظر لطف و رحمت در قلب پاک و پاکیزه می نگرد، که گویا آن را حریم خود ساخته است.

نیز در اخبار قدسی چنان آمده است که: [۹۲۱] «لَمْ يَسْعِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۴: «آسمان و زمین من وسعت آن ندارند که مرا در خود گیرند، امّا قلب بنده مؤمن من مرا در بر می گیرد».

در این هنگام، عارف با عبادات بدنی، مالی و قلبی اُنس گرفته از آن لذتی شایان می برد؛ بلکه هیچ چیز دیگری نمی تواند آنگونه او را به وجد و لذت آورد. از اینروست که حتی از ایثار مقداری اندک از مال در راه او چشم نمی پوشد، و به لذت آن ابتهاج می یابد:

۱. آل عمران، ۱۹۸.

۲. المائدة، ۱۱۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۵ ص ۳۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۵ ص ۳۹.

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ^۱: «و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم»؛

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۲: «از بستر خواب پهلوی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند»؛

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۳: «مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف بر دلهایشان چیره گردد و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود ایمانشان افزون گردد».

برای او، محبت همچون بُراقی است که او را به عروجی بی‌پایان می‌برد. در این هنگام عبادات بدنی، مالی و قلبی هرچند به حدی فراتر از حدّ طاقت انسانی رسد، برای او آسان نموده رنجی به‌مراه نخواهد داشت. عبادات بی‌نظیر و بی‌پایان اهل بیت بالاترین مراتب همین نوع از عبادت محبان است، که هرچند بسیار بود اما در نظر آنان از قدری چندان برخوردار نمی‌شد: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾^۴: «و آنهایی که همه آنچه را باید ادا کنند، ادا می‌کنند و باز هم دلهایشان ترسان است».

زان پس، برای اینان مقام فناء حاصل می‌شود. در این مقام آنان اصلاً طاعات و عبادات خود را نمی‌بینند؛ و برتر از آن، هیچ موجودی جز از حضرت حق را مشاهده نمی‌کنند. این حالت «انقطاع» خوانده می‌شود و در آن سالک کوی دوست، از تمامی هستی منقطع شده چیزی جز از حضرت حق را ادراک نمی‌نماید.

۱. الإنسان، ۸ - ۹.

۲. السجدة، ۱۶.

۳. الأنفال، ۲.

۴. المؤمنون، ۶۰.

اینان گاه به مقام فناء فناء نیز می‌رسند، در این مقام عارف حتی از فناء خود نیز فانی شده به مقام انقطاع و فناء خود نیز نظر نمی‌اندازد؛ این مرتبه بس بلند در مناجات شعبانیه اینگونه به نمایش درآمده است: [۹۲۲] «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ، إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ وَلاَحَظْتُهُ فَصَعِقَ لِحَبْلِكَ فَتَاجَيْتُهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ جَهْرًا»^۱: «خدایا کمال انقطاع به سوی خود را به من ببخش، و دیده قلبهای ما را به نور چشم دوختنش به سوی تو روشن دار، تا دیده قلبها حجابهای نور را بدرد و به سرچشمه عظمت متصل گردد، و روحهای ما به پاکی والا مرتبه تو معلق شود. خدایا مرا از آنان قرار ده که خواندیشان و آنان تو را اجابت کردند، و تو آنان را به دیده آوردی از اینرو در مقابل عظمت تو به نیستی فرو شدند، تو با آنان مخفیانه به راز و نیاز پرداختی و آنان آشکارا در راه تو کوشیدند».

اینان چون از فناء بعد از فناء درگذرند، به «سیر من الحق فی الحق / سیری که ابتدای آن از حضرت حق و در خود حضرت حق است» می‌رسند. در این سیر، هر لحظه کمالی تازه دست‌یاب می‌کنند و چون موضوع سیر آنان خود حضرت حق است، هیچگاه نهایتی برای سیر آنان تصور نمی‌شود.

گذشته از این دنیای محدود، آنان حتی پس از مرگ نیز در سیر کمالی خود به پیش می‌تازند، و بویژه بعد از برپائی قیامت کبری از سیر و مراتبی برتر و بالاتر و بهتر برخوردار می‌شوند. اینان در این دنیا می‌میرند و محو می‌شوند و باز به حرکت در می‌آیند، همانگونه که در آخرت نیز به کمالاتی بالاتر از این دست می‌یابند.

بر این اساس، سخن آنان که پنداشته‌اند آدمی با فرارسیدن مرگ از درک کمالات والاتر باز می‌ماند، بهره‌ای از درستی به‌مراه نخواهد داشت. حضرت حق خود با اشاره به این

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

کمال لحظه به لحظه آنان در صحنه‌های پس از قیامت، می‌فرماید: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونَ * لَهُمْ فِيهَا فُكْهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ * سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ^۱». «بهشتیان آن روز به شادمانی مشغول باشند * آنها و همسرانشان در سایه‌ها بر تختها تکیه زده‌اند * در آنجا هر میوه و هر چیز دیگر که بخواهند فراهم است * و سلامی که سخن پروردگار مهربان است».

در اینجا، می‌توان سؤال کرد که اهل بهشت به چه مشغولند؟ این سایه‌سارها و تخت‌ها چیست؟ آن میوه‌ها و شادمانی‌ها کدام است؟ درخواست بهشتیان چیست؟ و سرانجام برتر از همه، سلامی که از جانب پروردگار به آنان هدیت می‌شود کدام است؟ روشن است که اگر تمامی این امور را از نوع خواسته‌های نفسانی بدانیم، نه تنها کمالی برای آنان قائل نشده‌ایم که آنان را سخت کوتاه دست دانسته‌ایم!

به باور ما، منظور از اشتغالی که آنان در بهشت همواره خواهند داشت، سیری است که در حضرت حق دارند و فنا و انقطاعی است که بسوی او خواهند داشت و فراغتی است که از غیر او خواهند یافت. ما سایه‌سار بهشت را تنها سایه‌سار رحمت الهی می‌دانیم، و تخت‌های بهشتی را نیز تکیه زدن بهشتیان بر اریکه عظمت الهی می‌انگاریم.

حال اگر کسی سخن ما را نپذیرد، باز بدون تردید می‌توان معنای آیه را مشتمل بر هر دو نوع از نعمتهای مادی و غیر مادی دانست، و آن را تنها حکایتگر از نعمتهای مادی ای همچون خوردن و نوشیدن و از حضور حوریان در قصرهای باشکوه بهره‌مند شدن، ندانست؛ چه این امور مادی سازگاری کاملی با نعمت اصلی بهشتیان - «سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ» - نخواهد داشت؛ چه این سلام در شمار همان مناجات‌هایی است که در قطعه منقول از مناجات شعباتیه بدان اشاره شد: «إِلَهِی وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ...»: «خدایا مرا از آنان قرار ده که خواندیشان و آنان تو را اجابت کردند...».

واضح است که آنکس که به نعمتهای مادی بهشت مشغول شده، نمی تواند به حالت سکر فرو رفته خداوند با او به مناجات پنهانی پردازد؛ چه مقام مناجات تنها مخصوص کسانی است که هیچ نعمتی را در نمی یابند، و تنها او - جلّ و علا! - را می نگرند. این مرتبه نیز تنها با رسیدن به مقام فناء در دو سرا حاصل می شود.

گویا قلم از اختیار خارج شد و به مباحثی که ارتباط چندانی به این کتاب ندارد، پرداخت؛ از اینرو این مبحث را در همینجا خاتمه می دهیم و تفصیل آن را به اهلش وامی گذاریم.

خداوند ما و شما را از ساکنان این مقامات و اهالی فناء قرار دهد.

* * *

فوائد محبت الهی

محبت الهی را فوائدی بشمار است، که بدون اغراق هیچ کس نمی تواند از عهده شمارش آن برآید؛ بلکه هیچیک از نعمتهای دیگر الهی همچون این نعمت نبوده از فوائد بشمار آن برخوردار نیست.

در اینجا به شماری از این فوائد اشاره می کنیم.

فائده نخست

محبان به مقام رضا و تسلیم - که خود در شمار هدایای ویژه الهی است - دست می یابند. در اینجا رضایت مُحب تابع رضایت محبوب شده، بلکه می توان گفت که رضایت او تماماً در رضایت حضرت حق فانی می شود. سخن سید شهداء تمامی روزگاران حضرت امام حسین به هنگامی که از مکه به سوی عراق حرکت فرمود، نشان از همین

مقام دارد: [۹۲۳] «رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱: «رضایت ما اهل بیت همان رضایت خدا است».

قرآن کریم سیره حضرت ابراهیم خلیل را نقل، و بر اساس آن صفحاتی از تسلیم و رضای مطلق را به نمایش درمی آورد. آیا آنکه ایشان یگانه فرزند شیرخوار و همسر خود را در بیابانی بی آب مسکن داد، و در آن تنها به پروردگار بزرگ اعتماد و تکیه نمود تا خداوند بدین وسیله خانه خود و نماز را بر پای دارد، چیزی جز از تسلیم کامل او در مقابل اراده الهی بود؟ ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ * رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ﴾^۲: «ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی بی هیچ کشته ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار ما، تا نماز بگزارند * ای پروردگار ما، هر چه را پنهان می داریم یا آشکار می سازیم تو بدان آگاهی».

پس از آن، چون سرزمین وحی آبادانی گرفت و اسماعیل به بلوغ رسید، باز راضی شد تا در نتیجه دستور حضرت حق فرزند را بدست خویش ذبح کند: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۳: «چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده ام که تو را ذبح می کنم. بنگر که چه می اندیشی. گفت: ای پدر، به هر چه مأمور شده ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت».

این مسأله در سیره خلیل الرحمن سخت تأمل برانگیز است و درس آموز. برتر از آن اما سیره خلیل عاشوراء است، که با یقین به شهادت، تمامی فرزندان و خاندان خود حتی کودک شیرخوارش را به پیشگاه محبوب هدیت فرمود: [۹۲۴] «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۳۶۶.

۲. ابراهیم، ۳۷ - ۳۸.

۳. الصافات، ۱۰۲.

لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا^۱: «آیا نمی‌نگرید که چگونه حق ترک شده و باطل مورد نهی قرار نمی‌گیرد، تا انسان مؤمن در لقاء پروردگارش رغبتی بی‌تردید یابد؟!».

کوتاه سخن آنکه دوستدار پرودگار متعال تابع اوست، تسلیم امر اوست و راضی به رضای او. آورده‌اند که سلطان بزرگ محمود غزنوی، مرواریدی سخت درشت که همچون خورشید می‌درخشید را بدست گرفت، در آن نگاهی افکند آنگاه آن را به یکی از نزدیکان خود سپرد و فرمان داد تا آن را شکسته و خرد نماید! آن فرد از انجام دستور سلطان سرباز زد و آن گوهر درخشان بیش‌بهارانشکست؛ سلطان مروارید را به یاری دیگر داد و او را به همان فرمان مأمور کرد، آن یار اما همچون یار نخستین از شکستنش امتناع کرد؛ این مسأله در تمامی دربار سلطان ادامه یافت و یکایک کسان از شکستن آن گوهر درخشان سر باز زدند؛ تا سرانجام نوبت به ایاز غلام کم‌بهای سلطان رسید، سلطان مروارید را بدست ایاز داد و چون امرش کرد که آن را بشکند، ایاز بدون لحظه‌ای درنگ آن جواهر را خرد نمود! یاران حاضر در مجلس ایاز را به ملامت گرفتند که چنان گوهر نایابی را چنین نمی‌شکنند؛ او اما پاسخشان داد که: گوهر واقعی دستور سلطان بود که شما با امتناع از آن نابودش ساختید، نه این تکه سنگ درخشان!؛ جواهر فرموده سلطان است نه این مروارید!؛ پاداش شاعر شیرین سخن با حضرت حق که به زیبایی سرود:

گوهر امر شه بود ای ناکسان جمله بشکستید گوهر را عیان

فائده دوم

از دیگر فوائد محبت آنست، که محب در تمامی صحنه وجود هیچ مصیبت و بلائی را در نمی‌یابد؛ چه هرآنچه در عالم هستی وجود دارد، یا در شمار الطاف آشکار اوست و یا در شمار الطاف نهانش؛ سرّ سخنی که عقیده بنی‌هاشم دخت بزرگ امیرمؤمنان در

مجلس ابن زیاد پس از مکالمه‌ای تند بر زبان جاری ساخت نیز، در همین نکته نهفته است: [۹۲۵] «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۱: «چیزی جز از زیبایی ندیدم!»؛ چه در آن منظر تنها خداست و الطافش، نه مصیبتی دیده می‌شود و نه سختی‌ای احساس می‌گردد. جلال‌الدین مولوی نیز می‌سراید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجدّ ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ
جلال‌الدین هرچند خود از اهل دل است، امّا در این یک بیت چندین اشتباه مرتکب
شده، تا تفاوت میان اینان و خاندان پیامبر اکرم نمایان شود:
او بلاء را قهر خوانده است، حال آنکه بلاء نیز لطف است و مهر، بلاء الهی برای محبّان
او نوش است نه نیش!

او از علاقه‌ای که به لطف و قهر حضرت حق دارد اظهار تعجّب کرده برخورد بالیده
است، حال آنکه محبّان را کاری با ناز و دلال نیست؛
او قهر الهی را متضاد با لطف او دانسته است، حال آنکه -آنگونه که گذشت- این هر دو
از سرچشمه‌ای واحد نشأت می‌گیرد که همان لطف بی‌پایان حضرت دوست است، از
اینرو نمی‌توان آندو را در مقابل هم نهاد و در شمار امور متضاد محسوب داشت!
آری بدین ترتیب آشکار می‌شود که دختر دست‌پرورده سرور باورمندان، از چه
مرتبتی در معرفت الهی برخوردار است که سخنی کوتاه از او، جایگاهی برتر از جایگاه
سخنان طولانی عارفان و سالکان می‌یابد.
حافظ سروده است:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بچشم درد که درمان هم از اوست

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

با اینهمه امّا، از سوئی دست فصاحت و بلاغت این ابیات، و از سوئی دیگر دست معانی آن از شاخسار بلند فصاحت و بلاغت و معانی سخن آنحضرت سخت کوتاه است!

فائده سوّم

از دیگر فوائد این نعمت بزرگ، آنست که محبّان را هیچ غم و اندوه و اضطراب خاطر و ترسی پدید نخواهد آمد؛ چه قلبی که شیرینی محبت را چشیده باشد به اطمینان می رسد، از اینرو نه ترسی و نه غمی او را نه در دنیا و نه در آخرت شکار نمی کند:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می یابد»؛
﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی شوند».

﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^۳: «ای بندگان من، در آن روز بیمی بر شما نیست و شما غمگین نمی شوید».

از آیه نخست چنین برداشت می شود، که اطمینان قلبی تنها در پی یاد حضرت حق بدست می آید، چه در این آیه جار و مجرور بر متعلّق خود مقدّم شده است. از این آیات، همچنین می توان دریافت که حبّ الهی موجب رفع ناراحتی ها و اضطرابهای فکری می شود، چرا که محبّان او هرچند در میان مردمان بسر برند و یا در قیامت در مواقف گوناگون ره سپرند، امّا در هر حال نور او را به همراه خواهند داشت؛ از اینرو هیچگاه تنها نشده احساس تنهایی نخواهند کرد تا وحشت و اندوه بر آنان هجوم آورد.

در مقابل امّا، قلبی که در سبزه زار پرتراوت محبت او گردش نکرده است، همیشه در

۱. الرّعد، ۲۸.

۲. یونس، ۶۲.

۳. الزّخرف، ۶۸.

ظلمت بوده به اضطراب، ترس، اندوه و پریشان خاطری از تمامی موضوعات کوچک و بزرگ مبتلا می‌گردد؛ حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۱: «ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد».

فائده چهارم

از دیگر فوائد محبت الهی، دوری نمودن و پرهیز کردن از گناهان است، چه - همانگونه که در سرآغاز این مطلب بدان اشاره کردیم - محبان خداوند را یا به نور عقل، یا بنور قلب و یا بنور فطرت به شهود می‌گیرند؛ از اینرو دائماً خود را در پیشگاه او می‌یابند، بلکه بالاتر از آن تمامی پهنه هستی را در محضر او - جلّ و علا! - می‌انگارند. حال بر این اساس چگونه می‌توانند به عصیان آنکس که خود را در محضر او می‌یابند، بپردازند؟!.

حال هراندازه محبت در قلب کسی فزونی پذیرد، این اعتقاد نیز فزونی می‌یابد؛ گونه‌ای که سرانجام به مرتبه عصمت از خطاها دست می‌یابد. سخن مشهور در میان دانشمندان که «عصمت یکی از مراتب علم است»، اشاره به همین مطلب دارد؛ چه منظور اینان از این سخن، آنست که عصمت یکی از درجات حقّ الیقین است، که چون کسی بدان دست یافت به یقین کامل رسیده حضرت حق را در تمامی لحظات ناظر بر پهنه گیتی می‌داند؛ از اینرو گرد هیچ گناهی نمی‌گردد و زنگار هیچ خطائی را بر قلب خود نمی‌نشانند.

کوتاه سخن آنکه محبت الهی هرچند در مراتب ضعیف خود باشد، باز آدمی را از گناه باز می‌دارد. در این رابطه دو بیت زیبا به امام صادق منسوب شده است؛ ما با

۱. البقرة، ۲۵۷.

نقل این دو بیت این مبحث را به پایان می‌بریم:

تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۱

«خداوند را نافرمانی می‌کنی در حالی که خود را محبّ او می‌دانی، این امری محال و کاری بی‌سابقه است!»

اگر دوستی و عشق تو راست و صادق بود بدون تردید او را اطاعت می‌کردی، چه هر محبّی مطیع محبوب خود است.»

این مبحث سخت درازدامن است، چه فوائد این نعمت و یثرة الهی بسیار است، بگونه‌ای که نمی‌توان آن را به تقریر کشید. فراوانی نگاشته‌های عارفان و شاعران متأله در این زمینه، خود مدرکی است که می‌تواند مشتاقان اینگونه مباحث را یاری رساند؛ ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم و از اهل دل اعتذار می‌جوئیم، چه پرندۀ روح در مرغزاری به پرواز درآمد که تنها ویژه آنان است و بس.

با این همه، به گمان من بهترین سخن در این زمینه همان سخنانی است که از اهل عصمت کبری صادر شده است؛ از اینرو به روشنی می‌توان مفاتیح الجنان را کتاب حُبّ الهی خواند، و دعا‌های کامل، عرفه و مناجات شعبانیه را بی‌نیاز کننده سالکان از تمامی کتب دانست؛ چه گزیده معرفت و معارف الهی در این ادعیه به خوبی به نمایش گذارده شده است. از اینرو تمامی سالکان کمال را توصیه می‌کنیم، که مداومت بر ادعیه منقول از اهل بیت را پیشۀ خود و وجهۀ همّت خود سازند؛ چه این ادعیه و سخنان چشمه‌ای گوارا برای همه تشنگان، و خوانی گسترده برای همه گرسنگان است.

ما این فصل را با ذکر شماری از احادیث مربوط به محبت به پایان می‌بریم، تا گوه‌ری باشد که گوهر شناسان بدان فخر فروشند، و در لطفش متحیر مانند!

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۵.

چند روایت درباره حب خداوند

[۹۲۶] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ، وَاحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -، وَاحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند را بخاطر نعمتهائی که بهره شما می سازد دوست بدارید، و مرا بخاطر دوستی خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - دوست بدارید، و خاندانم را بخاطر دوستی من دوست بدارید».

[۹۲۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «كَانَ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا بَنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي، أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوةَ حَبِيبِهِ؟ هَا أَنَا ذَا يَا بَنَ عِمْرَانَ مُطَّلِعٌ عَلَى أَحْبَائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ مِثَلْتُ عَقُوبَتِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ، يَخَاطِبُونِي عَنِ الْمَشَاهِدَةِ وَيَكَلِّمُونِي عَنِ الْحُضُورِ، يَا بَنَ عِمْرَانَ! هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ وَ ادْعُنِي فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيباً مُجِيباً»^۲؛

امام صادق فرمودند: «در شمار سخنانی که خداوند با موسی بن عمران به آرامی گفتگو کرد، آن بود که فرمود: ای فرزند عمران! هرکس گمان کند که مرا دوست دارد اما چون شب فرارسد خوابیده و از من غافل می شود، دروغ گفته است؛ آیا نه چنان است که هر عاشقی دوست دارد با معشوق خود خلوت گزیند! ای موسی! من اینگونه بر دل‌های دوستدارانم آگاهم، که چون شب فرارسد چشמהایشان از قلبشان گشته بسوی من متوجه

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۴.

می شود و عذاب من در مقابل آنان به نمایش در می آید، آنان بر اساس مشاهده و حضور در محضر من با من به سخن و مکالمه می پردازند. ای موسی! از قلب خود خشوع و از بدن خود خضوع و از چشم خود اشک در تاریکی شب را نصیب من گردان، تا مرا نزدیک به خود و پاسخ دهنده به خود بیابی.»

[۹۲۸] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «مَا أَحَبَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِنْ عَصَاءٍ، ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ:

تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ»^۱

امام صادق فرمودند: «دوست نمی دارد خداوند - عز و جل! - را، آنکس که به عصیان و مخالفت با او می پردازد؛ آنگاه این شعر را به عنوان دلیل سخن خود قرائت فرمودند: خداوند را معصیت می نمائی در حالی که دوستی او را اظهار می کنی، قسم به جان خودم این در میان کارها سخت بی سابقه است!»

اگر حب و دوستی تو صادقانه بود هر آینه تنها اطاعتش می نمودی، چرا که عاشق مطیع معشوق خود است!».

[۹۲۹] فِي الزُّبُورِ: «يَا دَاوُدُ! اسْمَعْ مِنِّي مَا أَقُولُ: ... مَنْ أَتَانِي وَ هُوَ يُحِبُّنِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ»^۲؛

در زبور آمده است: «ای داود! آنچه می گویم را بشنو: ... هرکس به پیشگاه من آید در حالی که مرا دوست می دارد، او را به بهشت وارد می کنم.»

[۹۳۰] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْلَمْ مَا لِلَّهِ عِنْدَهُ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «هرکس می خواهد بداند نزد خداوند چگونه است، باید ببیند خداوند نزد او چگونه است.»

[۹۳۱] قَالَ الصَّادِقُ : «إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: فَطَبَقَةُ يَعْبُدُونَهُ

۱. أمالی الصدوق: ۵۷۸، حدیث ۷۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۸.

رَغْبَةً إِلَى ثَوَابِهِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْحَرَصَاءِ، وَهُوَ الطَّمَعُ؛ وَآخِرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَهِيَ الرَّهْبَةُ؛ وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ، وَهُوَ الْأَمْنُ، لَقَوْلِهِ - تَعَالَى! -: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾؛ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾. فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - كَانَ مِنَ الْآمِنِينَ^۱؛

امام صادق فرمودند: مردمان خداوند را به سه گونه به عبادت می گیرند: یک گروه او را به خاطر میل و رغبت در ثوابش عبادت می کنند، این عبادت گروه حریصان است و این حالت حالت طمع می باشد؛ و گروهی دیگر او را از ترس آتش عبادت می کنند، این عبادت بردگان است و این حالت حالت ترس است؛ اما من او را بخاطر دوست داشتنش عبادت می کنم، این عبادت بزرگواران است و این حالت، حالت امنیت است، چه او خود می فرماید: «و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند»؛ «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد». هرکس خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - را دوست بدارد خداوند او را دوست خواهد داشت، و هرکس که خداوند دوستش بدارد در شمار ایمنان خواهد بود».

[۹۳۲] عَنْ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى نَجِيِّهِ مُوسَى: أَحِبِّنِي وَحَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي، قَالَ: يَا رَبِّ! هَذَا أَحِبُّكَ فَكَيْفَ أُحِبُّكَ إِلَى خَلْقِكَ؟ قَالَ: أَذْكُرْ لَهُمْ نِعْمَائِي عَلَيْهِمْ، وَبَلَايِي عَنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ أَوْ لَا يَعْرِفُونَ مِنِّي إِلَّا كُلَّ الْخَيْرِ»^۲؛ پیامبر اکرم فرمودند: خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - به همرازش موسی وحی فرستاد که: مرا دوست بدار و مردم را دوستدار من گردان. موسی گفت: پروردگارا! تو را دوست می دارم اما چگونه مردم را دوستدار تو سازم؟ خطاب شد: نعمتهای من بر آنان را نزدشان یاد کن و نیز بلاهای مرا، چه آنان یاد نمی کنند یا نمی شناسند از من مگر نیکی ها را».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۸.

[۹۳۳] قَالَ النَّبِيُّ : قَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- لِدَاوُدَ : أَحْبَبْنِي وَحَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي! قَالَ: يَا رَبِّ! نَعَمْ أَنَا أُحِبُّكَ فَكَيْفَ أُحِبُّكَ إِلَى خَلْقِكَ؟ قَالَ: أَذْكُرُ أَيَادِيَّ عِنْدَهُمْ، فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ ذَلِكَ لَهُمْ أَحْبُونِي^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند به داود فرمود: مرا دوست بدار و مردم را دوستدار من گردان. گفت: پروردگارا! آری من تو را دوست می دارم، اما چگونه مردم را دوستدار تو گردانم؟ خطاب فرمود: نعمتهای مرا نزد آنان یاد کن، چه چون تو نعمتهای مرا برای آنان یاد کنی مرا دوست خواهند داشت».

[۹۳۴] قَالَ الصَّادِقُ : «لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَآبِيهِ وَأُمِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هیچکس ایمان خالص به خداوند پیدا نمی کند، تا آنگاه که خداوند نزد او از خودش و پدرش و مادرش و فرزندانش و خانواده اش و مالش و از تمامی مردم، محبوب تر باشد».

[۹۳۵] قَالَ عَلِيٌّ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ، فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنْزِلَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ چ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ خُيِّرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَأَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا، فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ، وَ مَنْ اخْتَارَ أَمْرَ الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَنْزِلَةَ لِلَّهِ عِنْدَهُ»؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «هرکس می خواهد که بداند جایگاه و منزلتش نزد خداوند چگونه است، باید بنگرد که منزلت خداوند نزد او چگونه است، چه هرکس که در میان دو مطلب از دنیا و آخرت مخیر شد و امر آخرت را بر امر دنیا ترجیح داد، این همان کسی است که خداوند را دوست می دارد؛ و هرکس که امر دنیا را بر آخرت برگزید، این همان کسی است که خداوند متعال نزد او رتبههای ندارد».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴.

[۹۳۶] و قَالَ الصَّادِقُ : «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «قلب حرم خداوند است، در حرم خدا غیر خدا را منزل

مده».

[۹۳۷] رُوِيَ أَنَّ مُوسَى قَالَ: «يَا رَبِّ! أَخْبِرْنِي عَنْ آيَةِ رِضَاكَ عَنْ عَبْدِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ -

تعالی! - إِلَيْهِ: إِذَا رَأَيْتَ نَفْسَكَ تُحِبُّ الْمَسَاكِينَ وَ تُبْغِضُ الْجَبَّارِينَ فَذَلِكَ آيَةُ رِضَائِي»^۲؛

روایت شده که موسی گفت: پروردگارا! مرا از نشانه رضایت خود از بندهات آگاه

گردان، خداوند نیز به او وحی فرمود: وقتی خود را چنین یافتی که مسکینان را دوست

می‌داری و جباران و ستمکاران را مبغوض و ناخوش، این نشانه رضایت من است».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۶.

فصل سی‌ام

فضیلت سی‌ام: وفاء

رذیلت سی و یکم: ناسپاسی

فضیلت سی و دوم: سپاسگذاری

فضیلت سی و یکم:

وفاء

وفاء ملکه‌ای است که نعمتهای خداوند یادیگران را به صاحب خود یادآوری می‌کند؛ تا آن نعمتها را - از هرکس باشد - هیچگاه فراموش ننماید. وفاداری را مصادیق گوناگونی است، که در اینجا به اختصار به ذکر آنها می‌پردازیم. پیش از ورود به اصل مبحث، متذکر می‌شویم که هرچند پیش از این، صفحاتی چند را به این مبحث اختصاص داده بودیم، اما باز هم در اینجا این مبحث را می‌گشائیم، تا فوایدی دیگر از آن را عرضه داریم.

مراتب و مصادیق وفاداری

۱. مرتبه نخست

یکی از مصداقهای وفا، آنست که آدمی نعمتهای پیشین را به یاد آورد، و حضرت حق را بر آن نعمتها سپاس گوید؛ و چنانچه آن نعمتها از جانب کسی جز از حضرت حق است، در حدّ توان خود به سپاس او بپردازد. این مطلب شامل خود فرد صاحب نعمت حتّی پس از مرگ او، فرزندان او و خانواده‌اش نیز می‌شود.

این مرتبه، مصداق مشهور وفاداری است که در مقابل آن، بی‌وفائی قرار دارد. بی‌وفائی عبارت از آنست که انسان نعمت کسی را فراموش کند، و از اینرو نه او را سپاس گوید و نه در حدّ توان خود حتّی در زمان حیات او نعمت او را مقابله به مثل نماید. ردیلت بی‌وفائی،

بسیاری از اوقات در بسیاری از مردمان دیده می‌شود؛ بویژه در آنان که ریاستی، ثروتی، علمی و یا چیزی دیگر که موجب فخر و مباهات آنان است، بدست آورده‌اند. حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا غَافِلٌ ۚ إِنَّهُ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ۚ﴾^۱: «حقا که آدمی نافرمانی می‌کند * هر گاه که خویشتن را بی‌نیاز ببیند».

شاهد بر درستی این سخن، روش عموم مردم - جز از اندکی انگشت شمار از آنان - است، که حتی نسبت به نزدیکان و خویشان خود - همچون پدر و مادر و زن و شوهر - نیز وفاداری ندارند.

این مطلب، در برخی از خانواده‌ها دیده می‌شود، که مرد و همسرش آنچنان نسبت به هم بی‌وفا می‌گردند، که زن مرگ شوهر را از خدا می‌طلبد، و شوهر مرگ زن را!؛ همانگونه که این بی‌وفائی را در حق او - جلّ و علا! - نیز روا می‌دارند:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۲: «خدا را آن چنان که درخور اوست نشناخته‌اند»؛

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾^۳: «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است».

۲. مرتبه دوم

مرتبه دیگر وفاداری، آنست که آدمی نه تنها نعمت صاحبان نعمت را فراموش نکند، که هم در مقابل خالق و هم در مقابل مخلوق به سپاسگذاری از این نعمتها برخیزد؛ و تا آنجا که در توان دارد بکوشد تا صاحبان نعمت را از خود راضی سازد. این چنین کس هم به شکرگذاری پرداخته، و هم وفاداری کرده؛ از اینرو دو فضیلت بزرگ را در خود جمع آورده است.

در مقابل این مرتبه اما، ناسپاسی قرار دارد، که بر اساس آن انسان نه تنها به شکرگذاری

۱. العلق، ۶ - ۷.

۲. الأنعام، ۹۱ و الزمر، ۶۷.

۳. عبس، ۱۷.

از صاحب نعمت برنخواهد خواست، که در حقّ او فریب نیز به کار می‌برد، و در نظر دیگران آن نعمت را پوچ و بی‌ارزش می‌نماید. پس از این به تفصیل در این رابطه سخن خواهیم داشت.

وفاداری در این معنا نیز بسیار اندک است، هرچند بیشتر از مورد نخست به چشم می‌آید؛ چه انسان نه تنها اهل کفران نعمت، است که کفران را با ظلم و فریب همراه می‌نماید:

﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^۱: «ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی هیچ کاری نکردند»؛
 ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۲: «و اگر خواهید که نعمتهایش را شمار کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است»

بسیار دیده می‌شود که مردم از نعمتهائی استفاده می‌کنند، اما صاحب آن نعمتها را بر اعطاء آن گذشته از آنکه مقابله به مثل نمی‌نمایند، که حتّی در زبان نیز سپاس نمی‌گویند؛ بدتر آنکه به صاحبان نعمت بدی نیز روا می‌دارند.

اینان نزد اهل دل از سگ نیز پست‌تر می‌باشند؛ بر همین اساس گفته شده است که: آنکسی کو نمکی خورد و نمکدان بشکست

نزد رندان بتوان گفت که سگ بهتر از اوست

۳. مرتبه سوّم

مرتبه‌ای دیگر از وفاداری، آنست که انسان دائماً نعمتها را به خود یادآوری کند، تا بر پیمان خویش وفادار ماند و آن را فراموش نکرده بمقتضای آن عمل کند. در مقابل این مرتبه، شکستن عهد و پیمان قرار دارد. حضرت حق در اشاره به این مرتبه فرموده است: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۳: «و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد».

۱. الإسراء، ۸۹.

۲. ابراهیم، ۳۴.

۳. الإسراء، ۳۴.

این مصداق وفاداری نیز در میان مردم بسیار اندک است، بویژه در رابطه میان مردم و خدا بسیار اندک تر به چشم می آید؛ او - جَلَّ و علا! - خود می فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱: «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟».

عموم مردم بجز آنان که به فضائل اخلاقی دست یافته اند، پیمانه‌های خود را می شکنند و بر عهد خود وفاداری نمی نمایند. نمونه را به شکستن عهد مردم بعد از وفات پیامبر اکرم اشاره می کنیم؛ آنان با وجود تمامی نعمتهائی که خداوند و پیامبرش بر آنان ارزانی داشته بودند، چون با رحلت ایشان مواجه شدند تمامی عهدهای خود را به یکسو نهادند، و پیمان خویش با خدا و رسول را شکستند و سر در پی کار خویش نهادند! بخشی از این مطلب را در خطبه مشهور حضرت زهرا با بیان رسای ایشان می توان دید.^۲



تمامی مراتب این فضیلت بزرگ، سِرِّی از اسرار خداوند و هدیه‌ای از هدایای اوست، که تنها انگشت شماری از خاصان درگاه او بدان دست می یابند؛ چه این فضیلت با فضائل بسیار دیگری همراه بوده از آن جدا نخواهد شد، از اینرو خداوند چون این هدیه را به کسی ببخشد، در حقیقت فضائل بسیاری را به او هدیت کرده است؛ فضائلی همچون دوستی، محبت، رحمت، رضا، تسلیم، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای او، صبر در راه خدا، اخلاص، تواضع و صفات شایسته بسیار دیگر؛ همانگونه که فضیلت وفاداری از بسیاری از رذائل اخلاقی نیز جلوگیری می نماید، رذائلی همچون سنگدلی، تکبر، خشم و

اهل دل اما این فضیلت را برتر از دیگر فضائل می دانند، چه آنان انسانگونه زیستن را

۱. یس، ۶۰.

۲. کشف الغمّة، ج ۲ ص ۱۱۱.

در گرو این فضیلت می‌دانند؛ از اینرو هرکس از وفاء برخوردار نیست را با انسانیت بی‌ارتباط می‌شمارند، و او را به درندگان شبیه‌تر از انسان می‌انگارند!

وفاء کلمه‌ای درخشان است، بگونه‌ای که گویا نور و لطافت و زیبایی آن را سراسر در خود فروپیچیده است؛ از همین روست که شنیدن این کلمه در قلب انسان شادمانی‌ای خاص پدید می‌آورد؛ گذشته از آنکه عمل به آن و شنیدن اخبار عاملان به آن، انسان را به شادمانی و طرب درمی‌آورد.

من بارها شنیده‌ام که سگ و هُدهُد سخت وفادارند، از اینرو در میان همه حیوانات این دو حیوان را به شدت دوست می‌دارم.

جاحظ گوید: «هُدهُد وفادار است و مهربان، چه اگر هُدهُد مذکری همسر خود را گم کند، نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌آشامد و نه به کاری مشغول می‌شود. او فقط ناله می‌کند تا همسرش به سویش بازگردد؛ اما اگر همسرش به علتی کشته شود، بعد از آن هرگز با هُدهُد ماده دیگری جفت‌گیری نمی‌کند، و تمام عمر بر او نوحه سر می‌دهد. او هرگز چیزی نمی‌خورد تا مشرف به مرگ شود، در این حال تنها غذائی اندک که مانع از مرگ او شود خواهد خورد، تا بتواند نوحه گری خود را ادامه دهد؛ و زان پس باز تا به مرگ مشرف نشود چیزی نخواهد خورد!»^۱.

از همین رو در خبری، آیه شریفه ﴿قَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ * لُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ^۲: «و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم، آیا از غایب‌شدگان است؟ * به سخت‌ترین وجهی عذابش می‌کنم یا سرش را می‌برم، مگر آنکه برای من دلیلی روشن بیاورد»، اینگونه تفسیر شده که حضرت سلیمان می‌خواست میان او و همسرش جدائی افکند.

وفاء سگ نیز سخت مشهور است، بگونه‌ای که عرب و عجم در نظم و نثر به آن مثال

۱. بحار الأنوار، ج ۶۱ ص ۲۸۸.

۲. التَّحْلِ، ۲۰ - ۲۱.

زده‌اند. شیخ سعدی نیز با توجّه به همین مطلب سروده است:

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
و گر عمری نوازی سفته‌ای را به کمتر چیزی آید با تو در جنگ

حکایات بسیاری از زمانهای قدیم درباره وفاداری سگ در کتب عربی و فارسی نقل شده است. دمیری در کتاب حیات الحیوان یکی از این حکایتها را اینگونه آورده است: «سلطانی روزی رو به گردشگاهی نهاد تا به تفریح پردازد. این سلطان را سگی بود که چون آشپز سلطان غذای او را آماده می‌کرد، ماری را دید که از ظرف غذای سلطان چیزی می‌آشامد. پس از آن چون سلطان به سراپرده خود بازگشت و دستور داد تا غذای او را آماده سازند، همان ظرف را در مقابل او نهادند. سگ اما هر لحظه سلطان را از خوردن غذا باز می‌داشت، و چون شدّت میل او به غذا را دید سرانجام خود مقداری از آن غذا را ربود، و لحظاتی بعد در مقابل چشم سلطان به خاک افتاد و مُرد!». بدین ترتیب سلطان دریافت که آن سگ خود را فدای اربابش نموده تا او از آن غذای مسموم نخورد^۱.

نیز در شمار اینگونه حکایات، آورده‌اند که یکی از بزرگان عرب همنشینانی داشت، که با آنان به تفریح می‌پرداخت. روزی او به همراه یارانش به صحرا رفت، در این میان اما یکی از آنان او را همراهی نکرد، و چون او دور شد بر همسر آن بزرگ وارد شده با او خورد و آشامید و به گناه مشغول شد. در این حال سگ آن بزرگ به آندو حمله کرد و هر دو را کشت. آن مرد چون بازگشت و داستان را دریافت متعجبانه سرود:

فَيَا عَجَبًا لِلْخِلِّ يَهْتِكُ حُرْمَتِي وَ يَا عَجَبًا لِلْكَلْبِ كَيْفَ يَصُونُ^۲!

«چه بسیار تعجب آور است که دوست حرمت مرا می‌شکند، و چه بسیار تعجب آور است که سگ آن حرمت را نگاه می‌دارد!».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۲ ص ۵۸.

۲ - بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۵۸، نقلًا عن الدّمیری.

نمونه این داستانها برای حیوانات بسیار نقل شده است. در میان انسانها نیز گاه نمونه‌هایی عجیب از وفاداری به چشم می‌آید، که آدمی از چگونگی آن به تعجب و لذت فرو می‌شود. به این دو داستان زیبا که پیش از این نیز آن را حکایت نموده‌ایم، بنگرید:

حکایت نخست

مردی ثروتمند که همسری بس زیبا داشت، به فقری شدید مبتلا شد. همسر او بر فقر شوهر خویش صابر بود، و نسبت به او سخت وفادار. در آن ایام، مروان بن حکم از جانب معاویه فرماندار کوفه بود. او از سوئی خبر فقر آن مرد، و از سوئی دیگر خبر زیبایی همسرش را شنیده در آن زن طمع بسته بود. از اینرو، آن مرد را به زندان انداخت، همسرش را ناخواسته مطلقه و او را علیرغم میلش به منزل خویش وارد ساخت. آن مرد شکایت مروان را به معاویه برد؛ معاویه نیز آن زن و شوهر را به نزد خویش خواند تا درباره آنان حکم کند، اما خود در دام زیبایی آن زن افتاد و دل به عشق او بست. از اینرو حيله‌ای اندیشید تا آن زن را به چنگ آورد. از آنرو آن زن را مخیر ساخت تا میان معاویه، مروان و همسر خود، یکی را برگزیند. آن زن امانیم‌نگاهی نیز به حشمت خلیفه و جلال فرماندار نکرد، و تنها شوی خود را برگزید و گفت: «یک تار مو از شوهر فقیرم، برای من بهتر از شما دونفر و تمامی ثروت شماست!». آندو از وفای او سخت متعجب شدند، و معاویه فرمان داد که به خانه شوهرش بازگردد.

آن زن - که خداوند او و شوهرش را مورد رحمت خویش قرار دهد -، سرمشق خوبی برای تمامی انسانها است، که از وفای او درس بیاموزند.

حکایت دوم

یکی از دختران فتحعلیشاه قاجار، اراده کرد که به یکی از مشاهد مشرفه عراق رفته در

آنجا سکونت گیرد. از اینرو خود کسی را نزد عالم بزرگ سید ابراهیم قزوینی فرستاد، و از او درخواست نمود که به همسریش درآید. سید اما این درخواست را رد نمود، و چنین استدلال کرد که همشآن دختر سلطان نمی‌باشد. آن دختر اما بر این مطلب اصرار ورزید، و پیمان نهاد که تمامی امور منزل سید را به عهده گیرد و از او هیچ چیزی طلب ننماید. سید اما هرچه بر اصرار آن دختر افزوده می‌شد، بر انکار خویش می‌افزود؛ و سرانجام علت امتناع خود از ازدواج با دختر سلطان را چنین توضیح داد که: مرا همسری است که در سختی و آسانی همراه من بوده، او در دوران تحصیل من، در سفر و در حضر، و به هنگام فقر و ناتوانی مالی من، همواره همراه من بوده است، از اینرو اجر همراهی او را با برگزیدن زنی دیگر نخواهم داد - که با وجود زن دیگر، زندگی برای همسر تلخ گردد -؛ چه این نه وفاداری که بی‌وفائی خواهد بود!

بدون تردید این دو داستان، می‌توانند همچون الگوئی شایسته در مقابل همه کسانی قرار گیرد که می‌خواهند به فضائل مربوط به تدبیر منزل - که در شمار اجزاء حکمت عملی قرار دارد -، دست یابند؛ و از همین روست که ازدواج در شمار مصادیق این آیه شریفه قرار دارد که: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»^۱: «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد».

* * *

مراتب فضیلت وفاداری

این فضیلت والا را مراتبی است، که همچون دیگر فضائل از سویه ضعیف به سویه شدت رو

۱. الزُّوم، ۲۱.

می‌نهد. در اینجا به مهمترین این مراتب اشاره می‌نمائیم.

۱. مرتبه نخست

نخستین مرتبه این فضیلت، آنست که آدمی به تبعیت از صاحب نعمت برخیزد و با او مخالفت نکند؛ او را راضی نماید و در حدّ توان خود به خدمت او کمر بندد. این مرتبه خود ضعیف‌ترین مراتب این فضیلت بزرگ است، با این حال باز در میان مردم نایاب است، و بسختی می‌توان کسی را به عنوان مصداق آن یافت. حضرت حق در اشاره به این فضیلت و اندک‌یابی آن می‌فرماید:

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱: «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند»؛

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۲: «خدا را آن چنان که درخور اوست نشناخته‌اند»؛

﴿وَمَا وَجَدْنَا لَكَثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾^۳: «در بیشترینشان وفای به عهد نیافتیم و بیشترین را جز نافرمانان ندیدیم».

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم این فضیلت، آنست که آدمی از آنچه صاحب نعمت آن را ناخوش می‌دارد اجتناب کرده، خود را به آن نیالاید. در این مقام انسان می‌باید حتی از آنچه احتمال می‌دهد که مورد ناخشنودی مولی است گریز کرده، در مقابل به آنچه او را خشنود می‌سازد اهتمام ورزد؛ و در یک سخن خود را از سخط و نافرمانی و نارضائی او نجات دهد. این آنچه‌ای است که حضرت حق مردمان و بویژه خواصّ آنان را به آن خوانده و بدان فرمان داده است. سرّ سرزنی که در قرآن کریم نسبت به حضرت آدم رفته است نیز، در همین

۱. سبأ، ۱۳.

۲. الأنعام، ۹۱ و الزمر، ۶۷.

۳. الأعراف، ۱۰۲.

مطلب قابل جستجوست: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا^۱»؛ «و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم».

۳. مرتبه سوّم

مرتبه سوّم این فضیلت، که شدیدترین مراتب آنست، آنست که انسان جان خود را فدای مولی کند و به این عمل فخر نماید، چه او خود را در مقابل مولای صاحب نعمت هیچ می‌انگارد، و تمامی هستی را در مقابل او پوچ می‌بیند! در این زمینه بویژه از حضرت سید الشهداء و خواهر بزرگوار ایشان، سخنی آمده است، که عقول خردمندان در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آورد، و به ناتوانی خود از درک چیستی آن اعتراف می‌نماید؛ به این سخن حضرت سید الشهداء بنگرید: [۹۳۸] «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا^۲»؛ «آیا نمی‌نگرید که چگونه حق ترک شده و باطل مورد نهی قرار نمی‌گیرد، تا انسان مؤمن در لقاء پروردگارش رغبتی بی‌تردید یابد؟!».

این مرتبه، در آیات بسیاری از قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته، مؤمنان به دست‌یابی به آن تحریک و ترغیب شده‌اند. نمونه را به این آیه شریفه بنگرید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ^۳»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند».

۱. طه، ۱۱۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۳۸۱.

۳. المائدة، ۵۴.

چند روایت

درباره وفاء

[۹۳۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ، فَمُؤْمِنٌ صَدَقَ بَعْدَ اللَّهِ وَوَفَّى بِشَرِّطِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾، فَذَلِكَ الَّذِي لَا تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ، وَ ذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ؛ وَ مُؤْمِنٌ كَخَامَةِ الزَّرْعِ تَعْوِجُ أحياناً وَ تَقُومُ أحياناً، فَذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ أَهْوَالُ الْآخِرَةِ، وَ ذَلِكَ مِمَّنْ يُشْفَعُ لَهُ وَ لَا يُشْفَعُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «مؤمن بر دو نوع است: یکی مؤمنی که به عهد خداوند عمل کرده و بشرط او وفا نموده، این مصداق آیه شریفه است که: «مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند». این مؤمن کسی است که نه سختیهای دنیا و نه سختیهای آخرت را نخواهد آزمود، او از کسانی است که خود شفاعت می کنند و برایشان شفاعت نمی شود؛ و دومی مؤمنی است که همچون گیاه کشتزار است، که گاه کج می رود و گاه راست می رود، او در شمار کسانی است که هم سختیهای دنیا و هم سختیهای آخرت را خواهند کشید، و از کسانی است که برایشان شفاعت می شود اما خود کسی را شفاعت نمی کنند».

[۹۴۰] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّ لَأَهْلِ الدِّينِ عِلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا، صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءُ بِالْعَهْدِ وَ صَلََةُ الْأَرْحَامِ ...»^۲؛

امیرمؤمنان فرمودند: «دینداران را علاماتی است که بدان شناخته می شوند: راستگوئی، امانت داری، وفاء به پیمان و ارتباط با خویشان و نزدیکان ... در این شمار است».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۴۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۳۹.

[۹۴۱] عن أبي عبد الله : «ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَ بُرُّ الْوَالِدَيْنِ بِرَّيْنِ كَأَنَّا أَوْ فَاجِرَيْنِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «سه چیز است که هیچکس در انجام ندادنش عذری ندارد: یکی بازگردانیدن امانت به صاحبش، خواه نیکوکار باشد یا بدکار؛ و دیگری وفاء به پیمان، خواه بانیکوکار پیمان بسته باشد یا با بدکار؛ و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا بدکار».

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۱۳۲.

رذیلت سی و یکم:

ناسپاسی

ناسپاسی، ملکه فراموشی نعمتهاست، بگونه‌ای که ناسپاس نه از نعمت یاد می‌کند و نه به یاد صاحب نعمت می‌افتد؛ در این زمینه فرقی نمی‌کند که این نعمت از جانب حضرت حق باشد، و یا از جانب دیگر کسانی که نعمتی بر او روا داشته‌اند. راغب اصفهانی در کتاب «مفردات الفاظ القرآن الکریم» گوید: «انکار نعمت و کفران آن، پوشانیدن نعمت است بوسیله ترک شکر و سپاس آن».

ناسپاسی، رذیلتی بزرگ است که زیانکاری دو جهان را در پی خواهد داشت؛ حضرت حق در این رابطه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۱: «و ابراهیم گفت: ای پروردگار من، این شهر را جای امنی گردان و از مردمش آنان را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از هر ثمره روزی ساز. گفت: هر کس که کافر شد او را اندک برخورداری دهم، سپس به عذاب آتش دچارش گردانم، که بد سرانجامی است»؛
﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «خدا قریه‌ای را مثل

۱. البقرة، ۱۲۶.

۲. التحل، ۱۱۲.

می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت؛

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱: «اگر مرا سپاس گوید، بر

نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است»؛

﴿قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ

فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾^۲: «گفت: این بخشش پروردگار من است، تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا کافر نعمت. پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است و هر که کفران

ورزد پروردگار من بی‌نیاز و کریم است»؛

﴿وَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾^۳: «و نه از عذابشان کاسته گردد.

ناسپاسان را چنین کیفر می‌دهیم»؛

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾^۴: «و اگر به خاطر کارهایی

که کرده است ناروایی بدو رسد ناسپاسی می‌کند».

آیات و روایاتی که آدمی را به سپاسگذاری از صاحبان نعمت فرامی‌خواند و از کفران

نعمت باز می‌دارد، به فراوانی در قرآن کریم آمده، تا انسانها را به تدبّر در آن و پذیرشش

فراخواند. اما سخت جای تأسف است که انسان بهره‌ای از کفران نعمت را در ذات خود

نهفته دارد، و از اینرو به خودی خود به ناسپاسی می‌پردازد، جز آنکه دست عنایت

حضرت حق دامن او را بگیرد و از وادی این رذیلت اخلاقی نجاتش بخشد:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۵: «مرگ بر آدمی باد که چه ناسپاس است»؛

۱. ابراهیم، ۷.

۲. النمل، ۴۰.

۳. فاطر، ۳۶.

۴. الشّوری، ۴۸.

۵. عبس، ۱۷.

﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^۱: «ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی نکردند»؛
﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ﴾^۲: «و آدمی ناسپاس است»؛
﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾^۳: «آدمی به آشکارا ناسپاس است»؛
﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۴: «آدمی ستمکار و کافر نعمت است».

* * *

اکنون توجّه خواننده ارجمند را به این نکته جلب می‌نمائیم، که کفران نعمت نیز همچون دو فضیلتی که در مقابلش قرار دارد - یعنی وفاداری و شکرگذاری -، به اقسامی چند تقسیم می‌شود. ما در اینجا به مهمترین اقسام آن اشاره می‌کنیم.

انواع کفران نعمت

۱. نوع اوّل

اوّلین نوع کفران نعمت، آنست که بوسیله ترک شکرگذاری، نعمت را پوشانیده به انکار آن برخیزند. راغب اصفهانی، همانگونه که گذشت -، در کتاب «مفردات الفاظ القرآن الکریم»، همین نوع را به عنوان تفسیر کفران نعمت ذکر کرده درباره آن سخن گفته است. این نوع در واقع در مقابل شکرگذاری - که پس از این تفصیل آن خواهد آمد -، قرار دارد؛ چه شکرگذاری آنست که انسان بوسیله اظهار سپاس - در مراتب قلبی، گفتاری و عملی - به اظهار خودِ نعمت بپردازد. بسیاری از آیات قرآن کریم و نیز روایات ما، دلالت می‌نماید که کفران نعمت موجب از بین رفتن آن، و حتّی تبدیل شدنش به نغمت و عذاب می‌گردد.

۱. الإسراء، ۸۹.

۲. الحجّ، ۶۶.

۳. الزّخرف، ۱۵.

۴. ابراهیم، ۳۴.

در این میان ناسپاسی از نعمتهای بزرگ الهی، و موجب ورود به دوزخ نیز شده در این حال نعمت به بالاترین حدّ خود خواهد رسید.

۲. نوع دوّم

دوّمین نوع از کفران نعمت، آنست که آدمی نعمت را فراموش کند. این نوع جفاء / حق ناشناسی نامیده شده در این دنیا دامنگیر آدمی می شود، و در آخرت موجب عذاب او خواهد بود. اهل دل جفاکاران و حق ناشناسان را از انسانیت بی بهره دانسته آنان را از چهارپایان نیز پست تر می شمارند! اینان در این نامگذاری بسیار بصواب رفته اند، چه جفاء باطلی است که چون ریشه ندارد ثباتی نخواهد داشت؛ پاره خاری که بر دریای خروشان می رود، و نیز کفی که بر سر آب نمودار می شود و لحظه ای بعد از میان خواهد رفت، جفاء خوانده می شود. این صفت اخلاقی نیز همینگونه بوده صاحب خود را نیز به آفت بی ثباتی و در نتیجه بی ارزشی دچار خواهد ساخت. حضرت حق در اشاره به این ردیلت اخلاقی می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱: «از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند»؛

﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲: «خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند»؛

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۳:

۱. الحشر، ۱۹.

۲. التوبة، ۶۷.

۳. طه، ۱۲۴ - ۱۲۶.

«و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم * گوید: هم چنان که تو آیات ما را فراموش می‌کردی، امروز خود فراموش گشته‌ای * اینچنین اسرافکاران و کسانی را که به آیات پروردگارشان ایمان نمی‌آورند جزا می‌دهیم. هر آینه عذاب آخرت سخت‌تر و پایدارتر است»؛

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱: «برای آنان که دعوت پروردگارشان را پذیرفتند پاداش نیکویی است. و کسانی که دعوت او را نپذیرفته‌اند، اگر هر آنچه را که بر روی زمین است و همانند آن را داشته باشند، آن را فدا دهند. آنان به سختی بازخواست خواهند شد و مکانشان جهنم است و بد جایگاهی است».

نمونه این آیات - که بوضوح دلالت می‌نمایند فراموش کردن نعمتها انسان را همچون خاشاک بی‌ارزش کرده، و موجب می‌شود تا خداوند او را فراموش نموده به خویشتن واگذارد -، در قرآن کریم بسیار وارد شده است؛ از اینرو به خوبی روشن است که اینچنین کس، لحظه به لحظه از مرتبه خود سقوط کرده، بلکه دائماً در هبوط بسر می‌برد؛ بگونه‌ای که اگر تمامی کره زمین و دارائی آن - و بلکه دوچندان آن را! - بپردازد تا از چنین سقوط و هبوطی جلوگیری نماید، قادر بر جبران آن نخواهد بود - نعوذ بالله منه! - .

* * *

مراتب جفای در حق حضرت حق

این جفا را نیز مراتبی است. ما در اینجا به برخی از این مراتب اشاره می‌کنیم.

مرتبه اول

مرتبه نخست این رذیلت اخلاقی، مرتبه مخصوص عموم مردم است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که این مرتبه در میان مردم رائج بوده بشدت متداول است. این مرتبه مخالفت با خداوند متعال در اوامر و نواهی اوست، از یاد بردن نعمتهای او، و آنکه تمامی عالم در محضر او می‌باشد؛ از اینرو عموم مردم در محضر او - جلّ و علا! - به معصیت او می‌پردازند و در مقابل او نافرمانیش می‌کنند.

این آیات به همین مرتبه از جفا / فراموش کردن نعمتهای او، اشاره می‌کند.

مرتبه دوم

مرتبه دوم این رذیلت، ترک کردن آداب و ویژه محضر الهی و رعایت نکردن ادب مع الله است. این مرتبه را می‌توان ویژه خواص دانست. به این حدیث نبوی بنگرید: [۹۴۲] «قَالَ النَّبِيُّ : يَقُولُ اللَّهُ - تَعَالَى! - : مَنْ أَحَدَّثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ أَحَدَّثَ وَتَوَضَّأَ وَلَمْ يُصَلِّ رَكَعَتَيْنِ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ أَحَدَّثَ وَتَوَضَّأَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَدَعَانِي وَلَمْ أَجِبْهُ فِيمَا سَأَلَنِي مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَدُنْيَاهِ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَلَسْتُ بِرَبِّ جَافٍّ»^۱: «پیامبر اکرم می‌فرماید: حضرت حق می‌فرماید: هرکس وضویش نقض شود و بلافاصله تجدید وضو نکند، به من جفا کرده است؛ و هرکس وضویش نقض شود و تجدید وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد، به من جفا کرده است؛ و هرکس وضویش نقض شود و تجدید وضو کند و دو رکعت نماز گذارد، اما درباره تمامی امور دین و دنیایش که دعا کند اجابتش نکنم، من به او جفا کرده‌ام؛ در حالی که من پروردگار جفا کننده نیستم».

نیر در خبر است که: [۹۴۳] «إِنَّ آدَمَ لَمْ يَكُنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَيَاءً مِنَ اللَّهِ لِمَا فَعَلَهُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱ ص ۲۶۸.

مِنْ ذَنْبِهِ: «حضرت آدم هرگز سرش را به سوی آسمان بلند نمی کرد، چه بخاطر گناهی که انجام داده بود از پروردگار حیا می نمود»؛

به این حدیث نیز بنگرید: [۹۴۴] «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: وَضَعَ الرَّجُلُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى فِي الصَّلَاةِ عَمَلٌ وَ لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَمَلٌ»^۱: «حضرت امام سجاد می فرمایند: نهادن یکی از دو دست بر دیگری در نماز، کار محسوب می شود، حال آنکه در نماز کار وجود ندارد».

استاد ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی می فرمود: یکی از مربیان و معلّمان کودکان حکایت می کرد، که در میان شاگردان من کودکی بود که از نظر ادب و خوش فهم بودن، بر تمامی دانش آموزانم برتری داشت. روزی این کودک اشتباهی انجام داد و مادرش شکایت او را نزد من آورد. من که به او سخت علاقمند بودم، ملامتش کردم و آنگاه از او خواستم که دستش را بلند کند، تا چند ضربه به آرامی بر کف دستش بنوازم، تا زان پس مرتکب چنین اشتباهی نشود. آن کودک اما چنان از من خجالت کشید و دچار حالت حیا شد، که اختیار اندامهایش را از دست داد و دیگر نمی توانست دستش را بلند کند و در مقابل خود بگیرد! مرحوم استاد می فرمود: در اینجا من سخن امام سجاد را به یاد آوردم که: «در نماز کار وجود ندارد»؛ و معنای آن را دریافتم.

امام صادق نیز می فرماید: [۹۴۵] «إِذَا كُنْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالْخُشُوعِ وَالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى! - يَقُولُ: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾»^۲: «چون در نماز باشی خشوع داشته باش و با تمام وجود به نمازت رو کن، چرا که حضرت حق می فرماید: آنان که در نماز خاشعند».

این روایت نیز در این زمینه بسیار قابل تأمل است:

[۹۴۶] وَعَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنِّي رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ فِي

۱. وسائل الشیعة، ج ۴ ص ۲۶۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴ ص ۶۸۴.

الصَّلَاةُ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْ نُ آخَرَ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ»^۱: «ابان بن تغلب گوید: به امام صادق عرض کردم: من خود دیدم که امام سجّاد چون به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد؛ ایشان فرمودند: بخدا قسم حضرت سجّاد آنکسی که در نماز در مقابلش می ایستاد را می شناخت».

نظیر این، در باب آداب نماز بسیار وارد شده است.

مرتبه سّوم

این مرتبه که ضعیفترین مراتب جفاء می باشد، ویژه معصومان امّت خاتم است؛ چه پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان یک لحظه توجّه به غیر ساحت ربوبی را جفاء در حق او - جلّ و علا! - می دانسته اند. ما پیش از این در باب توبه در این رابطه سخن داشتیم، و گفتیم که توجّه ایشان به مرتبه ای غیر از مرتبه ربوبی، برای آنان گناهی بزرگ شمرده می شده است. تضرّع های پی در پی آنان، خوف و خشیتشان و توبه های پیایی ایشان، و نیز گریه های روزان و شبانشان تنها بخاطر همین بوده، که از لحظه ای توجّه به غیر ساحت الهی استغفار جویند.

آری! ترس محبت آمیز آنان از عظمت الهی موجب می شد تا چنین کنند، همانگونه که در عباداتشان به غشوه فرو می شدند. این مطلب را قرآن کریم اینگونه برای حضرت موسی نقل فرموده است: ﴿وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۲: «و موسی بیهوش بیفتاد».

این حالت غشوه، از نظر ظاهری همچون همان حالت غشوه ای که برای برخی از مردم، هنگام پیدایش مشکلات جسمی و یا ناراحتی های روحی سنگین پیدا می شود؛ امّا اهل بیت را نه غشوه های اینگونه، که حالت غفلت از جسم و عالم ماده پیش می آمده، که در نظر مردم اینگونه جلوه کرده و نقل شده است. این حالت غفلت از جسم و عالم

۱. وسائل الشیعة، ج ۴ ص ۶۸۵.

۲. الأعراف، ۱۴۳.

مادی، فرادست اغیار نمی‌آید، و تنها انگشت شماری از تابعان اهل بیت هستند که می‌توانند آن را تحصیل نمایند؛ خوشا به حال آنان و خوشا به عاقبت کارشان!

۳. نوع سوّم

نوع سوّم جفاء در نعمت، آنست که صاحب نعمت را دشمن گیرند، بر او بشورند، عهدش را بشکنند و ارتباط خود با او را قطع کنند.

این مرتبه در شمار رذائل بسیار بزرگ قرار دارد، بگونه‌ای که قرآن کریم نه تنها متّصفان به این رذیلت را لعنت فرموده، که آنان را از حیوانات پست‌تر شمرده است؛ گذشته از آنکه آنان را فسادکننده گان در زمین، زیانکار، و سخت و سنگین قلب خوانده است.

اهل دل اینان را همچون همان پیرزنی می‌دانند، که چون رشته نخی تولید کرد، خود آنرا بازکرده زحمت خود را از میان برد. این تشبیه در برخی از آیات قرآن کریم نیز آمده است.

به شماری از آیاتی که موضع قرآن کریم درباره متّصفان به این رذیلت را ذکر می‌کند، بنگرید:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱: «کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، زیانکارانند»؛

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»^۲: «و اهل کتاب - جز اندکی از آنها - چون پیمانشان را شکستند، لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم»؛

۱. البقرة، ۲۷.

۲. المائدة، ۱۳.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ»^۱: «هرآینه بدترین جنبنندگان در نزد خدا آنهايند که کافر شده‌اند و ايمان نمی‌آورند * کسانی که تواز آنان پيمان گرفتى، سپس پياپی پيمان خویش را می‌شکنند»؛ «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»^۲: «و آنان که پيمان خدا را پس از استوارکردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پيوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمين فساد می‌کنند، لعنت بر آنهاست و بدیهای آن جهان نصیبشان»؛ «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَلَتْ»^۳: «چون با خدا پيمان بستيد بدان وفا كنيد و چون سوگند اكيد خوردید آن را مشكنيد، که خدا را ضامن خویش کرده‌اید و او می‌داند که چه می‌کنید * و همانند آن زن که رشته‌ای را که محکم تافته بود از هم گشود و قطعه قطعه کرد مباحثید».

چند روایت

درباره کفران نعمت

[۹۴۷] عن أبي عبد الله الصادق قال: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتُلِيَ قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»^۴؛

۱. الأنفال، ۵۵ - ۵۶.

۲. الرعد، ۳۵.

۳. النحل، ۹۱ - ۹۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۱.

امام صادق می‌فرمایند: «خداوند - عزَّ وجلَّ! - بر قومی نعمتهائی بخشید اما آنان شکر آن نعمتها را بجای نیاوردند، از اینرو آن نعمتها مایهٔ وبال آنان شد. نیز قومی را به مصائب و مشکلاتی مبتلا ساخت اما آنان بر آن مشکلات صبر ورزیدند، از اینرو آن مشکلات برای آنان به نعمت تبدیل شد».

[۹۴۸] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «مَنْ لَمْ يُنْكِرِ الْجَفْوَةَ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَةَ»^۱؛

امام صادق می‌فرمایند: «کسی که جفاء و کفران نعمت را به قلب خود انکار نکند، شکر نعمت را بجای نیاورده است».

[۹۴۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : «مَنْ لَمْ تَغْضِبْهُ الْجَفْوَةُ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَةَ»^۲؛

امام صادق می‌فرمایند: «هرکس که کفران نعمت به غضبش در نیاورد، شکر نعمت را بجای نیاورده است».

[۹۵۰] عَنْ الرِّضَا قَالَ: «مَنْ لَمْ يَشْكُرْ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ - عزَّ وجلَّ! -»^۳؛

امام رضا می‌فرمایند: «هرکس که از آفریده‌های خداوند سپاس نگوید، خداوند - عزَّ وجلَّ! - را سپاس نمی‌گوید».

[۹۵۱] فِي حَدِيثٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَنْ آبَائِهِ قَالَ: «دَعَا سَلْمَانُ أَبَا ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا! - ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى ضِيَافَةٍ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ مِنْ جِرَابِهِ كَسْرًا يَابِسَةً وَ بَلْهًا مِنْ رَكْوَتِهِ؛ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: مَا أَطْيَبَ هَذَا الْخُبْزُ لَوْ كَانَ مَعَهُ مِلْحٌ، فَقَامَ سَلْمَانُ وَ خَرَجَ فَرَهَنَ رَكْوَتَهُ بِمِلْحٍ وَ حَمَلَهُ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَأْكُلُ ذَلِكَ الْخُبْزَ وَ يَذُرُّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمِلْحَ، وَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا هَذِهِ الْقَنَاعَةَ، فَقَالَ سَلْمَانُ: لَوْ كَانَتْ قَنَاعَةٌ لَمْ تَكُنْ رَكْوَتِي مَرْهُونَةً»^۴؛

امام جواد از پدران خود حکایت فرمودند که: «سلمان روزی ابوذر را به میهمانی به

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۵.

منزل خود دعوت کرد. آن روز او از توبه خود نانی خشک درآورد، آن را از کوزه اش نم دار کرد و در مقابل ابوذر نهاد. ابوذر چون نان را دید گفت: چه نان خوبی بود اگر نمکی بهمراهش بود، در اینحال سلمان برخاست از منزل خارج شد کوزه خود را در مقابل مقداری نمک به گرو گذاشت و نمک را نزد ابوذر آورد، او نیز مقداری نمک بر نان می ریخت و آن را می خورد و می گفت: حمد خدای را که این قناعت را نصیب ما فرمود؛ سلمان چون این سخن را شنید گفت: اگر قناعتی در کار بود اکنون کوزه من به گرو نرفته بود!».

[۹۵۲] عن أبي عبد الله قال: «طوبى لمن لم يُبدل نعمة الله كُفراً، طوبى للمتحابين في الله»^۱؛ امام صادق می فرماید: «خوشا به حال کسی که نعمت خدا را به کفران تبدیل نکند، خوشا به حال آنان که برای خدا و در راه او دوستی می کنند».

[۹۵۳] عن أبي عبد الله قال: «ما من عبد إلا والله عليه حُجَّةٌ إمَّا في ذنبٍ اقترَفَه وإمَّا في نِعْمَةٍ قَصَرَ عن شكرها»^۲؛

امام صادق می فرماید: «هیچ بنده ای نیست مگر آنکه خداوند را بر او در اشتباهی که انجام داده حجت است، یا درباره گناهی که مرتکب شده، و یا درباره نعمتی که در شکرگذاری از آن کوتاهی ورزیده است».

[۹۵۴] عن الصادق عن آبائه قال: «قال رسول الله: ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النِّعَمِ»^۳؛

پیامبر اکرم فرمودند: «فشار قبر برای مؤمن، کفاره از بین بردن نعمتهائی است که از او سرزده است».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۵۰.

[۹۵۵] قال أبو عبد الله : « كَفَرَ بِالنَّعْمِ إِنْ يَقُولُ الرَّجُلُ: أَكَلْتُ كَذَا وَكَذَا فَضَرَّنِي^۱؛
امام صادق می فرماید: «اگر کسی بگوید فلان چیز و فلان چیز را خوردم و به من
ضرر وارد کرد، این کفران نعمت است».

[۹۵۶] قَالَ الْجَوَادُ : «نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِيَّةٌ لَا تُغْفَرُ^۲؛
امام جواد فرمودند: «نعمتی که سپاسگذاری نشود، مانند گناهی است که بخشیده
نمی شود».

[۹۵۷] قَالَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْغُرَرِ:
«الْجَزَاءُ عَلَى الْإِحْسَانِ بِالْإِسَاءَةِ كُفْرَانٌ؛
إِنَّ كُفْرَ النِّعْمَةِ لَوْثٌ وَ مُصَاحِبُهُ الْجَاهِلُ شُوْمٌ؛
آفَةُ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ؛
شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ وَلَا يَرَعَى الْحُرْمَةَ؛
كَافِرُ النِّعْمَةِ كَافِرٌ فَضَلَ اللَّهُ؛
كُفْرُ النِّعَمِ مَجْلَبَةٌ لِحُلُولِ النَّقَمِ؛
كَافِرُ النِّعْمَةِ مَذْمُومٌ عِنْدَ الْخَالِقِ وَالْخَلَائِقِ؛
لَيْسَ مِنَ التَّوْفِيقِ كُفْرَانُ النِّعَمِ؛
مَنْ اسْتَعَانَ بِالنِّعْمَةِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَهُوَ الْكُفُورُ؛
سَبَبُ تَحَوُّلِ النِّعَمِ الْكُفْرُ؛
فِي كُفْرِ النِّعَمِ زَوَالُهَا؛
كُفْرَانُ الْإِحْسَانِ يُوجِبُ الْجِرْمَانَ»؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۵۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۵۳.

بنا بر آنچه در «عُزْر الْحِکْم» آمده، امیرمؤمنان فرمودند:
 «پاداش نیکی را با بدی دادن، کفران نعمت است؛
 کفران نعمت پستی است، و انسان نادانی که چنین کند شوم است؛
 آفت نعمتها که موجب از بین رفتن آن می‌شود، کفران نعمت است؛
 بدترین مردم کسی است که نعمت را سپاس نمی‌گوید، و حرمت را رعایت نمی‌کند؛
 آنکس که کفران نعمت کند، به فضل و رحمت خداوند کفران ورزیده است؛
 کفران نعمت موجب جلب نقيمت و عذاب می‌شود؛
 آنکس که کفران نعمت کند، نزد خداوند و مردمان مذموم است؛
 آنکس که از نعمتها کمک جوید تا گناهی انجام دهد، کسی است که بشدّت کفران
 نعمت کرده است؛
 آنچه که باعث روگرداندن نعمتها می‌شود، کفران آن است؛
 کفران نعمتها موجب از بین رفتن آن می‌شود؛
 کفران نیکی‌ها موجب محرومیت از آن نیکی‌ها می‌شود»^۱.

۱. تصنیف عُزْر الْحِکْم، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

نمايه آيات شريفه

الفاتحة

٧	صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ..... ٤٢١
٧-٦	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ ٢٢٧

البقرة

٢-١	الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ..... ٣٦٣
٢	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ..... ٤٢٢
٢	هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ..... ٣٥٩
٥-٤	وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ..... ٤٢٢
٢١	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ..... ٣٦٣
٢٧	الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ..... ٤٦١
٣٧	إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ..... ٣١٢
٣٧	فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ..... ٣٢١
٤٠	وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون..... ١٢٤، ١٤٣، ١٤٤

- ٤١ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ..... ١٥٩
- ٤٧ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ..... ١٤٤
- ٤٩ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ..... ١٤٥، ١٤٠
- ٥٠ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ..... ١٤٦
- ٥١ وَإِذْ وَاغَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ..... ١٤٩
- ٥٤ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ..... ١٤٦
- ٥٥ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً..... ١٤٩
- ٥٦ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ..... ١٤٧
- ٥٧ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ..... ١٤٧
- ٥٨ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا..... ١٤٩
- ٥٩ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ..... ١٤٠
- ٥٩ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ..... ١٥٠
- ٦٠ وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ..... ١٤٨
- ٦١ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ..... ١٥٠، ١٥١، ٣٤٠
- ٦٣-٦٤ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ... ١٥١
- ٦٥ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ..... ١٥٢، ١٤٠
- ٦٧-٧٤ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ... ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ..... ١٥٣
- ٧٤ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً..... ١٤١، ٣٥٢
- ٧٥ أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ..... ١٥٤
- ٧٦ وَإِذَا لُقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعُضْهُمُ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ..... ١٥٤، ١٥٩
- ٧٨ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ..... ١٥٥
- ٧٨-٧٩ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ... وَ وُئِلَ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ..... ٣٤٢
- ٧٩ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا..... ١٥٥

۸۰	وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا..... ۱۵۷
۸۳	وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا..... ۹۵
۸۵	أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ..... ۱۵۵، ۱۶۱
۸۶	فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ..... ۱۶۱
۸۷	أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ.. ۱۵۶
۸۸	وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ..... ۱۵۶
۹۰	فَبَاوُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ..... ۱۶۱
۹۱	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تِلْكَ آيَاتُ الْفُتُونِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ..... ۱۵۸
۹۳	قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ..... ۱۵۲، ۱۵۹
۹۳	وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ..... ۱۵۱
۹۴	قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا..... ۱۵۷
۹۶	وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ ۱۵۳
۹۷	قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ..... ۱۵۸
۱۱۰	وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ..... ۲۴۱
۱۱۲	بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ..... ۲۱۵، ۲۴۹
۱۱۵	فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ..... ۴۰۳
۱۲۶	وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ..... ۴۵۳
۱۳۰-۱۳۱	وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ... قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ..... ۲۱۵
۱۳۸	صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً..... ۲۰۹، ۲۵۵
۱۴۶	الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ..... ۷۵
۱۴۷	الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ..... ۷۵ - ۷۶
۱۶۸	يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا..... ۵۰
۱۸۳	كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ..... ۳۶۳

١٩٠	إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.....	٤٢٢
١٩٧	تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.....	٣٧٢
١٩٨	لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ.....	٤١٩
٢٠١	وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.....	٢٢٤
٢٠٤-٢٠٦	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ.....	١٩٠
٢٠٥	وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ.....	٣٤٦، ٢٨
٢٠٧	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ.....	٢٥٦، ١١٩
٢١٧	وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قِيمَتٌ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ.....	٢٨٥
٢٢٢	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.....	٣٣٣، ٣٢١، ٣١٢
٢٥١	وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.....	٢٧
٢٥٣	تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ.....	٧٥
٢٥٧	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.....	٤٣٢، ٤٠١، ٣٨٣، ٢٨٣
٢٦٤	لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ.....	٢٨٦، ٢٨٠، ٢٦٩، ٢٢٢
٢٦٥	وَإِبِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصْبَهَا وَابِلٌ فَطَلُ.....	٢١٦
٢٧٣	يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ.....	٢٧٧
٢٧٥	فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ.....	٣٣٢

آل عمران

٢٠	فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ.....	٢٤٩
٣٠	يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ.....	٣٥٠، ٢٨٢، ٢٤٠
٣١	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي.....	٤٣٦، ٤٠٢
٤٥	إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ.....	٢٥
٤٧	لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا.....	٢٦٠

۷۶	بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ..... ۱۲۴
۸۵	وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ..... ۳۹۰
۹۲	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ..... ۸۵
۱۰۴	وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..... ۴۵
۱۱۰	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..... ۴۵
۱۲۲	إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ..... ۹۸
۱۳۳	أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ..... ۳۵۹
۱۳۷	فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ..... ۳۸۴
۱۴۰	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ..... ۴۲۲
۱۴۶-۱۴۷	وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ.... وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ..... ۱۲۰
۱۵۲	وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ..... ۹۷، ۹۹
۱۸۱-۱۸۲	نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَظْلِمُ الْغَافِلِينَ..... ۲۴۲
۱۸۲	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَظْلِمُ الْغَافِلِينَ..... ۲۳۸، ۲۸۳، ۳۴۹
۱۸۵	مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ..... ۱۸۲
۱۹۱-۱۹۵	الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا... فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ..... ۳۹۳
۱۹۸	وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ..... ۴۲۳
۲۰۰	اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا..... ۶۹

النساء

۱۷	إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ..... ۳۰۹
۱۷-۱۸	إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ... لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ..... ۳۰۸
۱۸	وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ..... ۳۰۹، ۳۱۰
۳۱	إِنْ تَجَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا..... ۲۸۵، ۲۸۷

٣٤	الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا..... ٤٠، ٤١
٣٦	وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا..... ٤٤، ٨٤، ٨٧
٣٨	وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ..... ٢٦٩
٥٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ..... ١٣٢
٦٩	وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ..... ٢٢٧، ٢٤٣
١١٨-١٢١	لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَحْدَنْ مِنْ عِبَادِكَ... وَلَا تَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا..... ١٨٨
١١٩	وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَأَمَنِيَّتُهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَتَكَنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ..... ١٩٨
١٢٠	يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيَّتُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا..... ١٩٨
١٢٥	وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا..... ٢١٤
١٤٢	وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالً يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا..... ٩٨
١٤٣-١٤٢	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ... فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا..... ٢٧٥
١٤٥	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ..... ٢٢١، ٢٤٣، ٢٧٥
١٥٠-١٥١	وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ..... ١٠٥
١٥١	أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا..... ١٠٥، ١٥٥

المائدة

١	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ..... ١٣٦
٥	وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ..... ٢٨٥
١٣	فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً..... ٤٦١
١٥-١٦	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ... إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ..... ٢٤٦ - ٢٤٧، ٢٧٨
١٨	وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ..... ١٥٧
٢٤	قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا..... ١٥٠
٢٧	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ..... ٣٥٩

۳۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ..... ۳۲۴، ۳۶۴
۵۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ..... ۴۱، ۲۴۸، ۴۱۷، ۴۵۰
۵۵	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ..... ۲۵۶
۱۱۹	رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ..... ۴۲۳

الأنعام

۲۸	وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ..... ۳۱۰
۵۲	وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ..... ۲۵۰
۵۴	وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ... ۳۲۳
۵۷	إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ..... ۳۴۳
۵۹	وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ..... ۱۲۶
۷۰	لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ..... ۱۸۵
۷۰	وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَ غَرَّتْنَهُمْ..... ۱۸۴
۷۵	وَكَذَلِكَ نُبْرِئُ إِِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ..... ۲۱۵
۷۹	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا..... ۲۱۴، ۲۵۰، ۴۰۳
۸۱-۸۲	فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا... ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۸۲
۹۱	قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ..... ۱۰۰، ۱۰۱
۹۱	وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ..... ۱۱۶، ۴۴۲، ۴۴۹
۱۱۲	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ..... ۱۸۷
۱۱۲-۱۱۳	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا... وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ..... ۱۸۶
۱۲۱	وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ..... ۱۸۷
۱۲۲	أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ..... ۴۰۱، ۴۱۶
۱۲۵	فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ..... ۴۲۱

- ١٣٠ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ١٨٤
- ١٥٣ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ٣٤٣
- ١٦٢-١٦٣ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ ٢٥٠

الأعراف

- ٨ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مُوَاظِنَتُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٣٤٩
- ١٦-١٧ قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ١٨٨
- ٣٢ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ٥٠، ٨٢، ٤٢٠
- ٣٨ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا ١٩٣
- ٣٨-٣٩ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا... فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٢٣١
- ٥٠-٥١ وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ... كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا ١٨١
- ٦٠ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٢٢
- ٩٦ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ... ٢٨٢، ٣٥٧
- ١٠٢ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ٤٤٩
- ١٢٨ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٣٥٨، ٣٨٤
- ١٤٣ وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ٤٦٠
- ١٥٢ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ٢٤١
- ١٦٦ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ٣٤٤
- ١٧٦ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ ٤٩
- ١٧٩ أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ٤٨
- ١٧٩ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ ٢٧٤
- ١٨٢ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ٣٣٨
- ١٨٦ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٠٠

۲۰۱ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا ۳۳۴

الأنفال

۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ۚ ۴۲۴

۲۲ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُ الْبِكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْقلُونَ ۳۴۵، ۱۹۷، ۱۰۳، ۴۸

۲۹ إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ۳۹۱، ۳۶۲، ۳۵۸

۴۳ وَلَوْ أَرَأَيْتَهُمْ كَثِيرًا قَلْبًا لَفِشَلْتُمْ وَتَنَارَ غَتُمْ فِي الْأَمْرِ ۹۸

۴۶ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۴۱۶، ۹۸

۴۷ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بِطَرٍّ وَرِئَاءِ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۲۷۵

۵۰ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ ۲۳۹

۵۱ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ۲۸۳

۵۵-۵۶ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدَتْ ۴۶۲

التوبة

۲۵ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ ۲۰۲

۳۱ اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَزْوَاجًا مِّن دُونِ اللَّهِ ۲۹

۳۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۲۹

۵۴ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۹۸

۶۷ نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۴۵۶

۷۲ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۲۴۶

۱۰۲ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ ۳۶۸

۱۰۹ أَمْ مِّنْ أَسْسٍ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مِّنْ أَسْسٍ بُنْيَانُهُ ۳۸۸

۱۱۸ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۳۲۰

١٢٠	إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ..... ٢١٩، ٢٩٣، ٣٦٩
١٢٢	فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ..... ٤٥
١٢٨	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ..... ١١٨

يونس

١٥	قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ..... ٣٤٢
٢٣	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعً..... ٢٣٥
٥٧	قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ..... ٥٥
٦٢	أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ..... ٥٢، ٥٥، ٤٣١

هود

١٠-٩	وَلَيْنُ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ رَحْمَةٍ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ * وَلَيْنُ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءً..... ١٤١
١٥	مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ... ٢٨٤
١٦	أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا يَعمَلُونَ..... ٢٨٥، ٢٨٦
١٥-١٦	مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ..... ٢٩٣
٤٩	فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ..... ٣٨٤
٥٢	وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً..... ٢٣٥، ٢٨٤، ٣٢٣
٥٦	مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ..... ٤١١
١١٤	وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ..... ٢٨٨

يوسف

٢٤	وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ..... ٤١٤
٣٠-٣٣	وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ... وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ..... ٤١٣

۴۶	كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ..... ۲۱۰
۵۵	قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ..... ۲۵
۸۷	وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ..... ۱۹۵، ۳۱۲
۹۳-۹۶	ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُةُ عَلَى وَجْهِ... إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ..... ۴۱۵
۱۰۶	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ..... ۱۲۵

الرَّعْد

۱۸	لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا..... ۴۵۷
۲۵	وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ..... ۴۶۲
۲۸	أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ..... ۵۵، ۴۳۱
۳۰	قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَاب..... ۳۱۷
۳۱	لَا يُزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ... ۲۳۶، ۳۴۸، ۳۲۶
۳۹	يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ..... ۲۸۴

إِبْرَاهِيمَ

۷	لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ..... ۴۵۴
۱۸	مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ..... ۲۱۷
۳۴	إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ..... ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۴۰، ۳۲۸، ۴۴۳، ۴۵۵
۳۷	رَبَّنَا إِنِّي أَشْكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ..... ۲۵
۳۷-۳۸	رَبَّنَا إِنِّي أَشْكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي... رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُغْلِنُ..... ۴۲۸

الحجر

۳	ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ..... ۱۰۰، ۱۹۸، ۴۱۲
---	--

٧٥	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُنْتَوِسِّمِينَ..... ١٦٨، ١٨٠
٩٩	وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ..... ٣٨٧

النحل

٢١-٢٠	فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لِأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا..... ٤٤٥
٣٦	فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ..... ٣٢٥
٩٢-٩١	وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ..... ٤٦٢
٩٧	مَنْ عَمِلْ ضَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً ١٤٤، ٢٢٤، ٢٣٥، ٢٨٢، ٣٨٢
٩٩-١٠٠	إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُ عَلَى الَّذِينَ ١٨٧
١١٢	وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً..... ١٤٢، ٢٣٦، ٢٨٤، ٤٥٣

الإسراء

١٦	وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا ٥٢، ١٩٣
١٩-١٨	مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا... فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا..... ٢١٧
٢٣	إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَاتَتَّقِلْ لَهُمَا أَثْقَالًا وَ لَا تَنْهَرُهُمَا..... ٨٥، ٨٧
٢٢-٢٤	وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا... كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا..... ٥٨
٢٤	وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ..... ٨٥
٣٤	وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا..... ٤٤٣
٣٦	إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا..... ٦٨ - ٦٩
٤٤	وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا..... ٤٠٩
٦٥-٦٢	لَيْنِ آخَرَتَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا..... ١٨٩
٦٧	وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَاكُمْ..... ١٤١
٧٠	وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ..... ٥٠

۷۲	وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا..... ۴۰۵
۸۸	قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۱۲۶ - ۱۲۷
۸۹	فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا..... ۱۱۵، ۱۴۰، ۴۴۳، ۴۵۵
۹۷	وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُثْيَاءً وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ..... ۲۴۴

الكهف

۱۳	إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى..... ۱۹۹
۸۲	وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا..... ۲۳۵
۱۰۳ - ۱۰۴	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا..... ۲۷۳، ۳۴۴
۱۱۰	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ..... ۱۷۶، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۹۰، ۳۹۲

مريم

۳۱	وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ..... ۹۵
۶۲	وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا..... ۸۰
۷۱	وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا..... ۳۷۷
۹۶	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا..... ۳۸۸

طه

۲-۱	طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى..... ۱۱۸
۱۴	إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي..... ۳۶۳
۲۴	إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى..... ۳۴۵
۴۱	وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي..... ۳۴
۵۰	قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى..... ۴۱۱

١٢١	وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ.....	٤٥٠
١٢٤	وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.....	٣٤٧، ٣٤١
١٢٤-١٢٦	وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ ... فَتَسِيَّتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى.....	٤٥٦
١٣٢	نَحْنُ نَزَّلُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى.....	٣٨٤

الأنبياء

١٣-١٤	وَكُلِّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا * اقْرَأْ.....	٣٥٠
١٦	وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا.....	٣١٦
٧٩	وَ سَحَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ.....	٤٠٩
٨٤	قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ.....	٢٩٣
١٠٥	وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.....	٢٤، ٣٥٨

الحج

٥	وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِدُّ إِلَىٰ أَرْضِ الْغَمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا.....	٧٥
١١	وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ.....	٣٦٦، ٣٨٥
١٨	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ.....	٤٠٩
١٩-٢٢	فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ ... مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا.....	٣٤٩
٣١	وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ.....	٣٥٢
٣٢	وَ مَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.....	٣٥٩
٤٠-٤١	وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ ... وَ تَهْوَا عَنِ الْمُنْكَرِ.....	٢٨
٦٦	إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفُورٌ.....	٤٥٥

المؤمنون

۲	الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ..... ۴۵۹
۱۱-۱۰	أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ..... ۳۵۸
۵۱	يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا..... ۵۰
۶۰	وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ..... ۴۲۴
۷۱	وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ..... ۲۸
۱۰۰-۹۹	حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ۖ ۵۶، ۳۱۰

النور

۲۱	وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا..... ۲۵۴
۳۳	وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا..... ۱۹۹
۳۶-۳۷	فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ... فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ. ۲۵ - ۲۶، ۳۴، ۵۴، ۲۱۰، ۳۷۶، ۴۱۲
۳۷	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ..... ۴۰۲، ۴۱۹
۳۹-۴۰	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ... اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ..... ۲۱۷
۴۱	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ..... ۴۰۹
۵۵	وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ..... ۲۴

الفرقان

۲۳	وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا..... ۳۲۹
۲۷-۳۰	وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ... اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا..... ۱۹۲
۵۰	فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا..... ۱۱۵
۶۷	وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا..... ۵۱

٧٠	إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا..... ٣٢١، ٣٢٢، ٣٣٣
٧١	وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا..... ٣١٧
٧٤	وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْزَائِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا... ٢٥

الشُّعْرَاءُ

٣	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ..... ١١٨
٨٩	إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..... ٢٦١

النَّمْلُ

٨	فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٣٨٧-٤٠
٣٤	إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً..... ٢٨، ٣٠
٤٠	قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ..... ٤٥٤
٨٩	مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ..... ٤٣٦

الْقَصَصُ

٤	إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذَّبِحْ..... ٢٩، ٣٤٥
٧	وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ..... ١٦٨، ١٧٠
١٣-٧	وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ... لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ..... ١٦٩
٨	فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا..... ١٧٠
٧٧	وَاتَّبَعَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا..... ٤٩
٨٣	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ..... ٣٨٥

العنكبوت

٧	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ..... ٢٨٤
---	---

۸	وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ..... ۸۷
۱۳	وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ..... ۳۴۸، ۳۲۹
۶۹	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ..... ۴۲۲، ۳۹۱

الرُّوم

۱۰	ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا الشَّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ..... ۳۸۴، ۳۲۶
۲۱	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً..... ۴۴۸، ۶۲
۳۶	وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ..... ۳۴۹
۴۱	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالتَّحَرُّ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ..... ۳۴۸، ۲۸۲، ۲۳۶
۸۳	ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ..... ۲۵۰

لقمان

۱۳	يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ..... ۳۲۸
۱۵	وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ..... ۵۹، ۸۷
۲۰	أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ..... ۳۲۸، ۲۶
۲۲	وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى..... ۳۸۵، ۲۱۵
۳۲	وَمَا يَجْعَلُ بَايَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَارٍ كُفُورٍ..... ۱۴۱
۳۳	إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ..... ۱۹۴، ۱۸۱

السَّجْدَة

۱۶	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا..... ۴۲۴، ۲۵۱
۱۶-۱۷	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ... لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء..... ۴۰۶، ۳۸۳، ۱۹۵، ۱۷۷

الأحزاب

٤	مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ..... ٤١٢
٢٣	رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ..... ٤٥١
٢٨-٢٩	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ... أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا..... ٣٧٣
٢٨-٣٢	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ... يُنْسَاءُ النَّبِيُّ لَسْتَنْ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ..... ٣١٥
٦٨-٦٧	وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ..... ١٩٣

سبا

١٠	وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِيَ مَعَهُ وَ الطَّيْرِ..... ٤٠٩
١٣	اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ..... ١١٥، ١٢٥، ٤٤٩
١٥-١٧	لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ... وَ هَلْ نَجَارِي إِلَّا الْكُمُورَ..... ١٤٢
٣٣	وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ..... ٣١٠
٣٤	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ..... ٢٢
٤٦	قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِئَتِيَ وَفَرَادَى..... ٢١٢، ٢٢١

فاطر

٥	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ... ١٨٥
١٠	إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ..... ٢١٨
٣٤-٣٥	وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا ٣٨٠ - ٣٨١
٣٦	وَلَا يُخَفِّفْ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كُفُورٍ..... ١٤٢، ٤٥٤
٣٧	وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم... ٥٦

یس

۹-۸	إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ۳۲۷
۲۷-۱۳	وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ ... وَ جَعَلْنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۱۷۰
۲۰	يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۱۷۰
۲۷-۲۵	إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونَ * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ ۲۳۸
۲۷-۲۶	قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۱۷
۳۰	يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۲۵
۵۸-۵۵	إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ... سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ۳۸۱، ۴۲۶
۵۸	سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ۲۴۴، ۴۲۶
۶۰	أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۱۲۴، ۴۴۴

الصفات

۶۱	لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۲۲۶
۱۰۲	فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ۴۲۸

ص

۲۹	كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۱۹۷
۳۵	قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۲۵
۴۶	إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۲۰۹
۶۴-۵۵	هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَنَسْرًا مَابٍ ... إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاضُمُ أَهْلِ النَّارِ ۲۳۱
۸۳-۸۲	لَا غُورَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ۳۴۶

الزمر

١٤-٢	إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ... قُلِ اللَّهُ أَغْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي..... ٢١٢
١٥	قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ..... ٤٢
١٨-١٧	فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ..... ١٩٧، ٤٧
٢٢	أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ..... ٤٠١
٢٢	فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ..... ١٠٤، ٣٠٩، ٣٢٦، ٣٥١
٥٣	قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ..... ٢٨٨، ٣٠٥
٥٦	أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ..... ٥٦
٦٥	لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ..... ٢٨٥
٦٧	وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ..... ٤٤٢، ٤٤٩

غافر

٨-٧	الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ..... ٣٢٢، ٣٣٣
٢٦-٤٥	وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ... وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ..... ١٧٢
٢٨	أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ..... ١٧٠
٤٥-٤٦	وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ... ٢٣٩

فصلت

١١	ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا..... ٤١٠
٣٠-٣١	إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ... فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ..... ٣٩١
٤٢	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ..... ٣٩١
٥٣	أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ..... ٤٠٣، ٤٠٤

۵۳	سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ..... ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۰۴
۵۴	أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِلَّا أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ..... ۴۰۴

الشورى

۲۳	قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ..... ۱۳۲، ۴۱۷
۲۴	و يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ..... ۲۸۳
۳۰	وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ..... ۳۶۹
۴۸	وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ..... ۱۴۱، ۴۵۴

الزخرف

۱۵	إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ..... ۱۱۶، ۴۵۵
۳۲	نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ..... ۶۶
۳۶	وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ..... ۱۸۷
۳۶- ۳۹	وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ... أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ..... ۱۹۳، ۲۳۰
۶۸	يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ..... ۴۳۱

الجاثية

۲۳	وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ..... ۳۰۹
۳۴- ۳۵	وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ... فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا..... ۱۸۲

محمد

۱۲	يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ..... ۴۷
۲۴	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا..... ۳۸۰

٣٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ٢٨٦

الفتح

١٠ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُوتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا ١٢٤

الحجرات

٥-١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا... وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٢٨٦ - ٢٨٧

١٣ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ٣٥٩

ق

٢٢ فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ٢٣٧، ٣٤٥

٢٤-٢٥ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ١٤٢

النجم

١-٢ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ١٧٤

٣٧ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ١٢٠

القمر

١٧ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ٣٨٠

٥٤-٥٥ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ١٧٧، ٢٢٨، ٣٥٨

الواقعة

٨-١٠ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ... وَالشَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ٧٤، ٤٠٥

۴۱ - ۴۶	وَأَصْحَابُ الشَّامِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِ ... وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ..... ۳۱۶
۴۱ - ۴۴	وَأَصْحَابُ الشَّامِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِ ... لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ..... ۲۲۹، ۴۰۵
۴۱ - ۴۶	وَأَصْحَابُ الشَّامِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِ ... وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ..... ۵۱
۶۳ - ۶۵	أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ... حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ..... ۱۹۵
۷۷ - ۷۹	إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ..... ۳۷۹

الحديد

۳	هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ..... ۲۴۹، ۴۰۳
۱۲ - ۱۴	يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ... جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَكَمَ بِاللَّهِ الْغُرُورُ.. ۱۹۶، ۲۳۹ - ۲۴۰
۱۳	يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ..... ۴۰۵
۲۰	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوَ وَزِينَةٌ..... ۱۸۲
۲۲ - ۲۳	مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ ... وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْنَاكُمْ..... ۵۳
۲۵	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ..... ۱۲۶، ۱۷۵
۲۷	مَا كُنَّا نَعْلَمُهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ..... ۲۴۶
۲۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ..... ۳۷۸، ۳۷۹

المجادلة

۱۸	يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ..... ۲۷۳، ۳۴۶
۲۲	وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ..... ۷۴، ۷۹

الحشر

۱۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ..... ۲۴۱
۱۹	وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ..... ۴۵۶

٢٢-٢٤ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٤٨ - ٢٤٩

الصف

٣ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ١٣٧

الجمعة

٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ ١٧٦، ٣٨٩

٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ٤٩

المنافقون

٩ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ٤١٢، ٤١٩

التغابن

١٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ ٦٠، ٦١

الطلاق

٥-٢ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ... وَيُغْضِمْ لَهُ أَجْرًا ٣٥٧

التحريم

٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ ٦٢

٧ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ١٠٨

٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ٣٣٢، ٣٣٣

١١ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٢٧

الحاقه

۲۶-۱۸	يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ... وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَه	۳۶۰
۱۹	هَٰؤُلَاءِ أَقْرَأُ كِتَابِيَه	۲۴۴
۲۴	كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَه	۲۸۳، ۲۴۱
۳۷-۳۰	خُذُوهُ فَغُلُّوهُ... لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ	۲۳۰

المعارج

۲۲-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا... إِلَّا الْمُصَلِّينَ	۱۳۵
۲۳-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا... الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ	۵۴

المزمل

۲۰	فَاقْرَأْ مَا تَنَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ	۳۷۹
----	---	-----

القيامة

۱۴-۱۵	بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرُهُ	۲۸۹
۲۵-۲۲	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ... تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ	۲۳۳
۲۳-۲۲	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ	۴۰۶، ۳۸۱

الإنسان

۱۲-۷	يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا... بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا	۲۵۲
۹-۸	وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا * وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ	۴۲۴
۱۰-۹	إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا	۲۵۰

المرسلات

٣٠-٣٣ انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ... إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جُمَلَتْ صُفْرٌ..... ٢٢٩

النَّبَأُ

٤٠ يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا..... ٢٤٢

عبس

١٧ قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ..... ١١٦، ١١٧، ١٢٣، ٤٤٢، ٤٥٤

المطففين

١٣-١٥ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ... كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ..... ٢٣٢

١٥ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ..... ٤٠٦، ٤٢١

البروج

٨ وَ مَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ..... ٣٢

الغاشية

٦-٧ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ..... ٢٢٩

الفجر

٢٣ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى..... ١٠٠

٢٣-٢٤ وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ... يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي..... ٢٤٢

- ۲۷-۳۰ يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ... وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ۳۷۵
- ۲۷-۲۸ يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۲۲۸، ۲۲۰

الشمس

- ۷-۸ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ۱۶۸
- ۱۱-۱۵ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا... وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۳۴۶

الضحى

- ۱۱ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۲۷۷

الإنشراح

- ۱-۴ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۴

العلق

- ۶-۷ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّأَاهُ اسْتَغْنَى ۴۴۲

البينة

- ۵ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲

الزلزلة

- ۷-۸ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۲۴۱، ۳۶۹

القارعة

- ۶-۷ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۳۶۹

العصر

- ٣-١ وَالْعَصْرِ ... ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ..... ٤٣ - ٤٤، ٤٦
- ٣ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ..... ٤٧

الهمزة

- ٧-١ وَيُلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ ... الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ..... ٤٦

الماعون

- ٧-١ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ... وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ..... ٦٧، ٢٧٦
- ٤-٦ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ... وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ..... ٦٤، ٢٦٩

الفلق

- ٦-١ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ..... ١٩١
- ٣ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ..... ١٩٢

النَّاسِ

- ٧-١ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ..... ١٨٦، ١٩٢

روايات و احاديث

- الإبقاء على العمل أشد من العمل، قال: وما الإبقاء..... ٢٨٠
- اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ..... ٦٨
- اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَع..... ٣٩٧
- اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ..... ١٦٨
- اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هَذَا لِلَّهِ وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ..... ٢٩٥
- أَحِبُّوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُمَا فَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمَا فَوَفُّوا لَهُمَا..... ٨٨
- إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ..... ٣٥٤
- إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ..... ٣٣١
- إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ..... ٣٣٦
- إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عِيدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ..... ٥٦
- إِذَا كُنْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالْخُشُوعِ وَالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ..... ٤٥٩
- إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ..... ٨٩
- إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لْآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ..... ١٠٩
- آ لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ..... ٤٢٨
- آ لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لِأُبْعَمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا..... ٤٥٠
- الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنَ..... ٧٣

- الْأَيَّامُ صَحَائِفُ آجَالِكُمْ فَخَلِّدُوهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ..... ٨٤
- اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا..... ٨٠
- إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا..... ٤٢٥
- إِنَّ آدَمَ لَمْ يَكُنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَيَاءً مِنَ اللَّهِ..... ٤٥٨
- إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ اِزْدَوَجَ الْكَسْلُ وَالْعَجْزُ..... ١٠٧
- إِنَّ الْجَنَّةَ تَكَلَّمَتْ وَ قَالَتْ: إِنِّي حَرَامٌ عَلَى..... ٢٩٩
- إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنُبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي..... ٣٥٣
- إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - يُحِبُّ..... ١١٠
- إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى! - أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةٍ..... ٣٣٤
- إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى! - لَا يَقْبَلُ عَمَلًا فِيهِ..... ٢٩٩
- إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ! - يُبْغِضُ..... ١٠٨
- إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ! - يُبْغِضُ..... ١١١
- إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمُ..... ٤٦٢
- إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَوْحَى إِلَى..... ٣٣٥
- إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - لِيُبْغِضَ الْمُؤْمِنَ..... ٧٤
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ..... ٦٦
- إِنَّ اللَّهَ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَأَلَّتِهِ..... ٣٢٢
- إِنَّ اللَّهَ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَأَلَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا..... ٣٣٦
- إِنَّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ مُسْرِعَانِ فِي هَدْمِ الْأَعْمَارِ..... ٨٤
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ كَيْسُ فُطْنٍ حَذِرُ..... ١٦٨
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَرَّاتُ الْمُؤْمِنِ..... ٤٦
- إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -..... ٤٣٥
- إِنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ مِنَ الْمُسَوِّفَاتِ، قَالَتْ:..... ٩٢

- ٢٦٠ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - كَانَ.....
- ٢٥٦ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ.....
- ٨٦ إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي.....
- ٩٠ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ خَرَجَ.....
- ٧٢ إِنَّ رَجُلًا مِنْ خُثْعَمَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ.....
- ٢٧١ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سُئِلَ: فِيمَا النَّجَاةُ غَدَا؟ قَالَ:.....
- ٢٧٣ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سُئِلَ: فِيمَا النَّجَاةُ غَدَا؟ قَالَ: إِنَّمَا النَّجَاةُ.....
- ٨٣ إِنَّ عُمرَكَ عَدَدُ أَنْفَاسِكَ وَ عَلَيْهَا رَقِيبٌ تُحْصِيهَا.....
- ٨٣ إِنَّ عُمرَكَ مَهْرُ سَعَادَتِكَ إِنْ أَنْفَذْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ.....
- ٥٨ إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.....
- ٧٩ إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَ.....
- ٧٩ إِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى الْخُبْرِ.....
- ٨٤ إِنَّ مَاضِي عُمرِكَ أَجَلٌ وَ آتِيهِ أَمَلٌ وَ الْوَقْتُ عَمَلٌ.....
- ١١٩ إِنَّهَا نُزِلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ لَيْلَةً اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشٍ.....
- ٨١ إِنَّهُ قُوَّةٌ لِلْجِسْمِ.....
- ٣١٥ إِنَّهُ لَيَغَاثٌ عَلَى قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً.....
- ٣٦٤ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا.....
- ١١٠ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ التَّجَارَةَ، فَقَالَ: فَلَا تَفْعَلْ! افْتَحْ بَابَكَ.....
- ١٠٧ إِنِّي لَا بَعْضُ الرَّجُلِ - أَوْ أَبْغَضُ لِلرَّجُلِ - أَنْ يَكُونَ كَسْلَانًا عَنْ أَمْرِ.....
- ١٠٩ إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ أَرَى الرَّجُلَ مُتَحَرِّفًا فِي طَلَبِ الرِّزْقِ.....
- ٦٨ إِنِّي مُسْوُولٌ وَ إِنَّكُمْ مُسْوُولُونَ.....
- ٣٦ إِيَّاكُمْ وَ هَؤُلَاءِ الرُّسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأَّسُونَ، فَوَاللَّهِ مَا.....
- ٣٦ إِيَّاكَ وَ الرِّئَاسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَأَ أَعْقَابَ.....

- ٩٧.....إِيَّاكَ وَ الصَّجَرَ وَ الكَسَلَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ حَظَّ الدُّنْيَا وَ
- ١١١.....إِيَّاكَ وَ الكَسَلَ وَ الصَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ سُوءٍ
- ٨٩.....أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا لَهُ وَلَدَانِ فَقَبِلَ أَحَدَهُمَا وَ
- ٥١.....أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ الْأَكُولُ
- ٥١.....أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ الْبَطَّالُ
- ٥١.....أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ النَّوَامُ
- ٤٣٤.....أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوْكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ
- ٨٨.....أَدْعُوا لَوَالِدَيْ إِذَا كَانَا لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ؟ قَالَ: أَدْعُ
- ٨٠.....أَصْلُ خَرَابِ الْبَدَنِ تَرْكُ الْعِشَاءِ
- ١٣٦.....أَقْرَبُكُمْ مِنِّي غَدًا فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ، وَ
- ٨٩.....أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرْ لَكُمْ
- ٨١.....أَكْلُ الْحَيْتَانِ يُذِيبُ الْجِسْمَ
- ٣٧٣.....أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ، وَ
- ٤٣.....أَمَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ
- ١٩٩.....أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كُفُولًا فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ
- ٩٠.....أَوْصَانِي جِبْرِئِيلُ بِالْمَرْأَةِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلَاقُهَا
- ٣٩٦.....أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ
- ١٣٦.....أَوْفُوا بِعَهْدٍ مِّنْ عَاهِدْتُمْ
- ١٧٩.....أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَ
- ١٧٩.....أَيُّ النَّاسِ أَكْبَسُ؟ قَالَ: مَن أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ
- ٩١.....أَيُّمَا امْرَأَةٍ بَاتَتْ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ فِي
- ٢٠٦.....أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَ
- ٨٤.....بَسَّ الْغَرِيمُ النَّوْمَ، يُفْنِي قَصِيرَ الْعُمْرِ وَ يُفَوِّتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ

- ٨٤ بادِرِ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ
- ٢٤٣ بَيْنَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ فَيَمِّنُ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ إِذَا
- ٢٠٦ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَرَةِ
- ٣٠٧ الثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُقِيمُ
- ٨٠ تَرَكَ الْعِشَاءَ مَهْرَمَةً وَيَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَسَنَّ أَلَّا يَبِيتَ إِلَّا وَجُوفُهُ
- ٢٤٧ تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي
- ٢٩٦ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَاتِي: يَنْشُطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ، وَ
- ١٣٥ ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رُخْصَةً: بُرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ
- ٩٢ ثَلَاثَةٌ لَا تُقْبَلُ لَهُمْ صَلَاةٌ، عَبْدٌ أَبْقَى مِنْ مَوَالِيهِ
- ٤٥٢ ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى
- ٤٣ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ
- ٩٢ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ
- ٤٥ حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ
- ٩٣ حُسْنُ الْجَوَارِ زِيَادَةُ فِي الْأَعْمَارِ وَعِمَارَةُ الدِّيَارِ
- ٩٣ حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ
- ٨٠ خدایا! برای ما نان را مبارک گردان، و
- ٢٠٢ دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ، فَخَرَجَا مِنْ
- ٤٤٣ دَعَا سَلْمَانُ أَبَا ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا! -
- ٤٢٨ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ
- ٨٦ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ : مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ؟ قَالَ: لَا يُسَمِّيهِ، وَلَا يَمْشِي
- ١٩٨ الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ
- ١٧٠ الصَّدِيقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَّارِ مُؤْمِنٌ آلِيسَ، الَّذِي قَالَ: يَا قَوْمِ
- ٨٣ طُوبَى لِمَنْ بَادَرَ الْأَجَلَ وَاعْتَنَمَ الْمَهْلَ وَتَزَوَّدَ مِنْ

- طُوبَى لِمَنْ لَمْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا، طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ..... ٤٦٤
- عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسْلُ..... ١٠٦
- عَلَيْكَ بِالسَّعْيِ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ بِالنَّجَحِ..... ١١١
- عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ..... ٩٤
- عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَمَرَ بِذَلِكَ..... ٩٤
- فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ..... ٢٣٣
- قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: أَنَا أَغْنَى..... ٢٩٨
- قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: أَنَا خَيْرٌ..... ٢٩٦
- قَالَ النَّبِيُّ : إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ..... ٢٩٦
- قَالَ النَّبِيُّ : كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاءُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ..... ٧٣
- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ..... ٢٩٨
- قَالَ أَبِي لِبَعْضِ وَلَدِهِ: إِيَّاكَ وَ الضُّجْرَ وَ الْكَسْلَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ حِظَّ الدُّنْيَا..... ١٠٦
- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا، صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ..... ٤٥١
- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ..... ٧٢
- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : عَلَيْكُمْ بِالْهَرِيسَةِ فَإِنَّهَا تَنْشِطُ لِلْعِبَادَةِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ هِيَ مِنَ الْمَائِدَةِ..... ٨١
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ، ثُمَّ تَلَا: إِنَّ فِي..... ١٨٠
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : اِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسَ..... ٧٠
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : إِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبَسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَ..... ٣٥٤
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -..... ٤٣٦
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - بَسِئَتْ خِصَالٌ..... ٣٧
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ..... ٢٩٧
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ..... ٤٦٤
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ..... ٦٥

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ ١٣٧
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خَصَالٌ: يَبْدَأُ ١٣٤
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : لِلنِّسَاءِ: لَا تُطَوِّلَنَّ صَلَوتَكُنَّ لِتَمْنَعَنَّ أَزْوَاجَكُنَّ ٩٢
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ جَائِعٌ ٩٣
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : مَنْ تَرَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ مَخَافَةَ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - ٧٠
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ، وَ ١٣٦
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : يَا مَعَاشِرَ قُرَاءِ الْقُرْآنِ! اتَّقُوا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِيمَا ٦٨
- قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : وَضَعَ الرَّجُلُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ٤٥٩
- قَصِّرِ الْأَمَلَ فَإِنَّ الْعُمَرَ قَصِيرٌ وَ أَفْعَلِ الْخَيْرَ فَإِنَّ يَسِيرَهُ ٨٣
- الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ ٢٦١
- قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ٤٢٣
- الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ ٤٣٨
- قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ ٩٥
- الْقِيَامَةُ رَجُلٌ جَمَعَ ٢٥٧
- الْكَاذُ عَلَى عِيَالِهِ ٦٢
- كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ٦٣
- كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - يَقُولُ: لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَ ٣٩٦
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ: إِذَا أُمِّتِي تَوَاكَلَتِ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ ٧٣
- كَانَ فِيمَا نَجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَنْ قَالَ لَهُ: ٤٣٤
- كَفَرَ بِالنَّعَمِ إِنْ يَقُولُ الرَّجُلُ: أَكَلْتُ كَذَا وَ كَذَا فَضَرَّنِي ٤٦٥
- كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولَ ١١١
- كُلُّ رِثَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مِنْ عَمَلِ النَّاسِ كَانَ ٢٩٦
- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ، عَيْنٌ ٧٠

- كُلَّمَا أَحَدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ ٣٥٤
- كُلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ ٣١٣
- كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ ٣٤٣
- كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا ١٧٩
- كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِسْتَرٍ ٢٠٣
- كَيْفَ يُفْرَحُ بِعُمْرٍ تَنْقُضُهُ السَّاعَاتُ ٨٤
- لَا بَأْسَ! مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ هُوَ يُحِبُّ أَنْ يُظْهَرَ ٢٩١
- لَا بَأْسَ! مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ هُوَ يُحِبُّ أَنْ يُظْهَرَ لَهُ ٢٩٨
- لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبَ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! ٢٠٣
- لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبَ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! ٣٩٤
- لَا تَسْتَعِنَ بِكِسْلَانٍ وَ لَا تَسْتَشِيرَنَّ عَاجِزًا ١٠٧
- لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَه ٢٠٣
- لَا تَكْسُلُوا فِي طَلَبِ مَعَاشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا قَدْ كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَ يَطْلُبُونَهَا ١١٠
- لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُحِبُّ جَمَعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ ١١٠
- لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ ٢٧٨
- لَا يَعْرِفُ قَدْرَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ ٨٣
- لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى ٤٢٩
- لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ ٤٣٧
- لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَغْدُرُوا وَ لَا يَأْمُرُوا بِالْغَدْرِ وَ ١٦٣
- لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى ٢١٨
- لَمَّا أُسْرِيَ النَّبِيُّ قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ ٣٩٢
- لَمْ يَسْعَنِ سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ لَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ ٤٢٣
- لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمَلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ - ٢٧٠

- لَوَجَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةً وَاحِدَةً وَلَقَمْتُهَا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ ٢٥٨
- لَوَجَعَلْتُ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةً وَاحِدَةً وَلَقَمْتُهَا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ خَالِصاً لِرَأْيْتِ أَنِّي ٢٦٦
- لَوْلَا أَنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ ١٦٣
- لَيْسَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ إِلَّا مَا بَقِيَ مِنْ ٨٣
- لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفِّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ ٦٥
- لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفِّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى ٩٣
- لَيْسَ مَثَلًا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ ٥٠
- لَيْسَ مَثَلًا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ ١٠٩
- مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَجَارُهُ جَائِعٌ ٦٤
- مَا أَحَبَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - مَنْ ٤٣٥
- مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَرْبَعِينَ يَوْمًا - أَوْ ٢٦١
- مَا أَنْعَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ ٢٦٦
- مَا ذَنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رَعَاؤُهُمَا ٣٧
- مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ ٢٥٠
- مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! ١٠٨
- مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُؤْخَذْ لضعفها مِنْ قُوَّيْهَا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ ٧٠
- مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَ ٤٦٤
- مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ، أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ ٧٩
- مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَارِفُ فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، فَيَقُولُ وَ هُوَ ٣٣٧
- مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَّ وَالِدَيْهِ حَيَّيْنِ ٨٧
- مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ يَهْوِي إِلَيْهَا الْغُرُّ الْجَاهِلُ ١٧٩
- مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ ٣٦
- مَنْ اسْتَنْتَ بِسُنَّةٍ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ ٢٩٤

- ٤٣٧..... مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزَلَتْهُ عِنْدَ اللَّهِ.....
- ٤٣٥..... مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْلَمْ مَا اللَّهُ عِنْدَهُ.....
- ٢٦٣..... مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ، فَهُوَ.....
- ٢٦٦..... مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ.....
- ٢٥٩..... مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ.....
- ٢٩٧..... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - بِالْقَلِيلِ مِنْ عَمَلِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ.....
- ٦٦..... مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.....
- ١٠٣..... مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.....
- ١٨٩..... مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ: أَهْوَنَ عَلَيْهِمُ الْآخِرَةُ؛ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ: أَمْرُهُمْ.....
- ٣٠٥..... مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ:.....
- ٨١..... مَنْ تَرَكَ الْعِشَاءَ لَيْلَةَ السَّبْتِ وَ لَيْلَةَ الْأَحَدِ.....
- ٣٨٨..... مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَ.....
- ٥٠..... مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنتِي فَلَيْسَ مِنِّي.....
- ١١٠..... مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ الْقِيَمَ عَلَى عِيَالِهِ.....
- ٢٩٠..... مَنْ صَلَّى أَوْ صَامَ أَوْ اعْتَقَ أَوْ حَجَّ يُرِيدُ مُحَمَّدَةً.....
- ٣٦..... مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ.....
- ٦٩..... مَنْ عَمِلَ بِمَا اقْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ.....
- ٣٣٧..... مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ فَإِنْ قَالَ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ.....
- ٢٩٩..... مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، إِنَّ.....
- ٦٥..... مَنْ كَانَ جَارُهُ مَرِيضًا فَتَرَكَ عِيَادَتَهُ اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ.....
- ٤٣..... مَنْ كَانَ فِيْنَا بِإِذْلًا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ.....
- ٦٣..... مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَوتَهَا وَ لَا.....
- ١٠٧..... مَنْ كَسَلَ عَنْ طَهْوَرِهِ وَ صَلَاتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِأَمْرِ آخِرَتِهِ وَ مَنْ.....

- ٤٦٣..... مَنْ لَمْ تَغْضِبْهُ الْجَفْوَةُ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَةَ.....
- ١٢٣..... مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ.....
- ٤٦٣..... مَنْ لَمْ يَشْكُرِ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -.....
- ٤٦٣..... مَنْ لَمْ يَنْكُرِ الْجَفْوَةَ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَةَ.....
- ٣٥٣..... مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَا يَعْمَلُهَا فَإِنَّهُ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَبْدُ السَّيِّئَةَ فَيَرَاهُ.....
- ٩٦..... الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَغْشَاهُ وَلَا يَعُدُّهُ.....
- ١٧٥..... الْمُؤْمِنُ كَالجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ.....
- ٤٥١..... الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ، فَمُؤْمِنٌ صَدَقَ بَعْدَ اللَّهِ وَوَفَّى بِشَرِطِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ.....
- ٤٦٥..... نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسَيِّئَةٍ لَا تُغْفَرُ.....
- ٣٨٨..... وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ.....
- ٤٦٠..... وَاللَّهُ إِنْ عَلِيَ بْنِ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ.....
- ٤٤..... وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ.....
- ٣٣..... وَاللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِ تَكْمٍ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا.....
- ١٦٢..... الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ.....
- ٢٠٦..... وَ لَا تَغْرُبْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ.....
- ٧١..... وَيَلُ لِقَوْمٍ لَا يُدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.....
- ٣٣٣..... هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَدًا.....
- ٣٣٨..... هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتُجَدِّدُ لَهُ النِّعْمَةُ.....
- ٣٣٤..... هُوَ الْعَبْدُ يَهْمُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ يَتَدَكَّرُ فَيَمْسِكُ.....
- ٤٠٧..... يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَى.....
- ٤٣٨..... يَا رَبِّ! أَخْبِرْنِي عَنْ آيَةِ رِضَاكَ عَنْ عَبْدِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ - تَعَالَى! -.....
- ٤٠٧..... يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ.....
- ٣٣٢..... يَتُوبُ الْعَبْدُ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ.....
- ٣١٦..... يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ.....

اشعار

فارسی

آنکس داند حال دل مسکینم	کو را هم از این نمد کلاهی باشد	۴۰۷
آنکسی کو نمکی خورد و نمکدان بشکست	نزد رندان بتوان گفت که سگ بهتر از اوست	۴۴۳
از دست و زبان که برآید	کز عهده شکرش بدر آید	۱۲۵
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صدبار اگر توبه شکستی باز	۳۱۳
بازا باز هر آنچه هستی باز	گر کافر و گبر و بت پرستی باز	۳۱۳
بسازم خنجری نیشش ز فولاد	زنم بر دیده تا دل گردد آزاد	۳۶۷
بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند	۱۰۴
به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است	به ارادت بچشم درد که درمان هم از اوست	۴۳۰
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	۴۳۰
به صحرا بنگرم صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم	۴۰۳
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت	نشان از قامت رعنا تو بینم	۴۰۳
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی	۱۰۴
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار	۱۰۴
ز دست دیده و دل هر دو فریاد	که هر چه دیده بیند دل کند یاد	۳۶۷
سگی را لقمه ای هرگز فراموش	نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ	۴۴۶

۴۰۷	ذوق این می نشناسی به خدا تا نجشی	صفت باده عشق از من سرمست می‌پرس
۴۳۰	ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ	عاشقم بر لطف و بر قهرش بجدّ
۴۲۹	جمله بشکستید گوهر را عیان	گوهر امر شه بود ای ناکسان
۴۱۷	مرغان هواش ز آشیان دگرند	مردان رهش زنده به جان دگرند
۴۱۷	بیرون ز دو کون و در جهان دگرند	منگر تو بدین چشم بایشان کایشان
۴۲۰	چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم	نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
۳۴۷	اقضاء طبیعتش این است	نیش عقرب نه از ره کین است
۴۴۶	به کمتر چیزی آید با تو در جنگ	و گر عمری نوازی سقله‌ای را
۲۵۳	ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم	هفت شهر عشق را عطار گشت

عربی

۴۱۸	أَقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا	أَمُرُّ عَلَى الدَّيَّارِ دِيَارِ لَيْلِي
۴۳۵	هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ	تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ
۴۳۳	هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ	تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ
۴۴۶	وَ يَا عَجَباً لِلْكَلْبِ كَيْفَ يَصُونُ!	فَيَا عَجَباً لِلْخِلِّ يَهْتِكُ حُرْمَتِي
۳۷۷، ۲۱۱	مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ جِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّفَا	كَدُرَجِ الثَّوْبِ مَرَاتِبِ الثُّقَى
۳۲	أَوْ عُكُوسٍ فِي الْمَرَايَا أَوْ ظِلَالِ	كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ وَهْمٌ أَوْ خِيَالِ
۴۳۵، ۴۳۳	إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ	لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقاً لَأَطَعْتَهُ
۵۴	فَلَيْ فِي نِظَامِ الْكَوْنِ كُلُّ مُنْتَظَمِ	مَا لَيْسَ مَوْزُوناً لِبَعْضٍ مِنْ نَعَمِ
۳۱۳	مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ جِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّفَا	مَرَاتِبِ الثَّوْبِ كَمَرَاتِبِ الثُّقَى
۳۷۳	فُضُولُ الْعَيْشِ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ	وَ قَدْ دَقَّتْ وَ رَقَّتْ وَ اسْتَرْقَّتْ
۴۱۸	وَ لَكِنْ حُبٌّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا	وَ مَا حُبُّ الدِّيَّارِ شَغَفَنَ قَلْبِي
۳۹۳	وَ لِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ	هَنِيئاً لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ

